نوشته: سید قطب

ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی

ترجمه: سید محمد خامنه‌ای



سید قطب



ویژگیهای جهان بینی

و

ایده‌لوژی اسلامی

ترجمه ومقدمه وضمائم از :

سید محمد خامنه‌یی

چاپخانه ۲۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

سلسله عناصر فکری یك انسان یا یك جامعه راکه چون مروارید به رشته و نظم طبیعی خود درآمده و برسینه‌ی او نشسته باشد و چون گوهری شبتاب، فروغ آن راهگشای تاریکی او شود وچون جام جهان‌نما، آینده‌ی او را نمایان سازد ... ایده ئولوژی گویند ؛ ایده ئولوژی آن انسان ... یا آن جامعه .

امـا ایده‌ئولوژی نگاره‌یی بردیوار نیست و نقشی برایوان و نه ترانه‌یی دلنشین بـرای اوقات فراغت و نه بازیچه‌یی بـرای جوانان و سرگرمیی برای بیکاران و فارغدلان ...ایده‌ئولوژی سوز است و درد و حیاتمایه‌ی تشنه‌لبان بادیه‌ی بی‌هدفی وسرگردانی ... ایده‌ئولوژی ، جان بـازیافته‌ی انسان روحمرده‌ی شته زده است و مروارید صدف

بازمانده‌ی تهیدستی که حسرت تکاپوی امواج در دل داشته باشد ... یا نسیم جانبخش سوختگان کویر بی‌حاصلی یا خانه‌ی آرام درماندگان بازی گرد باد گورساز یا که ساحلی برای قایق شکسته پهلوی آب برده و شناوران بازوشکسته‌ی خسته ....

*****

ایده‌ئولوژی ،منطق فکری است و آن دیدگاه که از فراز آن به جهان نگرند ، نگاهی برای رفتار وعمل ... عملی از روی اندیشه وخرد ، اما نه آن عمل که غریزه راهبر آن باشد .

این سخن به آن معناست که هرکس که ایده‌ئولوژی ندارد ، رفتار وعملش سرا سرا زغریزه برمیخیزد وهرچه همه‌کار ورفتارش ازروی غریزه باشد ، حیوان است . یعنی که « ایده‌ئولوژی »ویژه‌ی انسان است و تنها فرق او بادیگر موجودات ، زیراکه حیوان ونبات وجماد فکر و منطق ندارند واین فضیلت را خداوند به انسان عنایت فرموده است .

اما ایده‌ئولوژی ، نه سخنی است یا فقط اندیشه‌یی ، که جنبشی است برای انسان ماندن وعملی است برای انسان زندگی کردن ... واین نشان ایده‌ئولوژی راستین است ، نه هرایده‌ئولوژی ونه هرمدعی از آنها که بیشمارند وهریك مدعی رهبری بشریت .

و آن جنبشی که خوشبختی به دنبال دارد وآن ایده‌ئولوژی که انگیزه‌ی چنین جنبش است کجاست ؟ این ایده‌ئولوژی همان است که برپایه‌ی جهان بینی صحیح پایه‌گذاری شده باشد وناظر به تمام مصالح و مهالك نزديك و دور بشر! و پناهگاهی برای انسان درمانده ... واین

چنین پناهگاهی آرامبخش ایده‌ئولوژی اسلامی است، همان‌که جهان‌افروزان بشریت وفرستادگان ابدیت ازفراسوی بی‌نهایت جهان، ارمغانی باخود آوردند و برای گزاردن‌آن ،جان خودرا دراین راه گذاردند ... نه تنها سخنی وحرکت زبان یا فریبی وسراب .

اما نه فقط جهان‌بینی صحیح‌پایگاه ایده‌ئولوژی اسلامی است ، بلکه هرعنصر فکری و هرپایه‌ی ایده‌ئولوژی‌که در ذهن‌و اندیشه‌ی بشر مستقر و جایگزین شود ، معلول شناختی از جهان است‌که از دریچه‌ی دیده ودیگر حواس او به دست آمده باشد . در حقیقت‌ایده‌ئولوژی ، زاییده ومحصول بینش ودریافت بشر ازمحسوسات ومعقولات جهان‌است. ایده‌ئولوژی‌فرزند بی‌واسطه‌ی « جهان بینی » است... پس‌اول به سراغ مادرمی‌رویم....

جهان‌بینی

انعکاس جهان، دراحساس وبینش ما، جهان‌بینی ما را می‌سازد.
جهان‌بینی بشرازدوران طفولیت ـ که سرآغازآشنایی او با جهان ومحیط اطراف اوست ـ آغازمی‌شود و هرروزی چیزی بآرایش برآن افزوده، یا بپیرایش ازآن کاسته‌می‌گرددودرهیچ‌حال، تاآخرعمرونفس واپسین انسان، ازاوجدا نمی‌ماندوالهامبخش رفتارهای فردی واجتماعی وافکارواندیشه‌ها وایده‌ها وآرزوهای او می‌شود.

اگرانسان وخدارا درمجموعه‌ی جهان مندرج بدانیم، یك‌جهان‌بینی‌کامل وهمه‌گیر، عبارت است از شناختی از: خود، طبیعت، خدا.
وجهان‌بینی، یعنی شناخت‌آنچه‌که هست.

خودشناسی

خودشناسی‌گوشه‌یی پهناور ازجهان‌بینی است، یعنی شناخت‌همان چیزی‌که ازهمه چیز به‌ما نزدیکتراست

وما از همه‌چیز به‌اودور تریم. خودشناسی یی که پایه‌ی شناخت بقیه‌ی ارکان طبیعت‌وشناخت‌خداست...و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» . (۱)

انسان ، درجهان‌بینی صحیح و کامل (جهـان‌بینی اسلام) محور و مرکزاست وشناسایی‌آن نیزمقدم برشناسایی‌های دیگر ، بشری‌که ـ به اعتراف دانشمندان زیست شناسی [۲] ـ هنوزازطبیعت‌و رموزآفرینش خود چیزی نمی‌داند؛ بشری‌که هنوزشناخت صحیحی ازخود ندارد ـ و به‌همین دلیل است که نتوانسته مسیر طبیعی خود را بشناسد و بـرای خود یك ایده‌ئولوژی‌مناسب ودرست بیابد ـ حق ندارد درزندگی‌دیگرموجودات، حتی یك‌آمیب (اگر به‌شناخت انسان یاری نکند) داخل شود ، و هنوز خود راکشف نکرده به‌کیهان وجهان‌های مادی دیگر و سنگواره‌هـای کره‌ی ماه دست درازی‌کند.

وتازه کشف‌وشناخت‌فیزیوژیکی‌وشیمیایی بدن انسان ، هدف‌نهایی این بررسی وتحقیق نیست،زیرا که این‌کشف وشناخت در برابرشناخت معنوی بشروروان‌واندیشه زایی‌اوصفراست.

نقص تمدن وفرهنگ‌امروزدنیا ـ بخصوص غرب ـ معلول‌جهان‌بینی ناقص‌آنهاست‌و تمام‌نابسامانیهاو بدبختی‌های ما وآنها ناشی ازبی‌اطلاعیمان ازطبیعت ورموزآفرینش خود (خودشناسی) است وایده‌ئولوژیهای ایـن جوامع هم،همچون فرهنگشان، ناقص وبی‌پایه خواهد بود.

طبیعت

پهنه‌ی بی‌کران طبیعت ، دومین مـکتب معرفت بشری است؛ وبایك جهان بینی صحیح ، یا شناخت صحیح طبیعت اطراف ما،کامل می‌شود، طبیعتی‌که چیزی جزقوانین حاکم براین

---

۱ ــ هرکس خود را بشناسد خدا راشناخته (حدیث)

۲ـ سخنان آلکسیس‌کارل‌را درهمین‌کتاب مطالعه‌کنید.

جهان نیست ، طبیعتی که همین آسمان وزمین وخورشید وماه و ستارگان وشب وروز وهمین کوهها ورودها ورعد و برق و باد و باران است و همین چارپایان و پرندگان وزنبورومورچه وحرکت کشتی درآب وکشت وزرعی که‌می‌روید وهمین باغهای پرازمیوه ونخلستانها ونخلهای بارور باپستانهای تازه روییده همچون خوشه‌ی پروین وآن رطب که دل عارف ازدست‌می‌برد، است وهرآنچه‌که با ذات بشرعجین شده ویك انسان متعارف—ولی نه‌انسان‌متظاهر— خود را نسبت به‌آن ملتذذودلبسته می‌یابد وقرآن‌مجید برای بشرغافل، به‌بیشتراین«آیات‌قدرت» خود ، یعنی‌آحاد اعضای‌طبیعت (طبیعت مادر) با شیوایی خاص خود وبسیاردل‌انگیز ، اشاره‌کرده است.

وخدا

پایه‌ی سوم جهان‌بینی بشر ؛ پایه‌نه ، که تنها حقیقت جهان موجود ،که همه چیز وهمه‌کس، جز او چیزی نیستند واراده‌ی مجسم او ما را به سرابی به‌نام جهان یا انسان فریفته ، تاآنجاکه دیگربا این خطای باصره ، ازاینهمه «او» ، دیگر اورا نمی‌بینیم وبه‌دنبال اوفانوس به‌دستیم واورا جستجوگر وبیچاره‌تر آنان‌که او را انکاردارند .

جغرافیایی نو

یك جهان‌بینی صحیح ، جغرافیای حیات بشری است وعلمی‌که مناسبات وروابط ما را با جهان اطرافمان‌و با اینهمه موجودات‌کوچك وبزرگ وبی‌جان وجاندار ، روشن می‌سازد. شناخت صحیح ما واطراف ما، مسیرگذشته و آینده‌ی ما را بـه ما نشان می‌دهد وازآنجا، هدف ما نیز ،که‌درماورای اینهمه ابروباد ومه‌وخورشید وفلك هست ولی تنها نانی به‌کف‌آوردن نیست، آشکارا می‌شود ؛ هدفی فروزنده‌وتابان که چون خورشید برهمه‌کس‌وهمه‌جامی‌تابد ویکسان...

شناختی که همراه باکشف عظمت مقام‌معنوی‌انسان و نقش جانشینی‌او [1] ، جانشین خدا بودن وآفریدگار جهان ، است و همپای مجاهدتهای نستوه این رسالت یافته بشری که به دنبال هدف ، حتی یك لحظه ازپا نشستن را هم‌خیانت به بشریت می‌بیند ولوای‌آزادی‌انسان‌را ازهرگونه بندگی، که باسالاری وبزرگمایگی او ـ که جانشین خداست ـ ناسازگاراست، به دوش‌می‌کشد، چه‌بسا دراین راه‌شهید می‌شود...که آنهم عالمی‌دارد .

جای بسی درداست که بشر از رودها وکوههای آنسوی جهان با خبراست وازارتفاع قلل وژرفای دره‌های اجرام فلکی مطلع ولی‌جایگاه فرازمند خودرا نمی‌شناسد !

« تو به گرد فلك چه‌دانی چیست   که ندانی که‌درسرای‌تو کیست !»



اما شناسایی جهان نه‌آنقدر آسان‌است که فقط بادیده‌ی‌سر آنرا بتوان دید وشناخت ... واگر چنین بود ، مردم جهان درجهان بینی‌های خود بایکدیگراختلافی نمی‌داشتند؛عده‌یی بدبین وعده‌یی خوشبین نمی‌بودند ؛ گروهی نیکجو و گروهی بدخواه نمی‌گشتند ؛ برخی صلحساز وبرخی آتش افروز نمی‌شدند ؛ مردمی سبب سازی ومردمی سبب سوزی نمی‌کردند و ... حتی تمام اختلافات دانشمندان درقرون متمادیه براثر اختلاف جهان‌بینی آنان بود ، اگر بطلمیوس وگالیله یااقلیدس وریمان یاافلاطون وارسطو وصدرا و... بینشی یکسان داشتند ،اینهمه اختلاف وتناقض در نظریات آنان وجود نمی‌داشت و به دنبال آن گمـراهیها ، اینهمه‌تباهی برپا نمی‌شد، گمراهیهایی که‌انگیزه‌ی‌اصل «نبوت»درجهانند.

۱ـ واذ قال ربك للملائکة انی جاعل فی‌الارض «خلیفه» (بقره: ۳۰)
(یعنـــی آنگاه که‌خدای تو به فرشتگان گفت که بر آنم که در روی زمین جانشینی بگذارم ۰۰)

بهمین دلیل، پیامبران آسمانی که به‌راهنمایی بشر مأمور بودند و به رهبری و نجات آنان برخاستند، کوشش داشتند که بینش مردم را ازتفرق نجات دهند وآنهارا به سوی یك بینش صادق وراستین ببرند و به سوی فقط یك‌جهان بینی، زیرا که جهان بینی درست بیش‌از یکی نمی‌شود و « **ماذابعدالحق الاالضلال** »[1]. ومعلوم‌است که پس از شناختی قطعی ازجهان ؛ ودرحقیقت : پس‌از بازیافتن جهانی گمشده، که قرآن از این شناخت به «یقین» و «ایمان» تعبیر کرده ، براحتی می‌توان خط مشی زندگی درچنین جهانی‌را یافت، و به دنبال عمل‌رفت ـ عمل‌صالح ـ؛ ورسالت ادیان آسمانی همین بود .



وبانگرشی دیگر ...

تحصیل جهان بینی دوراه دارد : یکی‌راهی از پایین به بالا واز محسوس به معقول که روش فلسفه وعلم‌است وهرکدام درقلمروی خاص‌خود . دوم‌روش ادیان‌آسمانی که معرفی وارائه‌ی یکباره‌ی جهانست ، ازخداگرفته تامحسوسات‌جهان آفرینش ؛ ازبالا وازپایین واز دور وازنزدیك وازکلی و جزئی .

راه‌اول میلیونهاقرن عمر ومطالعه لازم دارد وبازناقص‌است وراه دوم درهرزمانی وبرای هرکسی‌مفید ومعرفتزاست « **ان فی ذالك لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید** »[2] راه اول مطالعه‌یی ازبرون است وراه دوم مشاهده‌یی‌ازدرون‌جهان‌وسروکارداشتن باآنچه واقعاًهست: انسان ، جهان ، خدا .

۱ـ قرآن مجید، سوره یونس: ۳۲ (و فرا سوی حقیقت چیزی جز گمراهی چیست .)

۲ـ قرآن مجید، سوره ق ـ آیه ۳۷ (درآن یاد آوری هایی است برای آن کسان که دل دانند یا گوش فرا می‌دهند و می‌بینند)

راه اول برا ثر ایده‌آلی ومجرد وجدابودن ازواقعیات زندگی ودور ماندن ازنیازمندیهای روحی بشر ، از ارائه‌ی یك راه حل و یك زندگی مناسب ـ یعنی یك ایده‌ئولوژی ـ ناتوان‌است‌ومدینه‌ی فاضله‌ی پیشنهادی آن ، تازه شروع گرفتاری و ماجراست نه ختم آن ، و بالاتر آنکه خود گویندگان وارائه کنندگان این نوع جهان بینی‌ـودر نتیجه ایده‌ئولوژی‌ـ به‌بینش‌خود اعتقاد واصراری‌نداشته‌اند و«گفتند فسانه‌یی و درخواب‌شدند» . وراه‌دوم ، جزمی و بی‌بازگشت است،زیرا که حقیقتی است لمس واحساس شده وپیامبران‌آسمانی که آورندگان این‌جهان‌بینی بودند ، ازهرچیزی بیشتر به جهان‌بینی خود اعتقادداشتند وحتی زندگی خودرا درپای آن فدا می کـردند . راه اول بااشکالات پیش‌بینی نشده مواجه می‌شود ، که هرچندگاه ارائه کنندگان آن‌را به‌چند تجدیدنظر واصلاح وادار می‌کنند ویااصولا درمقام عمل،وجود مراحلی آزمایشی‌را برای یافتن نقاط ضعف آن لازم‌می‌بینند(همچون «وجود حد فاصل»ی‌که مارکسیسم لنینیسم به‌عنوان «استبداد پرولتاریا» وبه منظور مطالعه‌ی امور پیش بینی نشده درنظریه‌ی سیاسی و اجتماعی خود وارد کرد) و مرزهای‌متنوع‌ومتناوبی برای کتمان‌نقایص جهان‌بینی‌وایده‌ئولوژی‌خود، پیش می‌کشند ودرحقیقت خودرا آزمایش می‌کنند .

راه دوم آخرین سخن‌را دراولین گام ، می‌زند وچون دوردست‌ترین افقهای این جهان وتمام‌سلسله‌ی نامتناهی زمان دردیدگاه اودریك صف حاضرند ، هیچگاه باچیزی پیش‌بینی نشده رو برو نمی‌شود ومجبور به دستکاری وتعویض یا « تبدیل به‌احسن » ایده‌ئولوژی خود نمی‌شود :

«حلال محمد حلال الی یوم القیامة وحرام محمد حرام الی یوم القیامة». (۱)

---

۱ ـ احکامی که محمد آورد (حلال‌و حرام) تا روز قیامت بجای است (حدیث)

جهان بینی اسلامی

جهان بینی اسلامی ، آشنایی مردم باحقیقت جهان است و لمس
یده‌های آن وخلاصه معرفی جهـان‌است آنگونه که هست ، دیده و
دیده ، محسوس ونامحسوس و این دریای پهناور وژرف را در کوزه‌یی
ندازه‌ی فهم ودرك بشر ریختن .

جهان‌چیست ؟!..جهان عبارتِ ازمجموعه‌ی مختصاتی‌است درکنار
م وآن مختصات کدامند؟ همان‌اصول وقوانین حاکم برطبیعت؛وشناخت
انین جهان همان شناخت واقعی آنست .

این قوانین بردودسته‌اند : قوانین «مادر» وقوانین متفرع برآن .
همترین اصل جهان بینی اسلامی (وادیان آسمانی راستین) معـرفی
همترین حقیقت موجود در جهان است یعنی اصل « وحدت جهان » و

حقیقت برتر ازآن ، منتهی شدن این واحد مادی ـ معنوی بسته ، است به وجودی به نام «خدا» .

این « اصل مادر » را اسلام ، « توحید » نامیده وآنرا به عنوان مفتاح شناخت جهان ارائه کرده است . برخی از مکاتب فلسفی هم که عنوان «مونیسم» Monism (توحید اروپایی)باخود داشته‌اند ، گرچه تااندازه‌یی به این حقیقت نزدیك شده‌اند ولی عینك علم وتجربه‌ی ناقص بشری همیشه سد راهشان بوده و در چهـار چوب خشك قوانین مادی محدودشان ساخته‌است .



اصل دیگر ، اصل «قیامت» وبازگشت (معاد) است ، همان اصل حرکت درجهان وتکامل که‌مرگ وحیات ورستاخیزرا به‌فهم بشر نزدیك می‌سازد و شاید اصول دیگری چون «آنتروپی» واصل « تبدیل و تجسم اعمال » را .

اصل سوم ، اصل «نبوت»است که بیان‌کننده‌ی مکانیسم اجتماعات است وتابعی از تغییرات صلاح وفساد جوامع و« روح بشری »... ودر حقیقت انعکاسی است از« روح جهان »دربرابر متغیری به‌نام« بشریت » یا « انسان » .

... وبسیاری از اصول دیگر ، که کتاب حاضر که ترجمه‌ی آن به نظر شما میرسد ، عهده‌دار بیان آنها شده‌است .



جهان بینی اسلامی ، معرفتی است بفراخور استعـداد بشر : آموختنی‌است ویافتنی ، نه تحمیلی وپذیرفتنی ... و عجب آنکه بااین

وصف کسی‌را ازاین شکار گاه معرفت بی‌شکاری بازگشته ندیدیم ، زیرا که در خمیره‌ی هرکس مایه‌یی دراك ویابان هست که بمحض اتصال با جهان ، پاسخی‌شنیده وکرشمه‌یی دریافت می‌دارد. جهان‌بینی‌های دیگر (مسلکهای سیاسی ـ مکاتب فلسفی) یاتحمیلی هستند یا بی‌مسؤولیت . مسلکهای‌سیاسی امروز درکوششند که برای‌تحمیل‌ایده‌ئولوژیهای خود، جهان بینی خودرا تحمیل کنند و برای بهره برداری و برخورداریهای خود ، ازانسانها مردمی تسلیم کورکورانه وعناصری بی‌اراده و بنده و انسانی‌بی‌احساس وماشینگونه بسازند ....

ومکاتب فلسفی‌که فاقدمسؤولیت رهبریند ، برسرآنند که نظری برنظرها ورساله‌یی بررساله‌ها وکتابها بیفزایند ونامی « نیك ! » یابد از خودباقی بگذارند وگاهی سنتی غلط برسنتها .

جهان بینی اسلام ، نه فقط اختیاری‌است وآزاد وپویه‌یی‌است با پای عقل ودل‌وفکر ، بلکه اسلام هرگز قبول زودرس وتسلیم کورکورانه را ازکسی نمی‌پذیرد ، زیرا که فرزند زودرس ، ناپایدار است و میوه‌ی نارس نصیب چارپایان [1] وبرمسلمان واجب‌است باتلاش وهمت وبافکرکه سیری درونی‌است‌وسیاحت درآفاق وانفس ومطالعه‌ی احوال گذشتگان، افراد واجتماعات ، (یعنی تاریخ)که سیری برونی‌است و به یاری تعقل که تحلیل وربط میان یافته‌هاست ، خرده خرده باجهان آشناشود .

۱- « الم ترکیف ضرب‌الله مثلاکلمة طیبةکشجرة طیبة اصلها ثابت‌وفرعها فی‌السماء ـ تؤتی اکلهاکل‌حین‌باذن ربهاویضرب‌الله‌الامثال‌للناس‌لعلهم‌یتذکرون ـ ومثل‌کلمةخبیثة‌کشجرة خبیثةاجتثت من‌فوق الارض مالها من قرار» (سوره‌ابراهیم آیه ۳۲ـ۳۰)

دراسلام تقلید وآسانپذیری درجهان بینی (یعنی اصول دین اسلام) ممنوع است،زیرا که « تقلید » (از باب تفعیـل) ـ در اصول دین ـ قلاده‌ی بندگی فکری را به گردن افکندن است ؛ و این برای انسان والامقام‌در نظر اسلام، روا نیست ، توهین‌است، ناسزاست. (تقلید درفروع دین جایزاست) . (۱)

---

۱ ــ دریغ است که برخی جوانان تحصیل کرده ما به انگیزهٔ فرار از تقلید سنتهـای غلط کهنه خود و بدون آشنائی به عمق اسلام راستین ،با مطالعهٔ یکی یا چند کتاب از مکاتب وا خورده ی ایسم دار رشتــه تقلید دیگران را بگردن می‌گیرند و در بند بافته های دیگــران گرفتار می‌شوند و " من اعرض عن ذکری فان له معیشتا ضنکا " .

ادیان آسمانی پس از ارائه‌ی یك جهان بینی درست و واقعی ، یك عقیده یا ایده‌ئولوژی متناسب باچنین جهان بینی و مناسب با زندگی در چنین جهانی را به‌دست وفکر مردم می‌سپارند و اورا آزاد می‌گذارندکه اگرطالب سعادت است ازاین راه برود .

ایده‌ئولوژی اسلامی بـرای معرفـی خود متوسل به‌زور نمی‌شود، زیرا وقتی ایده‌ئولوژیی متناسب باطبیعت ومزاج فرد واجتماع ودر راه تأمین تمام احتیاجات مادی و معنوی‌او باشد ـ واین بدین معناست‌که با فطرت او هماهنگی‌دارد ـ ، هرگز احتیاج به‌انضباط شدیـدی ،آنچنان که‌دردیگر ایده‌ئولوژیها هست، نیست. مثلا لنین می‌گوید : « دردرون حزب ، نه تنها آزادی عمل‌فرد بلکه‌آزادی فکرنیز باید شدیـداً تابع انضباط حزبی ووحدت فرماندهی باشد،زیرا ایده‌ئولوژی ، خود جزئی‌از کشمکش طبقاتی و عامل ایدآلـی انضباط و سازمـان است »[1] .علت این سختگیری واختناق فکری راکـه نام انضباط برآن نهاده‌اند بایـد در انحرافی وناطبیعی بودن این ایده‌ئولوژیها یافت ، زیرااگر ایده‌ئولوژی

۱ ـ در صفحهٔ بعد

مطابق فطرت بشر وقوانین طبیعت باشد ، مردم آنـرا چون شیرو شکر می‌نوشند ومی‌نیوشندو چون جان شیرین دربرمی‌گیرند ؛ امور طبیعی و فطری احتیاجی به تحمیل وفشار ندارند .

اسلام آئینی فطـری است؛ آئین فطرت است ومردم را نباید به پذیرش خود وادارکند. درسراسرقرآن اشاره‌ها چون: « لااکراه فی الدین: قدتبین الرشد من الغی» و « هذا بلاغ للناس» و« ماجعل علیکم فی الدین من حرج » می‌توان یافت .

... ونشانه‌ی دیگریك ایده‌ئولوژی کامل وصحیح آنکه هرگز در عمل با شکست مواجه نمی‌شود ، زیـراوقتی ایده‌ئولوژی برپایه‌ی یك جهان بینی صحیح باشد ، باتوجه به‌تمام زوایا ورموز طبیعت بشر وجهان اطراف او انتخاب ووضع می‌شود وماننـد مهره وپیچی است که ازروی‌هم وبرای‌هم ساخته شوند « ولقد خلقنا الانسان ونعلم ماتوسوس به‌نفسه » ؛ واز اینرو اگر ایده‌ئولوژیی درعمل‌ودربرابر رویدادهای‌جهان‌وروحیات مختلف بشری شکست بخورد ، دلیل برآنست که زیربنای آن ، یعنی آن جهان بینی که پایه‌هـای آن بـرآن استوار شده ، واقعی و درست نبوده است .

شکست و نـاکامی‌اینهمه ایـده‌ئولوژیهای بشری طی سی قرن ،

۱- بعثت وایده‌ئولوژی‌ص ۴۲

۲ ــ اکراه در قبول عقیده نیست چه راه و بیراهه روشن است .

۳ ــ این قرآن برای آگاه سازی مردمان است (نه اجبار) .

۴ ــ (خـدا) در این دین دشواری بر کسی از شما ننهاده است

۵ ــ و انسان را ما خود آفریده بیم و به آنچه در او وسوسه می‌کند آگاهیم

بخصوص آنها که «ایسم» به‌دنبال خود داشتند ، بهترین دلیل بر غلط بودن جهان بینی آنهاست، همچنانکه موفقیت ایده‌ئولوژی اسلامی درصدر اسلام و جاافتادن آن بهترین شهادتگر واقعیت جهان‌بینی اسلامی می باشد .



.... وایده‌ئولوژی اسلامی، انقلابی است... ونه، بلکه کجرویهای بشر در ادوار تاریخ موجب پدیدار شدن سنتهای غلط وراه یافتن آداب وعقاید خشك و دور ازفطرت درمیان انسانهامی‌شوند تا به‌جایی که ارائه واظهار يك آئین فطری، چیزی انقلابی به‌نظر می‌رسد. کجراه شدن بشر و به بیراهه‌ی سنت‌ها افتادن فاصله‌یی چنان سهمگین وآشتی‌ناپذیر میان آن وفطرت به وجود می‌آورد که قوانین طبیعت وفطرت را انقلابی می بینند. آری ایده‌ئولوژی اسلامی انقلابی است،زیرا باسنت‌های جاهلیت، که همان عادتها و رویه های پدری و اجدادی است و رسوم صنفی و طبقه‌یی، مخالف است (چون سنت‌ها باآن مخالفند) نه آنکه درجوهر خود ، خوی سرکشی داشته باشد .

« اسلام دربیشترقوانین معاشی جامعه‌ها ، باقوانین گذشته‌ی آنها، که براثر احتیاجات واقعی آنها به وجود آمده موافقت دارد و این‌گونه احکام را درفقه « احکام امضایی» می‌گویند » .

...وبالاخره...ایده‌ئولوژی اسلامی يك واحدوغیرقابل تجزیه‌است، همچنانکه جهان با تمام اجزای خود يك واحد پیوسته است . این ایده‌ئولوژی برروی‌هم يك دستگاه ـ System ـ مستقل و فعال است ونباید هیچ اصل وقاعده‌یی‌را درآن، دور ازدیگر اصول وقواعدش درنظر گرفت وگرنه نتیجه سودمند نخواهد بود .

دین

گفتیم‌که "جهان بینی "پایه وریشه "ایدئولوژی ۳ستو اصول دین پایه‌وریشه‌دین‌ودانستیم‌که‌جهان‌بینی‌اسلام‌همان‌اصول‌وپایه‌دین اسلام‌بود پس‌دین‌چیزی‌جزایدئولوژی‌اسلامی‌نخواهد بود

دین به‌معنی «راه» است و «دین‌الحق» درقرآن (همان‌دین‌خدا)، راهی‌است که تنها راه راستین و بی‌خطر باشد ونزدیك‌ترین‌راه تا به‌هدف درطبیعت خط مستقیم‌است وازاین‌رو دین حق همان « صراط‌مستقیم » . دین حق،راه هدایت است و راه طبیعت و فطرت : « فاقم وجهك للدین حنیفاً فطرةالله التی فطرالناس علیها »[1] و بنابرین ، تنها راه غالب و بی‌بن‌بست. «دین» تنها ایده‌ئولوژی پیروز بر سایرایده‌ئولوژیهاست اما

۱- قرآن مجید سوره روم آیه ۳۰
(پس روی خودرا راستین‌به سوی آن دین کن که دین فطرت است همان طبیعت که خدا مردم را برآن سرشت)

«دین الحق» نه هردینی: « هوالذی أرسل رسوله با«لهدی» ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولوکرهالمشرکون .»[1]

اما چون دین همان راهاست پس تدین به دین بهمعنای گامزدن وطی طریق درآناست وپویه وعمل . « ایمان » که در فرهنگ قرآن به معنی قبول ایدهئولوژی اسلامی ودریافت جهان بینی آنست ، همیشه همراه با «عمل» آمدهاست گویی ، ایمان همان عملاست وعمل ، همان اسلام ؛ پس اگر عملی ازدین باوری سرنزند ، دیناو باور نکردنیاست زیراکه سوزندگیرا ازآتش وروشناییرا ازنور جدانتوانکرد . چگونه ممکناست که ایمانی بیعمل بماند ورهروی بیرفتار وجنبش؟ بهترین تعریفلغوی برایایدهئولوژی آنستکهآنرا اندیشهیی عملزا بدانیم .[2]

۱- سوره توبه آیه ۳۳ (هموست که بـا پیامبرش هدایت و آئین حق را گسیل کرد تا بر دیگر دین ها پیروز گردد اگر چه مشرکان را ناپسند افتد)

۲- و بهقول فرانسواپـرو ، استادکلژدوفرانس : «ایدهئولوژی مجموع ایدههاییاست کهبهمنظور همگامییااقدام وعمل بصورتگروهی جمعآوری شده است. پس ضابطهی تشخیص ایدهئولوژی اینستکه ایدهئولوژی توأم با عمل است ووسیلهیاقدام» (ج اول اصول علوم سیاسی- علومی).

مؤمن به دین ، پس‌از دریافت یك جهان‌بینی صحیح وکامل که منتهی به اتخاذ و انتخاب دین خدایعنی ایده‌ئولوژی آسمانی می‌شود ، موظف به انجام عمل‌است ، عمل برای اجرای رسالت خود وبرای انجام وظیفه‌ی‌جانشینش، جانشینی خدا : « وقل اعملوا: فسیری‌الله عملکم و رسوله والمؤمنون»و«قل‌انمااعظکم بواحدة:أن‌تقوموالله مثنی وفرادی»[1]. وچون عمل مسلمان همیشه بنیادی واساسی و به تعبیر قرآن « التی هی اقوم»[2] است، پس‌باید ابتدااساسی‌ترین عمل‌راکه درعین‌حال‌ضروری‌ترین وفوری‌ترین‌آنهاست، در پیش بگیردیعنی تحصیل جماعت وتشکیل یك جامعه‌ی ـ ولو کوچك ـ آرمانی وحزبی ، که در قرآن به « اعتصام » تعبیر شده : « واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا »[3]. (ملت درقرآن به‌همین معناست، ملت ابراهیم همان‌ایده‌ئولوژی‌ابراهیم است) زیرا که شرط نتیجه بخش بودن عمل ، همگانی واجتماعی بودن آنست تا تفرق وروشهای مختلف درعمل، اثر ومنتجه آنرا صفر و خنثی نکند و اصل «توحید» درعمل‌حکم‌می‌کندکه‌اعمال اسلامی وهدفی باتشکیلات ومنظم انجام شود .

۱ـ سوره توبه آیه ۱۰۵ وسوره سبا آیه ۴۶.(بگوبه‌عمل‌بپردازیدکه خدا و پیامبر و موءمنان نتیجهٔ عملتان‌را درآینده یی نزدیک خواهند دید)
۲ـ ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم (سوره اسراـ آیه ۹)
(و بگو شما را یک سخن پند بایدم‌داد که بپاخیزید با دیگری یا تنها)
(راهی که استوار ترین است)
۳ـ آل عمران آیه۱۰۳(به رشته ی خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید)

حزب‌الله

یك ایده‌ئولوژی پاگرفته‌چیزی جزیك «حزب» نیست و میوه‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی‌جز « حزب‌الله » .

حزب‌الله نام گروهی است که براساس این ایده‌ئولوژی اسلامی همبستگی‌شدیدی میان‌افرادآن(مؤمنین) باخداورسول برقرار شده باشد که‌قرآن‌ازاین‌همبستگی‌به «تولی» تعبیرکرده است :

«ومن‌یتول‌الله ورسوله‌والذین آمنوا، فان‌حزب‌الله‌هم الغالبون » و « رضی‌الله عنهم و رضواعنه اولئك حزب‌الله »[۱]

وهر حزب ، یعنی‌گروهی انسان با همبستگی و وحدت آرمان و اشتراك هدف ، که همبستگیهاشان براساس اهداف الاهی نباشد ، حزب هست ولی حزب‌الله نیست وقرآن مجید دوگونه تشکیل وهمبستگی را که توأم بافراموش‌کردن و پشت‌گوش انداختن‌خدا و ایده‌ئولوژی الاهی باشد ، « حزب الشیطان » می‌نامد :

« استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئك حزب الشیطان »[۲]

امت

تشکیل یا تشکل حزب ، ملازمه با اجرا دارد ؛ طرح اجرایی ومعرفی‌حزب وتشکیلات‌آن به جامعه‌ی‌انسانی

۱- قرآن مجید سوره مائده آیه ۵۶ وسوره مجادله آیه ۲۲
(وآنکسان که رشتهٔ دوستی با خدا و پیامبر و مؤمنان دارند و همانا حزب‌الله‌همان پیروز مندانند) (خدا ازآنان راضی وآنها از خدا خشنودند اینان از حزب الله اند)

۲- سوره مجادله آیهٔ ۱۹.
(شیطان برآنها مستولی گردید و خدا را از یادشان برد آنان از حزب شیطانند .

و «تبلیغ» یعنی پیشروی ایده‌ئولوژیکی آن به‌مرزی به‌نام « امت » منتهی می‌شود ، یك حزب ، یعنی یك ایده‌ئولوژی مجسم ، هیچگاه استاتیك و راکد نیست بلکه تحرك و جنبش وتلاش دارد وبا زبان و عمل خود را معرفی می‌کند ودرمیان قلوب وزمینها وزمینه‌های مستعد، ریشه می‌دواند و «جهاد» تعبیرقرآنی این تلاش‌وجنبش است که درقرآن همیشه به‌دنبال «ایمان» آمده است :

« انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم »
«لم‌یرتابوا وجاهدوا باموالهم تؤمنون بالله‌ورسوله» ،
«وتجاهدون فی‌سبیل‌الله ».
« والذین‌آمنوا من‌بعد وهاجروا و جاهدوا معکم»
« فاولئك‌منکم والذین‌آمنوا وهاجروا وجاهدوا »
« فی سبیل‌الله والذین‌آووا ونصروا اولئك هم »
« المؤمنون حقاً » [۱]

این تحرك ، آغاز تشکیل یا تشکل یك امت است ، امت یعنی شعاری متحرك همچون ریشه وساقه‌ی یك‌گیاه، عناصری جویای تأمین مایحتاج مادی ولو از راه غزوات (چون غزوه بدر) وعناصری بـرای پی‌ریزی‌واستقرارآن درزمین اجتماع وعناصری برای‌گسترش‌آن و بیشتر

۱- سوره حجرات‌آیه۱۵-سوره صف‌آیه۱۱- سوره انفال آیه۷۴و۷۵.
(مـوءمنان آن کسانند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و به شک نیفتـاده اند و با اموال خویش جهاد نمودند ــ ایمان به خدا و پیامبرش دارند و در راه خدا جهاد می‌کنند . ــ و کسانی که پس ازآن ایمان آوردند و هجرت کردند و یا همراه شما جهاد نمودند آنان از شمـایند وآن کسان که هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و پناه دادند و یاری نمودند آنان موءمنان واقعی هستند .

سایه افکندن برسرمردم . «کلمة طیبه کشجرة طیبه اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء تؤتی اکلها کل‌حین باذن ربها » . *

دولت

اصطلاح عمومی مرادف امت ، کلمه‌ی «ملت» **Nation** است،ملت دراصطلاح حقوقی ، اجتماعی از مردم است که براساس‌نژاد وزبان وفرهنگ وآئین وآرمان‌وایده‌ئولوژی یا برخی ازآنها درجایی گردآمده ومستقرشده باشد.[1] عنصر « ملت » معمولا ـ و قاعدتاً ـ باعنصر دیگر : « سرزمین» همراه است ، هرملتی « در جایی » زندگی می‌کند . با اجتماع این دوعنصر ، سلطه و اتوریته‌ی قانونی یا به‌اصطلاح «حکومت»[2] به وجود می‌آید وآنگاه به‌لحاظ روابط خارجی حکومت را « دولت » می‌نامند .[3]

پس دولت ، طبق تعاریف حقوقی، عبارتست ازقوه‌ی فایقه‌ومستقل ودایمی‌که بنمایندگی ازطرف ملت وبرای حفظ منافع‌آنان برجمعیت‌و قلمروی‌حکمفرمایی‌کند .

امت ، زیر بنای دولت اسلامی است ونخستین عنصر از عناصر سه‌گانه‌ی‌لازم یک‌دولت امااین امت‌وقتی‌باگسترش‌ایده‌ئولوژی خود ،یعنی‌توسعه‌ی حزبی، درسرزمینی‌اکثریت را احرازکرد ، عنصردوم یعنی قلمرویاخاك هم فراهم شده است وازاینجا عنصرسوم یعنی دولت متولد می‌شود.

۱ـ رجوع شود به‌عنوان «ملت» ضمیمه همین‌کتاب.

۲- Gouvernement یا Goverment

۳- L' État یا State . فرق میان حکــومت ودولت اعتبــاری است حکومت را بیشتربلحاظ قلمرو احکام‌کشوری و دولت را به‌مناسبت معاهدات و روابط بین‌المللی می‌گویند .

*ـ کلمه پاک همچون درخت پاک است که ریشه ای ثابت دارد و شاخه اش در هواست و هر چند گاه بخواست خدا میوه می‌بخشد .

تولد دولت امری خود به‌خود و طبیعی است زیرا یك امت کـه پایبند یك ایده‌ئولوژی است یعنی به‌دینی ملتزم شده است ، برای تأمین ضروریات حیاتی‌ومعاشی مردم قلمروخود باید به«اداره»ی آن‌مردم بپردازد وچون خود تمام قوانین‌ومقررات‌تأمین کننده‌ی ضروریات حیاتی‌ومعاشی جامعه‌ی خود راآماده دارد ، صحیح نیست‌که قوانین دیگری را تحمل کند ، زیرامعنای‌آن‌ترك ایده‌ئولوژی‌خود وتسلیم‌شدن به‌ایده‌ئولوژیهای دیگراست؛ و «حکومت اسلامی» نتیجه‌ی اقدام برای برقراری و تأمین ضروریات معاشی مردم‌درچهارچوب‌ایده‌ئولوژی اسلامی است[1].حکومت اسلامی را درمرحله‌ی روابط خارجی با سایرامم- نه ملل - می‌تـوان «دولت اسلامی» نامید.

باتأسیس‌دولت‌اسلامی،جهان ازنظرایده‌ئولوژیکی- نه‌جغرافیایی- به دومنطقه (Bloc) بزرگ تقسیم مـی‌شود : منطقه‌ی دولت اسلامی یا «دارالاسلام» ومنطقه‌ی غیر اسلامی یا «دارالکفر» .

امت اسلامی بمحض‌تأسیس دولت‌مجبوروموظف به‌ترویج‌واشاعه‌ی بین‌المللی‌ایده‌ئولوژی خودازراه جهاد است وتسخیردارالکفر؛ تسخیری ایده‌ئولوژیکی، نه‌نظامی‌وبس..وجهاد درلغت تلاشی است نستوه،ودولت اسلامی‌وتمام‌افرادآن‌با زبان‌ومال وجان باید درآن نیاسایند تاانسانهای دیگررا ازاین نوشداروبنوشانند وچراغ هدایتی فـرا راهشان دارند . «جهاد» دراسلام دارای مراحلی است : قلبی (با اعتقاد وایمان) ، زبانی (با تبلیغ‌وادای رسالت وبا روشی‌حکیمانه‌وصحیح) مالی (سرمایه‌گذاری وتأمین عده‌وعده‌یا تألیف قلوب)وجانی، درهنگامی‌که حاکمان‌دارالکفر

۱-« الدین والملك توأمان» (حدیث نبوی)

یا اردوی بددینان به‌معارضه برخیزند

: «وقاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لاباليوم الاخر ولایحرمون ماحرم‌الله و رسوله و لایدینون دین الحق ...»

وسایرمسایل واحکامی‌که حقوق بین‌الملل عمومی اسلامی‌وحقوق جنگ را بوجود می‌آورند ...

---

۱ ــ بجنگید با کسانی که به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورندو آنچه‌را خدا و پیامبرش حرام ساخته اند حرام نمی‌دانند و به راه و آئین حقیقت سرنمی‌نهند "

فروع دین

یکی ازویژگیهای ایده‌ئولوژی اسلامی لزوم ارادت ویا به‌اصطلاح نیت و«قصد قربت» درتمام اعمال است بخصوص دراعمال وخدمات حزبی. «حقوق اساسی» دراسلام شکل‌ویژه‌یی دارد وقسمتی ازآن‌راکه به‌عنوان «فروع‌دین» ذیلا بررسی‌می‌کنیم، اساساً برشالوده‌یی از«قصد تقرب به‌خدا» بنا شده‌که بدون‌آن هر خدمتی دراین زمینه انجام شود، باطل محسوب می‌گردد .



فروع دین وظایف واجب افراد مسلمان و پیروان حزب‌الله است که برخی روزمره وبرخی اتفاقی‌وموسمی و برخی فقط یکباردرطول‌عمر زندگانی‌هستند. انجام‌این اعمال وخدمات‌ازضروریات بقا ودوام‌حکومت

ودولت اسلام‌است وترك‌آن مستلزم مجازات وضمانت‌های‌اجرائی شدید.

نماز نخستین و مهمترین ایـن وظایف نماز است که پنج نوبت درروز یادآورعقیده وایده‌ئولـوژی و تعهدات حزبی فرد مسلمان است وبسیج عقیده و ایده‌های بشری بـرای عمل و تمرکزنیروهای درونی ومعنوی برای اتصال به‌مبدأ وروح جهان .

روزه تزکیه وتصفیه‌ی بدن وروح از راه ترك غذاازفضولات خصالی وجسمی‌وتمرین وتقویت‌روح رزمی‌واستقامت وپایداری وتربیت «تك‌آور» و«رینجر» برای روزهای پیکارودیگرآنکه مسلمان‌برای شروع به‌یك‌پیکاردایمی درراه هدف ، نخست باید برخود پیروزشده باشد وبرجسم وروح خود حکمروایی وتفوق ارادی‌یافته‌باشد وپیامبر(ص) مبارزه با خواسته‌های دل را «جهاد اکبر» نامید.

خمس وزکات ازمالیاتهای اسلامی‌وعهده‌دار تقدیرو تأمین مخارج و بودجهٔ‌دولت‌اسلامی وبیت‌المال مسلمین است

جهاد حقوق‌جنگ‌جنگی‌مقد سروبشری.وهمچنین انجام رسالت انسانی‌ورهائی مردم‌ازکفروکجروی . وجهاد شامل امربمعروف‌ونهی ازمنکر است‌که بافت پیوندی افراد به‌اجتماع و عهده‌دار نظام اجتماعی اسلام وضامن اجرای قوانین واخلاق اسلامی .

حج کنگرهٔ جهانی شعب احزاب اسلامی واتخاذتصمیمات عمومی وتفاهم درمسایل حقوقی واقتصادی وتربیتی و اجتماعی وتعاون درامورمالی وشناساییها وبهره‌مندیهایی ازاین قبیل.



ایده‌ئولوژی اسلامی، پس‌ازتکامل وتحول سازمانی،وقتی به‌صورت

دولت اسلامی درآید ومسأله‌ی حکومت وشکل درونی وبرونی‌آن ـ که ناشی ازاراده‌ی امت است ـ وسایرمسایل حقوق اساسی اسلامی وتکالیف افراد دربرابردولت واستقرارحاکمیت و اعمال تصدی دولت حل و معین گردد وقوای تقنینیه وقضائیه ، با استقلال ازقدرت حاکمه (وزرای‌امت) به‌خدمت وحل‌وفصل امور برخیزد، نوبت به‌قوانین دیگرداخلی‌وخارجی می‌رسد ، یعنی قوانین مربوط به‌روابط مردم با مردم (حقوق مدنـی) و فروع وانشعابات‌آن وحقوق جزا وبین‌الملل خصوصی و احکام دیگر... زیرا بررسی احکام این دسته‌که به‌آن «فقه اصغر» می‌گویند (در برابر جهان بینی اسلامی‌که نام «فقه اکبر» بـه آن داده‌اند) پس از استواری ایده‌ئولوژی‌وحزب وپایگیری امت وتشکیل‌حکومت ودولت وسایرمسائل حقوق اساسی امکان دارد.

ایده‌ئولوگ

ایده‌ئولوگ یعنی وظیفه‌دار بررسی واجتهادوتحقیق وتدوین ونشر ایده‌ئولوژی‌اسلامی (ودرمقدمه‌ی‌آن ، جهان‌بینی اسلامی) و استخراج آن‌ازمنابع‌ایده‌ئولوژی اسلامی‌کیست؟ وازکدام دسته ویاصنف‌مردم‌است؟ : طبقه‌ی حاکمه ؟ نمایندگـان مجالس مقننه ؟ قوه‌ی قضائیه و دیوان عالی کشور ؟ توده‌ی عامی ؟ (کارگران ـ کشاورزان ـ پیشه‌وران کم سواد) ـ سرمایه داران بزرگ یامتوسط یـا کوچك ؟ (بازاریها و کسبه ـ پیشه‌وران)ایده‌ئولوگهای‌خارجی و مکانب بیگانه ؟ دانشمندان ؟ (پزشکان ـ مهندسین ـ تئوریسین‌های اجتماعی ـ اساتید دانشگاه . . و فضلا درهرلباس) یا دانشمندان متخصص ؟ (فقهاء) ؟

بدون شك اگر «فقیه» (نه‌آخوند وروحانی یا واعظ ومداح) را

به معنای کارشناس ومتخصص امورعلمی‌مذهب ومسائل اصول وفروع‌دین بدانیم ومبنا را برتقسیم‌کار درجامعه قرار دهیم ، درمیان تمام‌گروهها یا طبقات یااصناف اجتماعی ، هیچیك به‌صلاحیت این‌دسته ، برای بررسی وتحقیق وتدوین مسائل‌ایده‌ئولوژیکی اسلامی نیستند ؛ زیرا استنباط و استخراج حقایق‌دینی تنهافهم عبارات‌آیه یاروایه وحتی یافتن‌آن‌نیست، بلکه تمام این‌اعمال باید بربینشی‌خاص‌که به‌آن « ملکه‌ی اجتهاد » یا « شم فقاهت » می‌گویند و براثر ممارست بسیار به‌دست می‌آید ، استوار گردد .



دراینجا ، تذکرچند مطلب ، ضروری است :

نخست‌آنکه دراسلام ، تبیین و تشریح ایده‌ئولوژی‌از اجرای‌آن بیگانه وجدا نمی‌باشد وایده‌ئولوگ به‌معنای « باحث نظری » وتحقیق در ایده‌ئولوژی،به معنای مباحثات مدرسی وآکادمیك نیست . دراسلام، هرکجا سخنی‌هست برای عملی‌است‌وایده‌ئولوژی بی‌عمل (وبه اصطلاح روایات : « العلم بلاعمل »)مانند‌درخت بی‌ثمر است و به همین دلیل ، ایده‌ئولوگ حتماً پیشاهنگ ورهبر و امام جامعه است و اصل «امامت» (که ازمختصات شیعه است) اشاره به‌همین موضوع مهم می‌باشد.

« امامت» یك مقام ظاهری است وجوهری باطنی به نام « ولایت» داردکه مقامی‌آسمانی‌ومعنوی است وهرکس دارای این‌مقام باشد ازخود مردم برمصالحشان و اموال و دارائیهاشان اولیتر است . زیرا که اصالت فرد دراسلام مخدوش وباطل‌می‌باشد ومسلمانان چون شهربندی استوار، واحدی پیوسته هستند و مانند اشخاص حقوقی به نماینده و فرمانده‌شان

شناخته می‌شوند نه به‌افراد . امام یا والی (صاحب ولایت) چون رأس جامعه‌ی اسلامی است، پس‌حکم او برخواسته‌ی افراد جامعه مقدم‌است.



دوم آنکه انحصار مقام « ولایت » به «فقیه» نه به معنای رهبری فکری روحانیان است وسلطه‌یی چون سلطه‌ی کلیسیاها وکنایس . اسلام از پیروی کورکورانه روحانیان بشدت منع‌کرده و پیروان چشم و گوش بسته‌ی روحانیان (درهر مذهب) را « بندگان »آنها خوانده و روحانیان را « شریك خدا » وپیروی ازآنان را شرك :

« اتخذوا احبار هم ورهبانهم ارباباً من دون‌الله والمسیح بن‌مریم و ما امروا الالیعبدوا الهاً واحداً لااله الاهوسبحانه عمایشرکون».[1]



سوم آنکه فقیه به‌معنای کسوت روحانی یا اشتغال به مشاغلی روحانی ! چون نماز جماعت ووعظ بی‌خبرانه و احیاناً به نام تدریس و بحث ، جویده‌ی دیگران را مضغ‌کردن و یا به عنوان فتوا ، رساله‌ها و فتاوای درگذشگان را به‌نام خودکردن و... نیست .

گواینکه فقهای واقعی ، یعنی‌آنهاکه باید ایده‌ئولوگهای‌ما باشند نیز امروز رسالت و کارخود را فراموش یا رها کرده و بصورت مشتی «مسأله‌گو» درآمده‌اند... مسائل‌معاملات بازاریهای خرده‌پا اماوجوهات بده .فقیهانی‌که اوقات گرانبهای خودرا ازآنهمه مسائل مهم اقتصادی ، اجتماعی ، تربیتی وحقوقی پیچیده ومفید وروز مره (که مسائل زنده‌ی

۱- سوره توبه‌آیه ۳۱ (عالمان‌ورهبران‌دینی‌خودرابه خداوندی گرفتند در برابر خدا و مسیح پسر مریم با آنکه فرمانی جز به بندگی خدای یکتا نبودکه خدایی جز او نیست و از هر شریکی منزه است)

دنیا ومشکلات بین‌المللی هستند) به چند مسأله‌ی غسل و وضو صرف می‌کنند. دنیا چشم به‌دهان اینهاکه درمسائل اساسی ومشکلات عمومی جهان « اسلام چه می‌گوید ؟ » واینان مبتلای مسائل مبتلی‌به مؤمنین ، همان کبوتران مساجد .

« زاهد به ره‌کعبه رود کاین ره دین است
خوش می‌رود اما ره مقصود نه‌این است »

و نتیجه این می‌شودکه مردم در عوض ، از کارهای اساسی دست برمی‌دارند و از نماز به رکوع و سجود قناعت می‌کنند و از روزه بـه پرخوریهای افطار وسحر وازحج به تجارت وسیاحت و « چنانکه افتد و دانی» درتمام این‌اعمال و «عبادات» مردم‌آزاری... واز اعمال اجتماعی واستفاده ازنیروهای معنوی‌ومادی به سینه‌زنی وروضه‌خوانی و تعزیه و اعمال آکـروباسی به‌نام مذهب و...

این عزیزان‌که درخانه‌ی خود می‌نشینند ودرانتظار اصلاح خود به‌خود جامعه هستند مگرنمی‌دانند که پیامبران (که اینان مسند گزین ولایت‌آنانند) برای بیان ومعرفی‌ایده‌ئولوژی اسلامی یعنی ارائه‌ی دین نه‌فقط ازخانه بیرون آمدند بلکه از خانه وکاشانه هم دست برداشتند. این دوستان مگرآهنگ خطاب «یاایهاالمدثر» راکه هرروز وهرشب در جهان طنین‌انداز است،نمی‌شنوند؟!

چرا باید چهره‌ی اسلام ، اسلام موزون و دلپسند ، اسلام مفید و بخت‌آفرین واسلام زندگیساز وحیاتبخش در زیر غبار فراموشی بماند و چرا نباید مردم زیباپرست دنیا ، مردمی که از زیبا دوستی ، برای یك

لبخند «مونالیزا» آنهمه تحسین وارزش قایل است وبرای یك شیپورلویی آرمسترانگ آنقدر جانفشانی می‌کند و... سیمای زیبای اسلام وتناسب ارکان واجزا وسعادت بخشی آنرا نبینند وازآن کام نگیرد؟

*

فقه

فقه اسلامی ما نیز عرصه‌ی قتل عام وترکتازی سلیقه‌هاوسنت‌های غلط ما شده‌است وهدف وجودی آن بکلی گم وفراموش گردیده. کارامروز فقه محدود به‌مطالعه وبررسی چندباب مستعمل وتحقیق شده‌ی فقه‌است: باب طهارت وصلوة و...وباب مکاسب محرمه‌وبیع واجاره واحیاناً یکی دوباب دیگر... وبه‌جای توجه به‌مسائل روز جهان، مدار بحث تمام حوزه‌ها، چندکتاب فقهی معتبر همچون کتب حاج آقا رضا همدانی وجواهر ومکاسب شیخ انصاری ـ رحمهم‌الله تعالی ـ ودراین میان قرآن فقط برای ثواب وخیرات درگذشتگان وتعویذ تلاوت واستفاده می‌شود... وسبك مباحثات وتحقیق هم همان سبك هزارسال پیش است.

مسأله‌ی طلاب

شاید یکی ازمهمترین وسایلی که تحول جوامع، اصلاح وتربیت روحانیان آینده و دانشجویان جوان علوم‌دین باشد. اما امروزطلاب، جزآنهاکه چشم امید جامعه‌ی اسلامی به‌آنهاست، عده‌یی جوانان چشم وگوش بسته‌اندکه دنیا را همان حوزه می‌دانند ومردم ومسائل اجتماعات‌را همان طلاب ومسائلشان .. و وظیفه‌داران تربیت این‌جوانان، به‌اینهمه استعداد وجوانی نه‌فقط فکر واندیشه نمی‌دهند بلکه‌از «اخلاق» ـ همان‌که پیامبر بزرگ برای‌اتمام آن مبعوث‌شد ـ نیزتهی دستند ... ازاینهمه جانهای مشتاق قالبهایی

می‌سازند که بهترینشان ازیک قفسه وجایگاه کتاب چیزی بیشتر ندارند، دانشمندند نه اندیشمند وخوی ومنش آنها ازاخلاق اسلامی فرسنگها بدور است ونه امروز، که مردم هشیارند، بلکه ازقدیم نیز ضرب المثل شدکه «عالم شدن چه آسان...».

زعمای قوم

کارگردانان این تراژدی برخی مراجع ورؤسای حوزه‌ها هستند وایشان جزآنهاکه پاکباختگان دینند ـ همه گرفتار حل‌وفصل امورشخصی یا امور اشخاص نه جامعه و برخی سود اگران وسود جویانکه سوداهاشان مارا بـه یاد درام « فاوست » می اندازد ودربار ودرگاهشان به یاد روحانیت مسیحی واوضاع کلیسیا.

ما به روحانیت وکلیسیای مسیحیت درقرون وسطا خرده می گیریم وغافلیم که وضع روحانیت و مسجد امروزما ازوضع قرنها پیش آنها بهتر نیست و«نحن المسلمون» مانه حماسه،که مرثیه است.

اگراسلام، سرآمد ادیـان آسمانی است و اگر قـرآن برترین کتب دینی، متأسفانه مامسلمانان نه سرآمد ملتها شده‌ییم ونه برترین انسانها.

جای بسی تأسف است که پس ازهیجده قرن تجربه‌ی تلخ وکشنده، روحانیت مسیحیت بادستی خالی وانبانی تهی، به راه عقل وفطرت نزدیک می‌شود وماکه گنجینه‌های نهفته داریم روزبه‌روز ازآن دورترمی‌شویم... وتلختر آنکه همان کارهایی راکه دربارهای روحانی وکلیسیایـی اروپا می‌کردند، « استبداد روحانی » ماامروز ـ تازه و ناشیانه ـ می‌خواهد درپیش بگیرد، همان دربارها وبهشت‌فروشی‌ها وتکفیر وتفسیقها ـ که مخالفان را خرد وارکان متزلزل قدرتهارا محکم می‌کند وبی‌ادبان را

به جای خود می‌نشاند ـ وهمان حیف‌ومیل بیت‌المال و بذل و بخششهای عثمانی و همان پشت به اصول اساسی اسلام کردن وتوسل به سنت‌ها و آداب ورسوم غلط صنفی، واقامه‌ی مستحبات و ترك واجبات!

یکی‌ازشیوه‌های‌تربیتی‌و بینشی‌اسلام، مطالعه‌ی احوال‌گذشتگان، یعنی تاریخ، وعبرت اندوزی‌است:

«قل سیروا فی‌الارض فانظروا کیف‌کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین.» [1]

آینده‌ی‌اسلام وروحانیت ممکن‌است‌همان گذشته‌ی مسیحیت‌باشد وچه بهتر که دیده‌ی عبرت‌بین باز کنیم واین‌آیه‌را بخوانیم‌که فرمود:

«اولم یروا کم اهلکنا من‌قبلهم مکناهم فی‌الارض مالم نمکن لکم ... فأهلکناهم بذنوبهم و انشأنا من بعدهم قرناً آخرین.» (۲)

مسأله بیت‌المال

ویکی دیگر ازدامنگیرهای روحانیان «خمس» وسایر وجوهات که بودجه‌ی اسلامی است و خون تازه‌یی در رگهای جامعه‌ی اسلامی وامروز آلاف والوف، در مصارف تبلیغاتی و شخصی مصرف‌می‌شود. همان بیت‌المال‌که امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب ـ علیه‌السلام ـ به برادر عیالمند خود و مهاجرین وانصار چیزی بیش‌از دیگر آحاد مسلمین نداد... وهمان وجوهی‌که باید درتبلیغ ونشر واقعی ـنه تشریفاتی ـ اسلام صرف گرددوعده وعده فراهم شود . . . و صرف تحقیق وتدبر در احکام اساسی اسلام شود نه‌مسأله‌ی‌حیض و نفاس و ... تطوع قبل‌الفریضه.

۱ـ بگو: سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بوده است پایان کار پیشینیان، که‌بیشتر ایشان مشرك بودند. ۲ ـ آیا ندیده اند که پیشینیانشان توانائی یی دادیم که به شما نداده بیم و آنگاه بسبب گناهانشان نابودشان کردیم و گروهی دیگر را آفریدیم.

یکی ازوظایف مهم مراجع تقلید وضروری ترین کار علمی ونظری امروز ما و حوزه‌های علمیه ، تأسیس مجامع علمی است که نخست ایده‌ئولوژی اسلامی وسپس حقوق اسلامی رادرشؤون وشقوق مختلف : حقوق مدنی ، حقوق جزا ، حقوق خانواده ، حقوق اداری ، اقتصاد و حقوق مالی ، امور تربیتی واجتماعی و ... استخراج وتحقیق وتدوین کنند ، آنهم بصورتی برابر نیازمندیهای امروز مسلمین نه به‌سبك صد یاهزارسال پیش شیخین .

امروز بشر ازچموشی واعراض ازآئین‌های آسمانی خسته شده و تشنه‌ی چیزی‌است که ادیان آنرا به بشریت وعده داده بودند . حقـوق اسلامی وفقه‌مدرن ، کالایی‌است که حتی‌ناقص آنهم امروز دردنیامشتری دارد واگر روزی دربازار مکاره حقوق دنیا عرضه‌شود بی‌شك مسند اعلا را به‌چنگ خواهد آورد وبرحریفان پیروز خواهد شد .

کار بی‌خبری وبی‌اطلاعی ازحقوق اسلامی درکشورهای معروف‌به اسلامی‌تا به‌جایی‌است‌که دراین‌کشورهاازحقوق‌اساسی گرفته‌تا بین‌الملل... همه‌ازخارج‌وارد می‌شود. وقانونگذاران کشور که هرچند گاه به فکر اصلاح نواقص قانون می‌افتند ، وبه همین دلیل دربه‌در به‌دنبال نظریه‌ها و دکترین‌های حقوقی مختلف دنیا ، برای اقتباس و درج در قانون ، می‌گردند،هرگز بادکترین وعقیده‌ی حقوق‌اسلامیی‌که به زبان حقوقی‌ادا شده باشد ومهر حوزه های علمیه برآن باشد، روبه رو نشدند زیرا که

---

(۱)این مقدمه‌درسال ۱۳۵۰نوشته‌شده‌وامروزکه‌درآستانه انقلاب اسلامی نیازمندقوانین‌مدون‌اسلامی می‌باشیم‌هنوز هم خواسته بالا آرزوئی‌بیش نیست اما مدعی فراوان است .

فقهای شیعه بامردم جهان قهرند وماتمام تحقیقات ومطالعاتمان را ـ اگر داشته باشیم ـ درمنازل ومساجد ومدارس دربسته و بازبانی غیر از زبان دنیا فهم ، انجام می‌دهیم و سپس زبان شکوه می‌گشاییم که چرا قضای کشور چنین‌است و قانون آن چنان ؟ ... واگر جز این می‌بودیم که هستیم‌داستان‌ماسرگذشت آن « سه ماهی در آبگیری زندگی‌می‌کردند » نمی‌شد و ...

« چوشمع کشته ازآن دود خیزد ازسرمن
که سرگذشت مرا «گریه»ناتمام گذاشت»

---

(۱)اشاره‌به داستان‌معروف سه ماهی است که در دام‌ماهیگیری‌افتادند نخستین گریخت دومی‌که اندکی دیرجنبیده‌بود خود را به مردن زد و نجات یافت ولی سومین که تالحظه‌ی‌آخر درفکر نجات‌خودنبودقربانی بی‌فکری خود شد .

منابع ایده‌ئولوژی اسلامی

ایده‌ئولوژی اسلامی نیز همچون جهـان بینی اسلامی و حقوق اساسی‌وسایرحقوق‌اسلامی‌ازمنابع چهارگانه‌ی‌اصلی‌ومنابع‌فرعی‌سرچشمه می‌گیرد.منابع‌اصلـی عبارتند از:

۱ـ قرآن مجید .

۲ـ سنت ، یعنی سخنان، رفتار و«تقریر» پیامبر وپیشوایان‌معصوم ـ علیهم‌الصلات والسلام ـ

۳ـ اجماع .

۴ـ عقل(وبه‌عقیده‌ی‌اهل‌سنت«قیاس»).

منابع دیـگر عبارتند از :

۱ـ سیره‌ی متصل به معصوم .

۲ـ دکترین حقوقی وفقهی یعنی آراءواقوال مجتهدین .
۳ـ رویه‌فقهی یافتوی وحکم واجماع عملی و . . .
مجموعه‌ی منابع را می‌توان درکلمه‌ی "فقه" خلاصه‌کردکه‌نامی است‌که‌بر احکام مدون اسلامی نهاده‌اند و به‌ترتیب باستانی و کهنسال یکهزار و دویست سال پیش، از طهارت و صلات و . . . آغازوبه قصاص و دیات ختم می‌گردد .

اصول ایده‌ئولوژی اسلامی

دراینجاکه‌فرصت اندك ومجال تشریح وآرائه‌ی ایده‌ئولوژی‌اسلامی تنگ‌است به‌فهرستی ازاصول این ایده‌ئولوژی بسنده می‌کنیم، بـه این امیدکه توفیق بررسی وشرح آن درفرصتی دیگرفراهم‌گردد .



نخستین پایه‌ی اساسی ایده‌ئولوژی‌اسلامی «انسان» است، همان انسانی‌که بلندمرتبه‌ترین موجودات مادی جهان است وهمان‌که جانشین خدا وحامل امانت اوست وهمان‌که فرشتگان مجبور به سجده در برابر اوشدند واوکه استعداد وقدرت وصول به‌پایگاه اعلایی را داردکه شهپر جبریل را یارای پروازآن نیست .

انسان درایده‌ئولوژی اسلامی فرد نیست بلکه واحدی است کـه

تعداد افراد درآن مفروض نیست واین بینشی است برفرازمسألهی‌اصالت فرد یا جامعه ! ..که چیستانی مناسب شبهای دراز زمستانی است وتلهی استعمار برای یغماگران سرمایه‌های مادی ومعنوی مردم مشرق.

انسان درایده‌ئولوژی‌اسلامی، ابزارتولید یاوسیلهی‌خوشگذرانی نیست بلکه‌محوراست.. وهدف است ...ومرکز تمام‌تطورات وتکاملهاست. انسان محترم است اما نـه احترامی به‌زبان بلکه باید تمام رفتارهـای بشری براساس احترام به‌انسان باشد ، احترام‌به‌خود واحترام‌به‌دیگران. نه‌تنها احترام‌به‌خود ونه‌فقط احترام به‌دیگران ... جسم و جان مسلمان محترم است وازآنجاکه زندگی، خلاصه‌ی جسم وجان است، پس رهایی وآزادی بشریعنی امکان تمتع ازحیات خود نیزیکی ازشؤون احترام به اوست . انسان بایدآزاد باشد. عقیده‌ی اومحترم است وباید استقلال و آزادی عقیده داشته باشد ونبایدکسی اورا برای قبول به‌عقیده‌یی‌اکراه واجبارکند «لااکراه فی‌الدین».آزادی مسکن و آزادی مذهب و... نیز ازشؤون همین‌آزادیند . و«افکارعمومی» یکی دیگر از مظاهر آزادی بشراست ویك سرآن به‌انسان مرتبط، پس‌محترم است .

اصل دیگر ازاصول این ایده‌ئولوژی «اصل مساوات» است ، در میان افراد جامعه‌ی انسانی، ـونه فقط اسلامی- زیراانسان‌جزیک واحدویک‌حقیقت‌ویک "جسدنیست ونامساویگری دریك بدن‌ناممکن است ... وجامعه‌ی اسلامی‌که مظهری ازانسان است وقابل تجزیه نیست وتمام افراد آن همشأن ویکسانند ... وجامعه‌یی است بی‌طبقات وپستی وبلندیهای‌آن ، نژادی ومالی وزوری نیست بلکه از تقواست و عمل و سودمندی برای افراد دیگروتولید بیشتر. نظریه‌ی کارواحترام«کارگر»

دراسلام ازشقوق این اصل است .

براساس مساوات همه‌جانبه ، اسلام برای حفظ وحدت وجلوگیری از پراکندگی اصل «اخوت» یا «مواخاة» (برادری) راکه شالوده‌اش محبت وعشق ، یعنی جاذبه‌ی معنوی میان افراد است ، پیشنهاد می‌کند ؛افراد جامعه‌ی اسلامی خواهی نخواهی با هم برادرند،«اصل تحابب» یاعشق ورزی میان افرادو«اصل احسان و برّ»و«اصل تعاون»و«اصل تکافل»فروع این اصلند،

یکی دیگراز اصول ایده‌ئولوژی اسلامی ، لزوم **تشکل**، ظاهری افراد زیریك لوای عقیده است **که‌آنرا** حزب‌گفتیم واصل دیگررعایت توحید در اجتماعات یعنی «وحدت حزب» (سیستم یك حـزبی) است . حزب‌الله تنها حزب موجود و حزب حاکمه است ولی حق مسلم سایـر اقلیتهای مذهبی است‌که درزیرسایه‌ی این حزب بخوشی بگذرانند وحتی مالیات‌کمتری بپردازند. واصل‌دیگر، یعنی :اصل «همزیستی‌مسالمت‌آمیز باکافران غیرحزبی» ازهمین جاست.

اصل دیگر، اصل «تمرکز» واقتداروااستقلال در قدرت حاکمه‌ی اسلامی است‌که ریشه‌ی آن «توحید قدرت»است ولزوم دولت.ایده‌ئولوژی اسلامی - برخلاف بهشت موعود مارکسیستی ووعده‌ی«جامعه‌ی بی‌دولت»- حتی یك لحظه هم جامعه‌ی بی‌دولت را صحیح نمی‌داند ودرهزاروااندی سال پیش این نظریه‌ی‌کودکانه‌ی متفکران آخرالزمان را ردکرده استو دیدیم وخواهیم دیدکه جامعه‌ی سوسیالیستی بدون دولت ناشدنی است.

یکی دیگر ازاصول این ایده‌ئولوژی «اصل جهاد» یعنی اصـل گسترش ایده‌ئولوژی اسلامی و نجـات بشریت از دیگر ایده‌ئولوژیها و حـکومتهاست . اسلام‌آئینی وفکری وطرحی پیشتازاست وآئین پیشتاز و

بناميك بايـد جهانگير باشد ، اما نه جهانسوز . و اين توسعـه طلبى
دهئولوژيكى براساس جهاد است نهقتال . قتال درجايى است كهسدراه
دهئولوژى اسلامى شوند و جان مجاهدان اسلام را بهخطر بيندازند ؛
اى نظامى اسلام ازدروازههاى كفار برمى گردد ولى ايدهئولوژى او نبايد
ت بهدشمن بكنند .

اسلام با ناسيوناليسم بهرصورتى كه باشدمخالف است زيرا ناسيوناليسم
وحدت جامعهى بشرى و احترام بهانسان مخالف است ، اگر سلطهى
ك ايدهئولوژى بر جهان را انترناسيوناليسم بناميم ، اسلام اين چنين
ت .

اصل ديگر ،«مسؤوليت همگانى افراد» است. همهى افرادجامعهى
لامى دربرابريكديگرمسؤولند «كلكم راع وكلكم مسؤول عن رعيته»
همه عهدهداررعايت وتأمين سعادت هم مى باشند .

ايدهئولوژى اسلامى، جهان را جاى عمل مـىداند و آخرت را
اى برخوردارى و ثمر،دنيا رافانىوگذران مىداند وآخرت راجاويدان؛
نيا وتمام اعمال را درآن «وسيله» مىداند وآخرت ونعم آن وجوار و
وستكى باروح بزرگ جهان يعنى خدا را «هدف».

درايدهئولوژى اسلامى ،حكومت حق جامعهاست ولىدرچهارچوب
صول ثابت دين و مقررات آسمانى ... حاكميت از جامعه و قانون
زخدا . شكل حكومت پارلمانى ويا شوراست و اصل برقبول اكثريت
راء . قوهىقضائيه، مستقل است ودردست مجتهدان عادل. وقوهىمجريه
ق امام يا فقهاى عادل يا جانشينان آنها و جامعه بر تمام اعمال دولت
ظارت وحق «وتو» دارد.

اصل دیگر، لزوم اطاعت مردم از حکومت واز حزب است ؛ و سرکشی ازآن یعنی «بغی» موجب کیفری سخت .

... وبالاخره اصل توزیع متناسب ثروت و اصل تمرکز بودجه‌ی اسلامی و اصل محکومیت فقر واختلاف طبقاتی مالی و اصل تسلط و اولویت‌هرکس براموال ومکتسباتش واصل‌عدم تجاوز وعدم ضررو...



این بودآنچه دراین زمینه ، درفرصتی بسیار اندك وتعجیل‌بسیار زیاد ناشر، درشرایط نامناسب فکری وبی‌فراغتی دل، می‌شد به رشته‌ی نگارش درآورد وبه قول نظامی عروضی : «چنین‌کس فارغ دل بباید تابه چنین نکتها برسد» ... اما گویی فضل‌تقدم را حایزاست چه‌تاکنون به‌اثری دراین‌موضوع برنخوردم‌که باری ازدوش بردارد وزحمت‌تحقیق رابکاهد ودرهرحال برای همین‌مقدار ناچیزخدای بزرگ‌را سپاسگزارم که یاریش‌دستگیر ویادش مایه‌ی دلگرمیم‌بود. اما سخنی‌چند درباره‌ی ترجمه وترجمه‌ی این‌کتاب وبلای ترجمه ...

یکی از نشانه‌هـای ورشکستگی علمی کمبود تحقیق وتألیف و افزونی ترجمه وتقلید است.درجامعه‌یی همچون ایران‌که ازلحاظ منابع اسلامی ودسترسی به‌آن (یعنی فقه پهناور شیعه) بسیارغنی است ، دست روی دست‌گذاردن وچشم به‌دهان‌دیگران داشتن‌ونتیجه‌ی افکار و عقاید آنها را ـ وگاهی غلط وکم اعتبار ـ ترجمه کردن وبه خورد مردم دادن بلایی‌است ،.. همان بلای ترجمه. دراین دهساله‌ی اخیرآمار ترجمه‌ی کتب مذهبی واسلامی ازعربی به‌فارسی به‌توسط روحانیان را باتألیفاتی که (بتوان به‌آن تألیف گفت) دراین زمینه‌ها شده مقایسه‌کنید و قوت

ضعف تألیف »را ببینید .

اما کتاب حاضر، که ترجمه‌ی آن به‌خواهش برادرعزیزم آغازمی‌شد، پایانی پرشور واشتیاق از جانب من داشت ، زیرا مؤلف عالیقدر - کـه تألیفاتش درهمه‌ی زمینه‌ها دلنشین وممتاز است ، - دراین کتاب کوششی به‌حجم تمام مطالعات وتألیفات خود به‌کار برده و ثمره‌ی یك عمر تدبر و تأمل درقرآن مجید ، قرآن پرشکوه وپرمایه وژرف، را با بینشی روشن وعمیق-که امثال‌اوکه الهامگرشان قرآن است - دارند ، درآن گنجانیده وهمین امتیاز بزرگ ، این‌اثراورا درمیان همه‌ی آثارش (که برخی حتی شایسته‌ی ترجمه به‌فارسی نیستند) برجسته‌تر ساخته‌است.ولی بااین‌حال‌چون بینش هرکس وابسته‌ی سرزمین ودیگر تعلقات اوست وغیرقابل تقلید یا اعتماد مطلق، دراین کتاب نیز، بیشتر، تناسب ترجمه را باسرزمینی کـه فارسی زبانان شیعه درآنند رعایت کردیم واندکی چاشنی

برآن زدیم تامگر ذایقه را لذتی وبهره‌یی فزاید وما انـدکی از این خودرا به‌یاران گزارده باشیم .

مؤلف کتاب

نامش « سید » است ونامی بحق و روا ، ونه به‌آن معنا کـه نژادتن ازپیامبر هاشمی دارد ، بل ، پویش او در اندیشه وعمل، نشان فرزندی اوست ـ رحمت حق برروانش باد- .

« سید قطب » ، جزدر ادب عربی (که آثاری معتبر ومستند ازاو باقی‌مانده) « به‌چندین هنرآراسته » است؛ هنر بزرگ اوشناخت‌صحیح اسلام ودریافت صحیح معارف قرآنی‌است و برای‌آنهاکه درك اسلام و فهم قرآن و معرفت اندوزی را با انبوهی موی صورت وگنبدی از دستار لازم می‌دانند ، عظمت‌مقام معنوی سیدقطب باور نکردنی است .

سید قطب محتکر علوم نیست و تقریباً درزمینه‌های غیرادبی نه‌فقط
فاقد تخصص بلکه نسبتاً سطحی است ... اما یك چیز دراو هست که هم‌مایه‌
سوز وشوراوست وهم سرمایه‌ی زعامت و قطبیت او : جوهری گدازان
تابان که آرام و قرار برای صاحب خود نمی‌گذارد وچون سپند او
پایکوبان و رقصان می‌سوزد وجهانی را از عطر او سرمست می‌سازد
نه سوزشی شمع وار که « سوخته‌ی نرمی وملایمت است » سید قط
دردمنداست ،.. درد دین ، دردخدا ، درد عیال‌الله یعنی جامعه‌ی انسانی
مصر، مسلمانان، بشریت . سیدقطب مردی «وطنی» است اما « این‌وط
مصر وعراق وشام نیست » وبه همین تهمت شهید اسلام می‌شود .

سید قطب وسید قطب‌ها ، گرچه ممکن‌است درنظر مشکل پسن
عده‌یی ـ چون‌ما ـ کمال‌مطلوب نباشند ولی‌مگر درجهان اسلام ، امثا
اوچندنفرند واسلام چه‌تعداد ازاین « دُر» درکیسه داردکه استغنا بفروش
وامثال اورا ازخود ندانیم وبرانیم. او ازکسانی چون من، بحق برتراس
که از دستارخود نیز دریغ داریم چه‌رسدکه به سر .

« منصور سرگذاشت دراین راه وبرنگشت
زاهد در این غم است که دستار می‌رود »



سرگذشت سیدقطب ومصرمعاصر، سرگذشت آینده‌ی دیگرکشورها
اسلامی است[۱] « اخوان المسلمین » گروهی طرفدار ایده‌ئولوژ
اسلامی بودند وحکومتی براساس آن ؛ اما ایده‌ئولوژی‌یی‌که هنوز سر
روزن روایات وآیات بیرون نیاورده ونغمه‌ی آن به‌گوش جامعه نرسی
بود ... واز اینرو ، هنگامی به‌خود آمدندکه چند نظامی ، حکوم

---

(۱) دوران اختناق زمان چاپ اول سبب شدکه جمله "دیگرکشورهای اسلا
را سرپوشی برای مقصود خودکه‌کشورما ایران بودقراردهم .

مصررا سوسیالیزه کرده وبرمسند حکم غیراسلامی نشسته‌بودند ؛ واز همه بدترکه مردم‌هنوز ، از ایده‌ئولوژی اسلامی‌که ـ که شاید درسینه ومغر چندنفر ازسران اخوان‌المسلمین مانده بود وبه‌جان ودل‌ملت راه نیافته‌بود ـ خبر نداشتند وتحت‌تأثیرروح حماسی ضداستعمار ـ وبعدها، ضدیهود ـ زیربارآن حکومت رفتند واسلام وایده‌ئولوژی آن درمساجد و زوایای الازهر معتکف ومنزوی ماند.

سرخوردگی کشورهای اسلامی آزادی یافته ـ بویژه مصر ـ از دموکراسی وکشورهای اروپا وآمریکاکه سمبول دموکراسی بودند از یك‌طرف وازطرف‌دیگر وابستگیهای آنها به‌کشورهای سوسیالیستی‌که حمایت سیاسی وشبه نظامی ازآنها می‌کردند. مصر وکشورهای همانند آنرا به‌سوسیالیسم خوشبین‌ساخت وآنهارا به‌سوی سوسیالیسم‌کشانید، بخصوص‌که شاید مفهوم اعم سوسیالیسم‌را ازاسلام به دور نمی‌دیدند.

رهبران سوسیالیست مصرتقریباً برای ایده‌ئولوژی اسلامی‌جایی خالی بازنگذاشته‌بودند، زیرا صرفنظر ازعوامل مؤثرفوق‌که دولت را چشم بسته تسلیم سوسیالیزم می‌کرد، ایده‌ئولوژی اسلامی نیز ـ با تمام سخنانی‌که پرشور دراطراف آن گفته می‌شد ـ طرحی‌موجود وآماده و قابل تحویل‌که تکافوۀ اجتماع نیازمندی چون مصررا بنماید، نداشت وعلمای دینی‌که هنگام بحث وجدال، سنگ اسلام را به‌سینه می‌زدند وایده‌ئولوژی‌اسلامی‌را برترین‌ایده‌ئولوژی‌ها می‌خواندند، یك‌برنامه‌ی اجتماعی وسیاسی واقتصادی‌کامل وحاضر ویك ایده‌ئولوژی قابل قبول ومنقح دردست نداشتند تا ارائه دهند وبرای دولتها، که باتوجه به گرفتاری‌های واقعی‌ومجسم‌جامعه‌شان‌کمتربه‌دنبال امورمجرد وانتزاعی

وبرنامه‌های عمل نشده و آزمایش نداده (لااقل به نظر خودشان) می‌روند، چیزی قابل قبول ارائه نداده بودند وخود این علت ـ که مورد ابتلای همه‌ی ما مسلمانان است ـ برای طرد ایده‌ئولوژی اسلامی کافی بود. و به‌همین دلیل (یعنی به‌دلیل دیر جنبیدن علمای دین برای تنقیح وتنظیم ایده‌ئولوژی اسلامی وبرنامه‌های آن) خیلی‌ها اسلام‌را دربرابر سوسیالیسم ومکتب به‌اصطلاح فعال ومولد آن عاجز وشکست خورده دانستند... و حقیقت مطلب نیزهمین بود!

سید قطب ، که یکی از رهبران حزب اخوان‌المسلمین بود ، نماینده‌ی کسانی است که ازغریب‌ماندن ایده‌ئولوژی اسلامی رنج می‌بردند واز استعمار فکری‌یی که برحکومت ملت مصر حکمفرمایی می‌کرد ناراضی بودند وخصوصیت بارز «قطب» درمخالفت پی‌گیر وبدبینی سخت وپیکارسرسخت اوعلیه افکار وآراء واصطلاحات و... غربی است، مانند بسیاری ازنواندیشان غربزده نیست ومانندخیلی ازمفکرین، سنت‌گرا یا شرقزده نیز نمی‌باشد.

قطب که در محیط سوسیالیزه‌ی مصر ـ «که سیستمی است رسمی وقانونی ومخالفت باآن، غیر قانونی » ـ احساس محدودیت می‌کرد ، ومخالفتهای اواکثراً پیرایه‌ی ارائه ومعرفی اسلام ویافتن وارائه‌ی عیوب سیستم‌های بیگانه وپیداکردن منشأ وسرچشمه‌های تاریخی آن بود تا ثابت کندکه شرایط وعوامل روحی واجتماعی و... غرب وشرق متفاوت است و نباید سیستمها ورژیمهای آنان را به‌عاریت گرفت، زیراکه وصله‌هایی ناجور وناهمرنگند و «کهن‌خرقه‌ی خویش آراستن ، به‌از جامه‌ی عاریت خواستن» است.

تمام‌کوششهای علمی‌قطب واکثر نوشته‌های او به دنبال معرفی‌علمی اسلام وقرآن وارائه‌ی‌آن به‌صورتی‌عملی وبرترازآن چیزی بودکه به‌نام « سوسیالیسم » یا « دموکراسی » یا مکاتب فلسفی و سیاسی دیگری بـه خورد ما شرقیها داده شده بود ...ولی انصاف باید داد و وارسی کردکه آیا درتمام‌کتب او چیزی‌که دردی از دردها و مشکلات دولتهایی چون مصررا رفع‌کند ، چقدر می‌توان یافت ؟ وباید به‌این حقیقت تلخ پی‌برد که نه قطب ونه ما که امروز دم از برنامه‌های عملی اسلام برای تأمین سعادت و درخور تمدنی پیشرفته می‌زنیم ، هیچیك هنوز نتوانسته و یا نخواسته‌ییم این برنامه‌ی عملی را بصورت مدون و قابل اجرا و عمل و متناسب بااوضاع واحوال روز ساخته وپرداخته‌وبه جامعه‌ی‌خود یا دنیا ارائه دهیم.

جهان بینی و خدا شناسی اسلام

« این قرآن رهنماست ، به آنچه
استوارترین است » *

ارزشیابی وشناخت ایده‌ئولوژی اسلامی و ویژگیها وزیربنای آن وگزینش یك جهان بینی جامع به‌دلایلی ضروری است[1].

نخست آنکه هرفرد مسلمان ناگزیر باید یك جهان بینی داشته باشد تا براساس آن باجهان هستی روبروگردد. جهان بینی‌یی که طبیعت حقایق بزرگی‌راکه باآنها رودر روست ـ همچون الوهیت وعبودیت(که خود شامل حقیقت جهان‌وانسان وحقیقت حیات ورابطه‌میان آنهاست)ـ وروابط ومناسباتی را که مابین آن حقایق موجود است ، به‌ادراك وفهم

* « ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم» (اسراء : ۱۷)

۱ـ این همان بحثی است که‌تحت‌عنوان : «جهان‌بینی وخدا شناسی‌اسلام» (فکرة الاسلام عن‌الله والکون والحیاة والانسان) آنراوعده‌کرده بودیم ـ مؤلف.

نزدیك سازد .

دوم آنکه هر فرد مسلمان بایستی موقعیت انسان وفلسفه‌ی‌هستی اورا دراین جهان بداند و بشناسد تا براثراین‌شناخت ، به‌نقش «انسان» در«جهان» ومرز مسؤولیت های اوونیزحدودروابط او با آفریدگار خود وجهان هستی پی ببرد .

سوم آنکه براساس این جهان بینی و شناخت موقعیت انسان در جهان‌وفلسفه‌ی‌هستی اوخط مشی‌آینده ونوع نظامی‌که‌آئین زندگی اورا می‌سازد، روشن می‌گردد، زیرا نظامی‌که برزندگی انسان حکمفرماست درگرو جهان‌بینی اوست وباید ازایده‌ئولوژی اوسرچشمه بگیرد وگرنه چیزی ساختگی وسست وناپایدار خواهد بود ، واین بینش و آئین است که درلحظات-بدبختی‌انسان وهنگامی‌که میان او وسرشت ونیازمندیهای واقعی انسان برخوردی روی دهد - یعنی همان چیزی که امروز بدون استثناء برتمام نظامات جهـان (بخصوص مللی‌که به اصطلاح «پیشرفته» هستند[1] صدق می‌کند -می‌تواند پا برجا بماند .

چهارم‌آنکه اسلام از برای‌آن‌آمده است‌که ملتی با رنگ ونشان خاص ومنحصر به‌فرد ودرعین حال ملتی پیشوای بشریت وبنیان‌گذارآئین وشیوه‌ی‌خداوندبرروی زمین و نجات بخش انسان از رهبریها و راهها و مکتبهای‌گمراهی‌که اورا رنج می‌دهد - همانهاکه امروز نیزبه‌صورتهای دیگرشکنجه‌ی‌بشریتند -، بسازد؛ و «ایده‌ئولوژی اسلامی و ویژگیها و

۱- رجوع کنید به‌کتاب «انسان موجودناشناخته» تألیف دکترآلکسیس کارل وکتاب اسلام ومشکلات تمدن [که به‌نام«ادعا نامه‌ای علیه غرب» به‌فارسی ترجمه شده] ازهمین مؤلف .

زیربنای‌آن» به‌مسلمان، امکان‌آنرا می‌دهد که‌عنصری شایسته برای‌بنای ملت اسلامی باشد. عنصری بانشان ویژه وممتاز خود و عضوی توانای رهبری ونجات بخشی بشریت شود.

پس‌اعتقاد به‌یك ایده‌ئولـوژی برداشتن یك جهان بینی درست، بزرگترین وسیله‌ی پیشبرد انسان به‌نظامی است‌که ثمره‌ی‌آن‌ایده‌ئولوژی واعتقاد، ومبتنی برآن‌جهان‌بینی‌است وهمه‌ی‌فعالیتهای فردی واجتماعی مردم درمراحل مختلف فعالیتهای انسانی را دربرمی‌گیرد.



قرآن مجید این‌جهان بینی‌را به شکلی‌کامل برای ما بیان کرده است؛ جهان بینی‌یی‌که‌باتمام عناصروجودانسانی سازگاراست‌وپاسخگوی همه جوانب‌آن می‌باشدوباتمام ارکان شخصیت، یعنی با احساس،اندیشه، دانش، بینش و دیگرعناصر ادراك بشری و بطورکلی با «وجود انسانی» همصداست، همچنانکه با وجود مادی انسان، همین واقعی که براولباس هستی پوشانیده، نیزسازگار است. خطابات والهامات قرآن وبسیج‌عناصر وجود انسانی‌آن باهمان شیوه و ترتیبی است که فطرت و طرز آفرینش دارا بوده‌اند.

مسلمانان نخستین با این ایده‌ئولوژی ــ که بدون واسطه ازقرآن دریافت شده بود ــ شکل گرفتند؛ شکلی بی‌نظیر؛ وزمام رهبری بشریت‌را آنسان به‌دست‌آوردندکه تاریخ بشر، نه پیش‌ازآن ونه پس‌ازآن، مانندی برای‌آن نشناخته است و درحیات بشری ــ چه از لحاظ فکری وروحی وچه‌ازلحاظ جنبش وعمل ــ نمونه‌های گرانبها و بی‌مانندی را به‌وجود آوردندکه تاریخ هرگز نظیرآنرا به‌یاد ندارد.

اولین‌مرجع این‌مردم قرآن بود و وجودشان ازآن مایه‌می‌گرفت. شگفت‌آورترین پدیده درتاریخ زندگی بشرهمین رویداد است: جوشیدن وبرخاستن ملتی ازلابلای نصوص یك‌کتاب!.. که زندگی وپناهگاهشان نیزهمان بود. (باتوجه به‌اینکه«سنت»نیزچیزی جزمیوه ونمونه‌ی کاملی ازقرآن نیست؛همچنانکه‌عایشه ــ همسرپیامبرــ درمقابل سؤال ازخوی پیامبرــ صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ــ بطورخلاصه،این‌جمله‌ی‌جامع وعمیق و راست را پاسخ‌داد: «قرآن، خوی او بود».) (نقل ازنسائی)



... لیکن مسلمانان ازقرآن وازروش خاص قرآنی و از زندگی درسایه‌ی‌آن وفرو رفتن درشرایطی مشابه فضای روز نزول‌آن ، دوری گزیدند؛ باآنکه تنها راه درك واقعی قرآنی زنده ، همان احساس‌محیط روزنزول قرآن واحساس همان رویدادها وعوامل است .

کسی‌که اندیشه‌یی‌فارغ‌از تلاش وجهاد ــ برای نوسازی‌اسلام واقعی وتحمل دشواریها و فداکاریها ورنجهای آن وسختیهایی که درعالم‌خارج ودربرخورد با «جاهلیت» درهر زمانی‌که‌باشد ــ داشته‌باشد ،هرگزآنچنان که‌باید قرآن‌را درك نخواهدکرد .

درك مطالب والهامات قرآن ،همان فهمیدن‌الفاظ وعبارات آن ، که‌نام «تفسیر» برآن گذاشته‌اند ــ وبه این‌نام عادت کرده‌ییم ــ نیست ، مسأله آنست که‌با دریافتها و شناختها وتجربه‌هایی مشابه آنچه درفضاو جو روزنزول‌قرآن ، وجود می‌داشته‌است ،به‌استقبال معرفت‌قرآن برویم وباآن روحی‌که جامعه‌ی کوچك مسلمان‌در میدان‌نبرد، نبردبا دشمنان ونبردبا شهوات‌نفس‌خود، داشت‌وباآن فداکاریها وجانبازیها وبیم وامیدها

وتاب و بی‌تابیهاو فرازونشیبها ؛ بااحساس فضای شهرمکه وآئین نوخاسته وپیروان اندك و ناتوان آن و بی کسی مسلمین؛ بااحساس فضای «شعب ابی طالب» ومحاصره‌ی مکیان و گرسنگیها و بیمها وصدمات و لطمات وجدایی ازهمه چیزو همه‌کس ـجز خدایشان «الله» ـ... واحساس فضای شهرمدینه که جوانه‌ی جامعه‌ی اسلامی می‌رویید و سرمی‌زد وفریبکاریها ودورویيهای اعراب وصف آراییها وپیکارها ...واحساس‌فضای بدرواحدوخندق‌وحدیبه وروزفتح وحنین‌وتبوك و ... وبالاخره بااحساس پاگرفتن ملت اسلام‌و نظام اجتماعی آن واصطکاك‌منافع وایده‌ئولوژیها درلابلای دوران ریشه‌گرفتن وبرومندشدن نهال‌اسلام ...

دراین چنین فضایی، که قرآن، زنده وجاندار وواقعی نازل‌شد ، کلمات و عبارات آن معانی خود را عرضه می‌دارند ؛ در چنین فضای همراه‌باتلاش برای‌تجدیدحیات اسلامی‌است‌که قرآن‌مجید ، گنجینه‌های خودرا بردلهامی‌گشایدورمز کامیابی خودرادراختیارما می‌گذاردورایحه‌ی دلپذیرش را به دماغ مامی‌فرستد وچراغ هدایت رافراراه مامی‌دارد . در چنین هنگامه‌یی است‌که خطاب خداوندی رادرك می‌کنیم که‌می‌فرمود :

«یمنون علیك ان‌اسلموا.قل‌لاتمنوا علی اسلامکم بل الله‌یمن علیکم ان‌هدا کم للایمان ان‌کنتم صادقین »و «یا ایهاالذین آمنوااستجیبوالله وللرسول اذاد عاکم لما یحییکم . واعلموا ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه‌و انه‌الیه تحشرون . واتقوا فتنة لاتصیبن‌الذین ظلموا منکم خاصة، واعلموا ان‌الله شدید العقاب .واذکروا اذأنتم قلیل مستضعفون فی‌الارض تخافون‌ان‌یتخطفکم الناس فآواکم وایدکم بنصره ورزقکم من‌الطیبات

لعلكم تشكرون »و«ولقد نصركم‌الله ببدر وأنتم اذلة فاتقوا الله لعلكم تشكرون » [1]

و«ولاتهنواولاتحزنوا وأنتم‌الأعلون‌ان‌كنتم‌مؤمنين . ان‌يمسسكم قرح‌فقد مس‌القوم‌قرح مثله . وتلك‌الايام نداولها بين‌الناس وليعلم الله‌الذين‌آمنواويتخذ‌منكم شهداء والله لايحب الظالمين . و ليمحص الله الذين آمنوا ويمحق‌الكافرين . أم‌حسبتم أن‌تدخلوا الجنة‌و لما يعلم‌الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين . ولقد كنتم‌تمنون الموت‌من‌قبل أن‌تلقوه فقد رأيتموه وأنتم تنظرون »و« لقدنصر كم‌الله‌في‌مواطن كثيرة . ويوم حنين اذاعجبتكم كثرتكم فلم‌تغن عنكم شيئاً وضاقت عليكم الارض بمارحبت ثم‌وليتم مدبرين . ثم‌انزل‌الله سكينته‌على‌رسوله وعلى المؤمنين وأنزل جنوداً لم‌تروها وعذب الذين كفروا و ذالك جزاء الكافرين » [2]

۱- «برتومنت نهندكه اسلام آورده‌اند. بگو: اسلامتانرا برمن منت‌ننهيد كه‌خدا برشما منت گذاردكه به‌ايمان رهنمونتـــان شد اگر راستگو بـــاشيد » حجرات : ۱۷)

«ای‌کسانی‌که گرويده‌ييد خداورسول‌را، چون شمارا به‌آنچه زندگيساز ماست بخوانند، بپذيريد وبدانيدكه خدا ميان انسان ودل اوقرارگيرد وبه‌سوی رستاخيزشماست. وبپرهيزيد ازفتنه‌يی كه ويژه ستمگران شما نيست وبدانيد ه خدا سختگير است . وبياد آريد آن‌گاه‌راكه اندكی بوديد وناتوان‌برروی بين وترسان ازآنكه مردم شمارا بربايند وخدا شمارا پناه داد وبـــاياری خود مارا پشتيبانی نمود وازپاكيزه‌ها روزيتان داد باشد كه سپاس گزاريد» (انفال: ۲۰ — ۲۶)

«وهمانا خداوندشمارا در«بدر» ودرحال زبونيتان ياری نمود پس‌ازخدا پروا باشيد شايدكه سپاس‌گزاريد» (آل عمران : ۱۲۳)

۲- «سست نشويد وغمگين مباشيد كـــه شمـــا برترين هستيد اگر مؤمن شيد. اگرزخمی به‌شما رسدآن‌گروه رانيزهمان‌گونه زخم رسيده‌است واين ←

و«لتبلون فی أموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین أشرکوا أذی کثیراً وان تصبروا وتتقوا فان ذالك من عزم الامور»[1]

مسلمانان در تمام این خطابات ، حقیقت سخن خداوند را در می‌کردند ، زیرا از واقعیتهایی مربوط به زندگی آنها و از خاطراتی که نظرشان محو نشده بود و از درگیریهایی که زمان، آنرا بدور نیفکنده بود سخن می‌رفت ؛ چیزهایی که مربوط به زمان خود آنها بود .

کسانی که امروز ـ و در آینده ـ در چنین درگیریها بسر برند همانهایی هستند که معانی و الهامات قرآن را درك خواهند کرد و ایده‌ئولوژی اسلامی را آنطور که قرآن آورده ، لمس خواهند نمود ؛ زیرا ادراك تجربه‌ی آنان، خود اندوخته‌یی از آن حقایق را در بر دارد که به کمك آن

→ روزگاران را بنوبت درمیان مردمان نهیم تا خدا آنان را که گرویده‌اند بداند و از شما گواهان برگیرد وخدا ستمکاران را دوست نمیدارد . و تا آنها را که گرویدند خدا بیازماید و بپالاید وکافران را نابود سازد. آیا پنداشتید که به بهشت خواهید رفت و خدا آنها را که پیکار کردند ازشما و بردبارانند، نمی‌شناسد وهمانا آرزوی مرگ می‌کردید پیش از آنکه به آن برسید و او را دیدید و می‌نگریستید» (آل عمران : ۱۳۹-۱۴۳)

«وهمانا خدا شما را درسرزمینهای بسیاری یاری نمود و روز حنین که بسیاری‌تان شمارا بشگفت آورد و شما را هیچ بی‌نیاز نساخت وزمین پهناور برشما تنگی گرفت و پشت به جنگ کردید وسپس خداوند آرامش خودرا برفرستاده خود وبرمؤمنین فروفرستاد وسپاهیانی فرو فرستاد که ندیدیدشان و آنهارا که کافر بودند بیازرد وهمان کیفر کافران است» (توبه:۲۵).

۱- « همانا دراموال وجانهاتان آزموده شوید وازآنها که پیش از شما کتاب آسمانی داشتند و آنها که شرك ورزیدند آزار بسیار شنوید واگر بردباری و پرهیز کنید ازپایداری شماست» (آل عمران : ۱۸۶)

ق قرآنی را دریافت می‌کنند ودر پرتو آن به درك حقایق واصل
دند .....و چنین کسان بسیار اندکند .
ازاینرو چاره‌ی ما برای مردمی‌که به‌سبب دورشدنشان اززندگی
ای خاص قرآن ، از آن دورشده‌اند آنست که‌حقایق «ایده‌ئولوژی
ی» وخدا شناسی وجهان بینی آنرا ازلابلای نصوص قرآنی همراه
ح وتفسیر ودسته بندی شده به آنها تقدیم کنیم ؛ نه بدین امید که
 نغمه‌ونوای قرآنی درجمع دلها واندیشه‌هارا بسراید ، بلکه فقط
 آنکه به قدر امکان ، مردم‌را به‌قرآن نزدیك سازد وبه‌آنها کمك
 تاآنرا لمس کنند وحقایق شکوهمند ایده‌ئولوژی اسلامی‌را ، خود
ن فرا خواهند .
دراینجا اشاره به یك حقیقت بزرگ واساسی واجب است و آن
که مقصود ما از لمس حقیقت ایده ئولوژی اسلامی ، تنهـا شناخت
نگی» ، وافزودن فصلی تازه به این نام درفهرست‌کتب اسلامی ودر
 آنچه‌به نام « فلسفه‌ی‌اسلامی » معرفی شده ، نیست . ما هرگز به
اخت» خشك وخالی که تنها باذهن‌سروکار دارد وسرمایه‌ی‌فرهنگی !
وب می‌شود ، قناعت نمی‌ورزیم؛ به نظر ما این هدف ، سزاوار این
 کوشش نیست . این هدفی‌است ناچیز . ماشناختی را می‌خواهیم‌که
س آن «حرکت» باشد ، معرفتی‌که به نیرویی محرکه و پیشتاز مبدل
د تابتواند خواسته‌ی خودرا واقعیت بخشد . ما می‌خواهیم تا باطـن
سان » برای صورت بخشیدن به هدف وجود انسانی‌خود ، بدان‌گونه
دراین‌طرح آسمانی پیش‌بینی شده ، بسیج شود .
می‌خواهیم تابشریت به‌خداوندگار خود وبه راهی‌که اوبرای‌آنها

خواسته و به زندگانی بلند پایه‌یی که باپایه‌ی‌بلند انسان ـ که سرنو
خدایی اوست ـ همطرازست ، باز گردد ؛ به همـان پایه‌یی که دور
کوتاهی ازآن‌را تاریخ ، درپرتو این‌ایده‌ئولوژی به خوددید : آن‌چ
چیزی‌که واقعاً مشکل بودبرروی زمین در ملتی خودنمایی کند وآن
بشریت‌را به نیکی وصلاح ورشد رهبری نماید .



زندگانی اصیل‌اسلامی،که‌ازایده‌ئولوژی اسلامی صحیح سرچش
می‌گرفت ، دربرخی ازادوار تاریخ اسلامی بادیگر تمدنها که اسلام
سرزمینهای مفتوحه وماوراء آن دربرابر خود دید وسپس با فرهنگه
پیشرفته‌ی آنها ، درهم آمیخت ومسلمانان قلمرو اسلامی‌که از اندیش
جهاد تهی گشته وبه سستی گراییده بودند ودر عین حال رویداد هـا
سیاسی وغیرسیاسی شرنگ مشکلات فکری ونظری ومسلکی‌ـکه برخ
از آنها نسبت به اختلاف علی و معاویه تازگـی داشت ـ به زندگیشا
آمیخته بود ، به‌فلسفه‌ی‌یونانی و مباحث ماوراء طبیعی آن‌که دراطرا
مسیحیت دور می‌زد وترجمه‌هایی که به عربی شده بود سرگـرم شدند

۱ـ ورود فلسفه یونانی به‌قلمرو اسلام‌امری عادی نبود بلکه منشأی سیاسی
داشت. خلفای اموی وعباسی،که خوب می‌دانستند حکومت وقدرت سیاسی ر
ـ که به‌حکم‌قرآن وپیغمبر،حق مسلم فرزندان برگزیده علی (ع)بود ـ به‌نارو
غصب نموده‌اند وازطرفی به مقام ومرتبه رفیع آنان درچشم توده ، واقف‌وآگا
بودند وتصورمی‌کردندکه عظمت آنان درنظر مردم تنها به‌دلیل کمالات علمی
ومکتب خاص آنهاست‌که خاص وعام ازآن خوشه‌می‌چینند ، مدام درفکر دایر
ساختن بساطی بودندکه دربرابر مکتب علمی امامـان شیعه دکانی علمی به راه
بیندازد وافکار مردم‌را ازآنها منصرف سازد.
←

این سرگرمی ، که در زمان عباسیان در بغداد ، و نیز در اندلس ،
ی از انگ و نشان « فلسفه گرایی اشرافی »[1] نبود ، کجرویها و
ها یی بیگانه و به زیان ایدئولوژی اصیل اسلامی به‌وجود آمد ؛
ن ایدئولوژی که درآغاز برای نجات بشریت ازاین گونه کجرویها
رویها و برای بازگشت به‌عقیده‌ی مثبت وواقعگرای اسلامی آمده بود.
ده‌یی که تمام نیروهای نهفته‌ی بشر را به عرصه‌ی زندگی خارجی می‌راند
سازد و آباد کند وبرپا سازد و آلودگی را ازآن بزداید وآنهارا از
زه‌درایی باز دارد، همان گونه که ادراك بشری را از آوارگیهای
لیل .

گروهی ازدانشمندان مسلمان چنان دیدند که باآثار این برخورد
ید وآن کجرویها به مقابله برخیزند وباروشنگریها وردیه‌ها وبحث

— دراین میان هارون ومأمون عباسی باتشویق وترغیب مترجمین زمان خود
رجمه کتب فلسفی یونان ازیونانی وسریانی وفلسفه هند وپارس، نسبت به
لافشان درکارخود توفیق بیشتری یافتند .

این‌دکان سیاسی–علمی ، که به‌عنوان علاقه وترویج دانش، درمیان‌مسلمین
زشده بود گرچه مدتها بازارکاسدی داشت ولی دیری نگذشت که ورشکسته۔
ان‌علوم اسلامی به‌آن روی‌آور شدند وددبرابرائمه اطهار–که‌نماینده‌وسخنگوی
آن واسلام‌بودند– به‌نام «علم‌کلام» به‌رقابت داغ پرداختند وهدف استعماری
لفا عملی شد.

هنوزهم–باآنکه،آنچه امروز به‌نام«فلسفه اسلامی» دردست مسلمانان‌است
زمین تاآسمان باآن فرق دارد – آن قسمت‌فلسفه‌اسلامی که‌ازقرآن دور افتاده
ازآن الهام نگرفته است ، هنوزشکلی قشری وبیمایه دارد ومایه عار محسوب
ی‌شود .

۱– الترف العقلی .

دراطراف ذات خداوند تعالی وصفات‌او وقضا وقدر وعمل انسان و پاد
آن ؛ ودراطراف گناه و توبه و سایرمباحثی که در تاریخ فکرو فلسف
اسلامی غوغاها برپاکرد وفرقه‌های‌گوناگونی‌چون‌خوارج، شیعه، مرج
قدریه، جبریه، سنی و معتزله و ... به‌وجود آورد ، بپردازند.[1]

در میان اندیشمندان اسلامی ، برخی نیز مفتون فلسفه‌ی یونا
ـ بخصوص‌شروح فلسفه‌ی‌ارسطو (یامعلم اول . نامی که به ارسطو د
بودند) ومباحث ماوراء طبیعت (متافیزیك) شدند وپنداشتند که‌فک
اسلامی بدون پیرایه‌یی ازفلسفه وفیلسوف مآبی ، نضج نخواهد گرفت
عظمت وکمال نخواهـد یافت ... و دراین زمینه تألیفاتی از خود با
گذاشتند ؛ وهمچنان که برخی از مردم این روزگار فریفته‌ی طرز ف
غربی هستند ، آنروز نیز عده‌یی فریب آن پیرایه‌را خوردند وکوشید
که مانند فلسفه‌ی‌یونانی ، فلسفه‌یی «اسلامی» بسازند و « علم کلام » ا
به‌طرز مباحث مابعدالطبیعه‌یی‌که بـراساس منطق ارسطو بود پایه‌گذار
کنند.

به جای آنکه ایده ئولوژی اسلامی را مطابق طبیعت کـلی آ
(که سروکارش باوجود بشری وهمه‌ی نیروها وزیربناهای آنست و تن
با فکربشری ودرقالب منطق ذهنی خشك وبی‌برکاری ندارد) ، در قالب
اصیل ومستقل بریزند ، قالب فلسفه‌را به‌عاریت‌گرفتند تا عقیده‌ی‌اسلام

۱- به‌نظر می‌رسد که مؤلف باقراردادن شیعه درکنارخوارج ومرجئه‌و...
ازشیعه مفهوم تاریخی‌غلط آنرا ـ که متأسفانه درجامعه‌ی تاریخ‌نگاران‌دانشگاهی
نیزهمانطورمعروف است ـ درنظرداشته است . برای تحقیق اجمالی معنای‌شیعه
وسایرفرق بالا ومناسبات آنها بایکدیگر به‌ضمیمه آخر کتاب مراجعه کنید.

رآن بریزند، همچنانکه برخی ازعقاید فلسفی را نیز برگزیدند و
یدند تا میان‌آن وفکراسلامی آشتی دهند. بماند که اصطلاحات
ی آنها هم سراسرعاریتی و بیگانه بود!

ازآنجاکه‌میان‌شیوه‌وراه‌فلسفه‌وشیوه‌وراه«عقیده»و بین‌حقایق ایمانی
امی با تلاشهای‌ناچیزوساختگی‌وسستی که‌فلسفه‌ومباحث ما بعدالطبیعه‌ی
ت بشر با خود دارند، راه‌آشتی نبود، «فلسفه‌ی‌اسلامی» ـ نامی‌که
به‌آن دادند ـ با ظاهر یك‌عقیده‌ی آراسته‌وسازگار،کمال بیگانگی را
ده‌ئولوژی اسلامی ازخودآشکارساخت وازکوشش علاقمندان به‌فلسفه،
رنگی وآلودگیی به‌پاخاست‌که نتیجه‌اش گل‌آلوده شدن چشمه سار
ایده‌ئولوژی اسلامی بود وحاصلش محدود نمودن‌آن بـه مساحتی
ك وژرفایی ناچیز.



این سخن‌را ،که بسیاری‌ازعلاقمندان به‌آنچه «فلسفه‌ی اسلامی»
گرفته‌یا بطورکلی‌آشنایان‌مباحث فلسفی با تعجب باآن روبروخواهند
، با یقین وجزم ادا می‌کنیم ومی‌گوییم‌که: «ایده‌ئولوژی اسلامی» از
یش وانحراف ومسخ رهایی نخواهد یافت مگرآن‌گاه‌که هرآنچه‌نام
فه‌ی اسلامی بدان‌داده‌اند وتمام‌مباحث علم‌کلام وتمام‌آنچه میان‌فرق
تلف اسلامی درطی قرون جدال برپاکرده است، را یکباره بـه دور
دازیم‌وپس‌ازآن به‌سوی قرآن‌مجید بازگردیم[1] وشالوده‌ی‌ایده‌ئولوژی

۱ـ ممکن است‌کسی ایرادکند که اگرقرآن می‌توانست سرمایه‌یی عقلی
ای مردم بیاورد و آنچه راکه‌فلسفه یونانی به‌مردم درس معرفت داد، بیاموزد،
نها تحقیق وتفسیردرقرآن‌کافی بودکه دکان‌فلسفه‌ارسطو ودیگران بسته‌شود.ـــ

اسلامی وویژه‌گیهای آن درمیان دیگرعقاید، را ازآن بخواهیم. مقا
وتطبیق عقیده‌ی اسلامی با سایرعقاید برای روشن شدن ویژه‌گیهای
زیانی ندارد ولی پای‌بست این عقیده را تنها باید ازخود قرآن‌گرف
ازبرای آن قالبی مستقل باید به‌وجودآورد.[۱]



دراینجا درك سه حقیقت پراهمیت ضروری است :

اول ــ آنکه نخستین چیزی که از بازمانده‌های فلسفه‌ی یونان
ولاهوت مسیحی به‌جهان اسلامی رسیدودرآرایش مجاهدات ــ بظاهرعلم
فرقه‌های اسلامی مؤثرواقع شد چیزی جزشروح متأخره‌ی فلسفه‌ی یونا
نبودکه با ترجمه‌یی سست ولغاتی نادرست ، که موجب اختلاف بسیار
درترجمه‌ی این شروح گردید ، به‌دست مسلمین رسید.

← ولی پس ازمدتی که باب تفسیروتشریح قرآن مفتوح است هنوزفلسفه دنیا
غرب را می‌بینیم که به‌رونق خود باقی است .

مؤلف به‌پاسخی اشاره کرده است وپاسخ دیگرآنست که باکمال تأسف
تفسیرپرطمطراق اسلامی، ازقرآن هنوزچیزی بیش از توضیح صنایع ادبی آ
وبیان وجوه اعجازنشناخته وازترجمه ظاهری وفهم لغات (نه مطالب) آن، پ
فراترنگذاشته است.

گناه این همه‌انحرافات وکفاره بل «دیه» عقب ماندگی مسلمانان هم برگرد
این قرآن شناسان وروحانیان! بی‌خبر یا مغرض است.

۱ـ ناگفته نماندکه عده‌یی نیزازروی نادانی وبیسوادی یاتقلید وگاهی
روی ریا وتظاهر، علم مخالفت بافلسفه اسلامی‌را به‌دوش می‌کشندوازروی‌عوا
فریبی دم از«معارف قرآنی» می‌زنند. اینها هنوزازمعارف قرآن رشحه‌یی ندید
وقطره‌یی نچشیده‌ازافکار واندیشه‌های بلندفلاسفه‌ومفکرین‌اسلامی بدگویی می‌کنن
وبهشت‌را نشناخته ونیافته ازاعراف رویگردان می‌شوند .

دوم ـ آنکه کوشش برای آشتی دادن شروح فلسفه‌ی یونانی با عقیده‌ی اسلامی ناشی از سادگی بی‌اندازه‌ی آشتی‌دهندگان و بی‌اطلاعیشان از خمیره‌ی فلسفه‌ی یونانی و از تأثیر عمیق بت‌پرستی در آن واستوار نبودن آن بر یك سیستم فکری معین (یعنی همان‌که دید اسلام و سرچشمه‌های سرشار و غنی آن با آن مخالف است) می‌بود.

فلسفه‌ی یونانی ازمیان بت‌پرستی واساطیر برخاست و به‌کمك همین بت‌پرستی وافسانه‌های ساختگی پاگرفت وهیچگاه ازاثرات این بت‌پرستی افسانه‌یی خالی نماند. بنابرین ازسادگی بود و بیهوده، که برای وفق دادن میان چنین فلسفه‌یی با فکراسلامی‌که برپایه‌ی یگانه‌پرستی مطلق وعمیق استواراست، کوششی به‌عمل آید، ولی مسلمانانی که به‌فلسفه و مجادلات علمی دراطراف آن سرگرم بودند، تحت‌تأثیر شروح فلاسفه‌ی قرون بعد ومتأثرازمسیحیت ـ که به‌عربی ترجمه شده بود ـ بخطا چنان دانستندکه «حکماء» ـ یعنی همان فلاسفه‌ی یونانی[1] ناممکن است‌که بت‌پرست باشند وازتوحید روگردان؛ وازاینرو به‌آشتی دادن بین کلام حکماء! واعتقاد اسلامی‌پرداختند. فلسفه‌ی‌اسلامی، ثمره‌ی‌این کوششها است.

سوم آنکه درمشکلات واقعی جهان اسلامی ـ که پس ازکشته‌شدن عثمان مایه‌ی‌آن کشمکش‌های تاریخی شد ـ به‌سبب تأویل نصوص‌قرآنی ودریافتهای نادرست مسلمانان، انحراف بشدت راه یافت ومسلمین برای تأیید نظریات مختلف‌خود ازمباحث فلسفی‌ومابعدالطبیعی کمك‌خواستند؛

---

[1] ـ ...وازاغلاط معروف‌یکی‌تطبیق «حکمت» است که میراث انبیاست با فلسفه یونان.

بحثی که اغلب مغرضانه بود.

با توجه به این سه حقیقت ، این منابع، به‌دلیل آن اختلافات، صلاحیت آنرا ندارند که شالوده‌ی فکر زلال و ناب اسلامی باشند ؛ فکر اسلامیی که پایه ومفاهیمش باید از نصوص قرآنی ودر فضایی ناآلوده به آثار بدآن اختلافات تاریخی ، باشد. پس بهتر آنست که آن مرده ریك عقلی را یکجا به‌کنار بگذاریم و آنرا از مفهوم اصیل اسلامی بدور نگهداریم وتنها برای مطالعه‌ی تاریخی محض یا بیان زوایای انحرافات ملت اسلامی واسباب وعلل انحراف، آنرا حفظ کنیم ، واز تکرار نظایر آن درکار امروزمان درمورد مفهوم ایده‌ئولوژی اسلامی وشکل و اساس نظام اسلامی بپرهیزیم .



مسیر فکری مغرب زمین با یاری از فکر یونانی و بت‌پرستی آن آغاز وبا دشمنی کلیسیا وافکار کلیسیایی ختم می‌شود . نشان همگانی این طرز فکر غربی، درافتادن باکلیسیای کاتولیکی وطرز فکر آنها و بعد بااصل مسیحیت وبالاخره ـ بطور کلی ـ با مذهب بود. باآنکه فکر کلیسیا حتی یك روزهم جلوه‌یی ازمسیحیت واقعی با خود نداشته است ،زیراآنچه مسیحیت را ـ پیش از آنکه همان‌آئین مسیح باشد ـ طرز فکر کلیسیاها معرفی نمود ، اشتباهکاریهایی بودکه همراه با آغاز مسیحیت درسایه‌ی حکومت بت‌پرست روم وپس‌ازآن بامسیحی شدن‌آن حکومت ، جنایت بزرگی به‌مسیحیت واقعی وارد نمود ، نخست باداخل‌نمودن بقایای بت‌پرستی‌رومی وسپس بااضافات وتفسیراتی‌که کلیسیا ومجامع‌راهبران‌آن به اصل‌الاهی ضمیمه‌کردند وآنرا ازمسیرآسمانیش شدیداً منحرف ساختند.

دلیل این تحریفات یکی حوادث سیاسی واختلافات مذهبی بود و دیگر آنکه دولت روم تازه مسیحی می‌خواست با گردآوری فرقه‌های مذهبی مختلف وایالات متخاصم رومی زیرپرچم مذهبی واحد، رضایت همه را جلب نموده باشد.[1]

کلیسیا به‌سبب آنکه ازاین افکار انحرافی و مشتی معلومات غلط یا ناقص از جهان ـ که در شأن علوم تجربی است ـ حمایت می‌نمود، طبعاً درصف مقابل دانشمندان علوم طبیعی ـ که درصدد بودند این معلومات بشری غلط یا ناقص را تصحیح کنند ـ قرار گرفت وبه حمله‌ی فکری به آنها اکتفا نکرد بلکه تمام قدرت مادی خودرا برای درهم کوبیدن همه‌ی کسانی که باافکاردینی وعلمی آن، مخالفت می‌کردند، به‌کارگرفت.

ازآن تاریخ تابه امروز، فکراروپایی درصف مقابل افکاروعقاید کلیسایی ـ که درآن روزگار برتری داشتند ـ وبلکه، بطورکلی، در برابر افکار و عقاید دینی قرارگرفت؛ بلکه ازدشمنی با افکار و عقاید دینی‌هم گذشته به‌طرز فکرمذهبی بطورعموم خصومت ورزید.

غرب برای روشنفکری خود به راههای نوی روآورشد و هدف اصلی‌او ازاین‌کار معارضه باشیوه‌ی فکری دینی ورهایی ازسلطه‌ی کلیسیا وخدای کلیسیا وازهرچه فکرو شیوه‌ی فکری خاص کلیسیاست، بود و نه‌فقط درقانون وفلسفه ومذهبی‌که فکر اروپایی به وجودآورد بلکه در عمق فکر وطرق معرفتی برگزیده‌ی خود نیز، عداوت دین وروش دینی را ازدست نداد.

۱ـ رجوع کنید به‌کتاب «دعوت به‌اسلام» تألیف: ت. و. آرنولدـ (مؤلف).

ازاینجا می‌توان دریافت‌که نه‌ثمره‌ی فکر اروپایی ونه‌شیوه‌های فکری‌آن صلاحیت آنرا ندارندکه زیربنای فکر اسلامی قرارگیرند و نه سزاوارکه برای نوسازی فکر اسلامی ـ به تعبیر یکی از مفکـرین مسلمان‌ـ ازآن استفاده شود .

بااین مقدمه برخواننده پوشیده نخواهد ماندکه برای‌پایه‌گذاری فکر اسلامی با اقتباس از روشهای فکری‌غرب و نه ، گرفتن نتایج‌آن روشها،راهی وجودندارد .



اما روش‌ما در بحث از « ایده ئولوژی اسلامی و زیربنای‌آن » ما برآنیم‌که‌ـپس‌از دوران دراز زندگی درسایه‌ی قرآن‌ـ،ایده‌ئولوژی اسلامی‌را بیواسطه، ازخود قرآن الهام بگیریم وبه قدر امکان، خودرا درفضایی همچون فضای روز نزول قرآن وگرفتاریهای فکری واجتماعی وسیاسیی‌که بشریت‌درآنروزگاران داشت وگمراهیهایی‌که پس‌ازانحراف ازهدایت الاهی درآن سرگردان شد ، قرار دهیم .

روش‌ماآنست‌که درالهام گرفتن ازقرآن‌آنرا باهیچیك ازمقررات و ملاکات عقلی یا فکری، که بازمانده‌ی فرهنگهای غیرقرآنـی است نسنجیم‌وآنهارا برای نصوص‌قرآنی‌به‌داوری نطلبیم یابرای دریافت‌معانی این نصوص، مطابقت‌آنرا بامقررات پیشین شرط ندانیم .

نصوص قرآنی برای‌آن آمده‌اندکه مقرراتی درست و راستین،که اندیشه وحیات بشرباید برآن استوار گردد ،بسازند وکمترین‌شکرانه‌ی این‌کرامت خداوند بزرگ وبی‌نیاز، آنست‌که بشر بادل واندیشه‌یی پاك وبدون‌غل وغش‌آنرافرا چنگ‌آرد، تافکرنوآنان‌ـباکمك خداوند وبس

زبازمانده‌ی جاهلیت قدیم وجدید، یا اوهام بشری‌که بهره‌یی ازحقیقت دارند، پاك ونا آلوده بماند .

پس‌مقرراتی‌موروثی برای‌ما وجود نداردکه داورکتاب خداباشد؛ ا فقط ازمقرراتی‌که این‌کتاب، خود برای‌ماآورده است یاری می‌جوییم مقررات واندیشه‌های خودرا برآن بنا می‌کنیم وتنها همین‌راه و روش ربرخورد باقرآن و دریافت ایده‌ئولوژی اسلامی ازآن، صحیح است .



ما در عرضه‌ی حقایق ایده‌ئولوژی اسلامی سعی نخواهیم کردکه آنرا درقالبی فلسفی ارائه دهیم زیرا که همیشه میان مظروف و ظـرف بستگیی پایدار وجود دارد ومظروف تأثیرپذیر ظرف خود است وازاین رهگذر ، طبیعت‌آن متغیر و بدمنظر وازطبیعت اصلی‌خود بیگانه و دور خواهدگشت ؛آنسان‌که در ارائه‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی در قالب فلسفی روی داده‌است‌وکسانی‌که این‌عقیده‌ی‌اسلامی‌را اززلال قرآن مجیدگرفته باشند این‌نکته را درك توانند کرد .

ما باروش « اقبال » که می‌کوشد فکراسلامی را درقالبهای فلسفی باز یافته از هگل و اوگوست کنت ارائه دهـد ، مخالفیم . روی سخن هرعقیده و ایده‌ئولوژی وبخصوص ایده‌ئولوژی اسلامی، با اسلوب خاص خود، باوجود انسان است. امتیاز این‌اسلوب، جاندار بودن، مولدبودن، وقابل‌لمس بودن والهامبخش بودن‌آنست ؛ الهامبخش حقایق بزرگی‌که به عبارت نمی‌گنجندولفظ وعبارت، تنها می‌تواند سخنگوی‌آن باشد.

همچنین شیوه‌ی‌ایده‌ئولوژی اسلامی این امتیازرا دارد که وجود انسان را باتمام جوانب ونیروها ودریچه‌های معرفتی‌او مورد خطاب‌قرار

می‌دهد و نه فقط فکر بشری‌را و بس . اما راه‌فلسفه از آنسوی دیگرست؛ فلسفه می‌کوشد حقیقت را درحصار کلمات به دست‌ما بدهد و از آنجاکه حقایق موردبحث وکندوکاوفلسفه محال است که درمنطوق‌عبارت بگنجند ـ بماند آنکه‌قسمتی‌ازاین‌حقایق‌جولانگاهی فراختراز تنگنای فکر بشری می‌خواهند ـ فلسفه هرگاه خواسته‌است به مسایل‌عقیده‌یی بپردازد ، خود به خود به بن‌بست پیچیدگی وگره خوردگی وخشکی رسیده است . از اینروست که هرگز فلسفه در زندگی عمومی بشر نقشی گفتنی نداشته و بشریت‌را هیچگاه به اندازه‌ی «عقیده» به جلو نرانده است ، بشریت به راهبری عقیده از پیچاپیچ راه ظلمتناك زمان رهیده‌است نه فلسفه .

عقیده را باید باشیوه‌ی خودش ارائه کرد ؛ کوشش برای ارائه‌ی «عقیده» وایده‌ئولوژی اسلامی بااسلوب فلسفی ، آنرا می‌کشد ودرخشش وتابش‌آنرا خاموش می‌سازد وآنرا درگوشه‌یی اززوایای نامتناهی وجود انسانی مقصور و محصور می‌نماید . در هرمبحث که عقیده بااین اسلوب بیگانه وبااین قالب کم ظرفیت عرضه گردد ، پیچیدگی وخشکی ونقص وانحراف به بار می‌آید .

ماحریص داشتن فلسفه‌یی به نام « فلسفه‌ی اسلامی » نیستیم ولازم می‌بینیم که در فکر اسلامی این فصل نیز افزوده گردد و یا این قالب هم ، همچون مشکلهای دیگر معرفی اسلام، به‌وجود آید. به‌نظرما ترك این کار نه فقط چیزی ازاسلام کم نمی‌کند وازارزش « فکر اسلامی» نمی‌کاهد بلکه خود دلیل روشنی بر اصالت و پاکی و ناآلودگی آن می‌باشد .



دیگر آنکه ما انحرافی معین ،ازانحرافاتی که درفکر اسلامی یا درحقیقت اسلام راه یافته است ، را درپیش نظر نداریم ، که تمام کوشش مارا صرف خود کند ، و رد و تصحیح آن انگیزه‌ی ما برای نشان دادن ایده‌ئولوژی اسلامی باشد .

مابرآنیم که حقایق این ایده‌ئولوژی را ، همانطور که قرآن مجید آورده‌است ، جامع ، کامل ، موزون و متناسب باجهان و سرشت آفرینش ، بیان نماییم ؛ زیرا انحراف یانقص معینی‌را درنظر داشتن و در رد آن‌و ارائه‌ی‌حقایق فکر اسلامی برای دفع آنها مستغرق شدن ، شیوه‌یی خطرناک‌است ومستلزم انحرافات تازه‌یی درردآن انحراف‌قدیم . وانحراف ـ درهرحال ـ انحراف‌است .

نمونه‌هایی ازاین خطررا دربحث‌هایی که به قصد دفاع ازاسلام ، در برابر مهاجمین مستشرق و بیدینان‌قدیم و جدید ، ویا به منظور رد انحراف معینی واقع در شرایط و زمانی معین ، شده است، می‌توان یافت .

برخی از یهودیان و مسیحیان متعصب ، تعمد دارند که اسلام را متهم کنند که مثلا آئین شمشیراست وبه‌زور شمشیرمنتشر گردیده‌است، تا در نتیجه عده‌یی به رفع اتهام برخیزند و آنجا که در گیر حماسه‌ی «دفاع» [واثبات اینکه‌اسلام ، فقط برای‌دفاع، ازشمشیر استفاده‌نموده] هستند ، ارزش «جهاد» وروح رزمنده‌ی اسلام را پایین بیاورند و آنرادر «دفاع» محدود کنند ـ دفاع به معنای اصطلاحی امروز و به معنی محدودکلمه ! ـ غافل ازآنکه حق‌مسلم‌اسلام ـ یعنی آخرین راه‌آسمانی برای سعادت بشر [و هرمرام صحیح ، ولو در نظر خودش] ـ است که

نظام خودرا درروی‌زمین ، برقرارسازد تاجامعه‌ی‌بشریت بتواندازفواید ومزایای آن بهره‌مند گردد ؛ گیرم که فرد ، درسایه‌ی این نظام بتواند آزادی عقیده نیز داشته باشد وازلحاظ عقیده اصل « لااکراه فی‌الدین» را تابع شود .

بنیانگذاری«نظام اسلامی»، جهاد لازم‌داردتابتواند برسر بشریت، چه مسلمان وچه غیرمسلمان ،سایه بیفکند؛ و تابتوانداین‌نظام را برپاو نگهداری‌کند ومردم را فقط درعقاید شخصی‌شان‌آزاد بگذارد؛ واین‌کار بدون قدرتی‌قاهر وقانونی فایق‌ونظامی استوار، ناتمام است، تا هرآنکس که‌دراندیشه‌ی‌تجاوز به‌آزادی عقیده واظهار عقیده است، حساب کار خود را بکند .

این تنها یك نمونه از بد نمونی چهره‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی در مواقع دفاع ازمهاجمین فریبکار است .

بحثهایی که در رد انحراف معینی شده است نیز بـه سهم خـود انحرافات دیگری رابه‌بارآورده‌اندونزدیکترین‌مثال برای‌آن‌نوشته‌های استاد محمد عبده وسخنرانیهای‌علامه‌ی‌اقبال[1] در موضوع «نوسازی فکر

۱- درمتن «الشاعراقبال» آمده وچون دریغ بود که بامقام فکری‌وعلمی اقبال، اورا فقط شاعر بنامیم،غلط مؤلف‌بزرگوار را باالهام واجازه ازروح‌بزرگ اواینگونه تصحیح کردیم. اقبال هم خودرا شاعری دورازمایه فکروگذار معرفت نمی‌دانست. ومی‌گفت:

کم نظر بی‌تابی جانم ندید　　　آشکارم دید و پنهانم ندید



نغمه کجا ومن کجا؟ سازسخن بهانه‌یی‌است
سوی قطـار می‌کشم نـاقه بی‌زمـامرا

دراسلام»[1] است .

استاد عبده یکجا بامسلکی فکری وخشك روبرو می‌شودکه باب
هاد» در آن مسدود و نقش «عقل» در فهم و استنباط احکام شریعت ،
انکارقرارگرفته‌وبه‌کتبی که‌متأخرین درعصرجمود فکری آنهم براساس
ات وافکار عامیانه‌ی دینی نوشته‌اند، اکتفاشده است . وجای‌دیگر
انی در اروپا مواجه می‌گردد که عقل را به‌خدایی گرفته‌اند وآنرا
ستند، بخصوص پس ازفتوحات علمی و دوران جهانگشایی‌های آن
ازآن به‌دوران برتری‌فلسفه‌ی عقلگرایی دراروپاوحمله‌ی مستشرقین
یده‌ی‌اسلامی درباره‌ی قضاوقدر و تعطیل عقل و فعالیت‌بشر و مولدو
، نبودن درزندگی و.... وچون با اثبات ارزش عقل درمقابل «نص»
ای فکراجتهاد ومبارزه باخرافات ونادانی و عوامیگری در فکر و
اد اسلامی، درصدد رد آن اشکالات برمی‌آید و می‌خواهد ثابت‌کند
سلام برای«عقل» دردین وزندگی،ارزش‌وکاربردی نهاده وآنطوریکه
ی‌از فرهنگیان‌گمان‌کرده‌اند ، مسلمانان محکوم به «جبر» مطلق و
ن «اختیار» نمی‌باشند؛ وخلاصه درگرماگرم مبارزه با جمود عقلی
رق ومقابله بامفتون عقل بودن درغرب ؛ ندانسته ، «عقل» بشری را
وحی» آسمانی،راهنمای‌انسان، برابرویکسان قرارمی‌دهدونمی‌خواهد
عقل را، فقط یکی ازدستگاههای بدن انسان وگیرنده‌ی وحی بداند
ی‌گذاردکه میان مفهوم عقل وکاری‌که وحی انجام می‌دهد ، اختلافی
.. غافل ازآنکه عقل، فقط آنچه‌راکه بتواند ودرخور اوباشد ، درك

۱ـ این سخنرانیها به‌عنوان «احیای فکر دینی دراسلام » به‌وسیله آقای
مد آرام به‌فارسی وبه‌وسیله عباس محمود به‌عربی برگردانده شده است.

می‌کند و در برابر آنچه فوق ادراك اوست ، تسلیم می‌گردد، زیرا عقل
بلکه تمام وجودانسانی، نامطلق‌است ومحدود به‌زمان ومکان؛ درحالیکه
وحی می‌تواند حقایق نامحدودی همچون حقیقت الوهیت و کیفیت تعلق
گرفتن «اراده» خداوندی به‌آفرینش و ایجاد رویدادها را شامل باشد،
عقل دراین‌کلیات نامحدود،که راهی برای او به‌ادراك‌آن‌نیست، جز تسلیم
کاری‌ندارد .

استاد عبده دلیلی به‌ظاهر منطقی ساخته که ساخته‌ی تمایل به
نشان‌دادن‌ارزش‌مسلك‌منکرین‌قدرت‌استنباط‌عقل‌وشرع است، ودررساله‌ی
توحید می‌گوید: «وحی الهی باواسطه‌ی پیامبران وهمچنین عقل انسانی:
هردو از آثار خدا در عالم وجودکه می‌بایست بایکدیگر درآمیزند
بی‌آنکه‌باهم‌تعارضی داشته‌باشند».این‌سخن به‌جای خود درست ولی‌سخن
اینجاست که وحی وعقل، نه همطراز ، که یکی بزرگتر وجامعتر از
دیگری است .

وحی از برای‌آن‌آمده است‌که برای عقل ، اصل و میزان سنجش
باشد، تاانحرافات واختلالات مفاهیمش‌را تصحیح‌کند. میان وحی‌وعقل،
آمیزش‌وترکیب هست ولی‌براین‌اساس‌که‌ماگفتیم؛ نه‌اینکه درواقع‌همپایه
وهمسنگ باشند. مضافاً به‌اینکه عقل منزه از نقص‌وهوی درجهان،وجود
واقعی ندارد وفقط یك «ایده‌آل»[1] است .

تفسیر جزء «عم» استاد وهمچنین تفسیرشاگردان وی: شیخ رشید
رضا ومغربی درجزء «تبارك»، بطور روشنی تحت تأثیر این‌نظرند وبارها
تصریح نموده‌اند که «واجب است نص را تأویل نمود تا با عقل موافقت

۱- «مثال» .

»!.. ومنشأ خطر همین جاست .

اطلاق کلمه‌ی«عقل» به‌چیزی نسبی برمی‌گردد؛ زیرا عقل من‌وشما
ن و بهمان، همه عقل هستند وماوراءآنها عقل‌مطلقی که نقص وهوی
هل وشهوت درآن راه‌نداشته باشد وجودندارد تا نص قرآنی راموافق
تفسیرکنیم واگرتأویل نص را مطابق همه این‌عقول، لازم بدانیم کار
ر، به‌هرج ومرج خواهدکشید[1] .

تمام این‌گونه اشتباهات ناشی از غرق شدن دریك جناح و دریك
راف است وگرنه اگر واقعیت امررا بگیریم بخوبی موقعیت و وسعت
ی دید عقل و وحی‌رادوراز افراط وتفریط شناخته‌ییم‌وبطورصحیحی
ت بین‌آندورا نگه داشته‌ایم .

عقل درهنگام تلقی ودریافت وحی ، مطرود و بی‌استفاده نیست و
ه ازوحی می‌تواند دریافت‌کند و درخور درك اوست (به‌شرطی‌که به
ه‌که خارج از حیطه‌ی‌درك اوست تسلیم باشد)کسی منکر نمی‌شود ؛
درهرحال، حکم نهایی از آن وحی است نه‌عقل ؛ و مادام‌که نص ،
ار باشد مدلول مسلم‌آن، بدون هیچ تفسیری ازعقل، لازم‌الاجراست
ل باید ازمقررات‌آن پیروی نماید وپایه‌ی‌خود را بر شالوده‌ی آن
دهد .



۱- بهتر آنکه‌گفته شود : درماوراء عقول جزئی ونسبی ما عقلی مطلق
وجود دارد ، یعنی همان‌که قرآن به«میزان» و «کتاب» و «امام مبین»ازآن
نموده است. غایت آنکه به‌این عقل مطلق جز ازراه وحی ، (یعنی‌اتصال
اهنگی باجهان ونزول روح وامرالهی‌وجبرئیل) وصول، امکان پذیر نیست.

علامه‌اقبال‌هم‌درمشرق‌زمین‌در نبود به‌قول خودش«اشراقات‌عجمی» [ایرانی] فلسفه‌ی منحرف فکریی را مشاهده نموده وازشبستانی‌که تهی از فروغ «خود» انسانی است واز منفی بودنی‌کـه انسان باآن بیکاره و بی‌اثرمی‌ماند ـ وطبعاً مخالف اسلام است ـ به فغان درمی‌آید. و در جای دیگر حسگرایی مکتب تحققی واصالت تجربه‌را درمغرب‌زمین می‌بیند وبه هذیانهای ـ معروف به‌فلسفه ـ نیچه، درکتاب «چنین‌گفت زردشت» وسخن ازتولد انسان برتریا ابرمرد (سوپرمن) ومرگ خدا، برمی‌خورد ومجموعاً به‌این فکرمی‌افتدکه ازحریم فکراسلامی وحیات اسلامی این تناهی وفناء ومنفی بودن را دورکند و واقعیت و وجود «تجربه» را، که مکتب تحققی‌واصالت‌تجربه‌برآن‌بناشده است،درفکراسلامی اثبات‌نماید.

نتیجه‌ی این عکس العمل اقبال همان زیاده رویبی است که در ابراز ذات انسان نشان داده و وادار شده که برخی از آیات قرآنی را بنوعی تفسیر کند که خود آیات و روح ایده ئولوژی اسلامی ازآن گریزانند ... و برآن شده که ثابت کند که مرگ ، پایان و آخرین « تجربه » نیست ، ونه حتی « قیامت » . چه آنکه تجزبه ونمو در ذات انسانی ـ به عقیده‌ی وی ـ تاپس‌از بهشت وجهنم هم ، ادامه می‌یابند . با آنکه عقیده‌ی‌اسلامی‌باجزم ویقین به مامی‌گوید که « دنیا جای آزمایش وعمل‌است وآخرت خانه‌ی حساب وکیفر » ودیگر فرصت عمل ، جز در این جهان ، برای بشر وجود ندارد ، همچنانکه پس از حسابرسی و کیفر، جایی برای عمل مجدد باقی نمی‌ماند .[1]

---

۱ ـ «عمل» همراه با«عکس‌العمل»یا به‌عبارت دیگر، عملی‌که دربرابر آن مزد یاکیفر باشد،خاص‌جهان‌ماده(یعنی‌همین‌جهان‌پروتونها والکترونها و...)←

این افزون خواهی اقبال ، معلول علاقه‌ی‌شدیداو به اثبات وجود
ك «خود» یا «من»وادامه‌ی‌آن‌است با همان اصطلاحی که از واژه های
لسفی هگل به عاریت گرفته شده‌است .[1]

اقبال ازطرف دیگر مجبور شده‌است که به اصطلاح : «تجربه»
منایی وسیعتر ازمعنای فرنگی آن‌بدهد تا«تجربه‌ی‌روحی» ومعنوی‌را،
ه مسلمان باآن به حقیقت بزرگ واصل می‌گردد ، دربرگیرد .

→است؛ درنتیجه پس‌ازفناء این بدن مادی، برای روح (یانفس، که شکل‌متکامل
بدن مادی است) دیگر میدان وابزاری‌برای «عمل»، (چه عبادت وچه‌گناه) باقی
می‌ماند ومقصود آیات وروایات مستند ومورد نظرمؤلف عالیمقام، همین‌است.

ولی جهان مـاوراء این بدن ، جای تعطیل وتوقف نیز نیست وقراین
بسیار ازآیات وروایات‌وکلمات‌بزرگان وحکما نیزنشان میدهندکه نفوس‌انسانی
تاروزقیامت، «استکمال نفس»می‌کنند ویا«تاوان»پس می‌دهند وتجربه‌ی معنوی
یادرحقیقت «معرفت» بشر- بنا به‌نظرعلامه اقبـال - نه‌فقط هرگزتوقف نخواهد
داشت بلکه پس ازرفع حجاب مادی بدن و قفس تنگ تن، تازه به‌پرواز خود
خواهد پرداخت وازآن سوی حجاب ابعاد مکان وزمان به‌شناخت حقیقت وذات
خدا - جوهرحقیقت - خواهد رسید «فکشفناعنك غطائك فبصرك اليوم حديد» .

ازطرفی، اقبال برای «زمان» حقیقت مطلق قایل است وزمان نسبی‌انشتن
برای اومشکل ولاینحل می‌باشد ولازمه «زمان» «حرکت» است‌نه‌توقف‌وسکون؛
وآیات مربوط به‌مشاهدقیامت وروایات مربوط به آخرت ، اشاراتی به :تغییر-
تبدل- تطوروحرکت،دارند واین مؤید نظراقبال خواهد بود.

۱- واقبال‌خوددراین بیت شعرکه‌بزبان اردوسروده‌است، اعتراف می‌کند
که :

«هگل کاصدف گهر سی خالی هی‌اس کاطلسم سب خیالی»

یعنی درصدف‌فکرهگل مرواریدی‌وجود ندارد وطلسم جادوی اوجز وهم
چیزی نیست.

تجربه به معنای اصطلاحی فلسفی غربی نمی‌تواند شامل جنبه‌ها
روحی باشد ، زیرا تجربه اصلا برای طرد وسایل غیر حسی معرفتی
وجود آمده‌است .[1]

عاریت خواستن یك اصطلاح غربی ، کاررا به جایی می‌کشاند
سخن علامه اقبال‌شاعر منش وحساس وزنده‌را این‌چنین، به بحثی‌خش
و بیجان تبدیل می‌نماید .

ما نمی‌خواهیم‌که ازقیمت این زحمات بزرگ وپرثمری که اس
عبده وتلامیذ وی وعلامه اقبال درراه احیاء فکراسلامی و سرفرازی‌آ
کشیده‌اند ، بکاهیم ـ رحمت نامتناهی خدا برآنها باد ـ مقصود ما ت
اشاره به‌این نکته است‌که‌کوشش برای مقاومت دربرابرانحرافی مع
گاهی موجب انحراف دیگری می‌شود، واولیتردرطریقه‌ی‌بحث اسلامی
ارائه‌ی‌حقایق‌فکری اسلامی است با تمام تکامل همه‌جانبه ومطابق‌طبیا

۱ـ این اشکال مؤلف ـ‌که ناشی‌ازبدبینی اوبه‌همه چیزغرب است‌ـ‌به‌یا
بحث لفظی منتهی‌می‌شود؛زیرامؤلف جلیل‌القدرازلفظ «تجربه» چیزی‌رامی‌فه
که منظوراقبال نیست.

نظر مؤلف ازتجربه« Experience »مطالعه ازراه حواس پنجگانه‌و
اصطلاح آزمایشگاهی بودن است‌که «شخصی» نیست وکاملا قابل انتقال وقا
درك برای همگان است. واقبال‌گرچه تجربه‌باطنی یاروحی‌را به‌یك نوع‌احسا
بیشترشبیه می‌داند تابه‌یك اندیشه (ص۲۶ احیـای فکردینی) ولی درعین ح
آنرا کاملا شخصی وغیرقابل انتقال می‌داند وتجربه باطنی به‌این معنا عبارت
همان ارتباط واتصالی خواهد بـودکه عرفا ازآن به‌عنوان «محو» و«فناء» و
نتیجه آن به «واردات غیبی» ، یاد می‌کنند.

روش خاص خودآن .



... وبالاخره ...این بحث‌واین‌کتاب درباره‌ی مسایلی چون فلسفه لاهوت ومتافیزیك نمی‌باشد ، بل سخنی است‌که ازواقعیت بـرخاسته و وی سخنش نیزبا واقعیت است .

اسلام برای آن آمده است تا جامعه‌ی بشریت را از مه جهل و یه‌روزی‌که برافکار وزندگی‌آنهاسنگینی می‌کندوازگمگشتگی‌بی‌که‌در ن‌دست‌وپا می‌زنند، رهایی بخشد؛ وتاطرزفکری ممتازوزندگانی‌نوینی ںداپسندانه برای‌آنها ، بسازد ... ودریغ و دردکه بشریت در روزگار ا نیزبه حال سرگردانی وگمراهی‌آنروزبازگشته است .

اسلام ازبرای‌آن‌آمده است‌که ملتی «بسازد» ورهبری بشریت را ،آن ملت بسپارد . ملتی‌که‌بشریت را ازگمگشتگی وتیره‌روزی‌خلاصی خشد ... وهمین ملت امروزبه‌جای رهبری و پیشوایی ، خـود دنبالرو لتهای‌گمراه وخراب شده ودرتیره‌روزی وگمراهی افتاده است.

... این‌کتاب کوششی است برای نشان‌دادن مرزهای ایده‌ئولوژی سلامی ومختصات واساس‌آن تاکه آئین زندگی واقعی و خدا پسندانه و اسنامه‌ی حرکت فکری وعلمی وفنی ازآن سرچشمه‌گیرد وتا ازجهان ‌بینی جامعی‌که این طرزفکراصیل بما خواهد داد ، استمـداد شود ، می‌بایست هربخشی راکه راجع به‌یکی ازجوانب فکراسلامی یا نظام سلامی باشدبرشالوده‌ی‌این فکراسلامی‌گذارد .

پرده ازچهره‌ی این ایده‌ئولوژی زندگیسازبرداشتن ، تیازعقل و

قلب و نیاززندگی وحقیقت، و نیازملت اسلام وجامعه‌ی بشریت است .



✿

این کتاب در دو بخش خواهد بود: بخش اول آن ـ همین کتاب حاضـ
در «ویژگیهای ایده‌ئولوژی اسلامی» . و بخش دوم در تشریح «پایبست
زیربنای آن» . درکتاب دیگر. واللّٰه الموفق والهادی والمعین.

تاریخ تیره‌روزی بشر

آیا ... رهروی برروی درافتاده راهیابتراست
یا
آنکه برروی‌پا وبرراهی راست، گام می‌زند؟
قرآن مجید[1]

اسلام ، هنگامی طلوع کردکه درجهان انبوهی وحشتزااز عقاید و افکاروفلسفه‌ها واساطیر واوهام وآداب وسنن وجودداشت . حق و باطل، درست ونادرست ، دین وخرافات ، فلسفه واساطیردرهم‌آمیخته بودند و ضمیرانسانی زیربارسنگین این هرگواره ، ودر ظلمت اوهام ، راه خطا می‌پیمود و به‌یقین نمی‌رسید .. زندگی بشری‌تحت تـأثیر این‌سیه روزی گران ،درتباهی ونابودی وستم وخواری ودربدبختی‌وبینوایی،که‌سزاوار انسان بلکه حتی شایسته رمه‌ی حیوان نیزنبود ، به‌راه‌گمراهی می‌رفت.

این سرگردانی‌که درآن ازراهنما وروشنگر وازپایداری ویقین خبری نبود ، همان سرگردانی عقیده و فکربشر درباره‌ی پـروردگار و صفاتش بود وجهل به‌روابطانسان وجهان‌وناشناختن مقام ومرتبه‌ی‌انسان

۱ـ سوره ملك ، آیه ۲۲.

جهان وهدف ازوجود او، وندانستن راه وصول به‌هدف و چگونگی
باط خدا وانسان ... وهمیشه در زندگانی انسانی ونظاماتی‌که معلول
ند ، زیانمندیها وتباهیها ازاین سرگردانی برخاسته‌اند .

بشردرجهان‌بینی وخداشناسی خود ، تا براساس استواری‌پا ننهدو
زمیان این سرگردانی‌گمساز، وسنگین این ریگ‌روان وتاریك این
بنایی عمیق ، به‌یقین نرسد ، ممکن نیست ضمیربشری درهیچیك‌از
ر: خودشناسی وجهان‌شناسی وشناخت هدف خلقت وروش‌زندگانی و
بط انسان وجهان وارتباط فرد وجامعه، به‌پایگاه امنی‌برسد .

متفکرین غرب‌وطوطی‌صفتان شرقی ـ دنباله‌روآنان‌ـ این‌آشفتگی
سامانی را معلول خاصیت طرزفکردینی وقرون وسطایی، می‌دانند ؛
بدون شك، علت همان است‌که ماگفتیم .

درحقیقت اساسی وجود داردکه درهرحال ودرهرزمان‌بازندگی‌و
ح بشری همراه بوده است ودلیل مدعای ما می‌باشد : نخست‌آنکه
ان برحسب فطرت خود نمی‌تواند درعالم هولناك هستی ذره‌یی‌بیهوده
کاره‌باشد وناچارباید بصورتی میان‌او وجهان هستی ارتباطی برقرار
تا استقرار وجایگزینی اورا تضمین کند وموقعیت اورا در جهان
ن دهد وناچارانسان را جهان‌بینی‌یی‌گزیر است‌که موقعیت ومکان او
تفسیروتوجیه شود .

این یك ضرورت فطری وشعوری بشری است وربطی به‌زمان و
ط زندگی‌اوندارد ودرآینده‌ی‌بحث‌ما خواهید دیدکه براثراشتباه در
قت این ارتباط و این جهان‌بینی ، تیره‌بختی و گمراهی انسان تا به
اندازه رسید .

دوم آنکه میان ایده‌ئولوژی و نظام اجتماعی، طبیعتاً «رابطه»‌یی محکم و ناگسستنی وجود دارد که به‌شرایط زندگی محیطـی او مربوط نیست. بلکه ازرابطه هم بالاتر؛ نظام اجتماعی «زاییده»‌ی طرز فکـر جامعه است[1] وفرع برجهان‌بینی آن،وهرنظامی‌که براساس‌یك‌ایده‌ئولوژی پایه‌گذاری نشود، نظامی ساختگی وناپایداراست؛ واگرچندی بپاید، انجام برای انسان بدبختی به‌بار خواهدآورد ومیان‌آن با فطرت‌انسانی قطعاً تصادمی روی خواهد داد. همچنانیکه بشر به‌یك نظـام اجتماعی نیازمند است، به‌یك طرز فکر وعقیده و «ایده‌ئولوژی» ثابتی نیز کمال احتیاج را دارد.

همه پیامبران، اززمان نوح تا زمان عیسی، همین حقیقت‌رابیان نمودند وخدای‌مردم را بطورصحیحی به‌آنها شناسانیدند وموقعیت‌انسان وهدف وجود اورا روشن ساختند؛ لیکن انحراف دایمی ازاین‌حقیقت که براثرفشاراوضاع سیاسی وامیال بشری وضعف انسانی می‌بود، براین حقیقت پرده کشید وبشریت را به‌بیراهه برد وتارمرکبارتیره‌یی براوتنید که‌بدون رسالتی تازه‌وجامع وکامل، برطرف‌کردن‌آن دشوارمی‌بود، تابشر با این رسالت ازاین تاریکی وسردرگمی خلاصی یابد و ایده‌ئولوژی او برپایه‌یی حق وخالص استوارگردد وتا زندگی انسانی را برشالوده‌یی‌از این پایه‌ی فکری صحیح، بنا نهد.

ناممکن است‌که دارندگان اینهمه ایده‌ئولوژی‌های انحرافی در جهان جزبا این رسالت واین «رسول» از افکار و ایده‌های خـود دست

۱ـ «ان‌الله‌لایغیرمابقوم حتی یغیروامابانفسهم» خدا سرنوشت ملتـی‌را، تاخود برخود نجنبند، دیگرگونه نسازد. (سوره‌رعد: ۱۱)

بردارند . وچه به‌جاست این سخن خداوند بزرگ :

«لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین،
حتی تأتیهم «البینه» ، «رسول» من الله یتلو صحفاً
مطهره»[1]

ضرورت این رسالت وضرورت دورشدن ازگمراهیهایی‌که بشر در تاریکی آن‌دست وپامی‌زند وضرورت استواری ایده‌ئولوژی برپایه‌ی‌یقین، راآنسان‌آگاه درك خواهد نمودكه برعظمت وژرفای این تیره روزی ، آگاه شود وازبیراهه‌ی عقاید وافکاروفلسفه‌ها واساطیر، وازبن‌بست‌آداب وسنن واوهام ،که وقتی اسلام طلوع نمود در همه جا براندیشه‌ی بشری حکمفرمایی‌می‌نمود، بازگردد ، وتاآنجاکه‌حقیقت‌این‌گیجی وسردرگمی و درهم آمیختگی را ، که باز مانده‌ی عقاید آسمانی دست خورده یا افزوده‌ی بشروآنچه‌که بافلسفه وبت‌پرستی و اساطیرآلوده شده است ، را فراگرفته ، درك نماید .

چون مقصود اصلی ما دراینجا معرفی‌همه‌ی‌این اعتقادات‌منحرف نیست وفقط ارائه‌ی ایده‌ئولوژی اسلامی وویژگیهای‌آن منظور ماست ، تنها به‌معرفی نمونه‌یی ازعقاید دینی یهود ومسیحیت درسرزمین‌عربستان آنروزوبیان‌برخی ازعقاید جاهلیت عرب،که‌اسلام درهنگام طلوع‌خود باآنها روبروگردیده بسنده می‌نماییم.



۱- «آن اهل کتاب‌ومشرکان‌که کافرشدنددست بردارنبودند تا«دلیل‌واضح» به‌آنها برسید. « فرستاده»یی از جانب خداکه صحیفه‌های پاکیزه برمی‌خواند» (سوره بینه) .

دین یهود را عقاید بت‌پرستی وپیرایه‌ی نژادپرستی[1] ، به‌یك اندا
فراگرفته بوده است ، فرزندان اسرائیل- همان یعقوب پیغمبر و فرز
اسحاق وفرزندزاده‌ی ابراهیم خلیل علیه‌السلام - پیامبرانی داشتند کـ
سرسلسله‌ی آنها اسرائیل بود وهمگی یگانه‌پرستی را، که‌پدرشان ابراهیم
آنها آموخته بود ، برای آنان آوردند وپس ازآن پیامبران، موسی-پیامب
بزرگشان- آئین خود را براساس توحید برای آنها عرضه کرد ؛ ولـ
یهودان در طول تاریخ از آئین موسی منحرف شدند ودر عقایدخود
سرحد بت‌پرستی پایین‌آمدند ودرکتب به‌اصطلاح مقدسه و درقلب«عه
قدیم»شان ، اساطیروعقایدی‌درباره‌ی‌خداوند ، واردکردندکه در سخاف
ازپست‌ترین عقایدبت‌پرستی یونانی وسایر بت‌پرستان-که هرگزپیامبری
کتابی‌آسمانی به‌خود ندیده بودند ، هم فراتررفته است .

۱- درسرشت بشرودر«فطرت»وغریزه اوعنصری تپان‌ویابان هست‌که اورا به‌جانب کمال‌وزیبایی و«بی‌نهایت» و«خدا» می‌کشاند . بشر برای «عشق‌ورزیدن» و«پرستیدن» آفریده شده است وآنجاکه دلهای بشری برسرراه وحی وپیامبران قرار نگرفته ویاگرفته وازروی لجاج وخودگرایی‌گوش به‌آن فرا نداده‌اند، این نهادشان کجروی آغازیده وبه‌پرستش چیزهایی جزخدا پرداخته است.

بشراگر خدا پرست نباشد چیزدیگری‌را خواهد پرستید ، مال پرستی ، ومقام پرستی،شکم‌پرستی، شهوت‌پرستی وهنروزیبایی‌پرستی ازتجلیات آن‌است؛ مردمان بدوی و ساده از اشیاء بت می‌ساختند وآنرا می‌پرستیدند وچون انسان به‌انگیزه تظاهر وخودآرایی ودردوران پیشرفت وتمدن خود،اینگونه بت‌پرستی را مناسب شأن اجتماعی خود ندید، آمد وازافکارو عقاید خود بتهـا ساخت ودر «بتخانه» دل به‌عبادت آنها مشغول شد و... « نژادپرستی » **Racisme** (همان ناسیونالیسم) هم یکی ازآن «خودپرستی»هاست‌که ازدیرباز تا به‌امروزگریبانگیر بشریت است.

توحید،که نیای آنها ابراهیم آنرا پایه‌گذاری نمود ، عقیده‌یی بود خالص و کامل که به‌طرز قاطعی به‌جنگ با بت‌پرستی رفته بود و ابراهیم وفرزندش یعقوب، آنرا به‌فرزندان‌خود سپرده بودند وقرآن ، آن‌عقیده‌را به‌این عبارت بیان نموده است :

«واتل علیهم نبأ ابراهیم ، اذقال لابیه و قومه ما تعبدون ؟ قالوا نعبد اصناماً فنظل لهاعاکفین .قال: هل یسمعونکم اذتدعون ؟ او ینفعونکم اویضرون ؟ قالوا : بل وجدنا آباءناکذالـــك یفعلون . قال : افرأیتم ما تعبدون انتم وآباؤکم الاقدمون ؟ فانهم عدو لی الارب‌العالمین‌الذی خلقنی فهویهدین‌والذی هویطعمنی ویسقین. واذا مرضت فهویشفین. والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم‌الدین . رب هب لی‌حکماً والحقنی بالصالحین واجعل لی‌لسان صدق فی‌الاخرین واجعلنی من‌ورثة جنة النعیم واغفرلابی انه‌کان من‌الضالین ولاتخزنی یوم یبعثون. یوم لاینفع مال ولابنون‌الامن اتی‌الله بقلب سلیم»[1]

۱ـ « و برخوان برایشان خبرابراهیم‌را ، هنگامی که به‌پدروقبیله‌اش گفت: چه می‌پرستید؟ گفتند: بتانی‌را می‌پرستیم وپیوسته دست به‌دامان آنهاییم. گفت: آیاچون بخوانید می‌شنوند یابرای شما سود وزیان دارند؟ گفتند: نه بلکه چون پدران خودرا این‌کاره یافتیم. گفت: آیا آنچه‌را می‌پرستیددیده‌یید؟ شما وپدران گذشته‌تان؟ آنان دشمن منند نه‌پروردگار جانها. آنکه مرا آفرید وخود، اومرا راه نماید وآنکه او مرا سیروسیراب سازد وچون بیمارشوم مرا بهبود بخشد وآنکه مرا میراند و سپس زنده‌گرداند وآنکه طمع دارم خطای مرا درروز جزا بیامرزد. پروردگارا به‌من‌فرزانگی بخش‌ومرا به‌شایستگان‌بپیوند ونزدآیندگان←

«ومن يرغب عن‌ملة ابراهيم الامن سفه نفسه ولقد اصطفيناه في‌الدنيا وانه في‌الاخرة لمن‌الصالحين. اذ قال له‌ربه اسلم. قال اسلمت لرب‌العالمين. ووصي‌بها ابراهيم بنيه ويعقوب يا بني‌ان‌الله اصطفي‌لكم‌الدين فلاتموتن الاوانتم مسلمون. ام‌كنتم‌شهداء اذ حضر يعقوب‌الموت ؟ اذقال لبنيه: ماتعبدون من بعدی ؟ قالوا : نعبدالهك وآله‌آبائك ابراهيم و اسماعيل‌و اسحاق‌الهاً واحداً ونحن‌له مسلمون»[1]

نوادگان پیامبرازاین‌توحید خالص‌واین عقیده‌ی تابناك وازاعتقاد به‌آخرت ، رویگردان شدند وچندان پاییدند که موسی علیه‌السلام- با پیام توحید ناب ازنوبرخاست . قرآن مجید اصول عقیده‌یی را که موسی برای‌بنی اسرائیل آورد و چگونگی رویگردانی‌آنان را این‌گونه‌بیان می‌دارد :

→مرانیکنام سازومرا ازوارثان‌نعمت بهشت‌گردان‌وپدرم‌را بیامرزاچه‌ازگمراهان بود وروزرستاخیز مرا سرافکنده مکن، روزی‌که مال وفرزند سودی نمی‌بخشد جز آنکس را که دلی سالم نزد خدا آورده باشد » (سوره شعراء : آیه ۶۹ـ۸۹)

۱ـ«ازآئین‌ابراهیم که‌روی‌برتابد، جزخوارساز خود؟ وهمانا اورادرجهان برگزیدیم ودرآخرت‌نیزازشایستگان است. چون‌خدای اوبه اوگفت تسلیم‌باش. گفت: تسلیم پروردگار جهانیان شدم. وابراهیم فرزندانش ویعقوب‌را به‌آن‌کار سفارش‌کرد: فرزندان من‌! خداوند، این دین‌را برای شما برگزید؛ جز بااسلام زندگی به‌پایان مرسانید. مگرآندم‌که‌مرگ‌برآستان یعقوب بود شما شاهدبودید؟ که به‌پسرانش‌گفت : پس‌ازمن چه‌چیزرا می‌پرستید؟ گفتند: خدای تـرا وخدای پدرانت ابراهیم واسماعیل واسحاق‌را می‌پرستیم، خدای یگانه وما تسلیم اوییم» (سوره بقره :آیه ۱۳۰ـ۱۳۳)

«واذاخذنا میثاق بنی‌اسرائیل :لاتعبدون الاالله و بالوالدین احساناً وذی‌القربی و الیتامی والمساکین وقولوا للناس حسناً. واقیموا الصلاة و آتوا الزکات ثم تولیتم، الاقلیلا منکم وانتم معرضون .
واذ اخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لاتخرجون انفسکم من دیارکم . ثم اقررتم وانتم تشهدون . ثم انتم هـؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان..»[1]
«ولقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده‌وانتم‌ظالمون . واذاخذنا میثاقکم ورفعنافوقکم الطور. خذوا ماآتیناکم‌بقوة واسمعوا. قالوا:سمعنا وعصینا واشربوا فی‌قلوبهم‌العجل بکفرهم. قل‌بئسما یأمرکم به‌ایمانکم ان‌کنتم مؤمنین»[2]

هنوزموسی‌درمیان‌آنها‌بودکه‌کجروی‌آغازکردند؛پرستش‌گوساله‌یی

۱ـ «وچون پیمان ازبنی اسرائیل بگرفتیم: «جزخدارا نپرستید وبه‌پدر و ونزدیکان وبی‌پدران وبینوایان نیکی‌کنید وبه‌مردم خوش‌گویید ونماز برپا د وزکات بدهید» وجز اندکی ازشما ، پشت‌کردید وروی‌گردان شدید.
وچون‌پیمان از شما گرفتیم که‌خونهاتان رانریزید وخود راازخانه‌هاتان ن نکنیدوشمااقرارکردیدومی‌نگریستید. وسپس خود، شماخودهاتانرا‌کشتید وهی از خودرا ازخانه‌هاشان‌بیرون راندید وازروی‌گناه وتجاوزبه زیان‌آنان، ری‌می‌کنید» (بقره : ۸۳-۸۵)
۲ـ« وهمانا موسی دلایل روشن برای شما آورد وسپس ازاوگوساله‌را کارانه[به‌خدایی]گرفتید. وچون پیمان ازشماگرفتیم وکوه‌طوربالای‌سرشما راشتیم. آنچه نیروبه شما دادیم بگیرید وسخن بشنوید. گفتند: شنیدیم و بچی‌کردیم وازروی‌کفرگوساله به‌دل خون راه دادند. بگو: چه بد فـرمود نتان‌اگرایمان داشتید» (بقره: ۹۲-۹۳)

گه ساختهٔی «سامری» وازطلاهائی بودکه اززیورجات زنان مصری
بودند. همان گوساله یی که درآیه های گذشته به آن اشاره شد. و بنی‌اس
پس ازخروج ازمصردرهنگام عبور ازکنارتیره‌یی بت‌پرست، آنرا از
درخواست کرده بودند تاموسی نیزهمتای آن بتان را برای آنها بس
آنها پرستش کنند! :

«وجاوزنا ببنی‌اسرائیل‌البحر فأتواعلی قوم‌ی
علی‌اصنام‌لهم.قالوا: یاموسی‌اجعل‌لنا الهاً کمالهم
قال : انکم قوم تجهلون . ان هؤلاء متبرماهم
وباطل ماکانوا یعملون»[1]

وقرآن، بسیاری از انحرافات و بداندیشی های آنان‌در
خدا وشرك وبت پرستی‌شان را حکایت نموده :

«وقالت الیهود: عزیر ابن‌الله»[2]
«وقالت الیهود : یدالله مغلوله. غلت ایدیهم‌و
بما قالوا. بل‌یداه مبسوطتان ینفق‌کیف یشاء»[3]
«لقد سمع الله قول‌الذین قالوا : ان‌الله فقیر و
اغنیاءسنکتب ما قالواوقتلهم‌الانبیاءبغیرحق و

۱ــ«بنی‌اسرائیل‌را ازدریا گذراندیم وبه‌گروهی رسیدندکه دلبستهٔی
خود می‌بودند. گفتند: ای موسی. برای مانیزخدایی چون خدای آنان‌بر
گفت : همانا شماگروه نادانی هستید. همانا روش آنان نابود شدنی اس
آنچه کرده‌اند باطل» (اعراف: ۱۳۸-۱۳۹)

۲ـ «ویهودگفتند: عزیر پسرخداست» (توبه: ۳۰).

۳ــ «ویهودگفتند: دست خدابسته است. دستانشان بسته شد ونفرین
به‌سبب آنچه‌گفتند. نه‌بلکه دستان اوبازاست وبنا به‌میل خود بخشش می‌نه
(مائده : ۶۴)

ذوقوا عذاب الحریق»[1]

«واذقلتم : یاموسی. لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون»[2]

قرآن مجید از نژادپرستی یهود و دربارهٔ اعتقاد آنان به آنکه خدای آنها خاص نژاد آنهاست و هرگز یهود را به گناه بد رفتاریهاشان با یر یهودیان، به کیفر نمی‌رساند و کیفر آنها فقط در بد رفتاری یهود ا یکدیگر است»، حکایت چنین می‌فرماید :

«و منهم من ان تأمنه بدینار لایؤده الیك الامادمت علیه قائماً . ذالك بانهم قالوا : لیس علینافی الامیین سبیل. ویقولون علی الله الکذب وهو یعلمون»[3]

کتب تحریف شدهٔ یهود شامل اوصافی برای خداست که ازبسیاری زاوصاف یونانیها برای خدایانشان بهتر نیست :

درباب سوم. سفر تکوین. پس از آنکه آدم مرتکب خوردن ازمیوهٔ ن درخت (به‌قول نویسندهٔ آن : درخت معرفت به خوبی و بدی)شد ، چنین آمده است :

۱- «همانا خدا شنیده است گفتار کسانی را که گفتند خدا نیازمند است وما بی نیاز. سخنان آنان و کشتار نارواشان پیغمبران را، خواهیم نوشت وخواهیم گفت: عذاب با آتش را بچشید» (آل عمران : ۱۸۱)

۲- «وچون گفتید: ای موسی به‌تو ایمان نیاوریم مگر آنکه خدارا آشکارا بما بنمایانی وصاعقه، شمارا درحالی که نگاه می‌کردید، فرا گرفت »(بقره : ۵۵).

۳-« وگروهی ازیهود هستند که اگر آنهارا به‌دیناری امین گیری آنرا بتو بازپس ندهند مگر آنکه پیوسته برسرشان بایستی. ازآنروکه آنان گویند: نایهودان ا برما حقی نیست ودانسته برخدا دروغ بندند» (آل عمران :۷۵)

«وآندو صدای خداوند را که هنگام وزیدن باد نیمروز
می‌رفت؛ شنیدند و آدم و همسرش از شرم پروردگار در م
درختان بهشت پنهان شدند. پروردگار،آدم را بانگ زد
او فرمود: کجا هستی؟ آدم گفت: صدای تورا در بهشت شنید
بیمناك شدم وپنهان گشتم چون برهنه هستم. پروردگارفرمو
چه کسی به‌توآموخت‌که برهنه هستی؟ آیا ازدرختی کـه به
گفته بودم ازآن نخوری ، تناول نمودی؟»
«وپروردگار فرمود: این همان انسان است‌که همانند یکی
ما خدایان، خوبی وبدی رامی‌شناسدواکنون ممکن‌است د
بیازد وازدرخت‌زندگانی نیزمیوه‌بچیند وبخورد وعمرجاود
یابد. از اینرو، پروردگار ، آدم را از بهشت براند تا برر
زمینی که از آن به وجود آمده بود،کار کند وانسان را ط
نمود و«کروبیم»[1] و تیغ شرربـاری را در شرق بهشت ع
بـه‌نگهبانی درخت زندگانی گمارد ».
ودرهمین سفر درسبب طوفان‌آمده است :
«وقتی مردم روی زمین رو به‌ازدیاد نهادند و دارای دخترا
شدند. پسران خداآن دختران‌را زیبا یافتند وازاینرو ازمی
آنها برای خودهمسر برگزیدند پروردگارفرمود : روح من
انسان برای همیشه داوری‌نخواهدکرد زیراکه‌اونیز بشرا
وروزگار اویکصدوبیست‌سال‌است. درآن روزگاران سرکشا

۱ـ کروبیان یاکروبیان‌وشروبیان‌فرشتگان‌مقرب را گویند وکروبیم (جم
کروب)عبری آن است.

برروی زمین بودند، و پس از آن نیز ، چون پسران خدا با دختران بشر در آمیختند و فرزندانی آوردنـد . آنها همان ستمکارانی هستند که در طول زمـان نام‌آور شدند»...... «و پروردگار دیدکه شرانسان برروی زمین بسیارشده است وتمام اندیشه او هرروز شرارت است وپروردگار ازکارانسان برروی زمین‌غمگین شد (!) ودردل متأسف‌گردید وفرمود: انسانی‌را که‌آفریده‌ام از روی زمین برمی‌دارم . انسان را باچارپایان و جانوران وپرندگان‌آسمان . زیرا من از آفرینش آنها غمناك هستم. واما نوح دردیده پروردگار نعمتی یافت»

و درباب یازدهم از سفرتکوین (پس‌ازآنکه فرزندان نوح زمین آبادکردند) چنین می‌آورد :

«تمام روی زمین یك زبان ویك لغت داشتند و چنین افتادکه به‌جانب خاورکوچ‌نمودند ودرسرزمین‌شنعارنعمت یافتند ودر آنجا ماندند و به‌یکدگـر گفتند بیایید خشت بسازیم و آنرا برشته‌کنیم، وایشان به‌جای سنگ، خشت داشتند وبه‌جای‌گل، قیر. وگفتند: برای‌خود شهری بسازیم وبرجی‌سربه‌فلك‌کشیده، وبرخود نامی بگذاریم تادرروی زمین ازهم‌گسسته‌نگردیم .. خداوند به زمین آمد تاآن‌شهر وبرجی راکه اولادآدم ساخته بودند ببیند . و فرمود : این ملت ، واحد هستند و یك زبان دارند و این آغاز کارشان است و اکنون هرچه را بخواهنـد بکنند ، می‌توانند ، بیایید فرود آییم و زبانشان را دگرگونه سازیم تابرخی زبان برخی دیکررا نفهمند وازاینجا خداوند

آنهارا برروی زمین متفرق ساخت وازساختن شهر باز ماندند وبه‌همین سبب‌نام آن شهررا «بابل»گذاشتند . چون‌پروردگار درآن‌جا ، زبان همه جهانیان را دگرگون ساخت و از آنجا خداوند آنهارا برروی زمین پراکنده نمود . »[1]

ودرسفر صموئیل ثانی . باب بیست‌و چهارم آمده‌است :

«خداوند از صبح تاروز موعود در بنی اسرائیل وبایی فرستاد واز مردمی‌که نزدیك چاه سبع بودند ازآن ملت هفتاد هزار مرد ،مردند وملایکه دست برگشودند بر اورشلیم که نابودش سازند . خداوند از بدی پشیمـان (!) شد ، وبه ملایکه ، کشندگان آن ملت ، فرمود : اکنون بس‌است بـه آنها مهلتی دهید ! »[2]



وضع‌مسیحیت ، نه‌فقط ازیهود بهتر بلکه‌بمراتب ازآنان‌آشفته‌تر نیز بود . آغاز مسیحیت با سخت ترین دوران بت پرستی حکومت روم مصادف شد ودر آن هضم گردید و بعدها ، اندك اندك شروع به انتشار نمود ؛ تا قسطنطین درسال ۳۰۵ میلادی ، به مسیحیت روی آور شد و امپراطوری روم را به دنبال خود به مسیحیت گـرایش داد ، نه برای آنکه به این آئین سرفرود آورد ، بلکه ازآن‌جهت کـه مسیحیت بـه

۱ـ« ...سومریها برجی‌عظیم‌وباشکوه ساخته‌بودند.وقتی‌بخت‌نصراسیران یهودرا وارد شهرنمـود، یهود آن برجهارا« Babilli » یعنی برجهـای بـاب نامیدند و«بابل» مشتق ازآن است» (داستـان بشر ـصفحه۴۲)

۲ـبه‌ضمیمه‌آخرهمین‌کتاب ـ عنوان «یهود» ـمراجعه کنید.

نی‌ی ریشه‌دار آنها تسلیم گردد .
« درابر » نویسنده‌ی‌امریکایی‌درکتاب خود « نزاع دین ودانش »
د :

« به تأثیر منافقان و کسانی‌که در دولت روم مناصب بزرگی داشتند و به مسیحیت تظاهر می‌کردند ، بت‌پرستی وشرك در مسیحیت وارد شد . آنها بـه کار دین نمی‌پرداختند و حتی یکروز در این راه اخلاصی بـه خرج ندادند. قسطنطین هـم همینطور بود وعمر خودرا درعیاشی و ستمکاری گذرانیده بود وبه دستورات کلیسیا ، بجز مختصر ، آنهم دراواخر عمر ودر سال ۳۳۷ میلادی ، پایبند نگردیده بود .»

« مسیحیان‌گرچه به‌جایی رسیدندکه قسطنطین رابه پادشاهی رسانیدند لیکـن نتوانستند بت‌پرستی را ریشه‌کن کنند و نتیجه مبارزات‌آنهاآن شدکه اصول‌مسیحیت، درهم فروریخت وازآن نهال ، دینی‌تازه برخاست‌که مسیحیت و بت پرستی به یك اندازه درآن جلوه‌گری می‌کردند . اسلام در همین نقطه ازمسیحیت جدایی می‌گیرد زیرا برخلاف مسیحیت ، اسلام ، به‌مبارزه با بت‌پرستی برپا خاست وعقاید خودرا ناب و بدون غش ، منتشر ساخت .

همین امپراطور دنیا پرست ، که عقاید دینی قابل ملاحظه‌یی نداشت، مصلحت شخصی خود وصلاح دو دسته مسیحی وبت ـ پرست را کـه باهم دشمنی داشتند ، درآن دید که‌آنها را به یکدیگر نزدیك وباهم متحد سازد. حتی‌مسیحیان پروپا قرص

هم این سیاست را انکار نکردند ، شاید برای آنکـه گ
می‌کردند با درآمیختن مسیحیت با بت‌پرستی قدیم ،آئین‌آ
جلوه و دلربایی بیشتری خواهد یافت و روزی از آلودگیه
بت‌پرستی پاك خواهد گردید ! ».[1]

این‌دین‌جدید نه‌فقط ازآلودگیهای بت‌پرستی‌وعقایداساطیری‌آ
آنطورکه مسیحیان دین‌باور ، امید داشتند ، پاك نشد بلکه به‌اختلا
سیاسی ونژادی وملی‌که پوششی ازاساطیر بت‌پرستی وافکار فلسفی‌داش
دچارگردید ومسیحیت به انشعابات وتقسیمات بسیار تجزیه شد. عد
گفتند مسیح فقط بشر بود وگروهی گفتند « پدر وپسر وروح‌القدس‌چه
های‌مختلفی‌هستندکه‌خداوند خودرا به‌آن وسیله به‌مردم‌نشان‌داده اس
و به‌عقیده‌ی‌آنها خدا مرکب است از اقانیم ثلثه : پدر وپسر وروح‌الق
(و پسر همان مسیح است) وخداوند ، که همان پدر باشد ، به صو
روح‌القدس‌فرودآمده‌ودرقالب مریم به صورت‌انسان (و به‌صورت‌عیس
ازمریم متولد شده است .

فرقه‌یی دیگر گفتند : « پسر مانند پدر ازلی نیست بلکه پیش
آفرینش جهان خلق‌شده است ولذا ازپدر پایینتر ، وتسلیم امر اوست
فرقه‌یی منکر « اقنوم » بودن روح‌القدس شدند . مجمع نی
(نیکایا) در سال ۳۲۵ میلادی و مجمع قسطنطنیه درسال ۳۸۱ ، م
کردندکه «پسر وروح‌القدس دروحدت لاهوت باپدر برابرند وپسر درا
ازپدر زاییده شده و روح‌القدس ازپدر متولدگشته است ». مجمع‌طلی

۱ـ نقل ازترجمه استاد ابوالحسن ندوی ؛ درکتاب: «ماذا خسرالع
بانحطاط المسلمین؟»

(تولدو) درسال ۵۸۹ مقرر نمودکه « روح القدس نیز ازپسر جداست ودر اینجا میان کلیسیای شرقی وغربی (کلیسیای بیزانس ـ روم شرقی ـ وکلیسیای رم) اختلاف وجدایی حاصل شد. عده‌یی‌هم مریم را همانند عیسی، به خدایی گرفتند .

دکترآلفرد بتلر درکتاب خود «فتح‌مصر به‌دست اعراب»[1] میگوید:

« دراین دوقرن ـ قرن پنجم‌وششم ـ دوران نزاع میان‌مصریان ورومیان بود. نزاعی‌که ریشه‌آن، اختلاف نژادی ودینی بود واختلاف‌دینی بمراتب‌شدیدتر ازاختلافات نژادی بودوعلت‌العلل آن دشمنی میـان تلکانیها و منوفیزها.

«دسته اول ـ همانطور که از نام آنها برمی‌آید ـ پیروان مذهب دولتی و سلطنتی و ملت بودند وبه دوگانگی طبیعت مسیح ، همان‌عقیده موروثی، اعتقاد داشتند . دسته دوم که اهالی مصر (قبطیهای منوفیز)بودندآن عقیده را زشت وناهنجارانگاشته وبشدت و حماسی باآن می‌جنگیدندکه تصورآن،آنهم درمیان مردمی‌که به‌ظاهر عاقل بودند وبه انجیل باور داشتند ، برای ما دشوار است » .

سیر.ت . و. آرنولد در کتاب‌خود« دعوت‌به اسلام » در باره‌ی‌این اختلاف‌وتلاشی که«هراقل» برای برقراری‌مسلکی بینابین‌می نمود،می‌گوید:

« .. « ژوستی‌نین» **Justinian** یکصدسال پیش‌از فتح اسلام ، توانست‌که امپراطور روم را مظهر وحدت [حکومتی] بسازد ولی پس‌از مرگ وی ، این‌وحدت بزودی ازهم پاشید وبه‌یك

۱ـ ترجمه استاد محمد فرید ابوحدید. مؤلف.

احساس مشترك نژادی‌که میان دولت و سایر استانها رابطه‌یی باشد، نیازی شدید یافت .
« هراقل » برای ایجاد مجدد ، رابطه‌یی میان شام باحکومت مرکزی [بیزانس] کوشش زیادی به‌کار برد ولی با پیروزی کاملی‌همراه نشد وگامهای‌او درراه ایجاد وحدت ، ازبخت‌بد، به‌عکس نظراو انجامید وموجب تفرقه بیشتری‌گردید ودرآن موقعیت بجز عواطف دینی چیزی‌که بتواند جای نژاد پرستی را بگیرد ، وجود نداشت. این بودکه کوشید عقاید مسیحیت را بگونه‌یی تفسیر کنندکه درآرامش وصلح مردم ، مؤثرباشد وهرخصومتی راکه میان دستجات متنازع می‌توانست به وجود آید ، متوقف نماید و میان کلیسیای ارتدکس[1] و بیدینان و میان هردو باحکومت مرکزی وحدت ایجاد کند .
« مجمع خلقدونی (کالسدونی) در سال ۴۵۱ میلادی اعلان کرده بود : باید پذیرفت کـه مسیح در دو طبیعت (بشری و خدایی) متمثل شده است‌که میان دوطبیعت جدایی و تجزیه وتغییر و آمیزشی نیست ، به سبب اتحاد دو طبیعت ، اختلاف آندو برداشته‌نمی‌شود بلکه هرطبیعتی‌ویژگیهای خودرا حفظ نموده ودریك اقنوم ویك‌بدن جمع می‌شود ونه بطوری‌که در دواقنوم تجزیه وجدا شوند، بلکه دریك اقنوم جمع شده‌اند، مسیح‌هم پدراست وهم پسر وهم کلمه .»
« یعقوبیان نظر این مجمع را مردود شمرده و مسیح را فقط

۱- Orthodox ، به‌ضمیمه آخر کتاب‌مراجعه‌کنید.

دارای یك طبیعت دانستند و گفتند : مسیح ازسه اقنوم مرکب است وتمام صفات خدایی وبشری دراو هست ولی‌آن عنصری که محل این صفات است ، دوتا نیست بلکه یکی است مرکب از سه اقنوم .»

« این نزاع نزدیك به دوقرن میان ارتدکس‌ها و یعقوبی‌ها ـ‌که بطور خاصی‌درمصر و شام‌وکشورهای خارج ازحکومت امپراطوری بیزانس‌رونقی یافته‌بودند ـ دوام داشت. درهمان ایامـی کـه هراقل از راه عقیده به یـك مشیتی مسیح Monotheletisme[1] می‌کوشید میان ملت آشتی بدهد . »

« این مذهب‌که درعین آنکه به وجود دو طبیعت برای مسیح معتقد است ، درزندگی بشری مسیح به‌یك اقنوم اعتقاد دارد ، یعنی دریك اقنوم ، دونوع زندگی را قبول ندارد ، پس‌مسیح پسر خدا دارای دو جنبه است : بشری و خدایی ولی دارای یك‌نیروی بشری ـ خدایی؛ به‌این معناکه درآن «کلمه» مجسم به‌صورت بشر بیش‌از یك اراده « مشیت » وجود ندارد . »

« ولیکن « هراقل » به سرنوشت بیشتر کسانی که آرزو دارند صلحساز باشند ، دوچار گشت ؛ یعنی این بار نه تنها نزاع بیشتر گردید بلکه به‌خود هراقل هم مهر بیدینی خورد

۱ـ یا Monothelite که به‌تشویق هراکلیوس (هرقل) امپراطور روم پایه‌گذاری شد. بنا براین عقیده ، مسیح دوشخصیت جداگانه انسانی وخدایی داشت ولی اراده (مشیت) او«واحد» بودا

وبه خشم هردودسته گرفتار گردید . »[1]

درقرآن مجید به این کجرویها ، اشاره‌ها شده واهل کتاب‌را از آن انحرافات بازداشته وکجروی آنان را بطور قاطعی تقبیح نموده و اصل عقیده‌ی مسیحیت‌را ، همانطور که ازجانب خداوند، پیش‌ازآنکه تحریف وتأویل شود، آمده، بیان داشته‌است :

« لقدکفر الذین‌قالوا : ان‌الله هوالمسیح ابن‌مریم . وقال‌المسیح : یابنی اسرائیل‌اعبدوالله ربی‌وربکم . انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وماللظالمین‌من‌انصار... لقدکفرالذین‌قالوا:ان‌الله‌ثالث‌ثلاثة.وما من‌اله الااله واحد .وان لم‌ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم . أفلایتوبون الی‌الله ویستغفرونه والله غفور رحیم . ما المسیح‌ابن‌مریم الارسول قدخلت‌من قبله الرسل وامه صدیقة کانایأکلان الطعام .انظر کیف نبین لهم الایات ثم‌انظر انی یؤفکون.قل: أتعبدون من‌دون‌الله مالایملك لکم ضراً ولانفعاً ؟ والله هوالسمیع‌العلیم. قل: یااهل‌الکتاب‌لاتعلوافی‌دینکم غیرالحق‌ولاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوامن‌قبل ، واضلواکثیراً وضلوا عن سواء السبیل» [2]

۱- صفحه‌ی ۵۲ ترجمه‌ی عربی به وسیله‌ی دکترحسن ابراهیم حسن و دوستش‌مؤلف .

۲- «همانا:کافرشدندآنان‌که‌گفتند : «خدا همان مسیح پسرمریم است» ومسیح‌گفته بود «ای‌بنی‌اسرائیل، اللهرا بپرستیدکه خدای من وشماست. کسی‌که انبازی برای خدا بیاورد خدا بهشت‌رابراوحرام وجایگاه اورا آتش ساخته‌است وستمکاران بی‌یاورند.

←

« وقالت اليهود عزیر ابن‌الله وقالت النصاری : المسیح ابن‌الله . ذالك قولهم بافواههم یضاهؤون قول‌الذین‌کفروا من‌قبل . قاتلهم الله انی‌یؤفکون» [1]

« واذقال‌الله : یاعیسی ابن‌مریم ، أأنت قلت‌للناس : اتخذونی وامی الهین من‌دون‌الله ؟ قال : سبحانك ! مایکون لی أن اقول مالیس لی بحق . ان‌کنت قلته فقد علمتـه . تعلم مافی نفسی ولا اعلم مافی نفسك انك أنت علام‌الغیوب . ماقلت لهم الاماأمرتنی به : أن اعبدوا الله ربی و ربکـم وکنت علیهم شهیـداً مادمت فیهم . فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی‌کل‌شیء شهید. ان‌تعذبهم فانهم عبادك و

← هماناکافرشدند آن کسـان‌که‌گفتند:«خدا سومین سه خداست» باآنکه جز خدای یگانه خدایی نیست واگرازآنچه‌گویند باز نگردند، کافران آنان‌راعذابی دردناك خواهد رسید.

آیا به‌خدابازنمی‌گردند وازاو بخشایش نمی‌طلبند باآنکه خدابخشاینده ومهربان‌است. مسیح پسرمریم‌کسی جزفرستاده‌یی‌نبودکه پیش ازوی‌فرستادگانی آمده بودند ومادرش راستی پیشه‌یی بود وآندو غذا می‌خوردند. بنگرچسان‌این نشانه‌ها برآنها هویدا ساختیم وبنگرچسان‌گمراه می‌شوند.

بگو: آیا به‌جای خدا چیزی‌را بندگی می‌کنیدکه زیان وسـودی به‌شمـا نتواند رسانید؟ باآنکه خدا شنوا وداناست . بگو: ای اهل‌کتاب به‌ناحق‌دردین خودگزافگویی مکنید وبه‌دنبال خواسته‌های گروهی‌که پیش ازاین‌گمـراه شدند وبسیاری‌راگمراه ساختند وازراه‌راست‌به‌کناری رفتند ، نروید»(مائده:۷۲ــ۷۷)

۱- « ویهودگفتند : عزیرپسرخداست‌ونصاراگفتند مسیح پسرخداست. این سخنی‌است‌که دردهان دارند وازگفتارکسانی‌که پیش‌ازاین‌کافر شدند دنبالروی می‌کنند. خدایشان بکشدکه چگونه‌به‌گمراهی می‌روند.

ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحکیم»[1]

بدینسان انحرافاتی را که وارد مسیحیت شد در لابلای حوادث ناگوار تاریخی مشاهده می‌کنیم که چگونه به اعتقادات بت پرستانه و اساطیری منتهی گردید وقرنها اختلافات وکشتارها به‌دنبال خود آورد .



شبه جزیره‌ی عربستان که قرآن درآنجا نازل شد ، نیز لبریز از عقایدوافکار باطل بود ازایران وازبرخی عقاید تحریف‌شده‌ی یهودومسیحیت وعلاوه برآن بت‌پرستی خاص خودشان که باز مانده‌ی انحراف ازمذهب ابراهیم بود وعرب درست آنرا به میراث یافته ودرآن دست برده بود . قرآن بروشنی به تمام این تیره روزیها اشاره می‌کند ومی‌گوید : معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند باآنکه خود از داشتن دختـر نفرت داشتند ، وسپس به پرستش فرشتگـان یاتندیس و تمثال آنهـا می‌پرداختند ، بااین گمان که آنها نزد خدا شفاعتگرانی هستند که شفاعتشان رد نمی‌شودو به واسطه‌ی‌این فرشتگان به خداوندتعالی تقرب خواهند جست :

۱- « وچون خدا فرمود: ای عیسی پسرمریم. آیا توبه‌مردمان گفتی مرا و مادرمرا دوخداگیرید نه‌اللهرا؟ گفت: تومنزهی‌ا روا نبود مرا که چیزی‌که برایم حق نبودگویم، اگرگفته بودم تودانسته بودی آنچه دردل دارم می‌دانی وآنچه درتست من نمیدانم زیراکه دانای پنهانها تویی. به‌آنها نگفتم جز آنچه تو مرا فرمودی بگویم: «خدارا پروردگارمن وشما ، بپرستید» وتادرمیان آنـان بودم نگاهبانان آنان بودم وچون مرا بگرفتی توخود دیدبان آنـان گشتی وتو برهمه چیزگواهی‌و اگرآنان‌را عذاب‌کنی، بندگان توهستند واگرآنان‌را ببخشی توخود بی‌همتا وفرزانه‌یی». (مائده: ۱۱۶-۱۱۸)

« وجعلوا له من عباده جزءاً. ان الانسان لكفور مبين، أم اتخذ مما يخلق بنات وأصفاكم بالبنين؟ و اذا بشر احدهم بماضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسوداً وهو كظيم. أومن ينشؤ في الحلية وهو في الخصام غير مبين؟ وجعلوا الملائكة ـ الذين هم عباد الرحمان ـ اناثاً. أشهدوا خلقهم؟ ستكتب شهادتهم ويسألون. و قالوا: لوشاء الرحمان ما عبدناهم. مالهم بذالك من علم. ان هم الا يخرصون»[1]

« الالله الدين الخالص والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى. ان الله يحكم بينهم فيماهم فيه يختلفون. ان الله لايهدى من هو كاذب كفار. لو اراد الله ان يتخذ ولداً لاصطفى مما يخلق ما يشاء. سبحانه هو الله الواحد القهار»[2]

۱- « وازبرای خدا از بندگانش قسمتی برنهاده‌اند، چه، انسان ناسپاسگری آشکاراست! یاازآفریده‌های خود دختران برمی‌گیرند وپسرانرا به‌شما مخصوص می‌سازند؟ وهرگاه به‌یکی ازآنان آنچه به‌رحمان مثل می‌زده، مژده دهندچهره‌اش ازخشم تیره‌گردد. آیا آنست که درزیور بزرگ می‌شود ودرنبرد ناپیداست! و فرشتگانرا که بندگان خدای رحمانند ، زنان دانستند ؟ آیاآفرینش آنانرا دیده‌اند؟ گواهی آنانرا خواهند نوشت وبازخواست خواهند شد وگفتند: اگر خدا می‌خواست آنهارا پرستش نمی‌کردیم ، هیچ دانشی ندارند وآنان فقط به تخمین سخنی می‌گویند» (زخرف: ۱۵-۲۰)

۲- «بدانید که‌دین‌ناب ازخداست وآن‌کسان‌که سرورانی جزخداگرفته‌اند [گویند] ما آنهارا نمی‌پرستیم جزبرای آنکه مارا به‌خدا نزدیك سازند.همانا خدا دراختلافشان‌داوری‌خواهدکرد .خداوند هدایت‌نمی‌کندکسی‌راکه دروغپرداز ناسپاس باشد. اگرخدا می‌خواست فرزندی بگیرد ازآنچه می‌آفریند آنچه می‌خواست برمی‌گزید . منزه است .
ـ او خدایی است یکتا وچیره». (زمر-۳-۴)

«ویعبدون‌من‌دون‌الله‌مالایضرهم ولاینفعهم ویقولون: هؤلاء شفعاؤنا عندالله . قل‌اتنبؤون‌الله بمالایعلم فی‌السماوات و لا فی‌الارض؟ سبحانه و تعالی عما یشرکون»[1]

آنان معتقد بودندکه بین خدا وپریان خویشاوندیی است و خدا ازآنها همسری داردکه فرشتگان زادگان آنها هستند . و پریان را نیز می‌پرستیدند.... کلبی در کتاب الاصنام می‌گوید:«عشیره‌ی بنی ملیح از طایفه‌ی خزاعه پریان را پرستش می‌کردند».[2]

درباره‌ی‌این توهمات درقرآن مجیدآمده است :

« فاستفتهم: ألربك‌البنات و لهم‌البنون ؟ أم‌خلقنا الملائکةاناثاوهم شاهدون؟ألاانهم‌من‌افکهم‌لیقولون: ولدالله. وانهم لکاذبون. أصطفی‌البنات علی‌البنین؟ مالکم؟ کیف تحکمون ؟ افلاتذکرون ؟ ام‌لکم سلطان مبین؟ فأتوا بکتابکم ان‌کنتم صادقین!و جعلوابینه و بین‌الجنة‌نسباًولقد علمت‌الجنة انهم لمحضرون.سبحان الله عمایصفون»[3]

۱- وازغیرخدا چیزها می‌پرستندکه نه‌زیان ازبرای‌آنها دارد ونه‌سود. و می‌گویند: اینها واسطگان ما نزد خدا هستند بگو آیا خدارا خبرمی‌دهید ازآنچه درآسمانها وزمین نمی‌داند؟ اومنزه ووالاست ازآنچه‌برای او شریك می‌آورند» (یونس: ۱۸)

۲- الاصنام. ص۳۴- مؤلف.

۳- ازآنان بپرس : آیا خدای تو دارای دختران است وآنها دارای پسران؟ یاما فرشتگان‌را زن آفریدیم‌وآنها شاهد بودند؟آگاه باش‌که آنان از گمراهیشان خواهندگفت : خدا فرزند آورد . وآنان دروغگویند. آیا خدا دختران‌را ازپسران‌برگزید؟شمارا چه شده؟چگونه داوری‌می‌کنید؟ آیابه‌هوش ←

« ويوم يحشرهم جميعاً. ثم‌يقولون للملائكة:أهؤلاء اياكم كانوا يعبدون؟ قالوا: سبحانك ! انت ولينامن دونهم. بل‌كانوا يعبدون الجن اكثرهم‌بهم مؤمنون»[1]

پرستش بت چه بـه‌صورت فرشتگان وچه به صورت نیاکان یا ...ورت‌های دیگر، میان آنهارواج‌داشت وکعبه،که برای پرستش‌خدای ...انه ساخته شده بود، پرازبت‌گردیده بود. سیصدوشصت بت درآن‌بود، ...از بتهای نامداری‌که در جاهای دیگری بودند ، که ازآن جمله در ...آن به‌نام «لات ـ عزی ـ مناة» یادشده و«هبل».که ابوسفیان درجنگ ...دآنرا به‌زبان می‌آورد ومی‌گفت: سرافراز باد !

این آیات‌سوره‌ی «نجم»دلیل‌برآنندکه«لات و عزا ومنات»تندیس ...شتگان بوده‌اند :

«افرأيتم اللات‌والعـزى ومناةالثالثة الاخرى ؟ ألكم الذكرو له‌الانثى؟تلك‌اذاًقسمة ضيزى، انهى‌الااسماء سميتموها انتم وآباءكم ماانزل‌الله بما من‌سلطان.ان يبتعون‌الاالظن وماتهوى‌الانفس ولقدجاءهم‌من‌ربهم الهدى. أم‌للانسان ماتمنى‌فلله‌الاخرة والاولى وكم‌من ملك فى‌السماوات لاتغنى شفاعتهم شيئاً الامن بعدأن يأذن‌الله‌لمن يشاء ويرضى. ان‌الذين لايؤمنون‌بالاخرة

–نمی‌آیید؟ یادارای دلیل‌آشکاری هستید ؟ کتاب خود رابیاورید اگر راست ...تارید. ومیان خدا وپریان خویشی نهادند وخود پریان دانند که به‌فرمانند . ...ز‌ه است خدا ازآنچه اورا صفت دهند» (صافات: ۱۴۹-۱۵۹)

۱-« ودرروزی‌که همه آنهارا گرد آورد سپس بفرشتگان بفرماید: «آیا ...نان شمـــارا پرستش می‌کردند ؟بگویند: تومنزهی [ازجهل]. تویی‌سرور مانه ...نها.نه‌بلکه پریان راپرستش می‌کردند، بیشترشان به آنـــان گرویده بودند » ...سبا: ۴۰-۴۱)

لیسمون الملائکة تسمیة الانثی و ما لهم به من علم ان یتبعو
الاالظن و ان الظن لایغنی من الحق شیئا»[1]

بت‌پرستی چنان کارش به‌انحطاط کشیده بود که اعراب حتی پاره‌سنگ
را نیز می‌پرستیدند. «بخاری» از ابورجاء عطاردی روایت می‌کن
که گفت: «ما سنگ را پرستش می‌کردیم و وقتی سنگی بهتر از آن ر
می‌یافتیم آنرا دورمی‌افکندیم و آن بهتر را می‌پرستیدیم، و هنگامی ک
سنگی نمی‌یافتیم مشتی خاك گردآورده و شیر گوسفند بر آن می‌ریختیم
آنرا می‌پختیم».[2]

کلبی در کتاب الاصنام می‌نویسد: «اعراب وقتی سفر می‌کردند
به‌منزلی فرودمی‌آمدند، چهار سنگ برمی‌گرفتند، هرکدام زیباتر بود آنر
خدا و آن سه دیگررا سه‌پایه‌یی برای زیر دیك خود می‌ساختند و هنگا
کوچ آنهارا رها می‌کردندو می‌رفتند».[3]

۱- «آیا لات وعزا، ومنات، سومین دیگررا چه دیده‌اید؟ آیا ازآن شما نرینه‌اند وازآن خدا مادینه؟ این‌گونه‌تقسیم‌ظالمانه است. بتان جزنامهایی نیستندکه شما وپدرانتان برآنها نهاده‌یدکه خدا دلیلی همراه آن فرونفرستاده است. جزازگمان پیروی نمی‌کنند وازآنچه هوس دلهاست. باآنکه ازجانب خدایشان هدایت برایشان وارد آمد. آیا انسان داراست آنچه را آرزو نمود؟ زیراکه جهان واپسین‌و نخست ازآن خداست. چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعتشان چیزی‌را بس‌آورنیست جزآنکه خدابرای آنکس‌که بخواهدو بپسندد، اجازت فرماید. آنانکه به‌جهان‌واپسین باور ندارند فرشتگان‌را نام زنان‌خواهند نهاد. ازآن چیزی‌نمی‌دانند وجز ازگمان پیروی نمی‌کنند وگمان چیزی‌از حق‌را بس‌آورنیست» (نجم: ۱۹-۲۸)

۲- الجامع‌الصحیح: کتاب‌المغازی. (مؤلف).

۳- الاصنام. کلبی ص۳۴. (مؤلف).

اعراب مانند ایرانیان به‌ستاره پرستی هم‌آشنا شده بودند. به‌روایت
: «قبیله‌ی«حمیر» خورشیدرا می‌پرستیدند و«کنانه» ماه را و«تمیم»
ی دبران را و«لَخم» و«جُذام»مشتری راو«طی» سهیل را و «قیس»
ی عَبوررا و«اسد»عطار درا..»[1]
درسوره‌ی«فصلت» دراین باره‌آمده است :

«لاتسجدوا للشمس ولاللقمر واسجدواالله‌الذی‌خلقهن انکنتم ایاه تعبدون»[2]

ودرسوره‌ی نجم آمده‌است:**«وانه هورب الشعری»**[3] . واشاره به‌آفریده
ستارگان و آفریدگاری خدا برای آنها همچون سایر مخلوقات ،
آن بسیاراست؛ ازبرای‌آنکه خدا بودن ستارگان و پرستش‌آنهارا
ند .

عقاید شرك‌آمیز در سراسر زندگی اعراب فراوان بود و آداب و
فاسدی براساس شرك ، برگزار شده بودکه درمواضع زیادی قرآن
به‌آنها اشاره فرموده است؛ از جمله آنکه مقداری از محصولات
ی ونوزاد برخی ازچهارپایان رابرای خدا خوانده های خودنامزد
دند و برخداوند تعالی، وحتی‌گاهی برخودشان نیز، آنرا تحریم
ردند؛ یاآنرا فقط برزنهای خود ـ نه مردها ـ حرام می‌دانستند؛ یا

۱ـ طبقات الامم‌صاعد،ص۴۳۰(به‌نقل‌ازکتاب « ماذا خسرالعالم‌بانحطاط
مین » ندوی.(مؤلف).

۲ـ آیه‌ی‌سجده‌وبرخواننده‌ی‌آن‌سجده‌واجب است. ترجمه : «به‌خورشید
جده نکنید و به‌خداوندی سجده کنیدکه آنهارا آفرید اگراورا پرستش
ده‌اید». (سوره‌ی‌فصلت:۳۷)

۳ـ« واو خودپروردگار ستاره‌ی‌شعرا است» (نجم: ۴۹)

کشتن یاسواری برخی ازچهارپایان را ممانعت می‌کردند واحیاناًپس
خودرا به‌عنوان نذر برای این‌خداوندان تقدیم می‌داشتند؛ مانندروا
که ازنذر عبدالمطلب رسیده‌که نذرکرده بود اگر دارای ده پسرشو
حامی وی باشند، پسردهم را قربانی‌کند وعبدالله (پدرپیامبر) دهمین
بود و بالاخره به‌جای پسرش صدشتر قربانی کرد! فتوا دهنده‌ی تمام
شعایر ومراسم، کاهنان می‌بودند .

قرآن مجید دراین باره فرموده است :

«وجعلوا لله مماذرأ من‌الحرث‌والانعام نصیباً.فقا
هذالله ـ بزعمهم ـ وهذالشرکائنا. فماکان لشرکا
فلایصل الی‌الله. و ماکان لله فهویصل الی‌شرکائه
ساء مایحکمون. وکذالك زین‌لکثیر من‌المشرکین
أولادهم شرکائهم ، لیردوهم، ولیلبسوا علیهم‌د
ولوشاءالله مـافعلوه فذرهم ومایفترون. و قالو
هذه‌أنعام وحرث حجر،لایطعمهاالامن نشاء ـ بزعم
وأنعام حرمت ظهورها . والانعام لایذکرون‌اسم
علیها ـ افتراء علیه ـ سیجزیهم بما کانوا یفتر
وقالوا : مافی بطون هذه‌الانعـام‌خالصة لذکور
محرم علـی ازواجنا وان‌یکن میتة فهم‌فیه شرکا
سیجزیهم وصفهم انه حکیم‌علیم .
قد خسر الذین‌قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم وحر
مارزقهم الله افتراء علی‌الله و قدضلوا و ما کـا
مهتدین» [1]

۱-« وبرای خدا ازآفریده‌های او قسمتی کشت ودام ، برنهادند وگ
این ازآن خداست ـ به‌گمان‌خودشان ـ واین ازآن شریکان ما ، وآنچه ازشر
آنهاست به‌خدا نمی‌رسد وآنچه ازخداست به‌شریکان‌آنها می‌رسد، چه‌داوری

فکر یگانه‌پرستی خالص نزد آنها بیگانه‌ترین افکار بود. یگانه‌پرستی
ـ رستاخیز؛ با آنکه به‌وجود خداوند تعالـی معترف بودند و
خالق آسمان و زمین و سایر موجودات می‌دانستند، نمی‌خواستند
نضای یگانگی او اعتراف کنند، یعنی در تمام شؤون زندگیشان حکم
‌ند را حاکم بدانند وحلال‌وحرام را ازاو دریافت نمایند و بازگشت
کارهاشان، دردنیا و آخرت،را به‌سوی اوقبول کنند وداوری کار خودرا
به‌راه وروش او ببرند، چیزی که دین وایمان بدون آن میسر نیست.

مخالفت آنهارا با این دوحقیقت، قرآن مجید، این‌گونه حکایت
‌ند:

«وعجبوا أن‌جائهم منذر منهم وقال‌الکافرون:«هذا ساحر کذاب» أجعل الآلهة الهاً واحداً؟ ان‌هذالشیء عجاب. وانطلق‌المــلأ منهم:أن‌امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذالشیء یراد.

ناپسندی! وهمچنان شریکان آنهــا برای بسیاری از مشرکان آراستند کشتن
ندان آنهارا تانابودشان کنند وتادین آنها رامشتبه سازند واگرخدا خواسته بود
کاررا نمی‌کردند آنها را باتهمتهاشان به‌خود واگذار. گویند اینها چارپایان و
ت‌درحریم‌اند. کسی را نشایدخوردن آن جز آنکه ما خواهیم ــ به‌گمانشانــ و
پایانی که سواری آنها حرام است وچارپایانی که ازروی‌افترا نام خدابرآن
نمی‌کنند. بزودی به‌گناه افترایی که زده‌اند کیفرخواهد داد.

وگویند: آنچه درشکم این چارپایان است ویژه‌ی مردان ما است وحرام
مسران ما واگرمرده باشند آنان درآن شریکند خدا کیفرصفت‌نهــادنشان‌را
اهد داد ،چه اوست فرزانه‌ی دانا. آنان‌که ازروی‌نادانی و کم خردی‌فرزندان
دراکشتند، زیان‌کردند وآنچه‌را خدا برایشان روزی‌کرده بود برخود حرام
فتند. از روی تهمت به‌خدا. همانا گمراه شدند و راه نیافتند» (انعـام:
۱۴۰-۱)

ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق
« وقال الذين كفروا : هل: ندلكم على رجل ين
-اذا مزقتم كل ممزق - انكم لفي خلق جديد؟ أ
على الله كذباً ام به جنة؟ بل الذين لايؤمنون بالا
في العذاب والضلال البعيد »[1]

این بود سیمای کریهی از عقاید درشبه جزیره‌ی عربستان که با
آسمانی تحریف شده، که در روز ظهور و رویداد اسلام در شرق و
پیشرو افکار بودند، مجموعه‌ی مکمل این آشفتگی و تیره روزی را تش
داده وهمه‌جا برضمیر بشری نشسته بود وهمه شؤون زندگانی آنها ا
سرچشمه می‌گرفت .

به‌همین سبب همه‌ی تلاش اسلام وکوشش پیگیر اوبرای رها
بخشیدن «عقیده» وایده‌ئولژی بشروتعیین واقعی آن وجهان بینی در
بود تانظام وقوانین وروابط اجتماعی واقتصادی وسیاسی، واخلاق وآ
آنان براساس آن قرارگیرد. یعنی که پایگیری این امور بستگی به‌شن
واقعی «الوهیت» وروشن شدن خصایص و ویژگیهای آن، دارد».

۱- «وبه‌شگفت آمدند که ازخودشان بیم دهنده‌یی به‌سویشـان آمد
کافران گفتند : این جادوگر دروغپرداز است . آیا این خدایان‌را یك خداس
است؟ این چیزی بسیارشگفت انگیز است. و بزرگانشان برفتند [دنبال بر
رأی] :که بروید وبردباری کنید برخدایانتان . این چیزی است که خواسته
است. این چنین چیزی درآیین دیگری نشنیده‌ییم، این نیست جز چیزی ساخت
(سوره‌ی ص:۴-۷)

۱-« وآنانکه ناسپاسی ورزیدندگفتند : آیا شمارا به‌مردی راهبر بش
که به‌شما می‌گوید:چون خوب پاره پاره شدید ، درآفرینش نوی خواهید
تهمت دروغ به‌خدا بسته ویادیوانه است. نه بلکه آنان که به‌جهان دیگری
ندارند درعذاب وگمراهی‌یی درازند»(سبا : ۷-۸)

اسلام توجـه خاصی بـه روشن نمودن طبیعت خصایص و صفات
داوندی مربوط به‌آفرینش واراده و هیمنه وتدبیر ، و نیز بیان حقیقت
بطه‌ی خداوند وانسان، دارد چه‌بیشتر تیره روزیها وگمشده‌گیها، کـه
ایـد وفلسفه‌ها بدان دوچاربودند ، به‌این امور، که دارای اثرخطیر و
میقی درضمیروزندگی بشر است، بستگی داشت .

این نکته درخور توجه وقابل تأمل است‌که اسلام‌آنچه‌آورد، در
کم تصحیح‌انواع انحرافاتی بودکه تمام ادیان تحریف‌شده وفلسفه‌های
مراه داشتند؛ و رد همه‌ی این انحرافات و کجرویها.ـ چه آنها کـه
ش از اسلام بودند وچه آنهاکه‌پس‌ازآن خواهندآمد. ـ این پدیده‌ی
گفت‌انگیز یکی‌ازدلایل‌آسمانی‌بودن این آئین است؛آئینی‌که به‌تمام
کاری‌که به‌خاطر بشری خطورکرده یا خواهدکرد، احاطه دارد وآنرا،
تصحیح‌وتنقیح، رهبری‌می‌کند .

هرکس این‌کوشش پیگیراسلام را برای بیان «آخرین‌سخن»، در
سیم وتوصیف ذات‌وصفات خدا ورابطه‌ی‌او باآفریده هایش (کوششی‌که
رنصوص فراوان وچشمگیر قرآن، بخصوص‌آن قسمت‌که در مکه نازل
دندهست) ببیند، ولی‌سیه‌روزی‌وسرگشتگی‌آنروز بشررا به‌نظردرنیاورد،
اید مقدار احتیاج به‌این بیانات‌مؤکد ومکررقرآن وباریك بینی‌هایی
اکه تمام‌کوره راههای ضمیرانسانی وشاهراههای زندگی او را زیرنظر
ارد، نداند.

آن سیه روزی بشر ازضرورت این‌تلاش و کوشش قرآن ، پـرده
رمی‌دارد، همچنانکه روشن میسازدکه این‌جهان بینی و ایده‌ئولژی در
زادساختن ضمیربشری وآزادی بخشی فکربشر وزندگانی انسانی، چه

نقش مؤثری‌را ایفاءکرده است‌وزندگی به‌هرصورتی‌که باشد باید برپایه‌
یك ایده‌ئولژی بناگردد .

اینجاست‌که ماارزش این آزادی- درپایه‌گذاری‌زندگی برپایه‌ی
محکم وسالم-راکه‌زندگی بشری باآن راست بیاید و ازتباهی وگمراه
وازستم وبیچارگی وارهد، درك می‌کنیم وقیمت‌گفته‌ی عمررا می‌یابیم‌ک
گفت: «اسلام را خرده خرده برباد داده‌آنکس‌که دراسلام باشد و معنی
جاهلیت راندانسته‌باشد» .

آنکس‌که جاهلیت را بشناسد، ارزش اسلام را می‌یابد و می‌دا
که چگونه‌وتاچه حد به‌رحمت«خداوندی»که‌دراسلام مجسم شده و نعمت
که درسایه‌ی‌آن رو نموده است، حرص بورزد .

زیبایی و کمال و هماهنگی این جهان‌بینی بزرگ و سادگی آ
حقیقت بلندی‌که این‌عقیده نشان دهنده‌ی‌آنست ، به‌هنگامی در نظر
جلوه‌گر می‌شوند که جلوه‌یی از آن سیه روزی دوران جاهلیت قبل ا
اسلام وپس‌ازآن را، پیش‌نظر بیاوریم .

اینجاست‌که‌این‌جهان بینی‌وایده‌ئولژی‌همچون‌رحمتی راستین ..
برای‌قلب‌وعقل‌و برای‌زندگی‌وزندگان‌چهره برمی‌گشاید.چهره‌یی‌بازیبایی
وسادگی،باروشنی‌وهماهنگی‌وآشنایی، ویاجوابگویی‌به‌سراسروجودما..

... وچه درست فرمود خدای بزرگ :

«آیا رهروی به‌رودرافتاده، راهیافته‌تر است ،
یا آن که،
برروی پا وبرراهی راست،گام می‌زند؟»[1]

۱- «أفمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی؟»
« أم من یمشی سویاً علی صراط مستقیم»؟

ویژگیهای جهان بینی وایده‌ئولوژی اسلامی

«پیرایه‌ی خدایی!
... وچه کس با پیرایه‌یی خوشتر از پیرایه‌ی
خداست؟ »*

جهان بینی، وایده‌ئولوژی اسلامی دارای ویژگیهایی است که آنرا از جهان بینی ایده‌ئولوژیهای دیگر جدا می‌سازد و از برای آن شخصیتی و طبیعتی مخصوص می‌سازد که نه باطرز فکر دیگری قابل اشتباه است ونه ازفکر دیگری مایه وکمك می‌گیرد.

این ویژگیها بسیارند ولی در یك خاصیت که مرجع و مبدأ همه خواص است، می‌توان آنها را گرد آمده دید: «ربانی بودن».

جهان بینی اسلامی «ربانی» است. باتمام خواص و ارکان خود از جانب خدا آمده است وانسان این خدا داده را، تمام‌وکامل، وباهمه‌آن مختصات، فرا می‌گیرد نه ازبرای آنکه ازخود چیزی برآن بیفزایدونه ازبرای آنکه حتی اندکی ازآن بکاهد. بلکه ازبرای آنکه خود را باآن

*ـ « ... صبغة‌الله ومن احسن من‌الله صبغة»

«بسازد» ومقتضیات زندگی خود را باآن هماهنگ سازد.

این ایده‌ئولوژی تطوربردار وتکامل پذیر نیست بلکه بشریت است که درچهارچوبه‌ی‌آن باید راه تکامل را طی‌کند ودرك وشعور او بالایی بگیرد و آنرا پذیرا شود؛ وهمچنان درچهار چوبه‌ی پرگنجایش این عقیده ورهبری‌آن، به تکامل و ترقی و پیشروی خود ادامه دهد؛ زیرا آنکس‌که این ایده‌ئولوژی را بنانهاد، همان است‌که انسان راآفرید.او همان آفریننده‌ی باتدبیر است که به سرشت انسان وبه نیازمندیهـای زندگانی او،که درطول زمان تغییر می‌کنند، آگاه است واوهمان‌است‌که ویژگیهایی دراین ایده‌ئولوژی گذارده که بتواند پاسخگوی تمام آن نیازمندیهای گوناگون باشد.

اگر مسلکها وایده‌ئولوژیها و قوانین موضوعه‌یی که بشر- دوراز فروغ هدایت الاهی- برای خود وضع کرده است، پیوسته در اصول و قواعدشان محتاج به تطور و تبدیلند وگاه براثر فقرشان، با تمام حجم ونیازمندیهای‌تکامل یافته‌شان، احتیاج به‌زیروزبرشدن‌دارند. اگرمسلکها وایده‌ئولوژیهای ساخت‌بشرنیازمندتغییر وتبدیلند، زیرا بشرنزدیك‌بین، که فقط نیازمندیها و حوادث محدود به زمان ومکان معین را می‌تواند پیش‌بینی‌کندونادانی وکوتاه فکری وتمایلات‌حیوانی وتأثیرپذیری‌اونیز دربینش‌اومؤثر است،آن‌قوانین یا ایده‌ئولوژیها را ساخته است؛ درعوض ایده‌ئولوژی اسلامی- چون ربانی است- دروجود و در مختصات خود با ایده‌ئولوژی دستپخت بشر تفاوت ذاتی دارد و به‌همین جهت در ذات‌آن به‌تغییر وتطور نیست.

پایه‌گذارآن به زمان و مکان، محـدود و مقید نبوده و نـادانی

کوتاه فکری، سد راه او نشده واراده وعمل‌او تحت تأثیر تمایلات‌حیوانی وعکس‌العمل‌ها ، قرارنگرفته است و از برای همین است‌که برای بشر، اصلی ثابت‌پایه‌گذاری‌می‌کند که بشریت در تمام زمانها ومکانها ، بی‌آنکه به دیواره ومرز محدوده‌ی آن اصطکاکی بیابد ، به ترقی وتطور ورشد وپیشروی بپردازد.

حرکت، یکی ازقوانین این‌جهان وهمچنین قانونی درحیات بشر است (زیرا بشر نیز جزئی‌ازهمین جهان می‌باشد) ولی نه حرکتی بدون قاعده ونظم . هرستاره و هرسیاره ، محور ومداری دارد که برگردآن می‌چرخد؛زندگی بشرنیزبایستی محورومداری‌ثابت داشته باشد تابرگرد آن بگردد وگرنه فرجام‌کاراو هرج‌ومرج وانهدام خواهد بود، بدانسان که ستاره‌یی ازمدارخود بیرون شود یا سیاره‌یی بدون قاعده ونظام به تغییر مدار خود بپردازد.اینست‌که‌این ایده‌ئولوژی ربانی، یکنواخت و پابرجاست تا زندگی بشری، گرد آن بگردد و درمدار آن به حرکت و پیشروی بپردازد. این دستگاه ،طوری پرداخته شده است‌که بشریت‌را، درهمان‌حال که دررشد وپیشروی است و به جلوگام برمی‌دارد، پیوسته درخود جای داده وآنرا نگه دارد.[1]

۱ــ محدوده‌ی تکاملی بشر را به‌رآکتور می‌توان تشبیه‌کرد و حرکت بشرمانند حرکت ذره دررآکتور، چون در«مدار»قرارگیرد وبه‌انگیزه‌ی‌محرکه‌ی نیروی‌طبیعت وفطرت خود، حرکت‌کند و تدریجاً به‌سرعت«حد» برسد ومدار خودرا تمام وطی‌کند ، «تکامل انسانی» خود را یافته است‌ومی‌تواند «آنچه اندروهم ناید آن شود» . حرکت حیوانی‌هم مدار و رآکتوری داردکه ازمدار انسانی‌جدانیست. ارسطو وفلاسفهٔ مشائی معتقد بودندکه‌حرکت تکاملی انسان مستقیم وصعودی است. به‌نظرآنان،عشق به‌کمال، بشررامستقیماًازهیولای اولی ــ←

از این‌رو، این ایده‌ئولوژی کامل وغیر قابل تطور وتکمیل است، آنچنان‌که قطعه‌ی «یدکی» خارج ازخود را، نمی‌پذیرد؛ زیراکه ساخته‌ی خداوند را ساخت دیگران سازگار نتواند بود و انسان نمی‌تواند برفرآورده‌ی خدا چیزی بیفزاید یااندکی ازآنرا برگرداند؛ این ایده‌ئولوژی اسلامی است که باید به انسان بیفزاید و او را بــه رشد وتطور وتکامل برساند وپیوسته اورا به‌جلو براند. این ایده‌ئولوژی آمده است تا به دل وخرد بشر وبه زندگی و«بود» او بیفزاید؛ آمده است تا تمام استعدادها ونیروهای اورا بیدارکند وبند ازپای آنها بردارد تا به‌کارهای مثبت وبا قاعده و راهیافته بپردازند و برترین میوه‌ی خود را به بـار بیاورند، بی‌آنکه نیرویی انسانی، بیهوده به هدر برود یا نتواند خود رانشان‌دهد یا از مسیر طبیعت خود منحرف‌گردد یا همراه‌با عوامل فساد راه تباهی درپیش گیرد.

این ایده‌ئولوژی در تمام این هنرهای خود به وصله‌ی دیگـر و عاریت خواستن ازبیگانه وبه‌راهی جز راه خود، نیازمند نیست، بلکه بایستی‌درارائه‌ی راه وبرنامه‌ی فکری برای زندگی‌بشر یکه‌تاز ومنحصر به فرد باشد، تا زندگی بشر را با جهانی‌که بشر در محدوده‌ی آن بسر می‌برد، هماهنگ سازد وحرکت آندوراازاصطکاك، که نتیجه‌اش فرسایش ونابودی ورنج بشر است، مانع‌گردد.

از اینرو، این ایده‌ئولوژی جامع ومتعادل است؛ هم تمام‌جوانب وجود بشری را مورد نظردارد وهم تعادل وهماهنگی‌آنرا . یعنی‌که‌تمام

← به‌سوی کمال‌مطلق‌می‌کشانید ولی‌حرکت افلاك(افلاك‌خیالی دستگاه‌بطلمیوس یکی دیگرازگمراه سازان بشر) را دوری وارادی!

تطورات بشررا همراه با رعایت تعادل و هماهنگـی میان‌آن ، در نظر می‌گیرد؛ زیراکه سازنده‌ی این ایده‌ئولوژی، همان سازنده‌ی آگاه انسان است، کسی‌که خود، آفریده و نیك می‌داند چه‌آفریده و دانا و مهربان است. درپیش دیدگاه او ، درچشم انـداز حیات بشر و هاله‌ی حوادث زندگانی او، مجهولی وجود ندارد وبه همین دلیل است‌که ازبرای بشر فقط یك‌ایده‌ئولوژی‌صحیح‌وشامل‌تمام‌جوانب‌وشؤون‌زندگی،ایده‌ئولوژیبی متعادل وهماهنـگ باکیان بشر، مقرر داشته است .

بنابرین، این‌ایده‌ئولوژی تنها ارزشیاب افکار وارزشها وشیوه‌ها و نظامها واخلاق ورفتار انسان درهرزمان وهرمکانی است، تابداندکه‌کدام حق‌است وخداپسند. ودر برابراین ایده‌ئولوژی‌میزان ومقررات دیـگری وجود نداردکه معیارآن باشد ، بلـکه همه‌چیز باید ارزش وموازین‌خود را ازاین ایده‌ئولوژی بگیرد وخرد و درایت خودرا باآن‌بسنجد وشعور و روش خودرا باآن منطبق‌سازد ودرتمام رویدادهای زندگی‌خود به‌این محك ومیزان پناه ببرد :

« فان تنازعتم فی شیء فردوه الی‌الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر. ذالك خیرو أحسن تأویلا »[1]



درخواص اساسی جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی و فروع‌آن ، یـکتایی؛ ودر خطوط برجسته ودرخشان‌آن ، شخصیت منحصر به فردش هویداست ، بگونه‌یی‌که یاری خواستن ازهرمعیار یا خط‌مشی فکـری

۱- «وچون درچیزی به‌نزاع شدید آنرا به‌خدا وپیامبر بازگردانید. اگر به‌خدا وروزواپسین‌گرویده‌ید این بهتروخوشفرجامتراست» (نساء : ۵۹).

دیگر ـ از آن قبیل که در جهان متداول است ـ برای اقتباس یا افزودن به این ایده‌ئولوژی ربانی و کامل و شامل، خطای فنی بزرگی محسوب می‌شود.

این نکته را در آینده نیز خواهیم دید و اکنون به بیان این قاعده که رعایت آن در همه بحث و بررسیهای اسلامی و در هر ناحیه‌یی از نواحی فکر اسلامی و شیوه‌ی اسلامی، لازم است، بسنده می‌کنیم و از آن جدا می‌شویم و به بیان و تفصیل خاصیت اساسی جهان بینی اسلامی و سایر خواص فرعی آن، می‌پردازیم.

(ربانی است)

« بگو : همانا مرا پروردگارم
به راه راست رهنمایی فرمود»[1]

ربانی بودن ، نخستین خصوصیت جهـان بینی اسلامی و سرمنـ
همه‌ی ویژگیهای آن‌است. این جهان‌بینی است‌که منحصراً آنرا خداو
تعالی بدون یاری دیگران ، الهام بخشیده و فـرستاده ، ازبرای آنکـ
میان‌آن باعقاید فلسفی دیگری‌که فکر بشر در اطراف حقیقت خـدا
جهان، انسان وروابط آنها ساخته یاعقاید بت پرستانه‌یی‌که اوهام وافکا
بشری آنرا پرداخته است ، فرقی باشد .

انسان، با اطمینان کامل می‌تواند بگوید: جهان‌بینی اسلامی تنـ
راه فکریی است‌که به‌دلیل ربانی‌بودن ، جاوید خواهد ماند. درسای
عقاید آسمانی که ادیان پیشین آورده بودنـد ، هریك به یکصورت
کجروی راه یافت وبا افزودن شروح و تأویلات و اضافاتی ازمعلومات

*ـ « قل: انني هداني ربي الى صراط مستقیم»

ار بشری دردل آن ، طبیعت ربانی آن دگرگونه گشت وتنها اسلام بود
ریشه‌اش سالم وسرچشمه‌اش زلال باقی ماند وحق آن با باطل نیامیخت،
عده‌یی راست فرمود پروردگار متعال :

« انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون »[1]

این همان حقیقت مسلمی است که ارزش این دین واین ایده‌ئولوژی
روشن می‌سازد .

فرق اصولی میان فکر فلسفی و فکر دینی درآن است که فکر
فلسفی » در کارخانه‌ی فکر بشر به وجود آمده و ناشی ازفکر بشری و
اختهٔی آنست ، تا به‌تفسیر وجود ورابطه‌ی انسان باآن بپردازد ولی
لاً درحد معرفت فکری خشك ومجرد باقی می‌ماند .

اما فکر دینی ـ بطورکلی و اعم از فکر اسلامی ـ درمهد ضمیر
انی به وجود می‌آید، وبادرك برونی وزندگی‌خارجی اوسروکار دارد
مو رابطه‌یی‌زنده میان‌انسان وهستی‌اویاانسان وخالق‌هستی‌هامی‌باشد.

اما فکر اسلامی دراین میان با فکر دینی به معنای اعم ، فرقی
اسی دارد وآن « ربانی » بودن و ناشی ازغیر انسان بودن آنست و
ان از دیدگاه این‌فکر ، موجودی است که هستی خودرا یکجا از
وردگارخود بازیافته ـ نه مانند فکر بت‌پرستی یا فلسفی‌که زاییده‌ی
ر بشرند ـ ؛ مناسبات فکر انسان با جهان‌بینی ربانی، فقط در حدود
یافت وهمرنگی وهماهنگ نمودن مقتضیات زندگی‌خود، باآنست.

قرآن مجید ، که سرمنشأ آسمانی این‌فکر است ، بهما می‌گوید

---

۱ ـ «ما خود آن سخن فروفرستادیم وماخود نگاهبان آنیم» (سوره‌ی
جر: ۹).

که سرتاسر آن ازجانب خداست ، ارمغانی است و رحمتی، . . . و ف
بشری ،که نماینده ونمونه‌ی آن، پیامبر اسلام وپیامبران هستندکه حا
ومبلغ آن بودند ، درایجادآن شرکتی نداشته است؛ پیامبران فقط آ
دریافت نمودند،تاخود هدایت شوند ومردم‌را هدایت‌کنند واین‌هدای
هدایتی بودبرای روشن ساختن دلها .

وظیفه‌ی هرپیامبری دراین‌گونه «فکر» ، صرفاً انتقال‌آن بادق
و تبلیغ‌آن با امانت است وپیامبران حق ندارند وحی‌آسمانی را باه
فکربشری (وبه تعبیرقرآن: هوی) بیامیزنـد. راهیابی دلها وروشن‌ش
افکار در پرتو فـروغ آن ، امری خارج از مأموریت پیامبران و مرب
به‌خود خداوند است :

**« و كذالك اوحينا اليك روحاً من امرنا. ما ك
تدری مـا الكتاب ولا الايمان و لكن جعلناه نو
نهدی به من نشاء من عبادنا و انك لتهدی ال
صراط مستقيم . صراط الله الذی له ما فی‌السماو
وما فی الارض الا الی‌الله تصير الامور»[1].**

**« والنجم اذا هوی . ماضل صاحبكم وما غوی
ما ينطق عن‌الهوی . انهو الاوحی يوحی»[2].**

۱ـ« واین چنین روحی ازفرمان خود برتوفروفرستادیم. تونمی‌دانست
کتاب وایمان‌چیست ولی ما آنرانوری قراردادەییم که هرآنکس ازبندگانمان
که بخواهیم باآن، راه می‌نماییم. وهمانـاتو،به‌راه راست هدایت می‌کنی، ر
خداوندی که آنچه درآسمـانها و آنچه درزمین است ازاوست . آگاه باش
بازگشت همه چیز بسوی خداست» (شوری: ۵۲-۵۳).

۲ـ« به‌آن ستاره سوگند وقتی که فروافتد. رفیقتان نه‌گمراه شد ونه‌ازر
بازماند وازروی هوس‌سخن نمی‌گوید.. آن، چیزی جزالهام‌نیست که‌بدومی‌رسد
(النجم: ۱-۴).

« ولو تقــول علينا بعض الا قــاويل. لاخذنا منه باليمين . ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين »[1].

« يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته »[2].

« فمن يردالله أن يهديه يشرح صدره للاسلام و من يرد أن يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد فی السماء .. »[3]

تکیه برمبدأ این جهان بینی، نمودار ارزش واقعی وقیمت اساسی ‌ت وتنها ملاك اطمینان به خالی بودن ازنقص واز نادانی واز هوای ‌ن، همان خالی بودن از خصوصیاتی است که همیشه باکارهـای بشری ‌راه است و در تمام افکاری که در بت‌پرستی‌ها وفلسفه‌ها داشته است ، ‌در آنچه به عقایدآسمانی ازخود افزوده ، به چشم می‌خورد. وهمچنین ‌أ این ایده‌ئولوژی، ملاك تضمین هماهنگی باسرشت بشری وجوابگویی

۱ــ« واگرپاره‌یی گفتارها برما می‌بست همانا اورا بسختی می‌گرفتیم و ‌اهرگ اورا مــی‌بریدیم و هیچیك ازشمــارا توانایی منع ما نبود» (الحاقه: ۴ــ۴۷).

۲ــ«ای فرستاده، برسان آنچه‌را ازپروردگــارت برتو فرود آمده واگر ‌کرده باشی رسالت خویش نگزارده باشی»(مائده : ۵۶). از تاریــخ نــزول ‌ن آیه ودلالت آن براینکه پیامبر ازابلاغ آن امرنگران وازعواقب آن بیمناك ‌وده است‌می‌فهمیم مسأله‌ی پراهمیت‌ومورد اختلافی بوده‌وجنجالی به‌پامی‌ساخته. ‌یعه معتقد است که «ماانزل الیك» فرمان انتصاب علی به‌امامت است.

۳ــ «وآنکس‌راکه خدا بخواهد هدایت‌کند دلش رابرای اسلام آمــاده ‌ی‌سازد وآنکس‌راکه بخواهدگمراه بسازد اورا دلتنگ وسخت ســازدگوئیادر ‌سمان بالا می‌رود» (انعام : ۱۲۵).

به تمام جوانب و همه‌ی نیازمندیهای آن می باشد . از اینجاست که ا
جهان بینی و این ایده‌ئولوژی می‌تواند سرچشمه و شالوده‌یی برای یک
زندگی جامع واستوار باشد .



فکر بشری گرچه خود، به‌وجودآورنده‌ی این جهان بینی و ایده‌ئولوژ
نیست، ولی از آن بکلی بیگانه هم نیست و «عمل» در آن برای او ممنو
نمی باشد؛ جز آنکه عمل او درقبال این ایده‌ئولوژی، دریافت و شناخت آن اس
وهمرنگی وهماهنگی درزندگی خارج خود باآن و بس، نه آنکه فکر
بشر، آنرا با افکار واوضاع قبلی خود ،که ازسرچشمه‌ی دیگری گرفته‌شد
یا ازخود او تراوش نموده است ، بسنجد و این ایده‌ئولوژی را با آن
مقایسه‌کند. همچنانکه حقایق اساسی آنرا ازمبدأ آسمانی وفرستنده‌ی آن
فراگرفتیم، وسیله‌ی سنجش ومعیار ارزشیابی آنرا نیز از خود آن باید
به‌دست بیاوریم نه‌ازمبدأی بیگانه، تاکه باآن‌راست بیاید وهماهنگ باشد.
این ایده‌ئولوژی، باآنکه خود میزان سنجش اندیشه‌ها وارزشهایی است
که درزندگانی خارجی انسان برایش به‌وجود می‌آید، تا باآن حق رااز
باطل ، ودرست را از نادرست بشناسد و آنها را پیش خود بسنجد **«فان
تنازعتم فی‌شیء فردوه‌الی‌الله والرسول»**[1] درعین‌حال ، فکر بشر نیز برای
سنجش این ایده‌ئولوژی ، وسیله‌یی ارجمند و بزرگ شناخته شده است
وشناخت ویژگیهای این ایده‌ئولوژی واساس سیراب‌ازسرچشمه‌ی آسمانی
آن وداوری تمام ارزشهای‌مربوط به‌آن، به‌عهده‌ی فکر بشر گذارده شده

۱ــ « و چون درچیزی به‌نزاع شدید به‌خدا و پیامبر باز گردانیدش.
(نساء:۵۹)

؛ بشرط آنکه بشر چیزی ازخود به‌آن نیفزاید یا ازآن نکاهد .
درروش تربیتی اسلام ، برای پرورش این وسیله سنجش ارزشهای
»، یعنی فکر، درتمام زمینه‌های ممکنه ، توجه ورعایت بسیارشده
[1]

فکر بشر، تنها گیرنده‌ی این جهان‌بینی وایده‌ئولوژی نیست بلکه
ی‌دردریافت آن نیز هست. امتیازاین جهان‌بینی‌وایده‌ئولوژی-ربانی-
ن کـه به‌کـران تا به کران وجود انسان پاسخ مثبت میدهد وپا در
ه‌ی ادراك اومی‌گذارد واگرچیزی را ازماهیت‌ها و حقیقت‌ها یا در
ه‌ها وکیفیت‌ها، نتواند درك‌کند، می‌تواند باآرامش خاطر، بپذیرد و
م‌گردد، چه‌اگرقابل درك اونیست، خارج ازمنطق پذیرش‌اوهم‌نیست؛
نی‌که به‌این حقیقت‌ساده‌تسلیم شده‌است‌که : دایره‌ی جهان‌بینی‌ربانی
حقیقت ذات و صفات خداوندی و کیفیت اراده و امراوبه آفرینش
آن است) هم‌وسیعتروپهناورترازوجود انسانی وهم سرمدی وازلی و
ی وکلی ومطلق می‌باشدوانسان- مانند دیگرپدیده‌ها- به‌زمان‌ومکان
ود وپایبند است‌وبه‌هیچ‌حال‌نمی‌تواند از دایره‌ی‌آن حدود پافرانهد،
برسد به‌درك‌کلی مطلق :

«یا معشرالجن والانس ان استطعتم ان تنفـذوامن
اقطارالسماوات‌والارض‌فانفذوالاتنفذون الابسلطان»[2]

۱ـ رجوع کنید به‌فصل: «پرورش عقل» کتاب «منهج‌التربیة الاسلامیه»
مد قطب . (مؤلف).

۲ـ «ای‌گروه پریان‌ومردمان . نتوانیدکه ازآسمانها وزمین بیرون شوید.
ون‌شوید ونتوانید بیرون شدن جز بافرمان» (رحمان: ۳۳).

«لاتدرکه الابصار و هویدرك الابصار و هواللطیف الخبیر»[1]

ازاینرو نه‌تنهافکر، بل تمام هستی بشری اورا، توان‌حرکتی بیرون ازاین مرز نیست ؛ وظیفه‌ی اوآنست‌که درحدود طبیعت انسانی‌ودرحدود وظیفه‌ی خود، ازذات مطلق ومحیط خداوندی حقایق را دریافت کند.

برای توضیح بیشتر این محدودیت ، باید دانست‌کـه انسان اولاً محکوم به‌قوانین طبیعت خود است ، همان طبیعتی‌که مخلـوق است حادث ، نه‌کلی ومطلق، ونه ازلی وابدی ، بنابراین ادراك او نیز باید محدود به‌طبیعت اوباشد .

ثانیاً محدود است به‌وظیفه‌ی خود ، وظیفه‌ی جـانشینی خداوند برروی زمین برای‌آنکه معنای‌بندگی خدا (عبودیت) را درآن علم‌کند وبه‌همین دلیل، ادراکی مناسب نقش جانشینی اوبه‌اوتفویض شده است نه بیشتر ونه‌کمتر[2]. کارهای‌بسیاری‌هست‌که بشردروظیفه‌ی«جانشینی» خودبه آن نیازمند نیست‌وبه‌همین سبب توانایی‌ادراك ماهیت وکیفیت‌آن به‌وی داده‌نشده است‌گرچه درك‌امکان‌آن به‌وی داده شود.واین‌کاررا حواله کند به‌آنکه «مشیت الاهی مطلق است» واوخود «مخلوق حادث و غیرکلی و نامطلق» پس نمی‌تواند به‌خصایص‌آن وجود ازلی وابدی‌که به‌هرچیزی احاطه دارد ، احاطه یابد .

قرآن مجیدبه‌برخی‌ازاین جنبه‌ها‌ـ‌که چون درطبیعت محدودبشر

۱ــ «دیدگان اورا نیابند واو دیدگان را درمی‌یابد و اونواز شگر وباخبر است» (انعام: ۱۰۳).

۲ــ برای آشنا شدن بامفهوم «جانشینی» به‌آخرهمین کتاب مراجعه کنید.

داخل نمی‌شوندیا ازحدود وظایف محوله به‌او بیرون هستند، انسان توان احاطه به‌ماهیت یاکیفیت آنرا ندارد- اشاره فرموده، همانطور که به‌بیان دوطریقه : فطرت سلیم مؤمن وفطرت منحرف گمراه ، برای دریافت آن جنبه‌ها، نیزپرداخته است .

یکی ازاین جنبه‌ها ،که انسان توان ادراك آنرا ندارد، مسأله‌ی «کنه ذات» الاهی است ، زیرا ذات خدا چیزی نیست که با آنچه انسان می‌شناسد قابل مقایسه وسنجش باشد:

«لاتدرکه الابصاروهو یدرك الابصار..»[1]

«لیس کمثله شیء»[2]

«فلاتضربوا لله الامثال»[3]

ودیگرمسأله‌ی‌اراده‌و«مشیت الاهی» وکیفیت تعلق آن به‌خلق است:

«قال : ربه انی یکون لی‌غلام و قدبلغنی الکبـــرو امرأتی عاقر!

قال :کذالك‌الله یفعل مایشاء»[4]

همچنین کیفیت«فعل‌خدا»است که بالاتر ازدرك وجود بشری‌است وهر بشری که خواسته کیفیت آنرا بیان کند دراشتباه افتاده است . زیرا آنراباکیفیت‌فعل انسان مقایسه کرده است وزینهار از این قیاس.[5]

۱ــ« دیدگان اورا نیابند واودیدگانرا درمی‌یابد» (انعام: ۱۰۳)

۲ــ« همانند او، چیزی نیست» (شورا:۱۱)

۳ــ «ازبرای‌خدا همانندی یاد مکنید» (نحل: ۷۴)

۴ــ «به‌پروردگارگفت : چگونه مرا فرزندی شودباآنکه پیری مرا فرا گرفته وزنم نازاست!

فرمود: خداوند، آنچه خواهد، اینچنین، کند» (آل عمران : ۴۰)

۵ــ وارسطووافلوطین وغیره‌نیزوقتی خواستند فعل‌خالق‌رابامخلوقات ــــ

وازآن قبیل است مسأله‌ی «روح» ، چه مقصودازآن زندگی باشد وچه جبرئیل یاوحی:

«ویسألونك عن الروح.قل الروح من أمر ربی وما اوتیتم من العلم الاقلیلا»[1]

وازآن قبیل است مسأله‌ی علم بشر به غیب، مگر با اذن پروردگار:

«وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو».[2]

«عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً الامن ارتضی من رسول»[3]

«قل : لااقول لکم عندی خزائن الله ولااعلم الغیب»[4]

«وما تدری نفس ما ذاتکسب غدا وما تدری نفس بأی ارض تموت»[5]

ویکی ازموارد «غیب» محجوب ، موعد روز رستاخیز است :

«ان الله عنده علم الساعة»[6]

← بیان کنند دراشتباه افتادندزیرا به آنچه که ازکیفیت فعل انسان می‌دانستند قیاس کردند وخدا مثل ومانند ندارد.(مؤلف).

۱ــ «ودرباره‌ی روح ازتو پرسند. بگو: روح، همان أمر پروردگارمن است وجزاندکی دانش به‌شما نرسیده است» (اسراء : ۸۵)

۲ــ« وکلیدهای ناپیداها تنها نزد اوست وجزاوکسی آنهارا نمی‌داند» (انعام : ۵۹)

۳ــ « دانای ناپیداهاست وکسی‌را برجهان ناپیدای خود آگاه نکند مگر فرستاده‌یی‌را که برگزینند» (جن : ۲۶-۲۷)

۴ــ «بگو: به‌شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدانزد من است. وغیب‌نمی‌دانم» (انعام : ۵۰)

۵ــ «وکس نداندفردا چه‌به‌دست‌آرد وکس نداند درکدام سرزمین‌میرد» (لقمان : ۳۴)

۶ــ « همانا دانای وقت موعود خداست» (لقمان : ۳۴)

«یسألونك عن الساعة ایان مرساها؟ فیم أنت من ذکراها؟
الی ربك منتهیها. انما أنت منذر من یخشاها. کانهم
یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها»[1]
« بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلایستطیعون ردها ولاهم
ینظرون»[2]

خداوند چگونگی دریافت وحی و نظایر آنرا، که فوق ادراك بشرند،
بان فرموده است :

«هو الذی أنزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن
ام الکتاب واخر متشابهات. فاما الذین فی قلوبهم زیغ
فیتبعون ما تشابه منه، ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله ـ
ومایعلم تأویله الاالله ـ والراسخون فی العلم یقولون
آمنا به، کل من عند ربنا ـ ومایذکر الا اولوا الالباب.
ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك أنت الوهاب»[3]

۱ـ «از تو پرسند درباره‌ی رستاخیز، چه هنگام است ؟ خود از آنچه دانی؟
رجام آن با پروردگار تست . همانا تو ترساننده‌ی کسانی هستی که از آن بیم دارند.
ون آن روز را بینند گوئیا جز شامی یا روز آن بیشتر درجهان نبوده‌اند. »
نازعات : ۴۲-۴۶)

۲ـ « نه بلکه رستاخیز ناگهانی رسد برایشان که درشگفتشان کند و نه رد
ن توانند و نه مهلت یابند» (انبیاء : ۴۰)

۳ـ « اوست آنکه قرآن بر تو فروفرستاد ، پاره‌یی آیات صریحند که
مده‌ی این کتابند و دیگر با معنایی مبهم. اما آن کسان که در دل کژی دارند به‌دنبال
هم آن روند که آشوب خواهند وقصد تأویل دارند. با آنکه جز خدا تأویل
ن نداند و پردانایان گویند بدان گرویدیم همه از جانب خدای ما است. وجز
ردمندان آنرا درنیابند. پروردگارا دلهای مارا به‌کژی مبر پس ازهدایتی که
مودی. و رحمتی از نزد خود برما بخش. همانا خود تو بخشایشگری »(آل
مران :۷-۸)

درغیر این موارد و مسائل؛ فکر بشر ـ یا به تعبیر کاملتر «ادراك بشری» ـ به تدبر و تفکر و بینش و عبرت، ترغیب؛ و به هماهنگ شدن، درعالم درون وعالم برون، بامقتضیات این ایده‌ئولوژی و پیشبرد و عمل وفق این ایده‌ئولوژی بزرگ وپهناور، دعوت شده‌است.

هیچ آئینی مانند دین اسلام در راه بیدار سازی ادراك بشر و روشنگری راه وروش او وتارش و بسیج او برای عمل، گام برنداشته و به رهایی از زنجیرهای وهم وخرافات وکهانت و«اسرار ممنوعه» ودرعین حال نگهداری او ازافتادن به بیراهه وسرگردانی، نپرداخته است.

هیچ دینی بینش ونگاه را به آثارخداوندی درآفاق وانفس وطبیعت جهان وانسان ونیروهای نهفته وخواص مثبت بشر وآثار قدرت خدا در زندگی بشری که درکارنامه‌ی تاریخ مندرج است، اینسان جلب نکرده وخلاصه، هیچ دینی به‌قدر اسلام راه ادراك مردم را گسترش نداده وافق دید اورا نگشوده است.[1]

۱ـ اسلام بشررا به‌دودیدگاه مهم جهانشناختی رهنمون می‌شود: طبیعت ـ تاریخ.

پرورش فکری صحیح وواقعگرای ایده‌ئولوژی اسلامی، ازتعالیم آن‌هویداست. اسلام بشررا نخست به «مشاهده»ی آفاق وانفس و سپس «تفکر» و نتیجه‌گیری دعوت می‌کند.

«آفاق» همان طبیعت پهناور است که باتمام خشك وتروجاندار وبیجان خود فقط یك‌چیزاست و «انفس» (تن‌ها) عبارت‌است ازپدید آمدن وزندگانی و مرگ انسان. ومشاهده‌ی انفس، اعم است از مطالعه وتجربه‌ی درونی وبرونی. و «تاریخ» یعنی پدید آمدن و زندگی ومرگ جامعه‌ها ـ بزرگترین ومؤثرترین مکتب آموزشی بشر ـ یکی ازچشم‌اندازهایی است که قرآن‌بشررا ـ فراوان ـ

آیات زیر در باره‌ی پرورش فکرو ادراك بشر و ترتیب راه و روش بینش وداوری اوست :

« ولاتقف مالیس لك به‌علم.ان‌السمع والبصروالفؤاد. کل اولئك کان عنه مسؤولا»[1]

«یاایهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من‌الظن ان‌بعض الظن اثم»

« وما یتبع اکثرهم الاظنا‌ان الظن لایغنی من‌الحق شیئاً »

« مالهم بذالك من‌علم ان‌هم الا یخرصون»

ودرباره‌ی نگرش به‌آثار قدرت‌خداونددرآفاق‌وانفس فرموده‌است:

« وقل انظروا ماذافی‌السماوات والارض»

« و فی‌الارض آیات للموقنین و فی‌انفسکم افــلا تبصرون »

« سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی‌انفسهم حتی‌یتبین‌لهم انه‌الحق »

ودرباره‌ی نگرش به‌آثار قدرت او درزندگانی بشروفرجام‌کارشان، که تاریخ ازآن یادکرده می‌فرماید :

« قل: سیروا فی‌الارض فــانظروا کیف بدأالخلق . ثم‌الله ینشیء النشأةالاخرة ان‌الله‌علی‌کل‌شیء قدیر»[2]

← به‌آن رهبری‌می‌کند. هیچ مکتبی به‌این جامعیت‌وشیوایی به‌پرورش‌فکرو بینش انسان نپرداخته‌است.

۱- «آنچه‌را بدان‌علم‌نداری‌پیروی‌مکن ، که‌گوش وچشم ودل، همه‌ی‌اینها پرسش شوند» (سوره‌ی اسراء :۳۶)

۲-« ای‌کسانیکه‌گرویده‌اید ، ازپندار بسیار دوری‌کنید، چه پاره‌یی‌پندارها گناهند»(حجرات: ۱۲)

- «بیشترشان جز ازپندارپیروی نمی‌کنند .همانا پندار چیزی ازحقیقت‌را بس‌آور نیست» (یونس : ۳۶) ←

« أولم يسيروا فی‌الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين‌من‌قبلهم؟ كانوا اشد منهم قوة وأثاروا الارض وعمروهاوجائتهم رسلهم بالبينات‌فما كان‌الله‌ليظلمهم ولكن كانواانفسهم يظلمون. ثم‌كان عاقبةالذين‌اساؤوا السوءى أن‌كذبوا بآيات‌الله وكانوابها يستهزؤون»[1]
« أولم يرواانا نأتی‌الارض ننقصهامن‌اطرافها؟ والله يحكم لامعقب‌لحكمه وهوسريع‌الحساب»[2]

امثال این رهنماییها در قرآنِ مجید به مقدار قابل توجهی زیاد است و از آن روش کامل پرورش و راهنمایی ادراك بشری به دست

→ - «آنها علمی به‌آن ندارند، چیزی‌نگویند جز از روی گمان» (زخرف: ۲۰)

- « بگو: بنگرید چه هست درآسمانها وزمین» (یونس: ۱۰۱)

-«ودرزمین نشانه‌هاست برای باورداران. ودرخودتان. آیا نمی‌نگرید» (ذاریات: ۲۰-۲۱)

- « نشانه‌هامان‌رادرآفاق ودرخودهاشان‌نشان خواهیم‌داد تابرآنان روشن گرددکه آن حق است» (فصلت: ۵۳)

- « بگو: درزمین‌بگردید و بنگریدچسان آفرینش‌را آغازکرد وسپس‌خدا جهان واپسین‌را بسازد. همانا خدا برهرچیزی تواناست» (عنکبوت: ۲۰)

۱- «آیا درزمین نمی‌گردند تابنگرند چسان بوده است انجام کسانی که پیش ازآنها بودند؟نیروشان ازآنان‌بیشتر بود وزمین‌رادرهم ریختند وآبادکردند بیشتر ازآن‌که اینان‌کردند وپیامبرانشان نشانه‌های آشکار آوردند برایشان وخدا به‌آنان ستم نکردبلکه خود برخود ستم‌می‌کردند. سپس انجام آنان‌که بدکاری کردند آن بودکه نشانه‌های خدا را دروغ پنداشتند وآنـرا به‌مسخره‌گرفتند». (روم: ۹-۱۰)

۲- «آیا ندیده‌اندکه ما زمین‌را ازاطراف می‌کاهیم؟ خدا فرمـانروایی می‌کند وفرمانش سپس ندارد واوحسابرسی بشتاب است» (رعد: ۴۱)

می‌آید...[1] ونمونه های بسیاردیگر را درفصول‌آینده خواهیم دید.



... وخداوند.آفریننده‌ی انسان و دانای به‌توان او ، می‌دانست که تاچه‌اندازه توانایی ادراك قوانین ماده و شناخت نیروهای عالم هستی را دراین‌میدان به‌بشرداده تا ازآنها در مقام «جانشینی» استفاده‌کند . و می‌دانست‌که انسان ازکنه وکیفیت اسرارزندگی ورموزتکوین روحی و عقلی (وحتی جسمی مربوط‌به‌روح وعقل) تاچه اندازه بدوراست و بیشتر این اسرار براوپوشیده می‌باشد؛ تاآنجاکه‌درقرن‌بیستم یکی از بزرگترین دانشمندان متخصص ـ دکتر آلکسیس‌کارل در کتاب «انسان موجـود ناشناخته»[2]ـ باخلوص وصراحت‌ازآن پرده برداشته ومی‌گوید:

«بشریت کوشش بسیاری کـرده است تا خودرا بشناسد، ولی باآنکه‌گنجینه‌یی‌ازنتایج‌تجربیات دانشمندان وفلاسفه و شعرا ودانشمندان روحانی‌بزرگ همه‌ی دورانهارادراختیارداشته‌ییم فقط توانسته‌ییم جنبه‌های معینی از خودرا بشناسیم. ما هنوز انسان رابه صورت یك مجموعه‌و «کل» نشناخته‌ییم ، بلکـه هنوز اورا به‌صورت چیزی مرکب ازاجزاء مختلف می‌شناسیم وحتی این اجزاء را وسایل‌ما بوجودمی‌آورند. ما ازقافله‌یی ازاشباح تشکیل شده‌ییم‌که درمیان‌آن قافله ، حقیقتی مجهول درحرکت است .

۱ـ رجوع‌کنید به‌فصل «پرورش عقل» کتاب «منهج‌التربیة الاسلامیه» محمد قطب. مؤلف.

Dr. Alxis Carrel: L'homme cet'in connu –۲

حقیقت آنست که جهل ما بسیار است ؛ بیشتر پرسشهایی که دانشمندانی که دراحوال بشر کند وکاودارند، ازخود می‌کنند، هنوز بدون‌جواب مانده است زیرا هنوز درجهان باطن،مناطق نامحدودی هستندکه مجهول مانده‌اند .

ما هنوز تا کنون نتوانسته‌ییم به پرسشهای بسیاری ، مانند پرسشهای زیر، پاسخ بگوییم:

ـ مولکول‌های مواد شیمیایی چگونه‌ترکیب می‌شوندتااعضای موقتی یاخته را بسازند ؟

ـ«ژنها»[1] (واحد وراثت)که در هسته‌ی تخمچه های تلقیحی (اسپرماتوزئیدها[2] وکروموزوم‌ها[3]) موجودند ، چگونه صفات مولودآنها را به‌وجود می‌آورند ؟

ـ یاخته‌ها چگونه ازپیش خود به صورت دسته جمعی ، مانند نسوج‌وأعضاء، شکل‌می‌گیرند؟

گویایاخته‌هامانند مورچه یازنبور بخوبی‌نقشی‌راکه درزندگی نسوج دارند می‌دانند و به‌کمك اعمال مکانیکی مخفی، جسم ساده ودرعین حال پایگاه عضو، را بنا می‌کنند .

ـطبیعت تکوین روانی وفیزیولوژی‌ما چیست ؟ می‌دانیم‌که ما

۱ــ Genes مولکولهای شیمیایی هستندکه درکروموزوم‌های هسته جا دارند وناقل صفات موروثی می‌باشند. درهرهسته چندین هزارمولکول شیمیایی وجود داردکه برخی به‌رنگ‌چشم‌مربوطند وبرخی به‌رنگ‌پوست وهمچنین‌به‌سایر خصوصیات مختلف فردی ازاوصاف ظاهری ومعنوی.

۲- Sperm

۳- Chromosome

از نسوج واعضاء وسیاله‌ها وشعورمرکبیم ولی روابط میان‌شعور ومخ هنوز به‌صورت معماست .
ـ ما هنوز به معلومات تقریباً کاملی از فیزیولوژی یاخته های عصبی احتیاج داریم ...
طول مدت تأثیر اراده درجسم چه قدراست؟ عقل چگونه از اعضاء متأثرمی‌شود؟ خصوصیات عضوی وعقلی‌که هرفردی به ارث می‌برد چگونه می‌تواند به واسطه‌ی طریقه‌ی زندگی و مواد شیمیایی ـ موجود درطعام ـ وآب وهوا و قواعد روحی واخلاقی تغییریابد ؟
ـ ما هنوز ازشناسایی روابط موجود میان اندام و عضلات و اعضاء وانواع فعالیت‌های عقلی وروانی بکلی دوریم .
ـ ما هنوز ازعواملی‌که تعادل‌عصبی برقرارمی‌کنند ویادربرابر درد مقاومت به وجود می‌آورند ، یا به مبارزه با بیماریها برمی‌خیزند، اطلاعی نداریم ؟
ـ ماهنوز نمی‌دانیم‌که چگونه حس اخلاقی‌یانیروی حکومت ومدیریت یاجرأت ممکن است افزایش یابد .
ـ ازاهمیت‌نسبی فعالیت های عقلی، اخلاقی، دینی نیزچیزی نمی‌دانیم .
ـ چه نوع فعالیتی مسؤول تبادل شعورات یاخاطره‌ها هستند؟
ـ بدون شك برای خوشبختی یابدبختی، موفقیت یا شکست ، عواملی فیزیولوژیکی‌وجود دارند.. ولی‌ماآنهارا نمی‌شناسیم.
ـ ما نمی‌توانیم بطور مصنوعی استعداد «سعادتپذیری» را به

فردی بدهیم وتاکنون معلوم نشده‌که چه محیط تربیتی :
می‌تواند انسان متمدن وپیشرفته بسازد .
ـ آیا ممکن است روزی روح پیکاروکوشش و یا رنج را
زاییده‌ی وضع روانی وفیزیولوژیکی ماست، ازمیان‌بردا
ـ چگونه‌می‌توان دربرابرانحطاط وتغییرانسان درتمدن ا
قد علم‌کرد ؟
... پرسشهای بیشماردیگری نیزهست‌که درموضوعاتی‌که
به ماکمال اهمیت را دارند ، می‌توان یافت ولی هنوز بـ
پاسخ مانده‌اند .
واضح‌است که تمام آنچه را که دانشمندان‌گذشته ، راج
مطالعه و بررسی انسان ، انجام داده‌اند هنوز کافـی نیس
شناخت ما ازخودمان دربیشتر موارد هنوز ابتدائی‌است .
این بود میزان وحد نادانی و عدم اطلاع ما ، نه فقط به حق
« انسان » ـ یکی‌ازحقایقی‌که ایده‌ئولوژی وجهان بینی‌کامل وهمه‌ج
درانعقاد خود به‌آن نیازمند است ـ بلکه به کوچکترین و آشکارت
جنبه‌ی این حقیقت ، همانطور که یکی از بزرگترین دانشمن
قرن بیستم ، که دردانش واطلاع او ازعلوم جدید وقدیم کسی ترد
نکرده‌است ، آنرا بیان کرده‌است .
اما درباره‌ی علل این بی اطلاعی، ما اززاویه‌ی‌دید او و شنا
علمی (ومتد تجربی)که‌درغرب شایع‌است ومحیط علمی آلکسیس‌کار

۱ـ آلکسیس‌کارل: انسان ناشناخته . ترجمه به‌عربی ازشفیق اسعد ف
ص ۱۶ـ۱۸ـ (مؤلف).

طور که‌درمقدمه‌ی‌کتابش می‌گوید (وما دربرخی موارد بااوموافقیم)
ین اظهار می‌دارد :

« بی‌اطلاعی‌ما ناشی‌ازوضع زندگی‌نیاکان ما ، طبیعت پیچیده‌ی ما ، وساختمان‌عقل‌ما‌است »

وسپس درباره‌ی دو علت اول بحث دقیقی داردکه مربوط به‌کارما
ت ودرباره‌ی علت سوم (ساختمان‌عقل‌ما) چنین می‌گوید :

« دراینجا برای کند فهمی ما درباره‌ی خودمان سبب دیگری وجود دارد و آن ساختمان فکری ما است ، که مارا به اندیشیدن در باره‌ی حقایق ساده وا می دارد ،چه ما در خود یکنوع بیگانگی و بی‌میلی احساس می‌کنیم وقتی می‌خواهیم به حل مشکل پیچیده‌یی مانند مسأله‌ی ساختمان انسان و موجودات زنده بپردازیم و به قول برگسون[1] : « کمیت عقل دردرك حقیقت زندگانی بطور طبیعی لنگ‌است» ، وبرعکس، دوست داریم که اشکال هندسی موجود درذهنمان‌را درسراسر عالم بیابیم . »

« دقت نسبتهای موجود در کار های هنری ما و وسایل کار ما همه ازخصوصیات اصیل فکرما‌است. هندسه درجهان ما وجود نداشت.ما آنرا ساختیم ووسایل طبیعی هرگز به‌دقتی‌که خاص وسایل انسانی‌است ، متصف نبودند .»

« دردنیا دقت وصراحتی را که فکر ما داراست نمی‌یابیم و به همین سبب می‌کوشیم باربط دادن عناصر مختلف این جهان ،

۱– Henrie Bergson فیلسوف فرانسوی (۱۹۴۱–۱۸۵۹).

که‌جملگی از یك‌قاعده‌ی ساده تبعیت‌می‌کنند ، آنهارا از
پیچیده‌شان رهانیده و به‌صورتی قابل‌محاسبه ودرك، دربیاو
وهمین کار، بشررااز اینهمه پیشروی درزمینه‌های‌علوم فیز
شیمی بهره‌مند ساخت . »[1]

« درعلم « فیزیکو شیمی موجودات زنده » نظیرهمین پیرو
را مشاهده می‌کنیم ، زیرا قوانین فیزیکو شیمی در ع
جانداران نیز همانند عالم جمادات‌است (همانطور که‌
پیشتر به‌فکر «کلود برنار[2] » رسیده‌بود) وهمین حقیقت
که به ما نشان می‌دهد که فیزیولوژی جدید ـ مثلا ـ چ

۱ـ وهمین‌احساس‌موجب شد که ذوق هنرپروریونانی «اقلیدس» پایه‌گ
هندسیی گردد که جزدرمقادیر کوچك مصداقی ندارد ودرعالم طبیعت بکلی‌م
وبی‌استفاده‌است . این احساس خیالگرا وایده‌آلیست اقلیدس ریاضیات وعلو
لااقل دوهزارسال به‌عقب انداخت واگر نواندیشانی چون دکارت ولایب‌نیتز
گائوس یاریمان ولباچوسکی وکانتورنبودند هنوزدرجهالت دیرینه بسرمی‌بر
همچنانکه‌همین احساس گمراهسازبشری که‌درفکر یونانی فلاسفه‌یی چون‌افلاط
وارسطو ـ هرکدام‌به‌یك‌نوع ـ تجلی داشت، درفلسفه وجهان‌بینی بشرجنایتی
که هنوز آثار آن درفکروعقل بشرباقی است‌وهنوز دین‌باوران ـ وشگفتا
مسلمانان نیز ـ خدا واصول اصلی‌دین‌را برویرانه‌های آن وبه‌گمان پایه‌یی‌است
وقابل اعتماد، بنا می‌کنند .

امروز آنان‌که‌خون افلاطون وارسطو واقلیدس دررگهاشان جریان دا
دردانش وبینش‌خود ازشیوه‌ی‌قرآن(شیوه‌استقراء ومشاهده وفکروتجربه)استف
می‌کنند وما پیروان ا اسلام وقرآن ازروش پوشالی وپوسیده‌ی نیاکان آنها.

۲ـ Claude Bernard (۱۸۱۳ـ۱۸۷۸)پزشك‌فرانسوی وپایه‌گ
فیزیولوژی .

قلیایی مانند خون و آب دریا را ، که از یك قانون پیروی می‌کنند ، یا نیرویی را که عضلات در حال انقباض مصـرف می‌کنند ، تخمیر مواد قندی خون است ؛ و امثال آن ، را کشف نمود.»

« بررسی‌مسائل فیزیکوشیمی‌موجودات زنده‌ی دیگر تقریباً ، مانند سایر اشیاء مادی ، ساده شده‌است واین‌وظیفه‌ی خطیری بود که فیزیولوژی آنرا باکامیابی به‌انجام‌رسانیده‌است .

بررسی موضوعات فیزیولوژیکی مطلق [1] یعنی آنچه کـه از موجودات زنده‌به‌دست می‌آید ـ دشواری بس مهمتری‌را باما روبرو می‌سازد ، زیرا بی‌نهایت کوچك بودن اشیاء مورد نظر به‌کار بردن فنون [2] معمولی فیزیك وشیمی‌را برما غیر ممکن می‌سازد، مثلا به‌چه وسیله‌یی می‌توان ازترکیب شیمیایی‌هسته یاخته‌های جنسی ویاکروموزومها یا ژنها، که کروموزومها را تشکیل می‌دهند ، پرده برداشت ؟ وبه هرحال مجموع کـلی این مواد شیمیایی بی‌نهایت‌کوچك اهمیت شایانی دارند زیرا آینده‌ی‌فرد ونوع بشر به دست آنهاست . » [3]

« آسیب پذیری برخی ازبافتها ، مثلااعصاب، باندازه‌یی زیاد است که مطالعه‌ی‌آنهادرحال زنده‌بودنشان تقریباً محال‌است.

۱ـ درمتن «الفسیولوجیه الحقه». [Proprement dit]

۲- Technique

۳- «دراین زمینه اخیراً کوششهـای فروانی شده است ولی برخلاف غاتی‌که به‌نفع مسلکهای مادی می‌شد،پیشرفت چندانی ننموده‌اند» (مؤلف)

ماهنوز فنی که‌مارا درنفوذ به اعماق مخ وپیچیدگیها یاهمکار
یاخته‌های آن ، یاری دهد ، دردست‌نداریم وفکرما ، که‌عاش
زیبایی و سادگی محاسبات ریاضی است ، وقتی درباره‌ی انبو
وحشتناك یاخته‌ها وترکیبها واحساسهایی‌که فرد ازآن ساخت
شده ، می‌اندیشد دوچار وحشت می‌شود و به‌همین دلیل
می‌کوشیم که مجموعه‌را باسایر افکاری‌که‌فایده‌ی آن درقلمر
علوم فیزیك وشیمی ومکانیك وهمچنین در سیستم‌های فلسفی
دینی ثابت شده‌است ، تطبیق دهیم ولی این کوششها پیشرف
چندانی نخواهد داشت ، زیرا نمی‌توان بدن انسان را تاب
اصول فیزیکو شیمی یابالطبع تابع یك‌حقیقت روانی‌دانست
انسان شناسی به‌همه علوم دیگر نیازمنداست ولی درعین‌حال
لازم است که مانند یك علم اصیل ـ همچون فیزیك اتمی
قدری‌هم به توسعه وپیشرفت خود بپردازد . »
« وبطور خلاصه : سر عقب ماندگی معرفت انسان بامقایسه ب
پیشرفت شایان علوم فیزیك وشیمی ومکانیك وفضا درچند چیز
است : ۱ـ فرصت کافی نداشتن نیاکان‌ما ۲ـ پیچیدگی‌موضو
۳ـ ساختمان فکری ما .
اینها مشکلات اساسی برسرراه‌ما هستند که امیدی به‌برداشتن
آنها نیست وپیروزی برآنها دشوار ومستلزم‌کوششهای‌بسیاری
خواهد بود .
خود شناسی ما هرگز درسادگی وتجرد وزیبایی به‌پایه‌ی علوم
مربوط به « ماده » نخواهد رسید ، زیرا احتمال آنکه عوامل

عقب ماندگی انسان شناسی برداشته شوند ، وجود ندارد پس
باید پذیرفت که علم انسان (انسان شناسی) ازهمه‌علوم دیگر
دشوارتراست . »[1]

این بیان ، علل‌جهل به حقیقت انسان یاکوچکترین وآشکارترین
ب آن ، ازنقطه‌نظر دانشمند بزرگ غربی‌است، که باتمام اختلاف
ن ، به این گواهی او بسنده می‌کنیم که سبب اصلی عقب ماندگی
شناسی (همان طبیعت وساختمان مغز ما) را بخوبی لمس نموده

این ساختمان طبیعی عقل بشر به‌وظیفه‌ی‌او درروی زمین (وظیفه‌ی
نی) بستگی دارد ومی‌بایست ساختمان فکر و عقـل او بگونه‌یی
که برای انجام وظیفه‌ی او مناسبتر باشد . انسان در راه کشف و
ماده وقوانین آن وهمچنین به معرفت بیشتری درباره‌ی خود باز
رفتهای دیگری خواهد رسید ولی اسرار خلقت انسان وسر مرگ
گی وسر روح انسانی تاابد براو پوشیده خواهد ماند واز ادراك او
خواهد ماند ، زیرا هیچیك درحوزه‌ی وظیفه‌ی اصلی‌او نیستند .
به هرحال از خلال گواهی این دانشمند در حقیقت برما آشکارا
د :
اول ـ رحمتی که خداوند به انسان فرموده و اورا باآن درجه‌ی
ی کــه دانشمند غربی گــواه آنست ، رها نکرده تابرای خـود
ولوژی بسازد ، ایده‌ئولوژیی که نه تنها به خوداو (که برخودش
ل‌است) بلکه به تمام حقایق بزرگـ جهان ، همچون الوهیت و

۱ـ انسان موجود ناشناخته . ص ۱۸-۲۳. (مؤلف).

هستی وحیات و ... ، مربوط می‌شود . واورا به خود وانگذاشته تابر
خودراه وروش وقانون زندگی، که اطلاعی همه‌جانبه ازانسان‌وجهان بی
وسیع در شناخت حقیقت جهان‌هستی ونیروی برترآفریدگارگردانند
آن ، می‌خواهد ، به‌وجود آورد .

دوم ـ باعلم به مقدارجهل‌بشر، ارزش ادعای افتخارآمیز مدع
نو وکهن جهان بینی ، و قانونگزاران بشر ، هویدا می‌شود ؛ جایی
افکارشان به گمراهی وراههایشان به‌تباهی‌وکوتاهی وزندگیشان بیدبخ
وبینوایی انجامید ؛ اینها همه نتایج طبیعی ومیوه‌های تلخ آن افتخار
وآن نادانی عمیق هستند .[1]



جهان بینی‌یی که «ربانی» است ، هدیه‌یی آسمانی و خالص‌ا
که به دست بشر می‌رسد وبشر ناتوان ونادان‌را از تلاش وصرف نیرو
این‌زمینه‌ـکه نه وسیله‌ی آن به وی داده شده ونه راه آن در دسترس
قرار گرفته‌ـ معاف می‌سازد تاباهمرنگی ودریافت این هدیه وبهره‌یا
ازآن درراه پایه‌گذاری زندگانی‌خود ومعیار ارزشیابی ارزشها وراهیا
باآن ، خاطری آسوده داشته باشد . و آنگاه که ازاین ره آورد الاه
بدور افتادند ، درگمراهی شدند وآراء وعقایدی ابراز داشتند که به‌آ
باید خندید وگریست وشیوه‌ها ومقرراتی ساختند که‌برپایه‌ی‌جهل‌عمی

۱ـ به‌تفصیل مراجعه شود به‌کتاب «الاسلام‌ومشکلات‌الحضاره».(مؤلف
خوشبختانه این کتاب به‌نام «ادعانامه‌یی علیه تمدن غرب » و به توسـ
برادران برومندم آقای سیدعلی خامنه‌یی وآقـای سیدهادی خامنه‌یی به‌شیوه‌ی
شایسته وشیوا به‌فارسی ترجمه شده است.

بشری و کجبینی‌ها و کجرویهاشان بود، وره‌آورد آن بدبختی و بینوایی.

استاد ابوالحسن ندوی در اثر گرانبهای خود «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» در این باره چنین می‌گوید:

«پیامبـران- که درود بر آنها باد- مردمان را از ذات و صفات و افعال خدا و آغاز و انجام جهان و پس از مرگ انسان، از برای آن آگاه ساختند که در راه این آگاهی‌ها انسان در رنج کوشش و تلاش دانشی که الفبای آنرا نیاموخته‌اند، نیفتند، چه این دانشها ماوراء حس و طبیعت بشرند و حواس بشر در آن بیکار ست و اندیشه‌ی او پای در گل.

ولی مردمـان سپـاس این نعمت نگذاشتند و این راه را با پای چوبین خود از نو آغازیدند وقـدم درقلمـروی ناشناخته گذاشتند که راهنمای کارآمدی نداشتند بیش از پیش در گمراهی و رنج و هرزه‌درایی افتادند، بیشتر و بدتر از آنکس که به معلومات جغرافیایی فعلی بشر قناعت نورزد و به آنچه که به مرور دهور معلوماتی در باره‌ی جغرافیا و حدود و نقشه‌های زمین به ارث به ایشان رسیده قانع نماند و با آن عمر کوتاه و توان اندك و نبودن ابزار کار، از نو، به یافتن بلندی کوهها و گودی دریاها یا تعیین حدود و مسافات بیابانها بپردازد و کاری از پیش نبرده، شکست خورده، با مشتی یادداشت بازگردد.

این مثل کسانـی است کـه بدون بینایی وراهنمایی، به علوم الاهی می‌پردازند و باره‌آوردشان، مشتی معلومات ناتمام و آراء وعقاید شتابزده، بازمی‌گردند، هم گمراهند و هم دیگران را

به‌گمراهی کشیده‌اند.»[1]



کارکسانی که به فکر خود پایه‌گذار ایده‌ئولوژی‌ها می‌شوند یا برای تفسیر هستی ومناسبات آن باسایر اشیاء، افکارومکاتب فلسفی به‌وجود می‌آورند به‌مراتب ازآنچه که استادندوی نشان داده‌است، گمراهتروبرای زندگانی بشر خطرناکترند. ولی‌خطرناکتر ازهمه‌ی‌اینها تحریفاتی‌است که در مورد عقایدآسمانی، به‌ویژه در مسیحیت،شد ودر اروپا،کلیسیا، به‌نام این مسیحیت تحریف شده، قدرت را به‌دست گرفت وافکار باطل وعقاید علمی‌غلط وناقص‌خودرادرزمینه‌ی‌علوم مادی بزوربه‌مردم‌خورانید ودر جولانگاه دانش، باکمال وحشیگری، بامطالبی که انگ وعلامت دین داشت، ودین ازآن بیزار بود، مسیر دلخواه خود را دنبال‌کرد.

سرچشمه‌ی‌همه‌ی‌این‌اشتباهکاریها دخالت فکر بشر دراصل‌ربانی بودن مذهب‌وعقیده‌ی مسیحی وافزودن وتفسیر وتأویل وتحریف در این عقیده‌ی آسمانی بود.

وقتی به‌خاطر بیاوریم‌که همه‌ی این‌مکاتب فکری‌دراروپا،همچون ایده‌آلیسم، پوزی‌تی‌ویسم- ماتریالیسم دیالکتیك[2]، که به دشمنی دین و ایده‌ئولوژی دینی برخاستند، سرچشمه‌یی جز این انحراف و اوضاعی که براساس این‌کجرویها بود، نداشتند، خواهیم دانست که بلای عالمگیر امروز بشریت جز این ریشه‌یی ندارد که فکر بشر به مداخله در اصل آسمانی«ربانی‌بودن جهان‌بینی وایده‌ئولوژی»لایق بشر، پرداخت. بلایی

۱ــ ماذا خسرالعالم.. ص ۶۸. (مؤلف).

۲ــ «عقلیه مثالیه - وضعیه حسیه - جدلیه مادیه»

که در تاریخ طولانی بشر مشابهی نداشت.

برای روشن شدن این موضوع مناسب است که تاریخچه‌یی فشرده زسیر فکر اروپایی ، که عکس‌العمل طبیعی انحراف ازطرز فکر دینی ردخالت فکر بشر وورود عوامل سیاسی و اختلافات نژادی ومذهبی در آنست، دراینجا بیاوریم؛ وشاید این‌سخن پرده ازحکمت وعنایت‌خدای نعالی‌که جهان بینی وایده‌ئولوژی اسلامی را از تحریف بشری وهرگونه کوششی که به‌نام «تجدید دینی» یا « تطـور در فکر دینی » و... برای دخالت‌عنصر بشری در ربانیت موضوع بشود ، نگاه داشته است ، پرده بردارد.

بنا برین،تنها پناهگاه بشریت که‌دست‌بشر کوتاه فکر،آنرا به‌بازیچه نگرفته و تا به‌امروز به‌وی رهنمـایی و آرامش و اطمینان بخشیده ، جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی است.

دراین خلاصه‌ی سیرفکراروپایی‌ومقابله‌ی‌آن باکلیسیا وطرزفکر مذهبی‌آن، به‌گلچینی ازکتاب دکتر محمدبهی، فصل «دین مخدر است» ازکتاب «فکراسلامی‌نو ومناسبات‌آن با استعمارغربی» بسنده می‌کنیم:

(نزاع مذهب با عقل وحس درتاریخ فکراروپا)

«ازقرن چهاردهم تا به‌امروز برتاریخ‌فکر اروپایی چهارمرحله گذشته است واروپا در این دوران شاهد نزاعهای فراوان در اطراف تعیین مدار«معرفت» بشری (دین۔ عقل۔ حس۔واقع) بوده ودرهریك ازاین مراحل، بحث‌هـا در ارزش مطلق یـا نسبی‌آن (معرفت نسبی۔ یقین مطلق) پیش‌آمده ، چه‌پاسخ‌آن مثبت‌وچه منفی باشد ، وازهمه‌ی این‌سؤالات وبحث‌وجدال‌ها،

«مکاتب فلسفی» که تعبیری ازارزش وحقیقت معرفت بشری(و درحقیقت موازین آن) هستند، به‌وجودآمدند.

دوران برتری مذهب (یاکتب مقدس)

مذهب یاکتب مقدس درطول قرون وسطا تنها وسیله‌ی شناخت طبیعت و راهنما و تعیین کننده‌ی خط‌مشی بشر، ومدارجامعه بودند. مقصود ازدین درآن دوره «مسیحیت» می بود،ومنظور ازمسیحیت: «کاتولیك» وکاتولیك عبارت بوداز حکومت«پاپ»و پاپ رأس یك قدرت مرکزی کلیسایی که به نام خداولی در دست پاپ. کسی جزپاپ واعضای مجلس کاردینال‌ها حق تفسیر کتاب‌مقدس را نداشت؛ نـص کتاب مقدس همان فهم و استنباط کلیسای کاتولیك بود؛ عقیده‌ی تثلیث«سه‌گانه‌پرستی» «اصل»ی درمسیحیت بود واعتراف به‌گناه وخرید وفروش اسناد ثبتی اراضی بهشت «رکن» عبادات .. و.. دیگر اموری که بـه‌عنوان مذهب و نظام لاهوتی به‌کاتولیك بستگی داشتند.

درقرن پانزدهم با شروع جنگهای صلیبی، اثرات مثبت عقلی وفکری آن نیزدراروپا آغازگشت. مارتین لوتر(Luther. ۱۴۵۳ـ۱۵۴۶ میلادی) در برابر کلیسا به‌پاخاست و باتعالیم پاپ وکلیسای کاتولیك که اوتعلیمات شیطان‌می نامید، به‌مبارزه پـرداخت وبهشت فروشی را وسیله‌ی بـردگـی دانست، وبا سه‌گانه‌پرستی و سلطنت پاپ به مخالفت برخاست. قدرت را درمسیحیت ازآن کتاب مقدس وگفتار خداوند (نص) معرفـی کرد وخواستارآزادی‌بحث وفکر درکتاب مقدس‌شد(نه آزادی

مطلق) ودرعین حال کتاب مقدس را ، درامورمربوط به‌ایمان، اساس، وایمان را مقدم برعقل وطبیعت دانست.

پس از وی «کالون» (Calvin ، ۱۵۰۹ـ۱۵۶۴ میلادی) بـه دنباله‌ی لوتر، مدعی شدکه حقیقت مسیحیت همان کتاب مقدس است ومسیحیت صحیح، تثلیث را نمی‌پذیرد.

با جنبش اصلاحی لوتروکالون ، مسیحیت دریك جدال اعتقادی وفکری افتاد وموضوع مناقشات عقلی ومکاتب فلسفی گردید ؛ منظورازمسیحیت همان کاتولیك پاپی بودکه لوتردست به‌اصلاح آن زده بود وهریك ازفلاسفه‌که به‌دین واقتدارمادی آن تاخته بودند منظورشان حمله به‌سلطه‌ی پاپ بود وکسانی‌که دین وعقل را دونقیض معرفی می‌کردند منظورشان نسبت میان کاتولیك وتثلیث وبهشت فروشی آن با عقل انسانی به‌معنای عـام بود . فلاسفه‌یی ـ مانندهگل ـ که از مسیحیت دفاع نمودند نیز از تعلیمات تصفیه‌شده‌ی مسیحیت فرآورده‌ی لوتر، درمقابل تعلیمات کلیسای کاتولیك ، دفاع می‌کردند .

بدین ترتیب آن «دین» که مورد مناقشات فلسفی در اروپا قرار گرفت نوع خاصی ازدین بود وبه‌نام فلسفه آنچه ازآن پذیرفتند گوشه‌یی ازتعالیم خاص آن بود وکسانی که به‌حساب فلسفه ، آنرا طردکردند، گوشه‌ی دیگری ازتعالیم آن راطردمی‌کردند .[1]

دوران برتری عقل ـ دین وکتاب آسمانی ـ با همه اختلافاتی

۱ـ وامروز بچه مسلمانان ـ ندیده ونسنجیده ـ همان حرفهارا برای ما، تحفه‌ی فرنگ ، می‌آورند !

که درحدود یا درتعالیم آن وجود داشت ـ تا نیمه‌ی دوم قرن هیجدهم میلادی به‌عنوان تنها مرجع معرفت بشر اعتبار خود را حفظ کرد.

نیمه‌ی دوم قرن هیجدهم که در تاریخ فلسفه‌ی اروپا دوره‌ی روشنگری است، دارای ویژگیی است که آنرا از قرون پیش از آن و پس از آن جدا می‌کند و این ویژگی در آلمان و انگلستان و فرانسه، بطور مشترك دردوره‌ی خاص خود، دیده می‌شود وفلاسفه‌ی آن، و هریك در چهار چوب فکری خود، نشانه‌ی دیگری برای این دوره‌اند.

ویژگیهای این دوره عبارتند از:

الف ـ برتری واستقلال عقل و توانایی آن برای آنکه آینده‌ی بشریت را به‌دست بگیرد وخود را از بردگی میراثی بشر برهاند تا مانعی بر سر راه او نباشد.[1]

ب ـ شجاعت وجرأتی که در برابر رویدادهای تاریخی، که محك آزمایش عقل هستند، فرونماند. وهمچنین بنیانگذاری دولت وجامعه واقتصاد وقانون ودین و تربیت؛ برشالوده‌یی نو وهریك براساس بی‌نقص وسالم خود.

ج ـ ایمان به‌پیوستگی همه مصالح ومنافع وایمان به برادری بشر، برپایه‌ی این فرهنگ عقلی، پایدار در روزگاران...»

....

۱ـ درنقل گفتار دکتر آلکسیس کارل حد معرفت عقل درباره‌ی حقیقت انسان را ملاحظه کردیم، آنهم نه‌درقرن هجدهم، بلکه‌حتی درقرن بیستم نیز. ـ (مؤلف).

«معنای همه‌ی اینها، برتری عقل ـ در مرحله‌ی معرفت ـ بر غیر خود است و منظور از آن «غیر»، که رقیب عقل می‌باشد، دین است: در مرتبه‌ی اول مسیحیت کاتولیکی و پس از آن گاهی پروتستان به عنوان اصلاح شده‌ی آن.
در نظر این مکتب، عقل، حق دارد که به تمام رویدادهای زندگی و لوازم آن همچون سیاست و قانون و دین، نظارت کند، چه هدف همه در زندگانی، «انسانیت» است.
این دوره همان‌گونه که به دوران روشنگری و همچنین به دوره‌ی انسانیت معروف است «دوره‌ی ایمان فلسفی به خدا» (Déism)[1] نیز نامیده شده است (خدایی که آفریننده‌ی جهان نیست و الهام‌بخش و وحی‌رسان نمی‌باشد). و چون خواص هر چیز را از نام آن می‌توان شناخت پس مقصود از روشنگری همان راندن دین از صحنه، و جایگزینی عقل به‌جای آن است و «انسانیت» که این دوران پیام‌آور آن می‌باشد، چیزی جز جایگزین «تقرب

۱ـ Déism: این مکتب خداوند را آفریدگار انسان و جهان می‌داند ولی می‌گوید خدا پس از آفرینش آنرا با قوانین خود به‌حال خود گذارده و دیگر دخل و تصرفی در آن نکرده و نمی‌کند. اصل آن در انگلستان به‌وجود آمد و پدر آن هربرت چربری Herbert Cherbury (۱۶۴۸-۱۵۸۳) بود.
پس از قدرت مذهبی کلیسا، دئیسم سرپوشی برای بی‌دینی و انکار خدا و وسیله‌یی سهل برای مادیگری و درافتادن با مذهب گردید. فرهنگ فلسفی (چاپ روسیه) از گرایندگان به این روش ولتر و روسو را از فرانسه و جان لاك و نیوتون را از انگلستان و بطور کلی دانشمندانی همچون لایب‌نیتز و هیوم را نام می‌برد که تصادفاً هیچیك چنین اعتقادی نداشته‌اند.

به‌خدا»، به‌معنای هدف درزندگانی بشر، نیست و خدایی‌که وحی وآفرینش ندارد ، ودرشرایطی‌که دررویدادهای زندگی حکمرانی وبرتری ازعقل است، می‌تواند به‌وجودآید .

بنابرین در دوره‌ی‌روشنگری ، نزاع میان دین و عقل است و نتیجه‌ی این منطق، تسلیم وخضوع دین دربرابرعقل. به‌همین جهت این دوره را دوران برتری وسروری عقل شمرده‌اند. و ازاینجا معلوم شدکه نزاع عقل و دین ، به‌معنای نزاع فکر انسانی بامسیحیت‌کلیسایی بوده است و انگیزه‌ی این نزاع ، شرایط وموقعیت‌کلیسا دراروپای‌آن زمان،چه‌درزمینه‌ی بحث واظهارنظروچه درعرصه‌ی‌سیاست وچه دایره‌ی عقیده وایمان.

دوران برتری حس- با پایـان قرن هیجدهم ، تقریباً دوره‌ی روشنگری ! به پایان رسید و دوره‌ی دیگری از دورانهای فکری اروپا با طلیعه‌ی قرن نوزدهم آغازید . موضوع نزاع همان موضوع سابق بود: دین ـ عقل ـ طبیعت .

ولی‌امتیاز قرن نوزدهم درفلسفه‌ی خاص‌آن است ، زیرا توجه فکر دراین مکتب به برتری وسروری «طبیعت» بردین وعقل وبه استقلال «واقع» در شناخت حقایق ، در برابر دین وعقل است . این‌قرن‌دوره‌ی « اصالت خارج » یا مکتب تحققی یـا اثباتی ووضعی(Positivism)[1] است‌که یك نظریه‌ی‌فلسفی‌است درزمینه‌ی معرفت وشناخت اشیاء .

۱ـ که به‌آن فلسفه یامکتب تحققی ـ مکتب اثباتی ـ وضعی یامکتب اصالت واقع ، اصالت‌حس، اصالت تجربه نیز گویند.

این مکتب درجوی خاص به پا خاست ؛ جو تمایل برخی از دانشمندان وفلاسفه به پیکار با کلیسیا ، زیراکه کلیسیا مدعی یك نوع خاص « معرفت » بود ودر نزاع بارقبا ازآن استفاده می‌کرد و دیری باآن برتری خود را بردشمنان کلیسیا حفظ نموده بود . همان معرفت کلیسیایی به معنای معرفت مسیحی کاتولیکی یامعرفت دینی یامعرفت متافیزیکی (به‌معنای‌عام).
علاوه برمعارضه باکلیسیا ومبادی معرفتی آن، انگیزه‌ی‌دیگر معارضه‌ی مکتب اصالت تحقق و خارج، ورشکستگی‌فلسفه‌ی دوران روشنگری! یعنی فلسفه‌ی‌عقلی[1] یافلسفه‌ی‌مثالی[2]ـ در نظر فلاسفه‌ی تحققی‌ـوافلاس‌آن دربرابر هدف خود، یعنی رد منطق کلیسیا در مسأله‌ی انسان‌و تنظیم‌جامعه‌ی انسانی، بود ، چه این فلسفه در دوره‌ی هگل از نو به تأیید وحی و دین متمایل گردید .
پس هدف ومنطق اصلی مکتب اثباتی ، معارضه با کلیسیا وبا مبادی معرفت آن بود که بـه نام علم و زیر پرده‌ی معارضه متافیزیکی(ماوراءالطبیعه) وفلسفه‌ی عقلی‌ومثالی انجام‌می‌شد. وگرنه مکتب‌اثباتی، درهمان حال‌که به انکاردین ـ به‌معنای دین کلیسیا ـ می‌پرداخت ، خود شالوده‌ی دین جدیدی را به جای‌آن می‌گذاشت ، به‌عنوان آئین « انسانیت بزرگ » ، که پرستش و تشریفات مذهبی همانند تشریفات مسیحیت و

۱- Rationalism

۲- Idealism

قداست واحترامی همانند آئین کاتولیك ، برای‌خود داشـ
پایه واساسی که این‌مکتب، برآن قرارداشت «طبیعت» وحـ
آن بود . درنظر آنـان طبیعت همان حقیقت ، واقع ، و
است. شناخت‌طبیعت به‌عنوان تنها منبع معرفت یقینی وحقـ
است‌نه تنها منبع مستقل معرفت. شناخت طبیعت به‌این‌معـ
عبارت است ازاینکه : طبیعت، تنها عاملی است‌که حقیقـ
درعقل انسان منعکس می‌سازد و بـه عقل الهام می‌بخشـ
خطوط اصلی‌چهره‌ی‌آنراترسیم می‌نماید. تنها طبیعت اسـ
عقل انسان را می‌سازد. این انسان ، نه‌از ماوراء طبیعت ا
می‌پذیرد و نه از دوران ذات‌خود چه درماوراء طبیعت حقیـ
وجود ندارد(بلکه حقیقت نماست) ونیزآنچه را عقل از
به‌دست‌آورد، حقیقت نیست، بلکه وهم‌وخیال است. بنابر
دین که همان وحی والهام از ماوراء طبیعت است، فریبـ
سراب می‌باشد . الهام چیزی است‌کـه هیچیك از موجو
عالم طبیعت نتوانسته‌اند آنرا به ما بشناسانند و مجسم‌کنـ
الهام ازخداست‌که ازتمام این‌طبیعت بیرون است [۲] .

فلسفه‌ی مثالی نیز همچونان ، وهم است وبه هیچ گوشه‌یی
حقیقت این‌طبیعت بستگی ندارد ، چه مثالیگری تصوراتی

۱ـ رجوع‌کنید به ضمیمه‌ی آخرهمین کتاب. عنوان «اگوست‌کنت

۲ـ واقعاً چقدر میان ادراك تاادراك وانسان تاانسان ممکن است فـا
باشد. گروهی ازفیزیکدان‌ها بقـول خودشان دردل هرذره‌یی خدارا می‌بینند
گروهی دیگرآنرا درهیچ پدیده‌یی مشاهده نمی‌کنند!

انسان است درباره‌ی خود بدون آنکه ازطبیعت بی‌کرانی، که اورا فراگرفته ودرآن زندگی می‌کند، الهام گرفته باشد.
پس آنچه راکه انسان به معنای یك موجود- ازانسان به عنوان موضوعی قابل توصیف یا ازطبیعتی که درمیان زندگی می‌کند به عنوان موضوعی قابل حکم وخبر، برزبان می‌آورد - چه آنرا ازمعارف دین گرفته باشد وچه ازفلسفه‌ی مثالی- سخنی بی‌واقعیت است ازچیزی واقعی،... سخنی دروغ است که انسان گوینده‌ی سخن، فریب دین به حکم آداب وسنن، و فریب خیال را به حکم خود خواهی، خورده است.
عقل انسان - یعنی معرفتی که درآن است - زاییده‌ی طبیعت است... ووراثت، خانواده، زندگی اقتصادی واجتماعی جلوه‌های آنند ومخلوق است ولی خالق او همین وجود حسی ماست؛ ومی‌اندیشد ولی تحت تأثیرعوامل محیطی، پایبند جبراست، ولی زندگی مادی اوقید وجبررابه‌وجودآورده، پیش ازاوعقلی نیست همان‌گونه‌که برای انسان معرفت سابقی وجودندارد. عقل انسان ومعرفت او بدون سابقه به‌دنباله‌ی وجود انسان به وجود می‌آیند. عقل و شناخت انسان، انعکاسی از زندگی حسی و مادی او هستند.

طبیعت درباره‌ی خود سخن می‌گوید وبرانسانی که بخواهد در آن زندگی کند، لازم است که به منطق اواعتماد نماید. تنها منطق طبیعت است که راه‌راست را درزندگانی انسان پیش‌پای او می‌گذارد واوست که هدفهای انسان را تعیین می‌کند، نه

منطق خدا پرستان و نه مکتب اصالت عقلیهـا و نه منط
نظریه‌ی روان شناسان درانسان شناسی .

راه زندگانی طبیعی‌انسان،ازفردآغاز، وبه‌جامعه ختم می‌ش
بنابرین خود فرد، هدف نیست وزندگی او هدف تلاشهای
نمی‌باشد؛ هدف نهایی اوکه‌باید برای‌آن‌بکوشد وبه‌سوی
برود-همچون عارفی‌که هدفش یکی شدن وپیوستن به م
است-جامعه‌است وجامعه نه‌تنهاآخرین هدف فرد بلکه‌م
اوست وانسان‌آزادی وزندگانی‌خودرا ازدست می‌دهدتاآز
وزندگی جامعه را تأمین نموده باشد.[1]

مارکسیسم-(ماتریالیسم‌دیالکتیك)[2]:نظریه‌ی‌مارکس‌یك‌نظر
مادی است‌که درآن، تحت‌تأثیر فلسفه‌ی‌تحقیقی«اگوست‌ک
قرارگرفته است. دراین نظریه وجود عقل مانند مکتب م
مکانیکی، مورد انکارنیست بلکه فقطوجود ماده، پیش‌ازو
عقل به‌حساب‌آمده واهمیت واعتبار ماده بمراتب بیش از
است‌زیرا عقل‌برای به‌وجودآمدن محتاج به‌ماده است و ب
ماده نمی‌تواند موجود شود .

نتیجه‌آنکه مارکس نه‌فقط‌با ، بقـاءعقل (یاروح) پس‌از

۱- بی‌ارجی‌انسان - فرد - وبه‌هدردادن عناصرذاتی اوبلکه عناصرانسا
اودرسیستم‌هایی‌که براساس این مکتب هستندازهمین‌جا سرچشمه می‌گیرد.وب
مفصل این مطلب درجلد دوم این‌کتاب درفصل «انسان» درایده‌ئولوژی اسل
خواهد آمد - (مؤلف).

۲- الجدلیة المادیه.

ـ که نظریه‌ی ادیان است ـ مخالف می‌باشد بلکه اساس فکـر دینی، یعنی ایمان به خدایی که یك موجود ازلـی مستقل و مبرای ازماده است ، را رد می‌کند . هردینی به‌لحاظ ریشه‌ی وجودآن، درنظرمارکس، منفور است ومی‌گویدکه تمام‌ادیان مخدر ملتها هستند .

به‌نظرمارکس ، عقل تابع ماده است زیـرا انعکاسی از آنست (برعکس عقیده‌ی‌هگل‌که ماده راانعکاس عقل می‌دانست)عقل آینه‌یی است‌که عالم مادی را به‌ما نشان می‌دهد .

این اصل مارکسی درباره‌ی‌حقیقت‌مادی، شامل منطق مارکسیسم درتمام رویدادهای طبیعت وجوانب‌آن می‌گردد ولی درمورد تطبیق باآن اصل اولی، نهادها ورویدادهای اقتصادی از نقطه نظرهای‌متعدد،نیروی‌مادی‌اصلی‌محسوب می‌شوند ورویدادهای سیاسی ، اجتماعی، اخلاقی، انعکاسی از رویدادهای اقتصادی می‌باشند .

مارکس وانگلس[1]، گـرچه حقیقت تاریخ را در رویداد هـای زندگی‌اجتماعی به‌معنای‌کلی‌کلمه‌یافته‌اند ولی‌وجهه‌ی‌نظرشان بالاصاله درمیان این رویدادها، به‌جنبه‌ی اقتصادی‌آن است و بنابرین عوامل، تمام حالات اجتماعی را در اوضاع اقتصادی آنها می‌جویند وتمام رفتارانسانها در تاریخ اجتماعات بشری را معلول همین عامل‌اقتصادی می‌دانند.

به‌عقیده‌ی آنها ، تطورات اقتصادی ، تنها عامل مؤثر زندگی

۱ـ رجوع کنید به‌ضمیمه‌ی آخر کتاب.

دولتها و سیاست آنها وهمچنین علم ودین می‌باشد و برهمی
منوال‌تمام ثمرات‌فرهنگی وفکری نیز فرع زندگانی اقتصاد
هستند بنابرین باید همه‌ی تاریخ را تاریخ‌اقتصاد !نام نهاد.



بدین ترتیب، فرار ازکلیسیا وعقاید دینی تحریف شده وآمیخ
باافکار بشری‌آن وفرارازسلطنت‌آنها به نام‌دین،ابتدا به‌مکتب مثالگرای
(ایده‌آلیسم)انجامیدکه دامنه‌یی ازمعارضه‌ی‌دین واثبات سیطـره‌ی عق
ـ نظریه‌ی‌فیختهـ گرفته‌تا اثبات دین بااین دلیل‌که خداهمان عقل‌اس
ـ نظریه‌ی‌هگل‌ـ به‌همراه داشت و سپس به مکتب تحققی ، دست افشا
اگوست‌کنت‌واشتین‌تال[2] ومکتب‌ماتریالیسم‌دیالکتیک‌ـ فرآورده‌ی مارکس
وانگلس ـ ختم‌گردید.

تمام این خط طویل انحراف، درفکر وفلسفه‌ی اروپایی، نتیجه
همان فکردینی باافکار بشری‌بودکه‌کلیسیا ومجامع پی‌درپی،آنرا به‌وجو
آوردند[3]، مقولاتی‌که‌کلیسیا ازآن بهره برداری‌کثیف خود را نمود .

بایك نگاه به‌این لغزشهای فکری، برهرمحققی روشن می‌شودک
آنان‌که برای‌گریز ازکلیسیا، ازخداگریختند، به‌هیچ حقیقت باضابطه‌ی
نرسیدند تاعذری برای ادعای‌جستجوی‌پناهگاهی برای «فرار ازمعماها

۱ـ منتخباتی ازصفحه‌ی ۲۸۳ تا۳۱۷ .... (مؤلف).

۲ـ Stendhall

۳ـ مانند مجمع خلقدونیه‌که آریوس یگانه‌پرسترا تکفیرکردند وسایر
مجامع‌قسطنطنیه وطلیطله و.. که هرچند یکباربرای آنکه پرده‌یی برضعف خو
بکشندوموقعیت‌خطرناك‌ومتزلزل‌خودکلیسیارا‌تحکیم کنندیکی‌دونفرازروشنفکران
واصلاح‌طلبان‌راتکفیرمی کردند.

اء طبیعت» ، ایشـان باشد. آیـا مثلا فلسفه‌ی ایده‌آلیسم به چـه
ی مضبوط رسیده است؟ آن عقلی که دور از خدا و طبیعت مأموریت
ت موجودات به‌وی واگذارشده کدام است؟ازماهیت‌عقل یاویژگیهای
یا از طرز عمل وفعل و انفعالاتش چه می‌دانند؟ این عقل کجاست؟
به‌وجود می‌آید؟ طبیعت آن چیست؟قانون‌آن‌کدام است؟ تمام اینها
ئهایی‌است که‌حتی درقرن بیستم‌هم پاسخی ندارد .

اما مقولاتی‌راکه این مکتب‌ارائه داد وحتمی دانست وهمه‌مسایل
را برآن بنیان نهاد؟: «اصل تناقض»[1] که این مکتب برآن بنا شده
ل‌مارکس‌آنرا به‌کار برده است) چیست ؟ ارزش واقعی چـه اندازه
؟.... اصل تناقض اصلی است مجرد و انتزاعی که با واقعیت جهان
ی ندارد .

فیخته اصل تناقض را به‌این صورت بکارمی‌برد :

«تصورانسان، تنها ازخود،گام نخستین است وبنا به تعریفی‌که
ازهدف فلسفه‌ی خود کرده‌وشبیه به مقدماتی است‌که‌نتیجه را
به‌دنبال دارند، می‌گوید: وقتی انسان به خود (یعنی هنگامی
که «من» به‌«من») بیندیشد دونتیجه‌به‌دست می‌آید: اول‌آنکه
«من» همان «من» است[2]. دوم آنکه هرچه «نه‌من» [غیرمن]

۱ـ درمنطق صوری، تناقض عبارت‌است ازمقابله‌ی عدم ووجود یك‌چیز
ن وجود وحدت درچند چیزشرط است وگرنه تناقض نخواهد بود :وحدت
ضوع ـ وحدت درمحمول ـ وحدت درجهت‌ـ ووحدت درشرط ـ اضافه‌
ـ جزء ـ قوه ـ فعل ـ زمان ـ مکان‌ـ حمل (اولی وشایع).

۲ـ حمل هوهوی واین همانی.

است «نه‌من» است وازمن‌خارج، پس دریك طرف «من» و د
طرف دیگر «نه‌من» قرارمی‌گیرد، از طرفی وجود «نه‌من» د
بطن «من حقیقی» است بنابرین «من» چون «نه من» در بط
اوست هم شامل «من» است وهم «نه‌من»[1] پس‌اندیشه‌ی (تصور
انسان درباره‌ی خودش سه مرحله یا سه‌گانگیی را در فک
به‌وجود می‌آورد. وچون دراصل‌ودر هنگام اندیشیدن انسا
در باره‌ی خود چیزی جز«من»،وجود نداشت پس‌تمام چیزها
بیرون ازما ـ همان نه‌من ـ را فقط ازراه‌آنکه «من»حقیق
دیگری‌ـیعنی«نه‌من»ـدرخود دارد،درك‌می‌کنیم واین‌چیزها
خارجی نه فقط در«من» قرار دارندبلکه نتیجه‌ی‌فعالیت «م
نیزمی‌باشند»[2].

اکنون به چه‌اندازه واقعیت جهان ازچهره‌ی‌خودنقاب برمی‌گیر
وقتی بدانیم «من» تنها وجود واقعی‌است و «نه‌من» و «جزمن» درآغ
وجود ندارند وبراثر فعالیت فکری«من» ودرشکم آن، به وجود می‌آ
وهمان ثمره «من» است ؟ این مقوله چه مقدار واقعیت‌را نشان می‌ده
هیچ ! عقیده‌یی است ساخته‌ی فیخته ، تافقط بنیاد مکـتبی نو باشد
بیش‌ازآن ؛ وبه‌همین دلیل این اساس خیالی‌با واقعیت ، رابطه‌یی ،
برای زندگی ، مایه‌یی ندارد .

۱ـ این‌را ماتریالیسم‌دیالکتیك‌به‌حساب جمع‌نقیضین‌می‌گذاردکه همانطو
که‌ملاحظه می‌شود وحدت موضوع وسایروحدتها رعایت نشده‌است.

۲ـ ازکتاب الفکرالاسلامی الحدیث وصلته بالاستعمار الغربی‌ص۸۹
۲۹۰ـ (پاورقی مؤلف).

مکتب تحققی، حق دارد این‌فلسفه راکه درعالم واقع، بی‌معناست ودر زندگانی بشر نمی‌تواند کاری انجام دهد، مسخره کند؛ اگـر بالعکس ایده‌آلیسم، مکتب تحققی‌را به مسخره نگیرد که نه‌تنها بهتر ازآن‌را نیاورده بلکه ازایده‌آلیسم خیالپرداز نیز دورتررفته وحقیقت‌را واژگونتر نموده‌است.

فیخته بااصلی‌که گذشت ودیدیم‌که ازواقعیت، بری‌است، قاعده‌یی به دست می‌دهد ومی‌خواهد باآن ثابت کند که عقل تنها موجود حقیقی است‌که وجودش احتیاج به‌چیز دیگری ندارد.

«این‌اصل ـ بطوری‌که فیخته آنرا بکار برده ـ به ما می‌گوید که عقل ازغیر خود مستقل و بی‌نیازاست و برای خود موجود می‌باشد ووجود او ذاتی‌است ودروجود چیز دیگری به وجود نیامده‌است. پس، ماهیت عقل، ازخودعقل، به دست‌می‌آید نه ازخارج ازآن؛ زیرا اگر عقل به خارج ازخـود محتاج باشد، «نه من» نقطه‌ی‌شروع خواهدبود ودرنتیجه عقل پیش از آنکه به دیگری برسد خودرا، ازدست داده‌است؛ چون معنی «نه من» نفی وجود «من» یعنی نفی وجود خود عقل است.»[1]

این اصل که «معنای نه من نفی وجود من‌است» چه واقعیتی‌را نشان می‌دهد؟ واین حکم چه فایده‌یی دارد؟ این حکمی‌است‌که خود عقل، عقلی‌که ازمذهب رهایی یافته! آنرا طردمی‌کند؟ چه‌عقلاً مانعی ندارد که «من» و «نه‌من» هردو موجودباشند وهستی هیچیك به‌دیگری

۱ــ الفکرالاسلامی و... ص ۲۹۰-۲۹۱ (مؤلف).

بستگی نداشته باشد .

مسأله آن نیست که به‌حقیقتی برسند بلکه‌مسأله آن است که‌خدایی غیر از خدای کلیسیا علم کنند ؛ خدایی که‌کاهن وکاردینال وپاپ و کلیسیا نداشته باشد ؛ این است که عقل را به‌خدایی می‌نشانند تاکه نه نگهبان بخواهد و نه‌کاهن . هدف نهایی آنها همین است و بس.

هگل با استخدام اصطلاحاتی غیر از اصطلاحات فیخته ، اصل تناقض را بکار برده است :

«فیخته اصل تناقض را همانطور که دیدیم برای اثبات برتری عقل درمعرفت بردین وطبیعت بکاربرده بود وهگل همان‌اصل را برای‌تأکیدارزش‌عقل و بعد برای‌تأییدمجدد نظریه‌ی‌الوهیت وتأکید وحی به‌عنوان آخرین وسیله‌ی یافتن حقیقت ، با این فرض‌که «خدا» همان «عقل» است، استخدام نموده است .

هگل به‌جای سه‌اصطلاحی‌که فیخته دربکاربردن اصل تناقض، سه مرحله‌ی فکری نامیده است ، به‌عبارت مخصوص به‌خوداز آنها تعبیر نموده است، یعنی : تز_آنتی‌تز_ سنتز.[1]

هگل‌درباره‌ی‌فکر می‌گوید برترین‌مرحله‌ی آن«عقل‌مطلق»است واین عقل مطلق دارای هستی ازلی وذاتی است، قبل ازهستی طبیعت وعقل نهایی. این‌عقل مطلق همان خداست وطبیعت‌از آن سرچشمه‌گرفته ولی با آن مغایر است زیرا طبیعت متکثر

---

۱ - Thése-Antithése-Synthése

معادل عربی آنها درمتن «الدعـوی ـ مقابل الدعوی ـ جامع‌الدعـوی ومقابلها» ودرفارسی «برنهاد ـ برابرنهاد ـ باهم نهاد است .»

است وعقل مطلق یکتا با یکتایی مطلق و بدون قید.
با هستی طبیعت، فکر ازعقل منطق نامحدود، به عقل مقید ومحدود، منتقل می‌گردد. پس‌طبیعت عبارت است ازخروج فکر ازمدار اول خود؛ و به همین دلیل این‌فکر ضروری و تصادفی است و آزادی و اختیار در آن راه ندارد و نقیض (وآنتی‌تز) عقل‌مطلق محسوب می‌شود. چون عقل مطلق را «تز» فرض‌کنیم، طبیعت «آنتی‌تز» آن خواهد بود وفکر، با نردبان تضاد وتناقض، ازعقل منطق به‌عقل مقید ـ یا ازنقیض به نقیض‌دیگر ـ جابه‌جا می‌شود.
پس فکر به لحاظ آنکه فکر است تا به الان در نقیض خود گنجانیده شده؛ ولی‌فکر ازنو درطبیعت درتلاش‌کسب وحدت است، زیراکه در طبیعت متفرق آنرا از دست داده بود، و می‌کوشد تاآنرا دوباره به‌دست بیاورد. دست آورده‌اش همان «عقل مجرد» است و عقل مجرد همان نهایت و هدف و ـ به‌اصطلاح ـ «سنتز» طبیعت می‌باشد.»[1]

این بود نمونه‌یی ازمکتب ایده‌آلیسم، که مکتب تحققی دراروپا ...ا درتنگنا قرارداد وجا داشت‌که برآن سخت بگیرد. کارایشان‌بازی ...ك مشت تصورات عقلی و انتزاعی واصطلاحاتی بودکه نه از واقعیت ...ه‌یی داشتند ونه باانسان واقعی وزندگانی حقیقی، ربطی.
طرفداران مکتب تحققی نیزکه به‌خدای کلیسیا وخدای «عقل»،

۱ـ الفکر الاسلامی الحدیث وعلاقته بالاستعمارالغربی،ص ۲۹۳-۲۹۵- ...ؤلف).

کفر ورزیدند ، به خداوندی بهتر از آن روی نیاوردند . آنها خدایی از طبیعت برای خود تراشیدند و آنرا علم کردند . تازه خود طبیعت چیست؟ این طبیعت که عقل می‌آفریند و به قول خودشان « حقیقت را در عقل منعکس می‌کند » چگونه چیزی است ؟ آیا وجودی محدود است یا آنکه نامحدود می‌باشد؟ یاعبارت است ازهمه‌ی این‌چیزهای مختلف از قبیل‌اجسام واشکال‌وحرکات‌وهیآت؟آیاطبیعت‌حقیقتی‌مستقل ازفهم انسانی دارد؟ یا همان صورتی است که‌ازمحسوسات ، درعقل نقش می‌بندد ؟ یا حقیقتی است که عکس‌العمل عقل ، ازآن آگاهی مطابق واقع است و گاهی مخالف ؟

اگراین طبیعت‌همان‌آفریننده‌ی عقل بشری است‌آیا اورا ازعدم محض به‌وجودآورده است؟ وچرا برای حیوان وگیاهان عقل نیافریده ؟ وآیا طبیعت‌دارای اراده واختیاراست‌که تنها یکی ازموجودات را برای این نیکی برمی‌گزیند ؟[1]

حقیقت طبیعت اگر جز برفکر بشر بردیگری هویدانمی‌شود ، پس آیا بروزآن به‌وجودعقل‌بشری بستگی ندارد ؟ پس چگونه این‌طبیعت آفریننده‌ی‌آن‌عقل است‌که‌جزدروی ظاهر نمی‌شود ؟

این عزیزان ما را به‌معمایی رهنمونند که دارای ضابطه و حدی نیست... فقط به‌طبیعت اشاره و حواله می‌کنند ! طبیعت خود چیست ؟ آیاطبیعت همان‌ماده‌ی اصلی عالم وجود است؟ وماهیت این ماده‌چیست؟ آن چیزی راکه‌آنها ماده نامیده‌اند وآنرا چیز ثابتی فرض می‌کنند آیا برخودشان نیزآشکارشده است که حدود ماهیت‌آنرا نمی‌توانند تعریف

۱- مؤلف‌گویا به‌اصل تطور وتکامل توجه واعتنایی نداشته است.

و بیان کنند ؟ ماده پس‌ازانحلال تبدیل به‌پرتو می‌شود. آیا طبیعت همان‌پرتو است یاآنکه‌همان‌ماده است؟ یاآنکه ماده ـ وهمچنین‌طبیعت ـ صورتهایی هستندکه این پرتودرآن مجسم می‌شود؟[1]

به‌هرحال، این، خدای‌آنها را ثابت نمی‌کند ، خدایی که درعین تجسم،آزاد است ودرعین‌آزادی مجسم؛ درکدام یك ازحالات خود عقل بشری را می‌آفریند؟ وآیا خود اوست‌که اینهمه صوربی‌آرام بی انتها برای خود می‌سازد؟ ... ازپرتو به‌ذره وازذره به‌جرم[2] وازجرم به‌ذره واز ذره به‌پرتو؟حیات وسلول‌زنده وکـون‌درترقی بماند، طبیعتاً این خداوند چه وقت نیروی‌آفرینش دارد ودرکدامیك از حالاتش؟ وچه‌کسی انسان راکه طبیعت، خالق عقل اوست آفرید . آیا ابتدا ، عقل او را آفرید یا پس از آنکه‌انسان‌به وجود آمدطبیعت ، عقل را به‌اوبخشید ؟

اگرطبیعت، همان است که «حقیقت را در عقـل انسانی منقوش می‌سازد» ... پس فایده‌ی عقل انسانی چیست ؟ مگر همه‌ی موجودات زنده‌ی طبیعت، صدای سخن‌اورا نمی‌شنوند ؟آیا ممکن است این‌حقیقت درعقل استران وخران وطوطیان وبوزینگان نیزنقش ببندد ؟ و آیا آن

۱ـ پاسخ‌آنست که‌طبیعت عبارت ازمجموعه‌ی مواد وتبدیلات وتبدلات آنهاست .

۲ـ رابطه‌ی $E=mC^2$ نشان می‌دهدکه‌همانطور که ماده به‌انرژی قابل تبدیل است عکس آن نیزممکن است یعنی تشعشعات پراکنده درفضا می‌توانند به‌قدرت حق بصورت ذرات اتم ومولکول متکاثف شوند ونیزدرآزمایشگاهها تجربه وثابت شده‌است‌که‌فوتونهای‌اشعه‌ی‌گاما که انرژی بیشتری دارنددرشرایط معینی بریکدیگر تأثیر می‌کنند و زوجهای الکترون وپوزیترون Positron می‌سازند.

حقیقتی که درعقل طوطی یا عقل بوزینه ، نقش می‌بندد ، همان حقیقتی است که درعقل اگوست کنت یا کارل مارکس نیز نقش بسته است؟»

اگر طبیعت است که حقیقت را درعقل انسانی منقوش می‌سازد، پس حقیقت صحیح کدام است؟ آیا این حقیقت وعقل است که زمین را مرکز عالم می‌داندیا آنکه اوراچیزی جزیك سیاره‌ی کوچك ازتوابع خورشید به‌حساب نمی‌آورد! آیاعقل‌وحقیقت، ماده را همین اجسام سخت‌می‌دانند یا اورا جزانرژی فشرده در شکلی قابل تحول نمی‌شمارند؟ آیا حقیقت وعقل ، طبیعت راچیزی بجزعمل‌عقل می‌دانند یا عقل را انعکاس ماده؟

کدامیك ازاین موضوعات عقلی همان‌حقیقتی‌است‌که طبیعت آنرا درعقل بشری نقش نموده‌است ؟ آیا ممکن‌است در نقش ، خطایی باشد یاآنکه خود عقل در این نقش اخلال می‌کند ؟ وآیا عقل ، این‌مقدار استقلال وقدرت‌را دارد ؟ باآنکه فلسفه‌ی تحققی می‌گوید : «جز آنچه طبیعت نقش می‌کند چیز دیگری وجود ندارد . »

حیات و آغاز واسرار آن را می‌گذاریم به وقت دیگر و پرسش دیگری می‌کنیم : این خدایی‌که عزیزان ماده‌گرا به‌ما عرضه می‌کنند، کدام‌است ؟ ما ، دربرابر خود ودر عقل ودر واقع چیز مضبوطی از آن نمی‌یابیم ، پس چگونه آنرا برمی‌گزینیم وبه‌آن در می‌آویزیم ؟ مگر غباری‌است که به حس اندر نمی‌آید ودرعقل ما نمی‌گنجد ؟ با آنکه خدارا شکر ، ماازکلیسیا گریختگان نیستیم!

برسیم به فلسفه‌ی کارل مارکس‌وانگلس،که مسخ مشمئزکننده‌ی زندگی بشرومسخ عوامل وجولانگاه‌آن و اسارت در دخمه‌ی «اقتصاد» است . و هرچه انسان خود را در برابر عظمت جهان مادی بیشتر بیابد

اشمئزازش افزونتر می‌گردد ، جهانی‌که هماهنگی عظیم وشگفت‌انگیز آن می‌نماید که برای زندگــانی بشر آماده شده است . اینجاست که انسان نمی‌تواند از احساس اشمئزاز از چنین فکر کوتاه و حقارت آن خودداری کند ، فکری که عظمت جهان هستی وهماهنگیی‌که‌آینده‌ی بشررا دربردارد ، اورا مجذوب و شیدا نمی‌سازد و به این همه عظمت و جذبه، پشت می‌کند تادردخمه‌ی «اقتصاد» و تولید وابزارآن فرو رود . نه تنها به‌چشم‌هدف وانگیزه‌ی بشر، بلکه‌به‌عنوان علت‌نخستین وخداوند آفریدگار او و پروردگاری که حیات به کرشمه‌ی او پایداراست ! ....

باز می‌گردیم‌به سخن اولمان؛ همه‌ی این گرفتاریها، از آغاز تا انجام ، ثمره‌ی طبیعی انحراف کلیسیا ومجامع‌آن درمفهوم «اصل‌ربانی» بود وتلاش فلسفه وفکر اروپا برای فرار ازبرابر کلیسیا و خدایی کــه به‌دنبال خود می‌کشید . شکر خدا راکه این اصل در اسلام محفــوظ و ازدستبرد ایمن ماند وکلیسیایی بالای سرخود نداشت ومیان آن‌با عقل ودانش بشری، آن برخوردی که فکراروپارا به‌آن‌گمراهی وسرگردانی کشانید ، روی نداد. جهان بینی وایده ئولوژی اسلامــی عقل و دانش بشررا درماوراء ارکان واصول خود آزاد می‌گذارد و نه تنها عقل را از کندوکاو درعالم هستی بازنمی‌دارد ، بلکه اورا به این‌کار وادار می‌کند وبراین‌کار برمی‌انگیزاند ونه فقط مانع پیشرفت‌دانش بشری نمی‌شود، بلکه‌در چهار چوب جهان بینی ربانی ، به عقــل و علم بشری ، مقام جانشینی خودرا عطا می‌کند .

نعمت ورحمت، خداوندگار بزرگ راست که اصل ربانی‌را به‌ما عنایت فرمود وآنرا درمیان‌ما نگاهداری کرد .

(ثابت است)

« پس ، روی خود راست براین د
راستین بنه، دینی که همان سرشت‌خد
است ، همان‌که مردم را برآن سرش
آفرینش‌خداوند را دیگرگونگی نیس
این همان دین استوار است »*

تمام خصایص جهان بینی اسلامی ازخاصیت « ربانی » بودن سرچشمه می‌گیرد. وچون ربانی است واز جانب خداست ، انسان با به استقبال‌آن برود وآنرا به‌آغوش دل بپذیرد ؛ باآن یکرنگ شو درتمام زندگانی‌خود آنرا بکار اندازد.

این جهان‌بینی وایده‌ئولوژی، چون فرآورده‌ی فکر بشر یامح و دوره‌ی خاص یامعلول عوامل‌طبیعی وجغرافیایی نیست وارمغانی اس راهپرداز و راهبر ، ازجانب آفریدگار برای بندگان ، خاصیتی‌دیگر آن پدیدار می‌شود : خاصیت «ثبات». ثبات محور ومدار برای تد

*- فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرةالله التی فطرالناس عليها لاتبديل‌لخلق الله ذالك الدين‌القيم».

ـولات وحرکات ، ثبات درشالوده ودر ارزشهای ذاتی این ایده‌ئولوژی.
اتی‌که باآن، این اساس فکری براثر تغییرات و تحولات پدیده‌های
ندگانی واوضاع گوناگون مراحل عمل ، تغییر نمی‌کند ، بلکه تمام
یده‌های زندگی و اوضاع عملی، محکومند که در چهار چوب اصول
بت فکری این ایده‌ئولوژی ومدار لایتغیر آن باشند .

این‌محدودیت نه‌تنها سبب جمود درفکر یا زندگی‌نمی‌شود بلکه
بشرط آنکه فکریا حیات انسان در دایره و مدار ثابت خود باشند ـ
آن‌اجازه‌ی تحرك می‌دهد و بالاتر از آن ، خود انگیزه‌ی حرکت‌آن
ز می‌گردد .

این سنت (ثبات مدار ومحور) نه‌تنها در ایده‌ئولوژی الاهی و
لامی‌هست بلکه قانون جهان‌آفرینش ونشان خاص‌صنع خداست .

ماده‌ی این جهان ـ چه به‌صورت اتم وچه به صورت انرژیها و
توهای‌گسترده ورها وچه به‌صورتهای دیگر ـ دارای ماهیت ثابتی‌است
ی با حرکتی دائمی و شکلپذیری بی‌شکیب و بی‌امان . اتم‌ها دارای
سته‌های ثابتی‌هستندکه الکترونها به‌گرد مدار ثابت‌آنها درچرخشند و
ستاره و سیاره‌یی مداری خاص داردکه با حرکتی منظم و محکوم به
امی ویژه، به‌گردآن‌می‌چرخد... وهمین‌انسان‌که به‌یاری نفخه‌ی روح
هی، انسانیت خود را یافته و از سایر مخلوقات برتر شده و نشان
گزیدگی به دست‌آورده ، باحفظ ثبات « انسانیت»[1] ، تطورات مختلف

۱ـ داروینیسم‌نو دست به‌اصلاح داروینیسم قدیم زده ومی‌گویدکه انسان
لحاظ زیست شناسی وجهات عقلی وروانی مخلوقی منحصر به فرد است واز
یگرحیوانات بکلی‌جداست.ازاین سخن‌تاسخن ماکه «انسانیت‌انسان‌خاصیتی ←

فردی ازجنین گرفته یاکهولت وفرتوتی وتطورات اجتماعی گوناگون باتمام فراز ونشیب های‌آن ، می‌گذراند وهیچگاه این تطورات اورا انسان بودن وازنیروها وانگیزه ها و استعدادات ناشی از انسانیت بیرون نمی‌برد .

همچنین، اشتیاق وافر وجنبش این‌انسان برای دگرگون ساخ زمین، یکی از همین حقایق ثابت است‌که در مرحله‌ی اول ، از طبیع عمومی جهان ـ جهان ماده‌ی‌متحرك واجرام‌کیهانی ـ و سپس از فطر انسانی‌خود ومقتضای وظیفه‌ی‌او درجانشینی‌خدا برروی زمین، سرچش می‌گیرد. وظیفه‌ی‌جانشینی‌خدا مقتضی‌حرکت‌است،حرکت‌برای دگرگو ساختن و فرازمندی موجودات روی زمین ... ولی اشکال و صور هم حرکت ثابت ، گوناگون وفراوان است.[۱]

« حرکت درمدار ثابت وبرمحور ثابت» انگ ونشان خاص صن خداست و از اینرو در طبیعت ایده‌ئولوژی اسلامی نیز بطور برجسته آشکاری جلوه‌گر است .

نمونه‌هایی از زیربنا وارزشهای « ثابت » این ایده‌ئولوژی را نشان دهنده‌ی همان «محور ثابت» هستند و منهج اسلامی با تمام تحر خود درمدار ثابت وبرگردآن می‌چرخد، ذیلاعرضه می‌کنیم (تفصیلاً درجلد دوم خواهدآمد) .

←ثابت است»گامی بیش نیست...گرچه داروینیسم هرگز این‌گام‌را برنخواه داشت. (مؤلف).

۱- نیزبه‌کتاب « معرکةالتقالید » محمد قطب ص۸۴ و۸۵ مراجعه‌کنی (مؤلف) .

تمام‌آنچه‌که به‌حقیقت خداوند متعلقند ـ که پایه‌ی ایده‌ئولوژی
‌می‌است ـ حقیقت ومفهوم ثابت وپایداری دارنـد و تغییر و تبدیل
پذیرند ... همچون حقیقت وجود خداوند وسرمدی بودن و یکتایی
باتمام تجلیاتش ، و قدرت و چیرگی وتدبیر امر آفرینش و اراده‌ی
نتهایش وسایر صفات خداوندی‌که در عالم هستی و زندگانی و مردم
ر ند .

... این حقیقت‌که همه‌ی جهان ـ جاندار و بی‌جان ـ آفریده‌ی
اوندند و به خواست خدا موجود شده‌اند وبرای هرچیز وهیچ‌کس در
جهان، درآفرینش‌وتدبیر ونگهداری، انبازی خداوند نیامده است.

... این‌حقیقت‌که بندگی‌تمام جانداران و بی‌جانان برای خداوند
ت وبندگی همه مردمان وحتی‌پیامبران‌آنها بندگی مطلق است وهمه
سان بنده‌اند ونشانی ازالوهیت درهیچیك نیست .

... این‌حقیقت‌که ایمان به‌خدا باآن صفات‌که خدا خودرا بدان
فی‌نموده و اعتقاد به فرشتگان و کتب‌آسمانی وفرستادگان او وقبول
ز رستاخیز وتقدیر نیك وبد ، شرط‌صحت وقبولی اعمال مردمان است
ر نه‌کردارشان باطل، غلط ومردود خواهدبود وبه‌حساب نخواهدآمد.

... این‌حقیقت‌که «دین» ، نزدخدا فقط «اسلام» است وخدا جز
لام ازمردم دینی‌را نمی‌پذیرد ، و معنای اسلام ، اختصاص الوهیت به
ءاست وتسلیم امراو شدن وبه فرمان وراه و قانون اوتن در دادن . و
ن‌همان دینی است‌که او برگزیده نه ادیان دیگررا .

...این‌حقیقت‌که انسان‌اشرف مخلوقات روی زمین‌است وجانشین
دا برروی آن وتمام اشیاء روی زمین مسخر اویند . بنابرین بالاترین

ارزشهای مادی این جهـان از آن اوست و وجود او ارزشهای دیگرر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد .

... این حقیقت که همه‌ی مردم از یك ریشه‌اند و به همین دلیل ازاین بابت همه باهم مساویند وتنهاارزش برتری درپرهیزکاری وکردا نیك‌است نه درارزشهای دیگری همچون مال وموقعیت وطبقه یاجنس ، سایر ارزشهای خاکی .

... این حقیقت‌که هدف هستی وآفرینش انسان، عبادت خداست به معنای بندگـی مطلق برای خـداوند و بس ... باتمام شرایط‌آن نخست گردن نهادن به فرمان او درهمه کارها ، چه‌بزرگ وچه‌کوچك ودرپندار وکردار به وی توجه داشتن ، وسپس جانشینی بر روی زمین برابرراهی - یابه تعبیرقرآن : برابر دینی - که مقررفرموده ، چه‌هردو تعبیر اشاره به یك‌حقیقت هستند .

این‌حقیقت‌که رمزهراجتماع‌انسانی (ملت) [1] عقیده وایده‌ئولوژی اوست (یعنی همان طریقه‌ی الاهی) نه جنس ونژاد وسرزمین ورنگ وطبقه‌ی اجتماعی ونه مصالح اقتصادی وسیاسی یاهرچیز دیگر .

این حقیقت که دنیا دارابتلا وامتحان‌است وجای عمل ، وآخرت سرای حساب وکیفر عمل ؛ واینکه انسان درهرحرکت و هرعمل و در هرکار نیك یابد ودرهر نعمت یاضرر ، مورد آزمایش‌است . واین‌حقیقت که برگشتِ همه کارها به‌سوی خداست.

تمام این اصول وارزشها ثابت وغیر قابل تغییر و تبدیل هستند . ثابتند تاپدیده‌های زندگی وصورتهای مختلف آن درمدار آن درحرکت

۱- رجوع کنید به ضمیمه‌ی همین‌کتاب: به‌عنوان «ملت».

پیوسته باشند ومقتضیات این‌اصول درحرکت همه تطورات‌زندگی
بستگی‌که درجامعه هست وهر نظامی‌که برای فرد وجامعه در نظر
شود وخلاصه درهمه احوال واطوار، باید مراعات گردد .
افق جلوه‌گاه این اصول و ارزشها پا به پای گسترش زندگانی و
ی دانش بشر می‌تواند وسیعتر و بازتر شود ولی اصل آن همیشه
خواهد ماند و این مفاهیم در مدار ثابت آن حرکت و گسترش
، داشت .

... این حقیقت که انسان، جانشین پروردگار برروی زمین‌است
جانشینی جلوه‌های مختلف دارد: کشاورزی و کشت و کار؛ زیرا
زندگی وطول تجارب به‌او نشان‌داده که کشت وکشاورزی برای
حتیاجات خود اوضروری‌است. اتم‌را می‌شکافد واقمارمصنوعی به‌فضا
تد تاازاسرار طبیعت غلاف جوی زمین یاسیارات وتوابع‌گردآنها
دارد.[1]

اینها وامثال اینها صورتهایی از «جانشینی»، بر روی زمین
که استعداد گسترش وافزایش دایمی دارند ولی اصل جانشینی
دگرگونیها، خود ثابت‌است ومفهوم ثابت آن اقتضا دارد که بین
وحق‌اودرجانشینی - مطابق آنچه‌خداوند معین‌کرده‌است - چیزی
نشود و اقتضا دارد که هیچ چیز درجهان از انسان برتری نجوید
زش انسانی خودرا برای ماهواره‌یی یابهره برداری از «تولیدی
» ازدست ندهد. انسان سرور اقمار مصنوعی وتولید وصنعت است
ه‌ی آن .

۱- رجوع کنید به‌عنوان«خلافت» ضمیمه‌ی آخرهمین کتاب.

... این‌حقیقت که هدف وجود وهستی‌انسان «عبادت» است و
هدف درهرحرکتی‌که انسان روبه خدا برود می‌تواند ظاهـر شود و
فعالیتهای بشر نامحدود وتابع مقتضیات جانشینی‌بشر که هرآن‌درتج
وتزایداست .

مظهر عبادت ، بندگی ـ فقط ـ خداست ، یعنی که درتمام ش
زندگی فقط ازآئین‌اوفرمان ببرند واین‌شؤون بی‌کرانند وتابع‌مقتض
فراوان جانشینی ، ودرحال تجدد ونمو ؛ اما اصل هدف ، ثابت اس
تغییر ناپذیر . ولی آنگاه‌که باتمام نیرو به‌سوی خدا نرود ودرهر
آئین اورا بکار نبندد ، به‌این حقیقت ثابت ، پشت‌پا زده و ازهدفو
انسانی خود دور شده وکردار چنین‌کسی باطل واصلاح ناپذیر ومر
دین باوران‌است .

به‌همین‌ترتیب، وسعت‌دایره‌ی این موضوعات همیشه درتغییرا
وجلوه‌های‌آن گوناگون ولی‌باهمه‌ی تطورات،دردایره‌ی این‌ایده‌ئولو
اسلامی ثابت وپایدارند ودرهیچ‌حالی تغییر پذیری ندارند.[1]



ارزش این گونه ثبات و یکنواختی ایده‌ئولوژی در آن‌است
حرکت بشری وتطورات زندگی اورا تحت‌نظام درآورد وآثارها

۱ـ طبیعت به‌تمام تطوراتی‌که لازمه‌ی تکاملجویی آنست ، اصولی ثا
ولایتغیر نیز دارد مانند سرعت نوروجاذبه وثبات‌باروجرم هسته والکترون وا
بقای انرژی واصل انتروپی ونسبیت وثابت پلانك ... اگرروزی این اصو
ثبات بیفتند ، بی‌نظمی،جهانرا بهیچ خواهدکشانید وثبات اینها ناشی ازث
دیگری درپس‌پرده است.

که بی‌لگام به‌سرنوشت بینوایی دوچارگردد، آنچنان‌که ملل مغرب‌زمین
ا، آنجاکه ازایده‌ئولوژی‌الاهی فاصله گرفتند فراگرفت، و نگذاردکه
شریت به سرابی‌که به‌بدبختی وسرگردانی وقهقرا به‌دنبال دارد، بیفتد.

ارزش یك ایده‌ئولوژی درآنست که یك‌معیار ثابت به‌دست بدهد
ا « انسان » تمام رویدادهای فکری وهرچه‌را که درطول زندگانی‌خود
ا آن روبه‌رو می‌شودبااین معیارثابت بسنجد و قرب و بُعد آنرا باحق و
سواب به‌دست بیاورد تاازگمراهیی‌که برسرآن هیچ‌اختر وهیچ‌راهنمایی
رای‌راهیابی‌نیست، آسوده ودرامنیت باشد .

ارزش یك ایده‌ئولوژی درآن‌است که به فکر انسانی تکیه‌گاهی
ا برجا بدهد ؛ تکیه‌گاهی که بتوان به‌کمك آن فکر انسان را استوار
اشت تاکه ازتوفان شهوات وعوامل مؤثر دیگر نلرزد . پیداست‌که اگر
ین تکیه‌گاه، معیاری ثابت‌نباشد وپابه‌پای تحولات فکربشری دستخوش
غییر و تحول بشود ، ممکن نیست بتواند خود ضابطه‌یی برای فکـر
شر باشد .

یکـی از ضروریات روح بشر و زندگانی انسانی ، آن است که
رکانش در مداری ثابت وگردمحوری ثابت باشد . یعنی همان سنت و
اعده‌ی عمومی‌که درسرتاسر جهان ساری وجاری‌است و در هیچیك از
وجودات این جهان استثنا نشده‌است . این‌ضرورتی‌است که شاید هرگز
انند امروز این‌گونه آشکار نشود . امروز که بشر بااز دست دادن این
صل استوار وثابت ، مانند سیاره‌یی که از مدار خـارج شده باشد وبا
صادمی خود وموجودات دیگررا به نیستی بکشاند ، زمـام امورش از
قطه‌ی اتکا ومحوری ثابت بریده شده‌است .

«ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات والارض ومن فيهن .»[1]

فرزانه‌ی هوشمندی که به سرسام مردم این زمانه دوچـار نشده باشد ودرگرداب حیرت وسرگشتگی آنان مستغرق نباشد ، وقتی به‌وضع بی‌سامانی بشر امروز نظاره کند ، خواهد دید که درتمام افکار ونظامات وهمه‌ی عادات و اوضاع و حرکاتش گرفتار اشتباهی زشتگونه و شنیع است ، بشری که‌همچون دیوانگان‌جامه برتن می‌درد و مانند نابخردان کارهای ناروا ونسنجیده می‌کند.

این دیدور فرزانه چه خواهد دید : بشری درفکر و عقیده آن چنان که درلباس مد پرست‌است وروی به کعبه‌ی مدها ؛ مردمی از درد درخروش وچون راندگان در رفتار وچون دیوانگان در خنده و چون مستان درنعره را؛ که‌به‌دنبال‌پوچند وراهی آن سوی‌خیال ، و پربهاترین متاعشان را به‌دور می‌اندازند و پاره سنگ پست وبی ارزش را دربر می‌گیرند .

نفرین باد ! آنچنانکه داستانها ازآن بازگویی‌کنند! روح انسان را سر می‌برندتاازلاشه‌ی‌اوابزاری بسازند، ابزارتولیدبیشتر ! ارزشهای انسانی وشناخت‌زیبایی وخلق ومفاهیم عالیه‌ی‌اورا برباد می‌دهند تا سود اقلیت سودجو و رباخوار و تجار کامیابی جنسی و سازندگان فیلمهای سینمائی و«مدخانه»[2] ها را تأمین کنند .

۱- «واگرحقیقت ازهوسهایشان‌پیروی‌کرده بود آسمانها وزمین وهرآنچه درآنهابودتباه‌گشته بودند ».(سوره‌ی مؤمنون : ۷۱).

۲- «بیوت‌الازیاء». Beautique, Maison تله‌های‌پول ودامخانه‌های جوانان و مدپرستان بیچاره‌که برای اخفای هزاران عقیده‌ی حقارت وبه‌جای ـــــ

سیمای این مردم ونگاه وحرکاتشان ، ظاهر وآرمان وافکارشان ، عقاید و خواسته‌هاشان ، عده‌یی گریزا ورانده را به‌ما می‌نماید ... نه درنگی که چیزی‌رادرست وآشکار ببینند ونه دیده‌یی ودلی ... مردمی گریزا ازخود ، خودی گرسنه ومضطرب وسرگردان ، که نه برهیچ‌چیز ثابت قرار می‌گیرد ونه گرد محوری ثابت و مداری یکنواخت باقی می‌ماند . باآنکه روان بشری هرگز قادر نیست که تنها ودور ازنظام و جهان هستی زندگی کند وبشر تاسرگردان وویلان است وانسان تابه‌یك راهبر راهنما نرسد ، مالك خوشبختی نخواهد شد .

گرد این بشر واژگون بخت را، عده‌یی سودجو احاطه کرده‌است که از بی هدفی و سرگردانی کشنده‌اش بهره‌برداری کند ، گروهی از رباخواران‌وتهیه‌کنندگان‌فیلمهای‌سینمایی‌ومدسازان وگردانندگان‌جراید وناشرین کتب... وتااین بلازده بخواهد ازراه خود بازگردد واز خطای خود منصرف شود ، جنون وگمراهی بیشتری را به وی الهام می‌کنند و به نام «تطور» و «آزادی» و «نوسازی» بدون قاعده وحد ، اورا به سوی گمراهی می‌رانند . جنایت وچه جنایتی بی‌کران درحق بشر و در حق این‌گروه نابسامان .[1]



فرضیه‌ی «تطور» مطلق، درهمه‌ی اوضاع ودرتمام ارزشها واصول فکریی‌که وسیله‌ی سنجش ارزشها هستند ، با اصل واضح ساختمان‌این

← آرایش شخصیت و «کاراکتر» خود، به‌شکل لباس وپربها بودن‌آن اهمیت می‌دهند .

۱ـ به«ادعانامه علیه غرب» رجوع کنید.

جهان وسرشت عالم طبیعت تناقض و ناسازگاری دارد ؛ وسیل تباهیها،از این ناسازگاری برمی‌خیزد .

تطور برای هرچه‌که با زمان پیش برود ، برای هرفکر، هر ارزش وهروضع یا نظام لازم است،زیرا آنرا اززوال نگه می‌دارد ؛ ولی برای آنچه‌که براین فکر، واین ارزش ووضع و نظام حکومت دارد «تطور»، امری پوچ و بیجاست،آن اصل فکری‌یی قیمت دارد کـه جوهری ثابت داشته باشد .

فکر اروپایی از آن هنگام ، درانـدیشه‌ی نفی مطلق «ثبات» و جانشین‌کردن فکر«تطور» مطلق افتادکه ازکلیسیا می‌گریخت وآشکارا و نهان خودراازیوغ آن‌خلاص می‌کرد ، بی‌آنکه اصل عقیده یا شریعت راکناربگذارد ، بلکه فقط «ثبات»اصول عقیده وشریعت بودکه به‌تنهایی انگیزه‌ی انقلاب رهایی بخش فکراروپایی‌گردید .

این‌مطلب درخلال مطالب‌گذشته بوجهی قابل تفسیر- نه‌تأیید- برما روشن‌گردیدوبرفکرغربی-گرچه‌ناسالم واشتباه است - نمی‌تازیم ، زیرا درآغازبا عقیده‌یی آمیخته با بت‌پرستی اساطیری روبرو بوده است وسرانجام با خودرأیی‌وخودسری‌کلیسیا ،که به‌نام اساس «ثابت» عقیده، و باآن خرافات تاریخی ، مدتها به‌جهان فکروعلم و بشریت فرمانروایـی می‌کرده است .

ما به‌ملامت‌آنها برنمی‌خیزیم ولی با این حال ، لازم است‌که به علل حقیقی «چموشی» فکرغربی وتمایلش به«تطور» درهمه چیزوبدون پایبندی به‌هیچ ثبات وهیچ ارزش وهیچ حقیقت استوار، پی‌ببریم.

اصل تطور، درهمه جا وهمه چیزیك «حقیقت علمی» نیست‌بلکه

خواسته‌یی است بی‌لگام و بی‌هدف که انگیزه‌اش گریز از آغوش بی‌مهر کلیساست .

داروین ـ مؤسس نظریه‌ی تطور و تکامل موجودات در مسیر زندگانی ـ ازجهان هستی و مصدر هستی‌ها و اراده‌یی که آفریدگار هستی است، سخنی نمی‌گوید بلکه تمام بررسیهای او تنها گوشه‌یی از عالم هستی را شامل می‌شود، یعنی وجود موجودات ، پس از فرض وجود حیات درجهان . و به‌فرض صحت نظریه‌ی او ـ که امروز تیشه به‌ریشه‌ی آن زده‌است[1] ـ خود اصل تطور و خط تکامل، نشان می‌دهد که درماوراء آن اراده‌ی ثابتی وجوددارد که همه‌ی تطورات، به‌امر او می‌گردند و برابر با برنامه‌ی ثابت و حسابشده‌یی است ، نه به‌حسب اتفاق و تصادف... و می‌فهمیم که «تطور» ، جزئی از قانون «حرکت» و جنبش است که خود، یکی از قوانین جهان است . و می‌دانیم که حرکت عالم هستی ، بیقاعده نیست بلکه تحت قانونی «ثابت» و در مداری ثابت می‌باشد .

درهرحال نه‌روش علمی و نه‌حقایق علمی هیچیك داروین را ـ که به رمز حیات راه نیافته و نتوانسته بود آنرا با دلیل علمی اثبات کند ـ وادار به‌گریز از انتساب این تطور به‌خدا نکرد بلکه وجود تطور، خود به‌خود، دلیل بروجود آفریدگاری برای آنست و نظم و هماهنگی آن باعالم وجود، راهنمای آنکه به‌وجود آورنده‌ی آن، صاحب اراده و اختیار و دانا و با خبر

---

۱ ـ رجوع کنید به کتاب «الانسان والعلم الحدیث» جولیان هکسلی و کتاب «الانسان لایقوم وحده » کریسی موریسن ترجمه به‌عربی محمود صالح الفلکی به‌نام «العلم یدعوالی الایمان» و همچنین نگاه کنید به‌ضمیمه‌ی همین کتاب درعنوان داروین». (مؤلف).

و توانا به‌هرچه بخواهد، است.

اما داروین چرا ازخدا می‌گریخت؟ داروین ازآنرو از کلیسیا می‌گریخت که ازخدای آن ـ که به‌نامش نام و کام می‌جستند ـ گریزان بود و به‌همین دلیل، زندگی را به‌طبیعت مطلق نسبت داد ـ طبیعتی که به‌قول خود او، قدرت نامحدود دارد وازآنرو وانمود می‌شود که بی‌ثبات است ـ وانگهی همه‌ی بررسی داروین درخط سیرزندگی است نه‌درمبدأ آن؛ وشامل «همه چیز» ـ چه حین‌الوجود وچه پس ازآن ـ نمی‌شود[1].

مارکسیسم ازتمام مکاتب تحققی بیشتر با اصل «حرکت در مدار ثابت وگرد محورثابت» دشمنی دارد زیرا با قبول این حقیقت آشکارا، درطبیعت جهان مادی، این مکتب، اولین پایه‌ی خود را ازدست‌می‌دهد وادعای روشنفکری وپیشرفتگی مکتب اوباطل می‌شود.

«ومارکس با حربه‌ی دیالکتیك (جدل) ومنطقی که درآن از اصل تناقض ـ که‌فیخته وهگل‌دوفیلسوف آلمانی آورده‌بودند ـ استفاده شده، مسلح است. اگرفیخته اصل را در«تصور» وهگل در«فکر» واردکرده‌بودند، مارکس آنرا به‌استناد تاریخ جوامع، در «اقتصاد» بکارمی‌برد. به‌نظرمارکس، هرچیزی نقیض‌خودرا نیز دردرون داردبطوری که هرچیز، خودش را ازبین‌می‌برد. این همان تعریف و ترسیم عمومی اصل تناقض است ولی مارکس آنرا برای‌ازمیان رفتن‌جوامعی که براساس‌سرمایه‌داری هستند بکارمی‌برد.

۱ـ رجوع کنید به‌کتاب «الانسان بین‌المادیة والاسلام» و«معرکة التقالید» محمد قطب. (مؤلف).

به‌عقیده‌ی او، جوامع پیش ازسرمایه‌داری ، یعنی فئودالها : پادشاهان وکنت‌ها (مالکین عمده) چون درداخل خود عنصر مقابل و نقیض خود را داشتند ، ازمیان رفتند و برهمین منوال این جامعه‌ی جدید ـ سرمایه‌داری ـ نیز بزودی تبدیل به نقیض ومقابل خود (یعنی جامعه‌ی کمونیستی دارای یك طبقه‌ی کارگری) خواهد شد.

باآنکه دستگاه اصل تناقض با فقط یك بار تبدیل و تحول چیزی به‌چیزدیگرازکار نمی‌ایستد و باید همیشه دو نقیض به جامع خود (سنتز)مبدل‌شوند واین جامع به‌سمتی برودکه بازنقیضی به‌بارمی‌آورد وازجامع و نقیض آن دوباره وسه‌باره جامعی سنتز زاییده‌گرددوالخ... با اینکه منطق این اصل استمرار و تحول همیشگی است ولی‌مارکسیسم نمی‌خواهد درانتظار تحول جامعه بنشیند وازفنای جامعه‌ی کمونیستی وسقوط آن و مرگ جامعه درآغوش جامعه‌یی نوتر(نقیض خود) دم بزند ، چه برسد که چشم به‌انتظارآن باشد.چه بنای «اصل» براین بودکه‌هرچیزی نقیض خود را بالاجباردرشکم خـود بپروراند و سپس نوزاد عامل مرگ مادرگردد .

نتیجه‌ی قبول این تحول دایمی‌ـکه مارکس وکمونیزم، بدون دلیل آنرا متوقف‌می‌کنند‌ـ آنست که‌هرکه ازارزشهای‌جاویدان دم بزند، ازچیزی نشدنی دم زده ، حتی آنهاکه معتقدند که برخی ازارزشهای موجود را باید نگاهداری‌کرد .کسی کـه معتقد به‌تغییروتطورهمه چیزاست،کمال ساده لوحی است‌که‌دم

ازمحافظه‌کاری بزند.

مارکس، مانند هگل، در اصل تناقض، توضیح می‌دهد که هرچیزی‌دو نیروی عمده‌ومتناقض‌دارد، یکی را «تز» ودیگری را ضد تز- «آنتی‌تز»- می‌نامد واین دو نیرویکدیگرراازبین می‌برندولی ازمرگ‌آندو، فرزندی به‌نام «سنتز» متولدمی‌شود که‌آن نیزپس‌از ابتلا به‌آنتی‌تز دیگری از بین می‌رود وسنتز دیگری‌ظاهرمی‌شود والی‌آخر... واین تسلسل‌راپایانی نیست.[1]

ظاهرعبارات‌مارکسیست‌ها نشان‌می‌دهد که‌اصل‌تناقض رامنحصر دردایره‌ی «جامعه» - که مارکس آنراصحنه‌ی‌تناقض‌این‌اصل معرفی‌کرده- می‌دانند وکلمه‌ی‌جنگ‌ونزاع میان‌طبقات‌جامعه را - که‌حریصانه‌به‌صورت اصطلاحی خاص‌خوددرآورده‌اند - به‌جای‌کلمه‌ی«تقابل»میان‌دوچیزومقابلش-که‌فیخته‌وهگل بکار می‌بردند - بکارمی‌برد. بکاربردن‌اصل‌تناقض‌دردایره‌ی«جامعه» -که مارکسیسم انتخاب نموده - دلیل براین است‌که کمونیزم -به‌عنوان‌یك جامعه- با ارزشترین جوامعی‌است که تا به‌حال وجود داشته است: [جامعه‌ی سنتز]. به‌این معناکه با انحلال جامعه‌ی‌امپریالیستی جامعه به‌نقیض خود، ازیك طرف‌به‌حکام پادشاه وازطرفی دیگر‌به‌بردگان و بینوایان تجزیه و تبدیل

۱- ولی مارکسیسم درمواقعی که‌دلخواه اوست‌این قانون‌را متوقف‌می‌کند وحرکت وتطورراپیش ازنهضت‌کمونیزم قبول دارد‌ولی پس ازآنکه‌به‌کمونیزم رسید خط بطلان‌برآن می‌کشد وآنرا یك تفکرعلمی می‌نامد. این خودبالاترین نقطه ضعف و بی‌خاصیتی اصل مذکوراست - (مؤلف).

می‌شود و از نزاع این دودسته، «سنتز» آن یعنی جامعه‌ی فئودالی به‌وجود می‌آید و فئودالیسم یعنی جامعه و حکومت اقطاعی (یا تیول داری و دیهسالاری) در برابر مالکین جزء از یك طرف وزارعین از طرف دیگر از بین می‌رود و باز از نزاع این دو طبقه ـ مالك و زارع ـ جامعه‌ی «سرمایه‌داری» زاییده می‌گردد و مارکسیسم می‌خواهد بگوید که امروز، سرمایه‌داری (در صنعت) بزودی در نیروی مقابل وضد خود ـ یعنی نیروی کارفرما از یك طرف و نیروی کارگر از طرف دیگر ـ ساقط خواهد شد و جامعه‌یی که از برخورد و تضاد این دو زاییده می‌شود جامعه‌ی کمونیستی مارکسیستی است با داشتن فقط یك طبقه.

اکنون می‌پرسیم که آیا اصل تناقض در این جامعه‌ی جدید (کمونیست مارکسیست) هم برپا و باقی خواهد بود یا آنکه به‌حکم ضرورت جهان هستی (و خود منطق این اصل یك ضرورت حتمی بود) به‌نقش خود، پایان خواهد داد.

انتقال جامعه از حالی به‌حال دیگر در نظر مارکسیسم همراه با تطور ارزشها نیز می‌باشد، فئودالیسم از پادشاهی بهتر و برتر است و سرمایه‌داری از فئودالیسم و دیهسالاری، و کمونیزم از سرمایه‌داری. ید و بیضای دعوت مکتب کمونیزم همین تز برتری جوامع از یکدیگر است و بسیاری از مردم برای آن از کمونیزم پیروی می‌کنند که فکر می‌کنند در راه برقراری جهان و جامعه‌یی بهتر از آنچه در آنند کوشا هستند»[1].

۱ـ الفکر الاسلامی الحدیث... تألیف محمد البهی. ص ۳۱۱ـ۳۱۵. (مؤلف).

ازملاحظه‌ی‌اصول مارکسیسم روشن‌می‌شود که این مکتب،مبتن
براستبدادی است‌که ناشی از علاقه‌ی وافر به‌رسیدن بـه‌نتایج و اهدا
پیش‌بینی شده است نه برواقعیت یا جستجوی حقیقت.

اصل‌تناقض ــ بدان‌گونه‌که درفلسفه‌ی‌فیخته‌و هگل دیدیم ــ ی
حکم‌ایده‌آلی‌فکری است. وبی‌سودکه کارل مارکس‌آنرا به‌تاریخ جوام
بشری، تطبیق نموده است. این‌مکتب ، تمام زیربنا های جوامع بشر
راکه ــ بنابه فرض‌اصل تناقض ــ تحول‌وتطور درهمه‌ی‌آنها راه خواه
یافت، یکباره به‌دست نفی می‌سپارد و تنها زیربنای اقتصادی را پایـه
عمل قرار می‌دهد و به شرح تحول دراین پدیده می‌پردازد ؛ زیربنای
که باتمام اهمیتی‌که داردنمی‌تواند جایگزین یانمودار سایر زیربناها
زندگی انسانی باشد وانگهی تاریخ اجتماع معینی (جامعه‌ی‌اروپا) ا
پایه‌ی‌فلسفه‌ی‌خود قرار می‌دهد وحکم‌کلی خودرا درتاریخ این جامعه
خاص بیان می‌دارد ونقطه‌هـای معینی‌را درآن انتخاب می‌کند و معلو
است‌که یك‌فردکه دریکی ازقرون ومراحل تاریخ زندگی می‌کند محا
است بتواند همه‌ی عوامل مؤثری راکه در طی قرون مختلف در زندگ
این‌جامعه، نقشی داشته‌اند به‌دست بیاورد ودرك کند .

کمونیزم ، تنها یکی‌ازمظاهرآن را می‌گیرد وبقیه‌را رها می‌کن
وباز برای بار چهارم و پنجم و ... دهم حکم می‌کندکه هردوره بطو
مطلق وازهر لحاظ، ازدوره‌ی پیش بهتر بوده‌است [یعنی اصل تحول
تکامل] وبا وجود این حاضر نیست که این چرخ دوار را بگذارد
به‌حرکت وپیشروی‌خودادامه‌دهد ووضعی‌بهتر وکاملتر ازکمونیزم به‌وجو
بیاورد . کمونیستها سیرتاریخ را درهمین نقطه متوقف می‌کنند و تما

ستی‌های آینده را فدای کمونیزم می‌سازند .

همراه این تناقضات در ساختمان مسلکی که بنیادش خود رأیی و
ت، وزن وقدر ارزشهای واقعی جهان نیز لوث می‌شود؛ نه‌فقط در
پیروان‌فلسفه بلکه حتی‌درمیان مخالفین‌آنها دراروپا وامریکا نیز.

فرار ازگذشته ومیراث‌آن ودریافت هرچه نوتر؛ ازهم پاشیدن
ه سد شهوات و بی‌بند وباریها ومسخره‌ی هرچه ارزش اخلاقی وغیر
قی، آلایشی است‌که مارکسیسم هدفی‌خاص‌را در ماوراء آن پنهان
ه است، نه‌منطقی‌که نتیجه‌ی‌یك بررسی علمی باشد.

اصل تطور نامتناهی ، برای توجیه کارهایی است‌که کمونیسم
واهد بکند وقبل‌از هرچیز توجیه هرآنچه «دولت» نسبت به افراد
ندکرد، بطوری‌که هیچ‌اصل ثابت واصل پذیرفته‌یی نماند تاکه ملت
ابر دولت به‌آن پناه‌برد وبطوری‌که چیزی به عنوان « حق‌ثابت »
اسنامه‌یی پایدار درمیان نباشد تامردم به‌آن روی‌آور گردند ویا
؛ داوری بخواهند .

درمقابل این‌آزادی دولت ازهر قیدوبند دربرابر ملت، دولت‌نیز
اد دربی قید وبندی، درتمایلات شهوانیشان آزادی می‌دهد تا در
. این‌آزادی حیوانی، بهای ارزشهای ازدست‌رفته وآزادیها وحقوق
داده‌ی خودرا دریافت کنند .

یك‌آزادی حیوانی‌برای شهوات، درمقابل یك‌آزادی استبداد در
مت، « پایاپا »[1] ، به جای آنکه این‌معامله واین نرخ را واگذار

۱ـ طبق شنیده‌ها ، برخی‌ازدول کمونیست معاملات‌دیگررا هم‌کالا درمقابل
انجام می‌دهند .

به‌یك سازش‌عرفی فیمابین کنند آنرا بریك اصل‌فلسفی و یك مکتب
کـه براساس اصل تناقض و منطق ماتریالیسم دیالکتیك متکی ا
پایور ساخته‌اند .

... واین است همان مکتب و مسلکی که اعتقاد داردکه «
مخدر است» وثبات وعدم تطور ارزشهای دینی به‌منظور خدمت به‌ط
حاکمه به وجود آمده است !



ثبات درارکان ایده‌ئولوژی اسلامی وارزشهای‌آن ـ که پیرو
عمومی جهانست ـ تنها ضامن‌خاصیت «حرکت درمدارثابت وگرد
ثابت» برای زندگی اسلامی است.

این‌اصل، هماهنگی‌فکراسلامی وحیات اسلامی‌را بانظام عـ
جهان تضمین می‌کند وآنرا ازشرّ تباهی‌جهان‌هستی ناشی‌از پیروی
بشر، دور از قاعده‌یی ثابت که با خواسته‌هـای بشری از جا در نر
نگهداری می‌نماید .

این ثبات ، همانست کـه فکر اسلامی و جامعه‌ی اسلامی ر
آلودگیی کـه در مرام مارکسی و جامعه‌ی کمونیست هست، دور
می‌دارد؛ آلایشی‌که فکرغربی وجوامع غربی ـ حتی‌آنهاکه‌با مارک
ازنظر مذهب وسیاست مبارزه می‌کنند ـ را فراگرفته است، ازآن‌ها
که براثر نابسامانیها ، از دایره‌ی عقیده پا فراتر نهادند .

« ثبات » ، عنصری است‌کـه درضمیر مسلمانان و روح جام
اسلامی، طمأنینه می‌گستراند،معلول اطمینان به‌ثبات مداری‌که‌زند
درآن درحرکت است و به ثبات محوری‌که زندگی گرد آن می‌چ

احساس‌که بشر بامشیت الاهی وبا گامهایی استوار ومتوالی رو به
ِی رو به جلو ـ از دیروز به امروز و از امروز به‌فردا ـ با رشدی
جانبه وترقیی ثابت دارد. و بالاخره این همان چیزی است‌که وجود
ن اساسی‌ثابتی‌را درجامعه‌ی اسلامی‌برای فردمسلمان تضمین‌می‌کند
وفرمانروایانش یکسان ازآن پیروی‌کنند ودست فرمانروایان آنها
ر اساس‌آن اصول و حقوق و آزادیش درمقابل آزادی شهوترانی و
لات حیوانی به توده های مستغرق در ذلت استبداد حاکمـان ، باز
اشته است .



ایده‌ئولوژی اسلامی براساس یك ثنویت درحالات زندگانی بشر
شده وارزش این دوحالت بستگی به‌خودآنهادارد نه به‌زمان ومکان،
گی به‌میزان ثابت ربوبی دارندکه زمان ومکان درآن بی‌تأثیرند.
دوحالتندکه درطول زمان و اختلاف مکان با زندگی‌بشر سروکار
د: حالت راهیابی وهدایت وحالت‌گمراهی وضلال ـگرچه گمراهی
ِی‌تازه گیرد ـ حالت حق‌وباطل ـ هرقدرکه باطل گوناگون باشد ـ
ت نور وحالت تاریکی ـ هراندازه‌که تاریکی دارای‌انواع مختلف
ـ حالت اتباع شریعت و حالت پیروی هوی ـ هرمقدار که هوی
رد داشته‌باشد ـ حالت‌اسلام‌وحالت‌جاهلیت ـ درتمام‌اقسام‌جاهلیت ـ
ت‌کفروحالت ایمان ـ هرقسم‌کفر موجود باشد ـ . مردم وقتی‌اسلام،
ِ‌راه زندگی ونظام اجتماعی را درپیش نگیرند راه دیگری جزکفر
هلیت وهوی وتاریکی وباطل وگمراهی درپیش نخواهند داشت :
« ان الدین عندالله الاسلام »

« ومن يبتغ غيرالاسلام ديناً فلن يقبل منه »
« فما ذا بعدالحق الاالضلال »
« ثم‌جعلناك علی‌شريعةمن‌الامر فاتبعها ولاتتبع اهو
الذين لايعلمون »
« و ان هذا صراطـی مستقيماً فاتبعوه ولا تتبع
السبل فتفرق بكم عن سبيله »
« الله ولی‌الذين‌آمنوا يخرجهم من‌الظلمات‌الی‌النو
و الذين كفروا اولياؤهـم الطاغوت يخرجون
من‌النور الی الظلمات »
« ومن لم يحكم بما انزل‌الله فاولئك‌هم الكافرون
« أفحكم الجاهلية يبغون ؟ ومن أحسن‌من‌الله حك
لقوم يوقنون »
« فان تنازعتم فی شیء فردوه الی‌الله و الرسو
ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الاخر»[1]

۱- همانا دین نزد خدا ، اسلام‌است».(آل‌عمران : ۱۹).
«وهرکه جز اسلام دینی خواهد هرگز ازوی پذیرفته نخواهد شد » (آل
عمران :۸۵).
«جزگمراهی ،چیست آن‌سوی حقیقت»(یونس: ۳۲).
«سپس ترا برجاده‌ی فرمان خود نهادیم به‌دنبال آن برو و ازهوسهـای
کسانی‌که نمی‌دانند پیروی‌مکن» (الجاثیه : ۱۸).
«وهمانا این‌راه راست من‌است‌و به‌دنبال آن بروید وراههای دیگرراپیروی
مکنید تاشمارا ازراه او پراکنده سازد»(الانعام: ۱۵۳).
«خدادوست‌کسانی است‌که‌گرویده‌اند. آنان‌را ازتاریکیها به‌روشنی‌بیرو
می‌برد وکسانی‌که کفرورزیدند دوستانشان سربرتافتگانندکه آنـان‌را ازروشنی
به‌تاریکیهامی‌برند» (البقره: ۲۵۷).
« وآنان که به‌آنچه خدا فرو فرستاده حکم نکرده‌اند ، نـاسپاسانند »
(المائده : ۴۴).
←

چون این مدار ثابت بماند ، زندگانی انسانی ـ چه از لحاظ فکری
یده‌یی وچه از لحاظ واقع و نظام ـ می‌تواند دردرون آن باآزادی و
ش به‌حرکت ادامه‌دهد و بااستمداد از ایده‌ئولوژی کلی و ثابت‌واستوار
تطور فطری صحیح پاسخ گوید .

ارزش بزرگ این خاصیت درتثبیت پایه واساسی‌است که احساس
کر مسلمان برآن بنا شده وجامعه وحیات اسلامی بربنیادآن به‌حال
ت واستقرار می‌ماند ، اساسی ثابت‌که درعین‌حال‌رشد و نمو احساسات
وقوانین وقراردادهای جوامع‌را آزادمی‌گذارد تاکه درقالبی خشك
جان ـ آنطور که کلیسا در قرون وسطا می‌خواست ـ منجمد نماند و
ند ستاره‌ی گمشده‌یی که مدارخودرا ازدست داده یارمه‌ی رهباخته‌یی
به مهلکه افتاده، ازهرگونه ضابطه‌یی محروم‌نباشد ، آنچنانکه‌اروپا
تاریخ معاصر به‌آن گرفتارشده وسرانجام به‌پرتگاه فکری مارکسیسم
اد .

همین‌خاصیت ثبات‌بودکه درطول هزارسال‌عمر این ایده‌ئولوژی،
ومندی وخودداری جامعه‌ی اسلامی را علی‌رغم تمام ضربات و تکانها
جوم‌وحشیانه‌ی‌دشمنان آن درهمه‌جا تضمین نمود و نگذاشت ضعف و
ماندگی درآن آشکارگردد ؛ مگر آن‌گاه که مسلمانان ازاین‌خاصیت
کری دست‌برداشتند وآن هنگام که دشمنان‌اسلام درنقشه‌ی دورکردن

ـ «آیا حکم‌جاهلیت را خواهند ؟ وچه‌کس بهترازخدا حکم فرماست‌برای
نهاکه باورمی‌دارند»(المائده : ۵۰) .

« وچون درچیزی‌به‌نزاع اندرشدید به‌خداوپیامبر بازگردانیدش اگر به‌خدا
وزواپسین‌گرویده‌اید» (النساء : ۵۹).

و گوشه‌گیر ساختن احکام و برنامه‌های اسلامی و جایگزین کردن برنامه‌های خود به‌جای آن، پیروز شدند.[1]

بدون شك آن جامعه‌یی که دنبالرو عقایدی است که متکی به اصل ثابتی نمی‌باشد و هر لحظه به شکلی درمی‌آید و ازفکر بشری که شناخت محدودی دارد، سرچشمه می‌گیرد و ازمعرفتی که برپایه‌ی ظن وحدس و احتمال وفرضیه‌های متغیر بنا شده‌است پیروی می‌کند وازاینهمه معرفت ناقص یامطابق دلخواه خود خدایی می‌سازد وعقاید و ارزشهارا باآن می‌سنجد، این چنین جامعه‌یی دائماً دستخوش تزازلهای شدید و نوسانهای دایمی خواهد بود که نتیجه‌یی جز حیرت عقل و سرگردانی ضمیر وناراحتی اعصاب و باختن وازدست دادن زندگی و تباهی‌وجود نخواهد داشت یعنی همان چیزی که امروزدر جوامع اروپایی گسسته از هر « اصل ثابت » ، به چشم می‌خورد وهمان چیزی که بشریت امروز به بدبختی آن گرفتاراست و به‌دنبال جوامع گم‌گشته‌ی اروپایی، درسرگشتگی وگمراهی بسر می‌برد.[2]

ایده‌ئولوژی باید زیر بنا وارزشی ثابت داشته باشد که ازمنبعی باعلم و اراده‌ی ثابت ناشی شده باشد، منبعی که سرتاسر مسیر ومیدان عمل این ایده‌ئولوژی‌را زیرنظر گرفته وپیچ وخمهای این گذرگاه براو پوشیده نباشد، اشتباه ارزیابی هردیروز او امروز روشن وبرملا نشود و شهوت وهوی درارزیابی او اثر نگذارد. اینجاست که حرکت و تحول

۱- به‌کتاب «هل نحن مسلمون» محمدقطب مراجعه شود-(مؤلف).
۲- به‌کتاب [ادعانامه علیه غرب] «الاسلام ومشکلات.. » مراجعه‌شود. (مؤلف).

تطور ورشد وترقی نه زیانمند بلکه مطلوب‌است ، این حرکت وتحول هماهنگی بافطرت و جهان‌است ، که همیشه درحرکت برگـرد محور « ثابت » ودرمدار « ثابت » می‌باشد ، حرکتی هوشیارانه وباهدف و در سیری مشخص واستوار ، حرکتی که ضامن برقراری درازمدت ملتها و هماهنگی واقعی آنها باطبیعت‌است .

ماکه درایده‌ئولوژی اسلامی‌خاصیت حرکت را (درمحور ومـدار ثابت) داریم نیازمند مقابله ومبارزه با جمود در قالبهـای خشك (افکار کلیسایی) نمی‌باشیم زیرا برای این ایده‌ئولوژی وزندگانیی‌که در پرتو آن باشد اصلا خطر جمود وجود ندارد ، زیرا حرکت و تحول درایـن ایده‌ئولوژی درحکم یك قانون‌است همچنانکه حرکت قاعده مسلم‌جهان است وجمود ورکود وفساد مردودآن و همچنانکه جهان ، با فرض بقاء حقیقت‌آن ، حرکتش دایمی وتطورش پیوسته ودرهرلحظه است.

وقتی به‌مکاتب فلسفی غرب می‌نگریم خاصیت «تطورمطلق» رادر بیشترآنها مشاهده می‌کنیم ولی نه‌تطوری با محورثابت . اینجاست کـه باید عوامل تاریخیی راکه این طرزفکر سرکش را بـه وجود آورده ، هوشیارانه به‌یادبیاوریم‌ودریابیم‌که تا چه اندازه از دشمنی عمیق برضد طرزفکردینی‌مایه‌گرفته‌ودرماوراء این دشمنی چه عللی پنهان‌گشته‌است؛ وباید درك‌کنیم‌که راه ورسم این طرزفکرآبستن ازدشمنیهای دیرین با کلیسا ، صلاحیت‌آنرا ندارندکه الگویی برای ما و برای ایده‌ئولوژی اسلامی باشد وروانیست‌که ما دربحث اسلامی ازآن یاری جوییم .

ما ازچنین عقیده‌یی کینه‌توزتاریخ، راه و روش مـی‌آموزیم و از نتایجی‌که به‌آن رسیده‌اند اقتباس می‌کنیم وگاه پاره‌یی ازآنرا به‌عاریت

می‌گیریم و آنرا درمقام معرفی اسلام وسخنی ازجامعه یا روشهای فکری وعقیده‌یی آن‌می‌آمیزیم! اینها همه‌جهلنددرلباس معرفت وگاه آمیخته‌یی ازنادانی وسوء نیت.

استاد محمد اسد (جدید الاسلام ولئوپولد فایس سابق) در کتاب پرارج خود «الاسلام علی‌مفترق‌الطرق» می‌گوید :

«تاریخ به‌ما می‌آموزدکه همه فرهنگهای انسانی وهمه‌تمدنها همانند موجودات جاندار، باید همه مراحل مختلف‌زندگی ـ ازتولد ونوجوانی وعنفوان شباب‌وسپس‌پیری و کهولت ـ را بگذرانند. تمدن وفرهنگ بشر ، ماننمگیاهی می‌روید واز بین می‌رودتاراه‌را برای فرهنگهای جدیدی‌که متولدشده‌اند، باز بگذارد .

اما اسلام ،که روزگاری شاهد عظمت وشکوه والهام بخشی کارهای بزرگ به‌دست مردان بزرگ و فداکاریهای گوناگون آن بوده‌ایم و بتدریج دگرگونگی یافته و اوضاع تازه‌یی به‌خود دیده و سرانجام به رکود وایستایی انجامیده وبالاخره به‌چیزی بی‌محتواومیان‌تهی تبدیل‌شده وامروزانحطاطوانحلال کامل‌آنرا به‌چشم خود می‌بینیم ،آیا مشمول این قاعده است؟ نه ! زیرا وقتی به‌یاد بیاوریم که : «اسلام تمدنی مانند سایر تمدنها وزاییده‌ی‌فکر بشر نمی‌باشد ووقتی بدانیم که‌اسلام راهی است‌که خداوندآنرا پیش‌پای ملتها و برای همه‌ی زمانها و مکانها گسترده است» وضع داوری بکلی تفاوت می‌کند .

همچنین‌فرهنگ اسلامی‌وقتی نتیجه وثمره‌ی پیروی ما از یك

دین آسمانی باشد دیگر هرگز مانند سایر فرهنگها، تسلیم مرور زمان ومقید به قوانین زندگی موجودات آلی نخواهـد بود. وانگهی آنچه راکه انحلال اسلام می‌نامیم در حقیقت خلاء و مرگی است که به‌سبب بیدلی وگرانجانی بردلهای ماسایه‌افکنده ونمی‌توان با وجود این آفت به‌نوا ونغمه‌ی‌ازلیت‌گوش‌فراداد.
گذشته ازآن، ازاینکه انسانیت ـ با رشد و بلوغ امروزی‌ـ توانسته باشد ازاسلام جوانتر بماند اثری ظاهر نیست ، زیرا جامعه‌ی متمدن انسانی، هنوزقدم اول خود (یعنی بنیاد فکر برادری انسانها) را بریك پایه واساس عملی به‌آن صورت که اسلام براساس فکر «ملتی واحد به‌نام امت» نهاده ، نتوانسته است بردارد . بشرهنوزنتوانسته بنیاد بنایی عالی، مانندنظام اجتماعی اسلام‌را بگذاردکه اصطکاکها وبرخوردهای‌نامطلوب افراد درآن‌کمترباشدوهنوزنتوانسته است‌مقام انسان راااندکی بالاببرد و براحساس امنیت یا برخوشبختی و امید معنوی او بیفزاید .
درهمه‌ی این موارد ، بالعیان ، پیشرفتهـای بشریت در جنب آورده‌های اسلام وبه‌ثمررسانده‌های‌آن فوق‌العاده ناچیزاست. پس به‌کدام دلیل است‌که می‌گویند عمراسلام به‌سرآمده؛ آیا جزاین است‌که‌اسلام برشالوده‌یی دینی خالص می‌باشدوکالای دین بی‌مشتری است وامروزبازاری ندارد؟
آیا ما وقتی نظامی برپایه‌ی دین را مشاهده‌کنیم که توانسته است راهی عملی برای زندگی ارائه نماید ـ راهی مناسبتر با

مزاج انسان وکاملتر ازآنچه عقل بشر ازراه پیشنهاد یا اصلاح بیاورد- خوددرصحنه‌ی برتری جویی دین، دلیل‌قاطعی نیست؟
ما دلایلی داریم‌که اسلام پشتیبان هرآنچیزی است که‌کوشش انسان‌آنرا به‌ثمررسانده باشد زیراکشف وارائه‌ی‌آن‌ازاسلام، دلخواه ومورد پسند خود او بوده خیلـی پیش از آنکه دست بشر به‌آن برسد؛ وهرکجاکه انسان در تطورات خود راه خطا واشتباه پیموده ، اسلام آنرا ، پیش ازآنکه بشریت به‌خطای خود پی‌برده باشد با صدای بلند وآشکار به‌بشر، هشدارداده و یادآورشده وصرفنظراز اعتقاد دینی ، از نظرعقلی محض هـم مشاهده می‌کنیم‌که اسلام بشریت را بصورتی عملی وبااطمینان تام به‌پیروی ازهدایت اسلامی تشویق‌کرده است.
برخلاف نظر برخی ازمسلمانان ، ما به اصطلاح دیـن اسلام احتیاج نداریم ، زیرااسلام امروز، کامل است وپیش ازاین‌هم کامل بوده است، نیازما در آنست‌که مناسبات خود را با دین اصلاح‌کنیم وبه‌معالجه‌ی غرور وکسالت وکوتاه نظری و بطور خلاصه معالجه وترمیم خرابیهایمان بپردازیم .
اسلام به‌عنوان یك‌بنیاد روانی واجتماعی ، ازهرتحسینی‌غنی است وازهرتغییری‌درمفهوم‌یابرنامه‌های‌اجتماعی‌آن،ولواندك، بی‌نیازاست وپیوند فرهنگهای بیگانه با آن پشیمانی سختی عایدمان خواهدکرد وزیانی حتمی بر ما واردخواهدآورد»[1].

۱- الاسلام علی مفترق‌الطرق:محمد اسد ترجمه‌ی عمرفروخ ص۱۰۹- ۱۱۲ - (مؤلف).

✿

به عقیده‌ی ما،زیان ، تنها به‌ما مسلمانان وارد نیامد،که دامنه‌ی این زیان حتمی ، یعنی تحریف تنهامنبع بازمانده‌ی هدایت آسمانی و مسموم یاگل‌آلوده کردن یکتا سرچشمه‌ی راهنمایی ناب الاهی، بزودی به‌همه‌ی بشریت خواهد رسید. بشریت به‌سبب دورماندن ازاین پایگاه ثابت واستوار، بزودی به‌زیان‌آن دوچارخواهدشد،درسر «زمینی که‌ایمان فلك رفته به‌باد» وجایی‌که به‌سبب‌کردار مردم فساد همه‌جا رافرا گرفته ووسیله‌یی برای نجات ، جزهمین زوال ثابت و استوار ، که یك سرآن به‌دست خداست ، نباشد .

آنهاکه به نام تجدید واصلاح و تطور ویا به عنوان رهـایی از یادگارهای قرونِ وسطا یاتحت هرشعار دیگر ، در انـدیشه‌ی متزلزل ساختن این‌پایگاهند ، دشمنان واقعی‌ما ودشمنان واقعی‌بشریت‌اند،آنها سزاوار طردند وبایستی ازبشریت خواست‌که آنان را ازخود برانند .

این‌گـروه ازپیشرفتگی و روشنفکری دم می‌زنند وعلیه ارتجاع سخن‌ها می‌گویند در حالی‌کـه خود هنوز خوشه چین خرمن پوسیده‌ی قرن نوزدهم و حتی قرن هیجدهمند۔نه فرزند خودکه زاده‌ی اروپاییان را دایگی‌می‌کنند ، مهربانتر ازمادر ـ وهنوز دستشان به محصول قرن بیستم نرسیده است . اینان لااقل نیم‌قرن عقب ماندگی فکری دارند و هنوزندانسته‌اندکه درحالی‌که اینان‌پایبند ماتریالیسم وتخیلات مارکسی ویا نظریه‌ی‌داروین‌وپیروان اوهستند، دراروپا طرزفکرمخالف‌مارکسیسم و داروینیسم‌همچون یك پدیده‌ی‌عمومی وهرجایی ظاهر و شکوفان شده است . اینها مرتجعین به لباس روشنفکرنـد . نه روشنفکران واقعی‌که

امروز خودرا ناچار به‌بازگشت به‌دین می‌بینند وپس‌از سه‌قرن حیرت و گمراهی واضطراب ، ازدین ، یقین وراحت واطمینان می‌جویند .

ما مسلمانان ـ که خدا مارا ازشر حوادث تاریخی‌یی کـه باعث گمراهی وجهالت فکرغربی‌گردید، حفظ نموده است ـ نـاداتر ازهمه خواهیم‌بود اگر بدون عذر وبی‌هیچ سببی وهیچ بهانه‌ی رویداد تاریخی، در وادی سرگردانی وگمراهی بیفتیم .

وقتی‌این‌پایگاه‌ثابت‌راکه‌می‌توان روزی به‌آن‌پناهنده شد وپس از، عمری‌گمراهی وتشویش ، ازآن آسایش وامنیت وثبات طلبید ، ازدست بدهیم نه فقط خود کـه همه‌ی بشریت را به‌تباهی کشانده‌ییم . بیایید عواقب خطرناك‌این‌کار بزرگ،دربرابر خود وهمه‌ی بشریت، رابسنجیم.

(«همه‌گیر» است)

« و همه چیز را
ـ بروشنی ـ
برشمردیم »*

ویژگی‌سوم ایده‌ئولوژی اسلامی ، خاصیت «کلی وهمگانی‌بودن» آن است . این خاصیت نیز از طبیعت خاصیت اول : (ربانی بودن) ـ نه‌ساخته‌ی‌انسان ـ سرچشمه می‌گیرد . کلی و همه‌گیر بودن ، نشان اصیل‌کارگاه الاهی است .

انسان، به زمان ومکان ، محدود ومحصور است . در زمانی پا به‌عرصه‌ی هستی‌گذارده وهستی اوسرانجامی خواهد داشت . پایبند مکان است وبرای جایگزینی به‌مکانی‌محتاج است واز قید مکان رهایی‌ندارد. دارای دانش وتجربه وادراکی محدود می‌باشد، دانشش باهستی اوآغاز وپا به‌پای هستی‌او ودرزمان ومکان وهمگام باوظیفه‌ی جانشینی‌او برروی

*ـ «وکل شییء احصیناه فی‌امام مبین» (یاسین: ۱۱).

مین، به‌پیش می‌رود وتوسعه می‌یابد . گذشته از این محدودیتها ، از
رفی به ناتوانیهای مادی و از طرف دیگر بــه توسن سرکش غریزه و
مچنین قصور وجهل گرفتار ومحکوم می‌باشد .

چنین انسانی وبااین شرایط وبه دلیل‌چنین محدودیتهایی، وقتی
رصدد ایجاد ایده‌ئولوژی یا آئینی برای زندگی بیفتد ، لاجرم اندیشه
عمل او نیزمحکوم به‌همان محدودیتهای زمانی و مکانی وضعف تجربی
ادراکی ونفوذ غرایز وجهل و قصورهاست . اندیشه‌ی او « جزئـی »
خواهد بود ومناسب یك‌زمان ، نه «مطلق» وبرای همه زمانها ؛ وپایبند
لك مكان خواهدبود نه‌تمام مکانها ومتناسب حالتی نه‌تمام احوال وبرای
طح معینی نه هرسطحی .

بعلاوه ، هرگز انسان، به‌همه زوایا و جوانب یك‌کار نمی‌توانــد
سترسی بیابد زیراکه «همه چیز» ، زمانهای طولانی ومکانهای متعدد و
سباب وعلل بیشمار دارند ودر ماوراء وجود انسان و حوزه‌ی ادراك او
ستند ... بعلاوه‌که‌اندیشه‌ی‌بشری دوآفت بزرگ دارد «ضعف» و«هوی»
که دو داغ قدیمی انسانند. به‌این ترتیب، فکر بشری وکاربشر ، هرگز
نخواهد توانست که همگانی و کلی باشد . فکر بشری «جزئی» است،
به‌زمان‌معینی‌بستگی‌دارد وجزئی‌بودن درآن ایجاد نقص می‌کند وزمانی
بودن‌آن ناپایداری می‌آورد ومحتاج به‌تغییرش می‌سازد وبه همین سبب
است‌که درافکار مستقل بشری یا روشهایی‌که ساخت بشرست ـ بدانسان
که تاریخ اروپا به ما نشان می‌دهد ـ همیشه «تناقض» و «جدال» وجود
داشته است .

اما آنگاه که خدای متعال سررشته را به دست گیرد ، نــه در

ایده‌ئولوژی ونه درآئین زندگی بشر ـ که زاییده‌ی آنست ـ هیچیك
قصور ونقص‌وناتوانی وفاصله راکه فرآورده‌های بشر گرفتارآن بودنـ
درآن نمی‌توان یافت ... بدین ترتیب است‌که « جامع » بودن یکی
مختصات درخشان ایده‌ئولوژی اسلامی می‌گردد .

خاصیت «همگانی» بودن‌که انگ وامتیازخاص این ایده‌ئولوژ
است به‌صورتهای مختلفی جلوه می‌کند :... یکی‌از بزرگترین‌جلوه‌ه
آن، برگشت همه‌عالم درآغاز ودررهنوردیهای مادی ومعنوی خود و
همه جوششها وگردشها وتطورها وتغییرها ، به‌خدای متعال‌است و وج
تدبیرخدا، باارادهی‌ازلی‌وابدی بی‌نهایت‌خود و اراده وقدرت وخواس
بی‌کرانه درآن. خداوند، آفریدگار جهان وجانداران وبیجانهای‌آن
کارگردان هرجنبش وجوشش وهر گردش وگونش ، وتنهابـا یك اراده
است. اوست کـه درآغاز ، هستی را سرانداخت وسپس باخواست خو
هرتغییری و هر جوششی‌ورا روا دانست به پا کرد . این همان حقیق
باشکوه «توحید» است‌که زیربنای نخستین جهان‌بینی اسلامی است.

بیان این‌حقیقت، فضای پهناوری را درمعارف قرآنی اشغال‌کرد
که نمی‌توان همه‌را دراینجا بیان‌کرد. بخشی ازآن‌را درفصل «عملگر
بودن جهان‌بینی اسلامی وبقیه‌را دربیان خـاصیت دیگر «یکتاگرایی
ـدرآخراین‌کتاب ـآورده‌ییم وتفصیل‌کامل‌آنرا به‌عنوان نخستین‌زیربنا
جهان‌بینی‌اسلامی، درجلد دوم (مخصوص بیان‌ارکان‌جهان‌بینی) خواهی
آورد . اکنون می‌پردازیم به ارزیابی این خاصیت :

این‌جهان بینی ـ ازراه خاصیت‌جامع وهمه‌گیر بودن ـ می‌توا
وجود جهان را در آغـاز ایجاد وسپس تمام حرکات و جوششهای آن

صوص جوشش پدیده‌ی «زندگانی» (حیات) را درماده‌ی سخت، تفسیر
د. بدون شك حیات چیزی‌سوای ماده‌ی بیجان وسخت است و چیزی
کفت و دهشتزا و حسابشده‌که مابین ویژگیهای‌آن با ماده،فاصله‌یی
ندازه‌ی فاصله‌ی وجود وعدم، وجود دارد .

جهان‌هستی، در برابر انسان نخست‌پرده ازروی خویشتن برمی‌دارد
بگونه‌یی جهان‌بینی در دیده‌ی دل‌او مرتسم سازد وسپس هماهنگی
ادل شگفت وشهرآشوب خودرامی‌نماید ـ هماهنگیی‌که محال است
حسب تصادف واحتمال به‌وجودآمده باشد؛ چه‌احتمال وتصادف‌قانونی
دکه‌به‌موجب‌آن محال‌است‌که‌دروجودی اینهمه هماهنگی‌خودبه‌خود
جودآمده باشد.[1] ـ واز او جهان‌بینی‌یی می‌طلبدکه این‌هماهنگی و
سق‌را توجیه کند .

پدیده‌ی «حیات» نیز در برابر انسان خودنمایی می‌کند وعلامات
نفهام بسیاری برای‌او باخود می‌آوردکه ازآنچه معمای‌اصل وجود و
م‌جهان داشت، کمتر نیست .

آیاحیات‌درماده‌ی بیجان‌چگونه جوشیدوبه وجودآمد؟ وچگونه
ین رفتارشگفت خودکه هزاران هماهنگی وتعادل بادقت‌آنرا احاطه
ده است ، ادامه می‌دهد ؟

تنها جهان‌بینی اسلامی است‌که می‌تواند تفسیری قابل درك‌برای

۱ـ رجوع‌کنید به‌فصل «المصادفه» کتاب «العلم یدعو الی الایمان»
یف‌کریسی موریسن وترجمه‌به‌عربی‌محمودصالح الفلکی ـ (مؤلف).همچنین
کتابهای « اثبات وجود خدا » ترجمه‌ی آقای آرام وکتب مربوط‌به حساب
تمالات .

اینهمه هماهنگی در طرح جهان عرضه نماید و هموست که قادر ا
باجهان بینی جامع خودهمه‌ی علامات استفهام ،ازهستی اولیه‌ی جهان گ
تاتمام رویش هستیها ومستیهای دیگر، را پاسخ بدهد وهمچنین رمز ح
در ماده‌ی بیجان وسیر شگفت انگیز پس ازآنرا بهما نشان دهد بـ
آنکه حتی ازیك سؤال بگریزد یا بهجدال پناهنده شود ویا بهطبیعـ
اموری دوراز فهم عمومی حواله کند .

فاصله‌ی میان نیستی وهستی بحدّی است که امکان عبور ازآن بـ
عقل بشری وجود ندارد. جهان چگونه پدیدارشد؟ اگرمقصود ازطبـ
همین وجود مادی است چگونه به وجود آمـد؟ عقل بشری بدون حـ
به‌یك «اراده» سازنده که چون «بخواهد» «می‌شود» این فاصله هولناك
چگونه می‌تواند عبور کند ؟[1]

عقل بشر،اگر به این اراده‌ی مبدعه (: سازنده) اعتراف نکند
تعلیل وتفسیر درمانده خواهدشد ویا مانند فلاسفه‌ی اعصار وامصارمخـ
به‌اشتباه ویاوه‌گویی خواهدافتاد . فاصله‌ی میان ماده‌ی خشك و بیجا
یاخته‌ی زنده نیزهمانند فاصله‌ی عدم ووجود است ، وفاصله‌یی دهشـ
که عقل بشر بدون حواله به‌اراده‌ی سازنده‌ی خداوندی که :

« اعطی کل شیء خلقه ثم هدی »[2]

ازطی آن عاجز است .

عقل وجان بشر دراینجا به‌جوابی آسوده ساز می‌رسند، زیرالا
زندگی به‌ماده‌ی بیجان ازمنبع دیگری غیرازخود ماده‌ی بیجان بایدآ

۱ـ ص۴۱-۴۵ کتاب «ذره‌ی بی‌انتها» آقای مهندس بازرگانرا مطالعه ک
۲ـ «همه‌چیزرا هستی بخشید و به راه‌انداخت»

ر «ذات نایافته ازهستی بخش، کی تواندکه شودهستی بخش» و«فاقد
، لایعطیه »؛ و نمی‌شودگفت که‌این‌خاصیت‌درخود ماده پنهان است
سؤالی‌دیگر پیش‌می‌آیدکه دربی‌نهایت زمان پیش، چگونـه این
ت‌درآن‌نهفته شده‌است؟ تادروقت‌معینی‌ظاهرشود، بدون‌آنکه‌درپس
اراده‌یی واراده کننده‌یی باشد .

بحث ازجهان وحیات، دراین فصل‌کافی است ودرجلد دوم ازآن
بحث خواهدشد اکنون بازمی‌گردیم به‌خاصیت جامع وعام‌بودن و
ی بازگشت همه‌ی‌جهان به‌سوی خدا وشمول‌اراده واداره وسلطه‌ی
هرچیز، که ازآن سخن‌می‌گفتیم ، وبرخی ازآیات قرآن راکه این
بت درآن مرتسم شده‌است دراینجا می‌آوریم :

« انا کل‌شیء خلقناه بقدر»

« وخلق‌کل شیء فقدره تقدیراً»

« وکل شیء عنده بمقدار»

« الذی أعطی‌کل شیء خلقه ثم‌هدی»

« انما قولنا لشیء اذا اردناه أن نقول‌له‌کن فیکون»

« ان ربکم الذی خلق‌السماوات والارض فی‌ستة‌ایام
ثم‌استوی علی‌العـرش یغشی‌اللیل‌النهار یطلبه حثیثاً
والشمس والقمر والنجوم‌مسخرات بامره ألاله‌الخلق
والامر. تبارك‌الله رب‌العالمین»

« وآیة لهم‌اللیل نسلخ منه‌النهار فـاذاهم مظلمون
والشمس تجری لمستقرلها ذالك تقدیرالعزیز العلیم
والقمر قدرناه منازل حتی عادکالعـرجون القدیم.
لاالشمس‌ینبغی‌لها أن‌تدرك‌القمرولااللیل سابق‌النهار
و کل فی‌فلك یسبحون»

«والله‌خلق‌کل دابة من‌ماء... فمنهم من‌یمشی علی‌بط
ومنهم من یمشی‌علی رجلین ومنهم من یمشی‌علی‌أر
یخلق‌الله مایشاء. ان‌الله علی‌کل‌شیء قدیر»
« وجعلنا من‌الماء کل‌شیء حی»
« ان‌الله فالق‌الحب والنوی یخرج الحی من‌المیت
مخرج‌المیت من‌الحی ذالکم‌الله فانی تؤفکون. فا
الاصباح وجعل اللیل‌سکناً والشمس والقمر حسبا
ذالك تقدیرالعزیزالعلیم. وهوالذی‌جعل لکم‌النجو
لتهتدوا بها فی‌ظلمات‌البر والبحر . قدفصلنا الایا
لقوم یعلمون. وهـوالذی انشأکم من نفس واحد
فمستقر و مستودع قد فصلنا الایات لقوم یفقهو
وهوالذی انزل‌من‌السماء ماء فاخرجنا‌به‌نبات‌کل‌شی
فاخرجنامنه‌خضراً نخرج‌منه‌حبامتراکباًومن‌النخل م
طلعهاقنوان‌دانیة وجنات‌من‌اعناب والزیتون‌والرما
مشتبهاًوغیرمتشابه.انظرواالی‌ثمره‌اذا اثمروینعه‌ان‌ف
ذالکم لایات لقوم‌یؤمنون»[1]

۱ــ « ما هرچیزرا بااندازه آفریدیم» (قمر:۴۹)
«وآفرید هرچیزرا وآنرا باندازه قرارداد» (فرقان: ۱)
«وهرچیزی نزد اواندازه‌ی خودرا دارد» (رعد : ۸)
آن [خـدایی] کـه آفرینش هرچیزرا بدوبخشید وآنراراهبری فرمود
(طه : ۵۰).
« همانا‌گفتن ما باچیزی‌که خواست ما باشد آنستکه «باش» ومی‌شود
«پروردگار شما خدایی است‌که آسمانهـا وزمین‌را درشش روزآفرید
سپس برتخت فرمانروایی نشست ، روزرا بـاشب‌که باشتاب به‌دنـبال اوست
می‌پوشاند و خورشید و مـاه و ستارگان دربند فرمـان اویند . بدانید ک
آفرینش وفرمان از اوست . خجسته بادخدایی‌که پروردگار جهانیان‌است».ــ

و حتی اسلام رویدادهایی‌که اسباب نزدیك و روشنی دارند ، در
اءاین‌علل ظاهری به اراده‌ی‌خداوند برمی‌گرداند :

**«نحن‌خلقناکم‌فلولاتصدقون؟ أفرأیتم ماتمنون؟ أأنتم
تخلقونه ام نحن‌الخالقون ؟ نحن قدرنا بینکم الموت**

«وشب برای آنان آیتی است .روزرا ازآن برکنیم و ناگهان درتاریکی
. وخورشید به‌جایگاه خود روان است‌آنست نهاد به‌اندازه ازنیرومند دانا»
« وماهرا منزلها نهادیم تاهنگامی‌که چون شاخه‌ی خشکی بازگردد. نه
رشیدرا سزدکه به‌ماه رسد ونه‌شب برروز پیشی گیرد وهریك درمدار خــود
رند» (یاسین:۳۷-۴۰) .

«وخداوند همه جنبندگان‌را ازآب آفرید، پاره‌یی برشکم روند وپاره‌یی
وپا وپاره‌یی برچهارپاخدا آنچه خواهد بیافریندچه‌خدا برهرچیزی‌تواناست»
ر: ۴۵)

«وهمه‌چیزرا ازآب‌زندگــی بخشیدیم» (انبیاء : ۳۰)

«همانــا خدای شکافنده‌ی‌دانه‌وهسته، زنده راازمرده بیرون آورد وبیــرون
زنده‌ی‌مرده اززنده است.خدای اینست به‌کجا سرگردان می‌روید ؟ شکافنده‌ی
دادان است‌وشبــرا برای آرامش‌ساخت وخورشید وماه‌رابرای حساب‌نمودن.
است نهاد به‌اندازه ازنیرومند توانا . واوکسی است‌که ستارگان ازبرای شما
د تابدان درخشکی و دریا از تاریکیهــا راه بیرون یابید . این نشانه‌ها برای
ایان نهادیم.

«واوست آنکه شمارا ازیك تن بساخت وازجایگاه وامانتگاهی . همانا
نشانه‌هارا برای‌گروهی که می‌فهمند آوردیم. واوست آنکه ازآسمان آبی
و فرستاد وبدان رویدنی هرچیز بیرون ساختیم وازآن سبزه‌یی‌که دانه‌یی‌سوار
هم بیرون ساختیم وازگل نخل‌گل آن خوشه‌های آویخته وباغهــا ازتاکها و
تون وانارمانند وبی‌مانند ... بنگرید میوه‌ی آنرا چون میوه دهد.ورسیدنش
انا دراینها نشانه‌هاست برای‌آنهاکه باورمی‌آورند» (انعام: ۹۵-۹۹).

ومانحن بمسبوقين. على ان نبدل امثالكم و ننشئكم فيـ
لاتعلمون. ولقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون
أفرأيتم ما تحرثون. أأنتم تزرعونه ام نحن الزارعون
لو نشاء لجعلناه حطاماً فظلتم تفكهون ؟ انا لمغرمون
بل نحن محرومون! أفرأيتم الماء الذى تشربون؟ أأنتـ
انزلتموه من المزن! ام نحن المنزلون ؟ لو نشاء جعلنا
اجاجاً فلولا تشكرون. أفرأيتم النار التى تورون؟ أأنتـ
أنشأتم شجرتها ام نحن المنشؤون؟ نحن جعلناها تذكر
و متاعاً للمقوين .. فسبح باسم ربك العظيم»
« فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم وما رميت اذ رميتـ
ولكن الله رمى وليبلى المؤمنين منه بلاء حسناً»[1]

دراينجا بيش از اين مجال ترسيم خاصيت «جامعيت» اين جهان بينى
باسيماى توحيد ، نيست . همين مجمل مارا بسنده است و تفصيل آن در

۱ــ «ما شمارا آفريديم پس چرا نمى‌پذيريد ؟ چه مى‌دانيد ازآن منى که مى‌ريزيد؟ آياشما مى‌آفرينيد آنرا يا آفريننده‌ماييم؟ ما مرگ‌رادرميان شما نهاديم وازما پيشى نگرفته‌اند. تاهمانندان شما به‌جاى شما بياوريم وشمارا به‌جورى که نمى‌دانيد بازآوريم . وآفرينش نخستين‌را دانسته‌ايد پس چرا هشيار نمى‌شويد. چه مى‌دانيد ازآنچه مى‌کاريد؟ آيا آنرا رويانديد ياما رويانندەييم؟ اگرخواهيم آنراهيمه‌يى سازيم و به‌شگفتى‌شويد [وگوييد] زيانمندان‌ماييم نه‌بلکه بى‌نصيبانيم! چه‌مى‌دانيد ازآبى که‌مى‌نوشيد آيا شما آنرا ازابرفروفرستاديد ياما؟ اگرخواهيم آنراشورسازيم پس‌چراسپاس نمى‌گزاريد؟چه‌ميدانيدازهمين‌آتشى که مى‌افروزيد؟ آياشمادرخت‌آنرا بساختيدياما؟ ما آنرا هشداروبهره‌يى از براى‌بيابانيان‌کرديم پس نام‌خداى‌بزرگوارت‌را منزه‌ساز» (سوره‌ى واقعه : ۵۷-۷۴) .
«وآنانرا شمانکشته‌يید بلکه خداوند کشت وچون تيرانداختى‌تو نينداختى بلکه خداوند انداخت تادين‌باوران ازآن آزمونى نيکودهند» (انفال : ۱۷).

جلد دوم این کتاب خواهد آمد.

جان کلام آنکه جهان بینی اسلامی است که باخاصیت جامع بودن شمول خود وشرط توحید، عقل و دل بشر را آرامش می بخشد واورا احقیقت:مؤثرات عالم وجود ـ همان گونه که واقعاً هست ـ مربوط میسازد فکر بشری را ازسرگردانی و بی راهبری واز حواله به عللی غیر مضبوط ـ وگاهی غیر موجود ـ (همچون حواله به عقل یاطبیعت یا به موجودات فسانه یی زاییده ی بت پرستی که رنگ فلسفه یافته ودرتاریخ جای گرفته اند) هایی می بخشد.

بالاتر از همه «عنصر اخلاقی» یی است که زاییده ی این طرز جهان بینی است و اسلام آنرا درقلب و زندگی بشر جای می دهد تا بدان سیله سررشته ی سراسرجهان وحیات را به دست خدا ونظر و سلطه ی او سپارد. (درفصل «عملگرا» بودن ایده ئولوژی اسلامی ازآن بحث خواهد شد).



جلوه ی دیگرجامعیت جهان بینی اسلامی درآنست که جهان بینی، ابه پای سخن ازحقیقت «الوهیت» وخصایص و آثار و صفات او به حکم نکه الوهیت همان حقیقت نخستین وبزرگ و اساسی این جهان بینی ست، از «عبودیت» ومختصات آن نیز سخن می گوید و از واقعیت جهان وحیات وانسان پرده برمی دارد وطبیعت وسرآغاز وصفات واحوال روابط بین او ومقام والای خداوندی(الوهیت)رامعرفی می کند، ودریك شته فکر منطقی وفطری، میان تمام این حقایق، ربطی همه جانبه رقرار می کند بجوری که با سادگی وصرافت فکر و دریافت انسان و

باسازمان وجودی‌او بسازد .

بدین ترتیب ازمجموع حقایقی که دردامن این جهان بینی ـ و درنهایت دقت ووسعت ـ وجود دارند ، یك جهان‌بینی (یك‌صورت‌کامل وتفسیر جامعی ازجهان وبشریت) به‌دست می‌آید که نیازمند هیچ‌منبع دیگری‌نیست بلکه به‌دلیل وسعت وجامعیت وعمق‌ودقت‌خود وهماهنگی بیشتری که دارد ناممکن است از منبع دیگر ،چیزی به خودبیفزاید .

تباهی ودرهم آمیختگی وپیچیدگی‌درجهان‌بینی اسلامی از روزی آغازشد که گروهی ـ که درتاریخ به‌نام‌فلاسفه‌ی اسلام شناخته شده‌اند ـ برای جهان‌بینی اسلامی به گدایی از افکارفلسفی یونانی ودریوزه‌ی برخی اصطلاحات آن، به‌خصوص ازارسطو وافلوطین والاهیون‌مسیحی، برخاستند .

جهان بینی اسلامی بحدی دقیق وعمیق و باندازه‌یی ریشه‌دار و هماهنگ ویکپارچه‌است که هیچ‌عنصر بیگانه‌یی‌را به‌خود راه نمیدهد؛ گرچه تنها یك‌اصطلاح وفقط برای «تعبیر» باشد ، تعبیری‌که به اقتضای روش فکری اجنبی به‌وجود آمده‌است .

هر اصطلاحی‌دارای تاریخی معین وارتباطاتی معلوم‌باتاریخ‌میباشد ونمی‌شودآنرا ازاین وابستگیها رهانید ودرجای دیگری ، منقطع از تاریخ خود ، بکار برد . جهان‌بینی اسلامی نیز دارای اصطلاحاتی‌خاص خوداست که با طبیعت ریشه‌ی لغوی و همه‌ی وابستگیهای تاریخی و موضوعی وطبیعت والهامات آن سازگاراست ولمس این پدیده‌ی دقیق نیز احساسی لطیف می‌خواهد تا بتواند مقتضیات این جهان بینی را در

زمینه‌ی شعور ذهنی وتعبیر خارجی‌آن، بخوبی درك نماید .

پایه‌ی نخستین جهان بینی اسلامی،معرفی دقیق‌وجامع خداوندگار است باتوصیف ذات وصفات و خصوصیات منحصر به فرد خـدایی او ـ که بکلی آنرا ازمختصات بندگان جدا می‌سازد ـ و همچنین معرفی آثار این «وجود» درجهان ودرمردم ودرهمه عوالم وملتهای زنده .

این‌معرفی درقرآن ، دردایره‌ی بسیار وسیعی تکمیل شده‌است‌که به موجب آن وجود الاهی درجان بشر به‌صورت وجودی روشن ومسلم جای می‌گیرد که زندگی بخش ومؤثر است و جان را باتمام زوایایش فراچنگ‌داردوروان‌آدمی، زنده‌یی‌است وابسته‌ی‌او وازاو توان جدایی ـ ونه فراموشی وغفلت ـ ندارد چه‌ذات الاهی بحدی توانایی وآشکاری وعمل ازخود می‌نمایاند که پیوسته انسان جان خودرا بااو روبرو وچشم درچشم واورا مدام درخود مؤثر می‌بیند .

« الحمد لله رب‌العالمین . الرحمن الرحیم . مالك یوم‌الدین »

« الله‌لااله الا هوالحی‌القیوم لاتأخذه سنة ولانوم، له مافی السماوات وما فی الارض . من ذا الـذی یشفع عنده الاباذنه ؟ یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من‌علمه الا بماشاء وسع کرسیه

« سپاس خداوند راست پروردگـار جهانیان . بخشایشگرمهربان‌دارنده‌ی روزجزا ..(سوره‌ی‌حمد).

«الله . خدایی جزاو زنده‌وپاینده نیست نه‌چرت می‌گیرد اورا ونه‌خواب. ازاوست آنچه درآسمانهاست وآنچه درزمین است . کیست‌که بی‌اجازت نزد اوشفاعت‌کند؟به‌پیش چشم وپشت سرشـان داناست‌وبه‌چیزی از دانش او چیره نشوند مگربه‌آنچه اوخواهد، سریرفرمانروایی او به‌پهنه‌ی آسمانها وزمین ـــ

السماوات والارض ولا يؤده حفظهما و هو العلی العظیم »

« الله لااله الا هوالحی القیوم نزل علیك الکتاب بالحق مصدقاً لمابین یدیه وانزل التوراة والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عــذاب شدید. والله عزیز ذوانتقام. ان الله لایخفی علیه شیء فــی الارض ولافی السماء هوالذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لااله الا هوالعزیزالحکیم » .

« قل اللهم مالك الملك ، تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیء قدیر. تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیرحساب»

« قل : لمن ما فی السماوات و الارض ؟ قل : لله .. کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم الی یوم القیامة لاریب فیه . الذین خسروا انفسهم فهم لایؤمنون

← است ونگهداری این هردو بروی گرانی نکند واوست والای بزرگوار»(سوره‌ی بقره: ۲۵۵).

«الله . خدایی جزاوزنده وپاینده نیست . این کتاب را براستی بــرتو فرو فرستادیم که پذیرای کتابهای پیشین است وتورات وانجیل راازپیش فرو فرستاد ازبرای راهنمایی مردم وقرآن را فروفرستاد . آنانکه به آیات خدا ناسپاسی کردند عذاب دردناکی را دارند وخدا بزرگ وتلافی جوست . برخداوند چیزی ـ نه در زمین ونه در آسمان ـ پوشیده نماند . هموست که شمارا درزهدانها نقش می بندد هرطورکه خواهد . خدایی نیست جزاوکه گرانمند وفرزانه است» (آل عمران: ۲-۶).

«بگو: خداوندا پادشاهــا ! فرمانروایی به آنکه خواهی بخشی وفرمان ←

وله ما سکن فی‌اللیل‌والنهار و هوالسمیع العلیم .
قل : أغیرالله أتخذ ولیا فاطرالسماوات والارض ؟
وهویطعم ولا یطعم . قل : انی أمرت أن اکون اول
من اسلم ولاتکونن من‌المشرکین . قل : انی اخاف
ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم . من یصرف عنه
یومئذ فقدرحمه وذالك الفوزالمبین . و ان یمسسك
الله بضرفلا کاشف له الاهو وان یمسسك بخیر فهو
علی‌کل شیء قدیر. وهوالقاهـــر فوق عباده و هو
الحکیم الخبیر . قل: ای‌شیء اکبر شهادة ؟ قل: الله
شهید بینی و بینکم واوحی‌الی‌هذا القرآن لانذرکم
به ومن‌بلغ. اانکم لتشهدون ان مع‌الله آلهة اخری؟
قل: لااشهد . قل : انما هواله واحد و اننی‌بریء
مماتشرکون »

← ازهرکه خواهی گیری وآنکه خواهی‌عزت دهی وآنکه خواهی خوارسازی
خوبیها به‌دست تست وتو برهرچیز توانایی. شب‌را درروز درمی‌آوری وروزرا
درشب‌گذاری وزنده‌را ازمرده بیرون سازی ومرده‌را اززنده بیرون آری وهرکه‌را
خواهی بی‌شمار روزی دهی» (آل عمران: ۲۶-۲۷).

«بگو: آنچه درآسمانها وزمین است‌ازکیست؟ بگو: ازبرای خداست‌که
برخویش مهرآوری مسلم ساخته. همانا شمارا تاروزواپسین‌که شکی درآن‌نیست
گرد آورد . آن‌کسان‌که برزیـان آرند وآنان ایمان نمی‌آرند . آنچه درشب
وروزآرام داردازاوست‌واوست‌شنوای‌دانا. بگو:آیاجزخداآفریدگارآسمانهاوزمین
رابه‌سروری‌گیرم؟ واومی‌خوراند وخورنده نیست. بگو:من مأمورم نخستین‌مسلم
باشم ومباد ازمشرکان باشی.

« بگو: اگـرسرپیچی کنم ازعذاب روزبزرگ می‌ترسم. هرکس‌که در
آن روزازاودست بردارندهمانا خدابه‌اورحمت آورده وآن‌کار مکاربی‌هویداست.
واگر خدا برتوگزندی‌رساند جزاوبردارنده‌ی‌آن نیست واگر به‌تو نیکی رساند

« الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد وکل شیء عنده بمقدار . عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال . سواء منکم من اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف باللیل و سارب بالنهار له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه ـ من امـر الله ـ ان الله لایغیر مـا بقوم حتی یغیروا مـا بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءاً فلامرد لهم ومـا لهم من دونه من وال . هوالذی یریکم البرق خوفاً وطمعاً وینشیء السحاب الثقال. ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی الله وهوشدید المحال . له دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الاکباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه ـ وما

← بازاو برهرچیزی تواناست. واوست چیره بربندگانش واوست فرزانه‌ی باخبر. بگو چه چیز گواهی بزرگترست؟ بگو: الله. گواه میان من وشماست واین قرآن را برمن به‌الهام فرستاد تابدان شمارا بیم دهم وهرکه را [به‌قرآن] رسد. آیا شمـا گواهی دهید که خدایی دیگر باالله هست؟بگوگواهی نمیدهم. بگو : هماناا وخدایی یکتاست وهمانا بیزارم از آنچه به‌انبازی گیرید» (انعام:۱۲-۱۹).خداوندمیداند آنچه را هرزنی باردارست وآنچه در زهدانها کم یـا افزون گردد وهرچیزی نزداو به‌اندازه است.دانای نهان وآشکاراست وبزرگ ووالاگرا. یکسان است که ازشما کسی آهسته سخن گوید یاآنکه آشکارش سازد وآن کس که درشب نهان است ودر روز روان . ازبـرای او [انسـان] فرشتگـان پیاپی هست درپیش روو پشت‌سر که اورا به‌امرخدانگهداری کنند خداوند سرنوشت مردم برنگرداند مگر خودبه‌خود بگردانند .وهرگاه خدابرای گروهی گزندی خواهد بـازگردانی برای آن نیست وجز اودوستی ندارند. اوهمان است که برق رابرای بیم وامید به‌شما می‌نماید وابرهای سنگین سازد. تندر زبان به‌سپاس اودارد و فرشتگان ازبیم او ـ

هو ببالغه ـ وما دعاء الکافرین الا فی ضلال .
«ولله یسجد من فی السماوات والارض طوعاً وکرهاً
و ظلالهم بالغدو والاصال . قل: من رب السماوات
والارض ؟ قل: الله . قل : أفأتخذتم من دونه اولیاء
لایملکون لانفسهم نفعاً ولاضراً ؟
«قل : هل یستوی الاعمی و البصیر ؟ ام هل تستوی
الظلمات والنور امجعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه
فتشابه الخلق علیهم ؟ قل : الله خالق کل شیء وهو
الواحد القهار »
« و له من فی السماوات والارض و من عنده
لایستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون .یسبحون اللیل
والنهار لایفترون . أم اتخذوا آلهة من الارض هم
ینشرون ؟ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا فسبحان

وصاعقه‌ها فرستد و به‌کسی رسد که خداخواهدوآنان درباره‌ی خدا به‌نزاع اندرند
واو سختگیراست. به‌حقیقت خواندن از آن اوست و کسان دیگرکه می‌خوانند
چیزی پاسخشان نگویند مگرچون‌کسی دودست باز بـرآب‌گشاید تاآب به‌لب
خویش رساند، وهرگزنتواند رسانید و خواندن‌کافران جز درگمراهی نیست. و
آنچه در آسمانها و زمین است به‌میل یابه‌زور برخدا سجده کنند و سایه‌هاشان
هربامداد وشامگاهان . بگو:پروردگارآسمانها وزمین‌کیست؟ بگو: الله بگو پس
چرا جزاو سرورانی‌گرفتید که سود وزیان خود ندارند ؟
«بگـو : آیا بینا و نابینا برابرنـد ؟ یاکه تاریکـی و نوریکسانند؟ یا
شریکانی برای خدا قرارداده‌اندکه مانندآفرینش اوآفریده‌اند وآفریده‌ها برایشان
همانندگشته؟بگو:خداآفریننده‌ی‌هرچیزاست واویکتاوچیره‌است» (رعد:۸-۱۶).
«وازاوست‌آنچه درآسمانها وزمین است وآنان‌که نزد اویند ازبندگی‌او
کبر نورزند و خسته نگردند . شبانروز بی سستی تسبیحگویند. آیا از زمین
خدایانی‌گرفته‌یدکه باز زندگی دهند؟ اگر درآسمان و زمین خدایانی جز خـدا

الله رب‌العرش عمایصفون ! لایسأل عما یفعل و هم یسألون »

« سبح‌لله مافی‌السماوات والارض وهوالعزیزالحکیم. له ملك السماوات والارض یحیی ویمیت و هوعلی کل‌شیء قدیر. هوالاول والاخر والظاهرو الباطن وهو بکل شیء علیم . هوالذی خلق السماوات والارض فی‌ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم مایلج فی‌الارض ومایخرج منها وما ینزل من‌السماء وما یعرج فیها وهومعکم این‌ماکنتم والله‌بماتعملون بصیر. له ملك السماوات و الارض و الی الله‌ترجع الامور . یولج اللیل فی النهار. و یولج النهار فی اللیل وهوعلیم بذات الصدور ».

جهان بینی اسلامی ، طبیعت جهان هستی‌یی راکه مـردم درآن زندگی می‌کنند و مختصات و روابط آنرا باآفریدگار و نشانه‌یی که از حقایق باخود دارد وآمادگی این‌طبیعت برای زندگی و زندگان . . را با اسلوبی بیان می‌کندکه برای فطرت و خرد قابل‌درك بـاشد و انسان

← می‌بودند، تباه‌شده‌بودند. پس‌منزه است پروردگارعرش ازآنچه وصف‌کنند. ازآنچه بکند بازخواست‌نشودوآنها خودبازخواست شوند» (انبیاء: ۱۹-۲۳).

«آنچه درآسمانهاوزمین‌است‌تسبیحگوی خداست واونیرومند فرزانه‌است. پادشاهی‌آسمانها وزمین از اوست. زنـده می‌سازد و می‌میراند و بـرهیرچیزی تواناست. اونخستین و واپسین وآشکارا وپنهان‌است وبه‌هرچیزی داناست.اوست که‌آسمانها و زمین را درشش روز آفرید و سپس برسریر فرمانروایی نشست به‌آنچه به‌زمین رودوآنچه ازآن برون‌گردد وآنچه‌ازآسمان فرودآید و هرچه در آن بالارود، داناست. واوهرکجاباشید باشماست. وخدا به‌آنچه می‌کنیدبیناست. پادشاهی‌آسمانها وزمین ازآن اوست وهمه‌کارها بدوبازگـردد . شب را در روز فروبرد وروززادرشب.واو بدانچه‌در دلهاست‌آگاه‌می‌باشد» (سوره‌ی‌الحدید:۱-۶)

مداق آنـرا در خارج ودرفطرت خود بیابـد ؛ وبا تعریفی دامنه‌دار
ردم را به شناخت و ادراك ناموس جهان خلقت و اسرارآن و به‌سازشی
حیح و سودایی که ناشی ازاین ادراك وشناخت واین بازتاب بـاشد ،
ی خواند :

«الذی جعل‌لکم الارض‌فراشاوالسماء بناء وانزل‌من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم . فلا تجعلوالله انداداً وانتم تعلمون »

« الحمدلله الذی خلق السماوات و الارض و جعل الظلمات والنور . ثم الذین‌کفروا بربهم یعدلون»

« الله الذی رفع السماوات بغیرعمد ترونها ، ثم استوی علی‌العرش ، وسخر الشمس‌والقمر کل‌یجری لاجل مسمی، یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکـم توقنون . و هوالذی مدالارض و جعل فیها رواسی وانهاراً ومن‌کل الثمرات جعل فیها زوجین

«آنکه زمین را بستر وآسمـــان را بنایی ازبرای‌شما ساخت و از آسمان
آبی فروفرستاد و باآن میوه هارا روزی شما ساخت . پس همانندانی از برای
خدا مسازید با آنکه می‌دانید» (بقره:۲۲).

«سپاس خداوند راکه‌آسمانها وزمین راآفرید و تاریکیها ونور ساخت و
ازآنها‌که کفرمی‌ورزند پروردگارشان را همانندآرند» (انعام : ۱).

«خداوندی‌که آسمانها رابی ستونی‌که‌آنرا ببینیدبرافراشت‌وسپس برسریر
ادشاهی نشست وخورشید وماه رابه‌کارگرفت هریك‌برای مهلت معلومی‌روانند.
جهان را می‌گرداند ونشانه‌هارا یکی پس‌ازدیگری می‌آورد . شاید به دیـــدار
روردگارتان باورآورید. واوهمانست‌که زمین را برکشید ودرآن‌کوهها ورودها
گذاشت وازهریك ازمیوه دوجفت نهاد. با شب روز را بپوشاند . همانا در آن
شانه‌هاست ازبرای‌آنها‌که می‌اندیشند. ودرزمین پاره زمینهای همسایه وباغهای
اك وکشت ونخل‌است‌از یك‌بن وغیریك بن‌که به‌یك‌آب‌سیراب شوند و در ـــ

اثنین ، یغشی اللیل والنهار ان فی‌ذالك‌لایات لق
یتفکرون.وفی الارض‌قطع‌متجاورات‌وجنات من‌اعن
وزرع ونخیل صنوان وغیرصنوان یسقی بماءوا
ونفضل بعضها علی‌بعض فی الاکل ان فی‌ذالك لای
لقوم یعقلون »
« هوالذی انزل من السماء ماء لکم منه شرا
ومنه شجرفیه تسیمون. ینبت لکم به‌الزرع والزیتو
والنخیل والاعناب ومن‌کل الثمرات ان فی‌ذالك‌لا
لقوم یتفکرون . وسخرلکم اللیل والنهار والشم
والقمر والنجوم مسخرات بامره ان فی‌ذالك لایا
لقوم یعقلون ».
« وما ذرألکم فی‌الارض مختلفاً الوانه ان فی ذال
لایة لقوم یذکرون‌وهوالذی سخرالبحرلتأکلوا م

←میوه‌شان برخی را بربرخی‌برتری دادیم. همانا درآن‌نشانه هاست برای‌آنه
که بخردند» (رعد: ۲ـ۴).

«اوست‌آنکه ازآسمان‌آبی فرو فرستادبرای‌شما که ازآن نوشابه‌ی‌اوست
ودرختان‌که درآن می‌چرانید و به‌آن‌کشت وزیتون ونخل وتاك و ازهمه میوه ه
رویانید. همانا در آن نشانه‌هاست، برای‌آنها که می‌اندیشند.وشب وروزرامسخ
شما ساخت وخورشید وماه‌وستارگان‌بافرمان اومسخرند همانا درآن نشانه‌هاست
برای‌آنهاکه بخردند. وآنچه‌که ازبرای شما رنگارنگ درزمین‌آفرید. همانا د
آن نشانه‌یی است برای‌آنهاکه بهوشند.واوست‌آنکه‌دریارا مسخرساخت تا ازآ
گوشت‌تازه‌بخورید وزیوری که بپوشیدش ازآن بیرون‌آرید. وکشتی‌را بینی‌آ
را بشکافدوتا ازخدا فزونی خواهیدوشایدکه‌شما سپاس‌گزارید. وودرزمین‌لنگره
نهادکه شمارا نلرزاند ورودها وراهها،باشدکه راه یابید. ونشانها وبا ستاره‌آنا
راه یابند. آیا آنکه بیافریند مانند آنستکه نیافریند ؟ آیا هشیار نمی‌شوید؟»
(نحل : ۱۰ـ۱۷). ←

لحماً طرياً و تستخرجوا منه حلية تلبسونها و ترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا من‌فضله ولعلكم تشكرون والقى فی‌الارض رواسی ان تمید بکـم و انهاراً و سبلا لعلکم تهتدون. وعلامات وبالنجم هم‌یهتدون. افمن یخلق کمن لایخلق ؟ أفلا تذکرون »

« أولم یرالذین کفروا ان السماوات والارض‌کانتا رتقاً ففتقنا هما وجعلنا من الماء کل‌شیء حی‌أفلا یؤمنون ؟ وجعلنا فی‌الارض رواسی أن تمیدبهم و جعلنا فیها فجاجاً سبلا لعلهم یهتدون . وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً و هم عن آیاتها معرضون . و هوالذی خلق اللیل والنهار والشمس والقمرکل فی فلك یسبحون »

« ألم‌تر ان‌الله سخرلکم مافی الارض والفلك تجری فی‌البحر بأمره ویمسك السماء ان تقع علی‌الارض‌الا باذنه . ان‌الله بالناس لرؤوف رحیم .»

« ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق وماکنا عن الخلق غافلین . و انزلنا من‌السماء ماء بقدر ، فاسکناه فی

. «آیاآنان که کفرورزیدند نمی‌بینند که آسمانها وزمین بسته‌بودند وبازشان دیم؟ وهرچیزرا ازآب، زندگی نهادیم پس‌آیا نمی‌گروید. و در زمین‌لنگرها دیم که آنهارا نلرزاند ودرآن دره ها وراهها ساختیم شاید راه یابند. وآسمان سقفی ساختیم محفوظ وآنان ازنشانه های‌آسمانی رویگردانند. واوست‌آنکه ـ وروز وخورشید وماه‌آفرید. هریك‌درمداری شناورند» (انبیاء: ۳۰ـ۳۳).

«نبینی که خـدا مسخر شما ساخت آنچه درزمین است؟ وکشتـی در ا به‌فرمان او رود وآسمانرا نگهداردکه برزمین نیفتد جزباخواست او.همانا اوند بمردم مهربان وبخشایشگراست» (حج:۶۵).

«وهمانا برفراز شماهفت‌راه آفریدیم وازآفرینش غافل‌نبوده‌یم واز ـــه

الارض ، وانا علی ذهاب به لقادرون . فأنشأن
به‌جنات‌من نخیل‌واعناب، لکم فیها فواکه‌کثیره،و
تأکلون »

« ألم‌تر أن‌الله یزجی سحاباً،ثم‌یؤلف بینه. ثم یج
رکاماً ، فتری الودق یخرج من‌خلاله ؟ و ینزل
السماء من‌جبال فیها من‌برد ، فیصیب به من یشا
یصرفه عمن یشاء ، یکاد سنا برقه یذهب بالابصا
یقلب‌الله اللیل‌و النهار . ان فی ذالك لعبرة لا
الابصار »

«ألم‌تر الی‌ربك کیف مدالظل، ولوشاء لجعله سا
ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ؟ ثم قبضناه الینا ق
یسیراً . وهوالذی جعل‌لکم اللیل لباساً ، و ا
سباتاً، وجعل‌النهار نشوراً . و هوالذی أرسل‌الر
بشراً بین‌یدی رحمته و انزل من‌السماء ماء طهو

← آسمان آبی فروفرستادیم‌باندازه ودرزمین‌جای‌دادیمش‌وما به‌بردن‌آن‌توانا ی
سپس باآن ازبرای شما باغها ازنخل وتاك آفریدیم درآن ازبرای شمامیوه‌ه
بسیار است وازآن می‌خورید» (مؤمنون : ۱۷-۱۹)

«ندیده‌یی که خدا ابری فرستد و میـان اجزای آن پیوستگی آرد وآ
فشرده سازد تاآنکه‌باران را ازمیان آن‌ببینی که‌بیرون آید وازآسمان ازکوهها
که درآن است تگرگ فروفرستد وبه‌هرکه خواهد رسانَد وازهرکه خواهد آ
بازدارد درَخشش‌برق‌آن ابر،دیدگان‌رافروبندد. خدا شب وروزرا به‌هم مبدل‌سا
همانا درآن برای روشندلان عبرت است» (نور: ۴۳-۴۴).

« ندیده‌یی که پروردگـارت سایه‌را چسان گسترد واگرمی‌خواست آ
نگه می‌داشت.وخورشیدرا راهبراو ساختیم وپس‌ازآن آنرا آهسته درهم‌کشید
واوکسی است که‌شب‌را پوششی ازبرای شما ساخت وخواب‌را آسایشی‌وروز
برپا خاستنی. واوست‌که بادها رابه‌مژده وطلیعه‌ی رحمت خویش فرستاد واز -

لنحيي به بلدة ميتاً ونسقيه مما خلقنا انعاماً وأناسي كثيراً »

«وآية لهم الارض الميتة احييناها و اخرجنا منها حباً فمنه يأكلون . و جعلنا فيها جنات من نخيل و اعناب وفجرنا فيها من العيون . ليأكلوا من ثمره و ما عملته ايديهم ، افلا يشكرون ؟ سبحان الذی‌خلق الازواج كلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لايعلمون . وآية لهم‌الليل نسلخ منه النهار فاذاهم مظلمون . والشمس تجری لمستقرلها ذالك تقدير العزيز العليم . والقمر قدرناه منازل حتی عادكالعرجون القديم .لاالشمس ينبغی‌لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق‌النهار وكل فی‌فلك يسبحون»

« قل: أئنكم لتكفرون بالذی خلق الارض فی‌يومين وتجعلون‌له انداداً . ذالك رب‌العالمين . وجعل‌فيها رواسی من‌فوقها ، وبارك فيها ، وقدر فيها اقواتها فی‌اربعة ايام سواء للسائلين . ثم استوی الی‌السماء

[...]سمان آب پاكيزه‌يی فروفرستاديم تا با آن‌سرزمينی‌مرده را زنده سازيم‌وآنرا به [...]ده‌های‌خود ـ چهارپايان ومردمان ـ بسيار بنوشانيم» (فرقان : ۴۵-۴۹).

«وزمين مرده‌نشانه‌يی است برای آنها.كه آنرا جان داديم وازآن دانه‌يی [...]ن ساختيم و اكنون ازآن می‌خورند. ودر آن باغها ازنخل وتاك ساختيم [...]مه‌سارهاازآن‌شكافتيم تاازميوه‌ی آن بخورندوازآنچه به‌دست‌خودساخته‌اند. پس [...] سپاس نمی‌گزارند؟ منزه است خدايی‌كه تمام جفتهارا آفريد روييدنيها و [...]ن وآنچه نمی‌دانند. همين شب نشانه‌يی است برای آنهـاكه روزرا ازآن [...]ی‌كنيم ودرتاريكی می‌افتند وخورشيد روبه‌جايگاه خود روان است. آن‌است [...]ربزرگ دانا . وماه‌را خانه‌ها معين‌كرديم تاآنجـاكه چون شاخ خشك باز [...]ردد نه خورشيدرا رسدكه ماه‌رادريابد ونه شب برروزپيشی گيرد وهريك[...]

وهی دخان فقال لها و للارض : أئتیا طوعاً اوکر
قالتا : أتینا طائعین . فقضاهن سبع سماوات ف
یومین ، وأوحی فی کل سماء أمرها . وزینا الـ
الدنیا بمصابیح وحفظاً ذالك تقدیر العزیزالعلیم
« أفلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها وزینا
ومالها من فروج . و الارض مددناها و القینا ف
رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج . تبصرة
ذکری لکل عبد منیب . ونزلنا من السماء ماء مبار
فانبتنا به جنات وحب الحصید . والنخل باسقات
طلع نضید . رزقاً للعباد واحیینا به بلدة میتاً کذا
الخروج »

→ در مدارخود شناورند».

«بگو: آیا شما ناسپاسی کنید کسی را که زمین را دردوروز آفرید وازبرا
او همتایانی سازید. آن خدای جهانیان را؟ ودرآن لنگرها پدیدکرد ازبالای
وخجسته ساخت داخل آنرا وخوردنیها درآن معین نمود درچهار روز یکس
برای همه خواهانها. وسپس برآسمان قرارگرفت که دودی بود ، و به آن فرمود
به زمین بامیل یابدون میل به نزد من آیید گفتند بامیل آمدیم . ودر دوروز آنها
هفت آسمان ساخت وفرمان خودرادرهر آسمانی به وحی فرستاد وآسمان جهان
با چراغها بیاراستیم و تانگاهدار باشند. آن است تقدیر عزیز دانا » (فصلت
۹-۱۲) .

«آیا ننگریسته اند به آسمانی که برفراز آنانست که چگونه آنرا ساخت
ومرآراستیم وشکافی درآن نیست. وزمین را برکشیدیم ولنگرها درآن افکند
ودرآن هرجفت روح انگیزرویاندیم تاروشنبینی وهشیاری فزاید هر بنده یی را
بازگرد است. و ازآسمان آبی خجسته اثرفرو فرستادیم و باآن باغها و دانه
دروشدنی رویاندیم ونخلهای بلند که شکوفه هایی رسته دارند. روزی برای بندگا
وباآن زمینهای مرده زنده ساختیم و بیرون شدن شمانیز آنچنان است» (سوره ی قاف
۶-۱۱).

این جهان بینی، همچنین، ازز ندگانی وز ندگان بر ایشان سخن می گوید
بع زندگانی ومصدر جانداران و برخی ویژگیهای آنهارا ، به اندازه‌یی
معرفت بشررا یارای آن باشد ، می‌شناساند ومیان آنها و جانداران
باپیوند «عبودیت خدا» پیوستگی به‌وجود می آورد وبا رشته‌ی اراده‌ی
عد خداوندی درآفرینش ،آنها را به‌هم وابسته می‌سازد و در اشتراك
ن دربرخی خصوصیات که نمودار یك اراده‌ی خلاقه ویك سازندگی
کار می‌باشد همه‌را یك‌کاسه ودرکنارهم نشان می‌دهد و نعمت خداوند
، که بسیاری ازجانداران را مسخر آنها ساخته، یاد آور می‌شود :

« وجعلنا من الماء کل شیء حی »
« والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه
ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع
یخلق الله مایشاء ان الله علی کل شیء قدیر »
«وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الاامم
امثالکم مافرطنا فی الکتاب من شیء»
« ومامن دابة فی الارض الاعلی الله رزقهـــا و یعلم

« واز آب همه چیزرا زنده ساختیم» (انبیاء : ۳۰).

«وخداوند همه جنبندگان‌را ازآبی آفریده پاره‌یی برشکم‌راه روند وپاره‌یی
دوپا وپاره‌یی برچهارپا. خدا آنچه بخواهد می‌آفریند. خداوند برهمه‌چیز
اناست» (نور:۴۵).

«هیچ جانوری درزمین ونه‌پرنده‌یی که بادوبال پروازکند جز امتی‌چون
ما نبودند. مادر کتاب، چیزی فروگذار نکردیم وسپس به‌سوی پروردگارشان
از می‌گردند» (انعام:۳۸) .

«هیچ جنبنده‌یی درزمین نیست مگر آنکه روزیش باخداست وجایگاه و
انتسرای آنانرا می‌داند. همه درکتاب آشکاراست»(هود : ۶).
←

مستقرها و مستودعها کل فی‌کتاب مبین»
«وکأین‌من‌دابة لاتحمل رزقها، الله‌یرزقها وایاکم...»
« وتری‌الارض هامدة. فاذا أنزلنا علیهاالماءاهتزت
وربت و انبتت من کل زوج بهیج»
« یخرج‌الحی من‌المیت و یخــرج‌المیت من‌الحی و
یحی‌الارض بعد موتها و کذالك تخرجون»
« وآیة لهم‌الارض المیتة احییناها و أخرجنا منها
حباً فمنه‌یأکلون. وجعلنا فیها جنات من‌نخیل‌واعناب
وفجرنا فیها من‌العیون. لیأکلوا من ثمره و ماعملته
ایدیهم افلا یشکرون؟ سبحان‌الذی خلق‌الازواج‌کلها
مما تنبت‌الارض ومن انفسهم ومما لایعلمون»
« فاطرالسماوات والارض جعل‌لکم من‌انفسکم‌ازواجا
و من‌الانعام ازواجاً یذرؤکم فیه لیس‌کمثله شیء و
هوالسمیع‌البصیر»

→ «وچه بسیارند جانورانی که روزی خودرا نمی‌کشند خدا آنها وشمـارا روزی‌دهد» (عنکبوت: ۶۰).

«وزمین‌را بینی افسرده وهرگاه‌برآن‌آب فرستیم جنبید وپرورید وازهرجفت دل‌انگیزی رویانید»(حج: ۵).

«زنده رااز‌مرده بیرون آورد ومرده رااززنده وزمیـن‌را پس ازمردن زنده سازد وآن چنان بیرون آورده شوید» (روم: ۱۹).

«ونشانه‌یی‌است‌زمین مرده. آنرا جان دادیم وازآن دانه بیرون ساختیم که ازآن می‌خورید. ودرآن بهشتهـا ازنخل وتاکها سـاختیم و چشمه‌سارها درآن برشکافتیم تاازمیوه‌ی‌آن بخورید وازآنچه‌دستاورده‌ی‌شمابودآیا سپاس‌نمی‌گزارید. پاك است آنکه همه جفتهارا آفرید ازرویدنیها وازخودشان‌وازآنچه نمی‌دانند» (یاسین : ۳۳-۳۶).

«آفریدگار آسمانها وزمین ازشما جفتها ساخت و ازچهارپایان جفتها و درآن‌شمارابیفزاید همانند او چیزی نیست واوشنوا وبیناست» (شورا: ۱۱).←

« والذی نزل من السماء ماء بقدر،فأنشرنا به بلدة میتاً ، کذالك تخرجون ، والذی خلق الازواج کلهاوجعل‌لکم‌من‌الفلك والانعام ماترکبون . لستووا علی ظهوره ، ثم تذکروا نعمة ربکم اذا استویتم علیه و تقولوا : سبحان الذی سخرلنا هذا وما کنا له مقرنین »

« فلینظر الانسان الی طعامه . انا صببناالماء صبا . ثم شققنا الارض شقا . فانبتنا فیهاحبا وعنبا وغضباً وزیتوناً ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة وأباً متاعاً لکم و لانعامکم »

« سبح اسم‌ربك الاعلی . الذی‌خلق فسوی . والذی قدر فهدی . والذی أخرج المرعی فجعله غثاء احوی »

« ولله یسجد مافی السماوات وما فی‌الارض من‌دابة

← «وآنکه ازآسمان آبی فروفرستاد به‌اندازه، وسرزمینهای مرده باآن برپا ساختیم وآنچنان شمارا بیرون‌آورند. وآنکه همه جفتهارا بیافرید وازبرای شما کشتی وچهارپایان چیزها آفریدتاسوارشوید تابرپشت آنها قرارگیرید ونعمت پروردگارتان‌را بیاد آرید آنگاه‌که برآن قرارداريد وبگوييد پـاك است آنکه ین‌راازبرای ما مسخر ساخت وما تاب آن نداشتیم» (زخرف : ۱۱-۱۳) .

«انسان باید به‌خوراك خود بنگرد . ماآبـرا بگونه‌یی بریختیم وزمین‌را بگونه‌یی‌بشکافتیم ودرآن دانه‌راورویاندیم وانگوروسبزی وزیتون ونخل‌وباغهای نبوه ومیوه وعلفـرا . تابهره‌ی شما وچهارپایان‌گردد» (عبس : ۲۴-۳۲).

«تسبیح‌گوی نام پروردگار والایـترا که آفرید وپرداخت وآنکه‌به‌اندازه رآورد وراهنما شد و آنکه چراگاه بیرون آورد و آنرا خشك وتیره می‌سازد» (اعلی: ۱-۵).

«وبه‌خدا سجده‌آرندآنچه درآسمانهاوآنچه درزمین جنبنده وفرشته‌اند ←

والملائكة وهم لايستكبرون يخافون ربهم من‌فوقهم ویفعلون مایؤمرون »
« ألم تر ان‌الله يسبح له من في السماوات والارض ، والطير صافات ، كل قدعلم صلاته وتسبيحه والله عليم بما يفعلون » .

همچنین از انسان واز مصدر ومنشأ او و از طبیعت و مختصاتش ؛ از موقعیت او وهدف از هستیش در این جهان ، واز بندگی خداوند و مقتضیات این بندگی ، سخن می‌گوید وهمچنین از توان وناتوانی بشرو وظائف و تکالیف او واز هرخرد وکلانی که تعلق به زندگی او برروی خاك وبه جایگاه جهان دیگرش دارد ...

چون قصد ما در اینجا فقط بیان خاصیت جامع وشامل بودن در فکر قرآنی بود نه بیان حقایق این جهان‌بینی وزیربنای آن ، تنها به ذکر بعضی از آیات مربوط به‌حقیقت انسان وآیات مربوط به حقیقت الوهیت وحیات و جهان و .. که گذشت اکتفا می‌کنیم وحدیث مفصل را به محل آن (جلد دوم فصل « زیربنای جهان بینی اسلامی ») احاله می‌نماییم :

« ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون . والجان خلقناه من‌قبل من‌نارالسموم . واذ قال ربك

← وکبرنورزند. از خداوندشان ازفرازشان ترسندوآنچه فرمان‌داده شده‌اندمی کنند»(نحل : ۴۵).

« مگر نمی‌بینندکه آنچه درآسمانها وزمین است اورا تسبیح‌گویند وپرندگان بالگشا . هریك دأنا به‌درود وتسبیح خودند وخداوند به‌آنچه‌می‌کنند داناست» (نور: ۴۱).

«همانا انسان را ازگل خشك شده ازگل سیاهی بدبو بیافریدیم. و ←

للملائكة انی خالق بشراً من‌صلصال من‌حمأ مسنون .
فاذا سویته و نفخت فیه من‌روحی فقعوا له ساجدین.
فسجد الملائکة کلهم اجمعـون ، الا ابلیس أبی ان
یکون مع‌الساجدین ».
« ولقد خلقنا الانسان من‌سلالة من‌طین . ثم جعلناه
نطفة فی‌قرار مکین . ثم‌خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة‌مضغة،فخلقنا المضغة عظاماً، فکسونا العظام لحماً،
ثم انشأناه خلقاً آخر ، فتبارك‌الله أحسن الخالقین .
ثم انکم بعد ذالك لمیتون . ثم انکـم یوم القیامة
تبعثون »
« و ما خلقت الجن والانس الا لیعبـدون . ماأرید
منهم من‌رزق وماأرید أن‌یطعمون . ان‌الله هوالرزاق
ذوالقوة‌المتین »
« واذقال‌ربك للملائکة انی جاعل فی‌الارض‌خلیفة ،

← پریان‌را پیش ازآن ازآتش بی‌دودساختیم وآنگاه که‌پروردگارت به‌فرشتگان فرمود من آفریننده‌ام بشری‌را ازگل خشکی از گل سیاه بدبو وهرگـاه آن را پرداختم ودراو ازروح خود دمیدم برابر او به سجده بیفتید. فرشتگان همگی سجده نمودند جزابلیس، سربرتافت ازآنکه ازسجده‌کنندگـان باشد» (حجر: ۲۶-۳۱).

«همانا انسان‌را ازمایه‌یی ازگل بیافریدیم آنگاه اورا نطفه‌یی ساختیم در جایگاه پـایدار وآنگاه آن نطفه‌را خون‌بسته آفریدیم وآن خون بسته‌را پاره گوشتی ساختیم وآن پاره‌گوشت‌را استخوانهـا کردیم وبه‌آن استخوان گوشت پوشاندیم وآنگاه آنرا آفرینش دیگری بخشیدیم خجسته‌باد خدایی‌که بهترین آفریدگاران است وبعدازآن‌شمامردگانید وپس ازآن روزقیامت‌برانگیخته‌گان» (مؤمنون : ۱۲-۱۶) .

«وپریان وانسان‌را نیافریدم مگر تابندگی‌کنند نه از آنها روزی خواهم ونه آنکه خوراك‌آورند چه‌خداوند خود روزی بخشنده صاحب‌نیروی پایدار ←

قالوا : أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك ؟ قال : انی أعلم‌ما لاتعلمون »

« و لقدکرمنا بنی‌آدم وحملناهم فی البروالبحر و رزقناهم‌من‌الطیبات و فضلنـاهم علی‌کثیرممن خلقنا تفضیلا »

« لقد خلقنا الانسان فی‌کبد »

« قلنا : اهبطوا منهاجمیعاً . فامایأتینکم منی‌هدی. فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولاهم یحـزنون . والذین کفروا و کـذبوا بآیاتنا، اولئك اصحـاب النارهم فیها خالدون »

« والعصر . ان الانسان لفی خسر . الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق وتواصوا بالصبر »

← است» (ذاریات : ۵۶-۵۸) .

«وچون پروردگارت به‌فرشتگان‌فرمود من درروی زمین جانشینی‌بیافرینم گفتند آیا آفرینی کسی‌را درآن‌که درآن تباهی آرد وخونها ریزد باآنکه مـا ترا تسبیح گوییم وتنزیه‌کنیـم . فرمود : من چیزی دانم‌که شمـا نمی‌دانید » (بقره : ۳۰) .

«فرزندان آدم‌را گرامی ساختیم وآنان‌را درخشکی ودریا حمل نمودیم واز پاکیزه‌ها روزیشان دادیم‌وآنان‌را بر بسیاری ازآن کسان‌که آفریده‌ییم برتری بخشیدیم» (اسراء : ۱۷)

«همانا انسان رادررنج آفریدیم»(البلد:۴) .

«گفتیم: همگی‌ازبهشت‌پایین‌شوید وچون‌هدایت ازمن به‌شما رسدآنکسان که هدایت مرا پیروی نمایند نه‌بیمی برآنهاست ونه غمگین شوند وآنکسان‌که ناسپاسی کنند وبه‌نشانه‌های ما انکار نمایندآنها درآتشند وآنان درآن‌جاویدانند (بقره :۳۸-۳۹)

←

«ولقد خلقنا الانسان ونعلم ماتوسوس به‌نفسه ونحن أقرب اليه‌من‌حبل‌الوريد»

« أولم يرالانسان أنا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين »

« وكان الانسان اكثرشيء جدلا »

« انالانسان خلق هلوعاً . اذا مسه‌الشر جزوعاً و اذا مسه‌الخير منوعاً الا المصلين »

« يريدالله أن‌يخفف عنكم‌وخلق الانسان ضعيفا »

« واذامس‌الانسان‌الضر دعانالجنبه أوقاعداً اوقائماً فلما كشفناعنه ضره مركأن لم يدعنا الى ضرمسه »

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه ، انه

← «سوگند به‌عصر که انسان‌درزیان است جز آنان‌که گرویدند وکردارنیك آوردند وبه‌حقیقت‌وبه‌صبر توصیه‌نمودند» (سوره‌ی عصر).

«وهمانا انسان راآفریدیم ودانیم‌که دلش به‌چه چیز وسوسه‌گرست و ما ازشاهرگ به‌اونزدیکتریم» (قاف:۱۶)

«آیا انسان ندیده‌است‌که ما اورا از نطفه‌یی‌آفریدیم و اکنون دشمنی آشکاراست» (یاسین : ۷۷)

«وانسان ازهرچیز جدال‌گرترست» (کهف: ۵۴)

«همانا انسان را حریص آفریده‌اند چون بدی به‌اورسد شیون برداراست وچون خوبیش رسد خویشتن‌دار جزآنان‌که نمازگذارانند» (معارج:۱۹-۲۲)

«خدا خواهد شما سبکبار باشید و انسان ناتوان آفریده شده است» (نساء : ۲۸)

«چون برانسان زیان رسد، خفته یانشسته یا ایستاده مارا بخواند و چون ازاو زیان برداریم چنان‌گذرد که‌گویی مارا به‌زیانی‌که بدو رسیده بود، نخوانده است» (یونس : ۱۲)

«وچون‌انسان رارحمتی‌بچشانیم وآنگاه‌ازوی بازگیریم‌نومید وناسپاس

لیؤوس کفور . ولئن أذقناه نعماء بعد ضراء مسته
لیقولن: ذهب‌السیئات عنی انه لفرح‌فخور ».
« ویدعو الانسان بالشردعاءه بالخیر ، وکان‌الانسان
عجولا »
« کلا . ان‌الانسان لیطغی . أن رآه استغنی »
« ونفس وماسواها . فألهمها فجورها وتقواها. قد
افلح من‌زکاها . وقدخاب من‌دساها »
« لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم . ثم رددناه
اسفل سافلین . الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
فلهم اجرغیرممنون»

این چنین فراوان و گوناگون ، نصوص و آیات قرآنی را در مورد این حقایق اساسی مشاهده می‌کنیم ، آیاتی که در صدد بیان و تحدید و تشریح این حقایقند تا قاعده و شالوده‌ی کامل و جامعی برای ایده‌ئولوژی مستقل اسلامی باشد، یعنی ایده‌ئولوژی‌یی‌که خشت ومصالح آن نیز ـ همچون طرح‌شالوده‌اش ـ از مصدری ربانی صادر شده است ،

← است» (هود: ۹-۱۰)
«وانسان‌به‌سراغ بدی رودآنچنان‌که به‌سراغ خوبی وانسان شتابگراست»
(اسراء : ۱۱)
«نه‌چنانست. همانا انسان‌چون‌خودرابی‌نیازدید سر برداشت» (علق:۶-۷)
«سوگند به‌جان وآنچه‌آنرا پرداخت وبدکاری و خودداری به‌اوآموخت.
رستگارشد آنکه جانرا پاکیزه داشت وزیان کرد آنکه جانرا آلوده ساخت»
(شمس: ۷-۱۰)
«وهمانا انسان را دربهترین نهاد آفریدیم و آنگاه اورا به‌پایین‌ترین جا
راندیم جزآنان راکه به‌دین‌گرویدند ونیکوکاری نمودند وپاداش بی‌منت ازآن
آنهاست» (تین۴-۶)

و مصدری کـه به صحت و دانش و اطلاع مهندس آن اطمینان داریم و می‌دانیم که به استمداد از مصادر دیگر که شناختی جزئی و غیریقینی دارند وخود سردر گم راه‌بی دلیلند ، هیچ نیازی نیست .



جلوه‌ی دیگر « شامل و جامع بودن » در جهان بینی اسلامی را آنجا می‌توان مشاهده کرد که چون همه‌چیز جهان و وجود زندگانی و جانداران وکارانسان واشیاء را به‌یك «اراده»ی‌جامع وهمگانی مربوط ساخت ، وچون باجامعیت خود ، تمام حقایق بزرگ ، همچون حقیقت نخستین وسترك وبنیادی « الوهیت » وحقیقت جهان وانسان ، را دربر گـرفت . آنگاه جهان و وجود انسانی و همه جوانب و خواسته‌هـا و نیازمندیها و روی‌آوریهای‌اورا به یك سو گرایش می‌دهد ، کعبه‌یی که انسان همه چیز خود را از آن بخواهد وباتمـام وجود ، خود را به‌آن سو بکشاند، نقطه‌ی‌واحدی که بیم وامیدش از آن سو باشد ؛ آن کس که باید از خشمش بپرهیزد ورضایتش را جویـا باشد وهمه چیز خود را از برای او بخواهد ؛ آن کس خالق و مدبر ومالك همه‌چیز است .

عقیده‌یی که بشر را به یك نقطه ـ مبدأ ـ باز می‌گرداند تا همه افکار ، ارزشهـا و ارزیابیها و شرایع و قوانینش را از آن مبدأ دریافت کند ، و پاسخ هر پرسشی را در برخورد با جهان و زندگی و انسان و علامات استفهامی که از آنها برمی‌خیزد ، از آن نقطه بجوید .

چون انسان بدین‌گونه مجتمع شد ، در ادراك و رفتارش ؛ فکرو پاسخگوییش در مراحل عقیده و رفتار و دریافت و جویش ، و همچنین مسأله‌ی زندگی ومرگ وکوشش وحرکت وسلامت ورزق و بالاخره دنیا

و آخرت ... دیگر صدپاره‌یی نخواهد بود که هررویش به‌کعبه‌یی وهر قدمش در جاده‌یی باشد .

انسان ، وقتی بدین‌گونه متمرکز گردد دارای بهترین حالات‌خود خواهد بود زیرا درحالت « وحدت » ،که نشانه‌یی از حقیقت و واقعیت در تمام مراحل جهان وحیات است ، قرار خواهد گرفت . آفریدگار تعالی خود حقیقتی واحد است ... جهان و کیهان ـ باتمام اشکال و جلوه‌های گوناگونش ـ واحد است ؛ زندگی ، واحد است وجانداران ـ با تمام انواع مختلف‌خود ـ واحدند. انسان‌نیز ـ باتمام افراد واستعدادهای گوناگونش ـ یك‌حقیقت ، و«واحد» است ، وهدف وجودانسان ، ـ یعنی بندگی خدا ، باتمام اختلاف در ظاهر و مظاهر آن ـ نیز واحد است ، و واحد است هراندازه وتا هرجاکه انسان حوصله‌کند وکار وبررسی‌جهان هستی را داشته باشد .

وقتی انسان در وضعی قرار گرفت که در تمام مراحل خود دوش به دوش « حقیقت » باشد ، به اوج واستعداد نیروی ذاتی خود رسیده و به اوج هماهنگی وهمبستگی باحقیقت جهانی‌که در آن زندگی میکند وبا آن سودا دارد وبا حقیقت تمام موجودات آن چه مؤثر وچه متأثر.. « واصل » شده است . این همان هماهنگیی است کـه به انسان اجـازه می‌دهد که بهترین و برترین آثار خود را به وجود بیاورد و بزرگترین نقشها را ایفاء کند .

بـرگـزیدگان صدر اسلام چون بـه اوج این حقیقت رسیدنـد ، دورانهایی به‌دست آنها در جهان پدید آمد که درکیان وجود انسانی و تاریخ او آثاری عمیق از خود باقی گذاشت واین حقیقت اگر باردیگر

وجود آید ، به هراندازه که در سر راهش موانعی باشد ، کارها انجام
واهد داد ؛ چرا کـه این حقیقت ، یکی از نیروهای اصیل جهان
ستی‌است واز به وجودآورنده‌ی‌این جهان ؛ وخود به‌خود نیرویی است
رقابل مقاومت .



یکی از جلوه های این تمرکز و وحدت انسانی آن جاست که
رکات انسان در انجام عبادت ، یعنی هدف وجود انسانی ـ کـه بندگی
ندای یکتا در تمام‌شؤون جانشینی او درهمین عبادت ظاهر می‌گردد۔
ورت یك حرکت را به خود می‌گیرد .

این تمرکز روانی وحرکتی (تجمع) همان امتیاز بزرگ اسلام و
جهان‌بینی اسلام است کـه تفسیر تمام حقایق رو در روی روح بشری و
وجیه همه جوانب فعالیتهای انسانی نیزمی‌باشد. دراسلام ـ فقط‌اسلام۔
نسان می‌تواند با یك زندگی ، هم برای دنیا وهم برای آخرت زندگی
کرده باشد ومی‌تواند فعالیت خود را برای معاش خود ، فعالیتی در راه
خدا محسوب دارد. وکوشش روزانه‌ی‌او در لباس جانشینی خدا وتحصیل
رزق، می‌تواند کمال انسانی مطلوب دین را برای او تحصیل نماید.

این کار تنها به‌یك چیز بستگی دارد : اخلاص بندگی برای‌خدا
در شعایر دینی ودر عمل ... وتوجه داشتن ، توجه به یك نقطه در تمام
حرکات وانگیزه‌ها ودر هرعمل وهرنیت ودر هرحرکت وهراقدام ؛ و پا
را از دایره‌ی پهناور حلال خدا ـ که تمام طیبات زندگی را دربردارد۔
آن طرفتر نگذاشتن .

خداوند انسان را باهمه نیروهـایش از برای آن آفرید کـه با

فعالیت و کار ، خود را نشان دهد و به این وسیله ، نقش خویشتن
ایفاء کندودرخلال کار برد این همه انرژیهای مجتمع و نیروهای شکل یا
هدف هستی خود را بآسانی وراحتی و باطمأنینه وسلامت وآزادی کامل
که منشأهمه آنها بندگی خدای یکتاست ، تحقق بخشد.

اسلام بااین خاصیت خود صلاحیت آنرا یافت که شاهراهی جا
و کامل بـرای زندگی باشد ، شاهراهی کـه شامل اعتقاد در ضمیر و
سازمان (در زندگی اجتماعی) است ... که این دو نه‌فقط بایکدیگ
تعارضی ندارند ، بلکه لازم است به‌صورت آمیخته ومتداخل وغیرقا
انفكاك باشند ، زیـرا این هردو در طبیعت این دین حلقه‌ی واحدند
جداکردن بین آنها گسیختن وتباه‌کردن آن .

تقسیم فعالیتهای‌انسان به « عبادات » و « معاملات » مسأله‌یی‌اس
نوخاسته که پس از تدوین « فقه » به‌وجود آمده است ، وبا آنکه بد
مقصود از این کار فقط یك تقسیم « فنی » بوده کـه لازمه ونشانه‌ی یك
تألیف علمی است ، ولی متأسفانه بعدهـا آثار بدی در فکر و سپس د
تمام حیات اسلامی از خودباقی گذاشت ؛ چه در فکرمردمان‌ازکلمه‌ی
« عبادت » چنین نقش بست که صفتی مخصوص نوع اول فعالیتهایی کـ
« فقه عبادات » شامل آن می‌شود ، است ونسبت به فعالیتهـای دسته دو
که « فقه معاملات » شامل آن می‌گردد ، صفت « عبادت » جاری وصادق
نیست . و این اعتقاد بدون شك تحریف ایده‌ئولوژی اسلامی بود کـ
انحرافی همه‌جـانبه در جامعه‌ی اسلامی ودر همه زوایای حیات آن
به دنبال داشت .

در ایده‌ئولوژی اسلامی فعالیتی انسانی که معنای عبادت بـرآن

ابق نشود یا تحقق بخشیدن عبادت درآن فعالیت خواسته نشده باشد،
ود ندارد. اسلام ازآغاز تاانجام هدفش تحقق بخشیدن به معنای عبادت
ت وبس .

درآئین اسلام تمام حقوق مدونه: حقوق اساسی ، حقوق مالی و
نین جزایی ومدنی وقانون خانواده وسایرقوانین ، جز تحقق بخشیدن
مر «عبادت» درزندگی انسان هدفی ندارند، وفعالیتهای انسانی به این
ف ـ که قرآن آنرا هدف وجود انسانی دانسته ـ نزدیك نمی‌شود مگر
گاه‌که مطابق آن برنامه‌ی خدایی باشد. آغاز کار آنست‌که خداوندرا
گانه خداوندی ویکتایی در معبودیت بشناسیم تا از حلقه‌ی عبادت او
ون نرفته باشیم . خروج ازعبودیت او یعنی خروج از هدف ومقصود
تی انسانی ودرحقیقت ازدین خدا بیرون شدن .

وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم بطور روشن وآشکار می بینیم کـه
الی راکه فقها بـرخلاف مفهوم واصطلاح اسلامی آن ـ نام عبادات
ن داده‌اند، از بخش دیگری ، که فقهاء به نام معاملات نامیده‌اند ،
ا وبدور نمی‌باشد. این حقیقت قابل تغافل یاچشم پوشی نیست که این
دو ـ عبادات ومعاملات ـ درسیاق آیات قرآنی ودربرنامه‌یی که اسلام
ضه کرده به‌هم پیوسته‌اند ، وهر دوبال «عبادت» ـ یعنی همان هدف
ود انسانـی ـ هستند و عبودیت انسان و قبول یکتایی خدا ، ازآن
ه می‌گیرد .

این تقسیم ، بامرورایام به‌مردم چنین فهمانیده است‌که آنان بااداء
دات اسلامی «مسلمان» محسوب می‌شوند ، اگرچه آن دسته کارهای
گرشان (و به اصطلاح : معاملات) بامنهج اسلامی وراه خدایی مطابق

نباشد وچه اشتباهی بزرگ. زیراکه اسلام، واحدیاست قسمت‌ناپذیر
آنکس‌که اسلام را تقسیم‌کند ازاین«واحد» وبه تعبیر دیگر از « د
خارج شده است.

این حقیقت بزرگی است‌که باید هرمسلمانی‌که به‌فکـر مسل
بودن است ومیل داردکه هدف وجود انسانی خود را تحقق بخشد،
اطراف‌آن فکرخودرا به‌کار اندازد .

اهمیت وارزش این حقیقت نه تنها در اصلاح عقیده‌ی ایم
ـگرچه اصلاح‌این‌عقیده‌خود هدفی باعظمت وبنیاد سراسر زندگی
است ـ بلکه همچنین دراحساس شیرینی زندگی، ناشی از عبادت بو
آن، وبلوغ این احساس به‌سرحد کمال وهماهنگی مؤثر است.

هنگامی ارزش حیات انسانی‌ما بالایی می‌گیردکه تمام فعالیتم
ما «عبادت خدا» باشد وهر فعالیتی، چه‌کوچك وچه بزرگ، عبادت‌ب
وجوهر پنهان‌آن ـ یعنی‌قبول یکتاخدا به‌خدایی واقرار به‌بندگی‌خ
چشم اندازما گردد . این‌همان مقامی است‌که انسان ازآن جـایی ب
ندارد وکمال‌انسانی‌او «بلوغ» خودرا درجستجوی‌آن می‌یابد. این‌هم
مقامی است‌که رسول‌خدا ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ در برترین‌حال
خود ـحالت دریافت وحی‌ازجانب‌خدا وشبروی آسمانی خود(معراج
به‌آن رسید :

«تبارك الذی نزل‌الفرقان علی عبده لیکون‌للعال
نذیراً»
« سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجدالحر

الی المسجدالاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
انه هوالسمیع البصیر»[1] .

استاد راهیافته ، محمد اسد (لئوپولـد فایس) در کتاب خود :
سلام علی مفترق الطرق » ازفرق جهان بینی اسلامی باجهان بینی های
در این شأن و از تأثیر این گونه اندیشه در احساس جدی گرفتن
ی واهمیت هرحرکتی در آن به سبب اعتقاد به آنکه تنهاوسیله ی رسیدن
ن به آخرین درجات کمال انسانی درزندگی مادی است، مطلبی دقیق
می کند؛ وی درفصل «راه اسلام» می گوید :

« عبارت دراسلام با عبادت درادیان دیگر فرق دارد.[2] عبادت
دراسلام منحصر به اعمالی که مانند نماز وروزه خشوع خالصند،
نمی باشد ، بلکه تمام فعالیتهای زندگی انسان را نیز دربر
می گیرد . چون هدف آفرینش بشر عبادت خداست پس باید
به این زندگی باتمام جلوه های آن بدیده ی یك کثیرالاضلاع
اخلاقی بنگرد. همچنین لازم است که تمام اعمالش را هرچند
که کم ارزش باشند، به چشم عبادت بنگـرد و آنها را باتوجه

۱ــ «خجسته.آنکه قرآن را بربنده ی خود فروفرستاد تاترساور جهانیان
د» (فرقان : ۱)
«پاك است آنکه بنده ی خویش راشبی درمسجدالحرام تامسجد اقصاکه گرد
رافرخنده ساختیم، به شبروی بردتا نشانه هایمان را به او بنماییم. همانا اوست
ای بینا» (اسراء : ۱)

۲ــمقصود وی صورت فعلی وامروزی ادیان است وگرنه همه ادیان آسمانی
ریشه دارند. عبادت خدا معنی عبودیت بـرای او و قبول یکتایی او و اورا
ت همه فعالیتها دانستن است. (مؤلف).

بجای آورد و بداند کـه همین اعمال هستند که گوشه‌ها
برنامه‌ی جهانیی که خداوند ابلاغ فرموده است ، را تشکی
می‌دهند. ممکن است مردمان عادی به‌چنین وضعی بـه چن
ایده‌آلی دور دست ، نظر کنند ولی مگر یکی از اهداف ای
دین، آن نیست که به ایده‌آلها تحقق ببخشد ؟

این حقیقت دراسلام جای تأویل ندارد؛ اسلام به‌ما می‌آموز
که اولا معنی زندگی همان عبادت همیشگی خداست که تم
کارهای گوناگون زندگی انسان نمایان می‌شود . وثانیاً مادام ک
زندگی خود را به دو بخش ـ معنوی و مادی ـ تقسیم کنیم
رسیدن به‌این‌هدف محال است، چه این دو بخش حیات‌ما بای
در اندیشه و رفتارمان متقارن باشند تا همه بـاهم یك چی
هماهنگ بشوند ؛ عقیده‌ی ما به‌یگانه بودن خداوند باید
نزدیك ساختن و یکی نمودن همه جلوه‌های مختلف زندگی
توأم باشد وتجلی کند .

نتیجه‌یی منطقی دراین کار هست که درعین حال فرق دیگری
میـان اسلام و سایر مذاهب معروف می‌باشد و آن اینستک
اسلام ـ از نقطه نظر آموزندگی ـ تنها مسؤولیت رابطه میان
خالق‌وخلق‌را، که‌مربوط به‌ماوراء الطبیعه‌است، بردوش‌ندارد
بلکه ـ لااقل باتأکیدی به همین اندازه ـ برای ارتباط میان
فرد وجامعه نیز رسالت وآموزگاری دارد .

زندگی دنیا ، ازدیدگاه اسلام ، نه صدفی میان تهی‌است و نه
رؤیایی ازجهان آخرت ، بدون داشتن معنای دیگری، بلک

زندگی‌دنیا ، یك‌واحد فعاله وخودبه‌خود کامل‌است وخداوند تعالی هم «واحد» است ، نه فقط در ذات خود بلکه در هدف بودن نیز وبه همین علت‌است که نه فقط آفرینش او جوهراً براساس وحدت است بلکه مهمتر ازهمه هدف خلقت او نیـز برآن‌اساس می‌باشد .

عبادت‌خدا درمعنای‌وسیع‌خود به معنای «زندگیساز انسانیت» است. تنها این‌احساس‌است‌که‌می‌تواندبلوغ انسان‌رابه‌مرحله‌ی کمال ـ دردایره‌ی زندگی‌فردی ـ به ما بنمایاند و در میـان سایر مذاهب ، تنها اسلام‌را می‌بینیم که آشکارا می‌گـوید : « کمال فردی در زندگی دنیا ممکـن می‌باشد » . اسلام این کمال‌را به‌بعداز مرگ وفنای‌شهوات بدنی و«جسمانی» موکول نمی‌کند و همچون مسلك هنـدویی (برهمائیزم) و براساس « تناسخ ارواح » و یك سلسله تناسخهای پی‌درپی ، وعـده‌ی مراتب ومدارج معنوی به‌ما نمی‌دهد ؛ وبامسلك‌بودا (بودائیزم) که می‌گوید در اینکه کمال بشر ونجات او ازپس فانی شدن نفس جزئی وجدایی کامل اوازعالم‌است ، موافق نیست .

اسلام علناً می‌گوید انسان در زندگانی فردی دنیوی می‌تواند به‌کمال مطلوب خود برسد ، به شرطی‌که ازتمام‌مواهب دنیوی زندگانی دنیا کمال استفاده را نموده باشد . »[1]



۱- الاسلام علی‌مفترق‌الطرق ص۲۱-۲۳ ترجمه‌ی عربی دکترعمرفروخ- لف) .

باری ، این جامع بودن جهان بینی اسلامی علاوه برآنکه برا:
بشر آسایش فطری می‌آورد (چون اورا با طبیعتی واحد و همچـو
طبیعت خود رودررو می‌سازد ودردشواری وسرگردانی نمی‌اندازد) او
ازهرراهی جز راه خدا رفتن یاقبول هیچ سلطه‌یی جز سلطه‌ی او داشتن
نیز باز می‌دارد ... درهرزاویه اززوایای زندگی باشد . فرمان وقدر
وسلطنت ، نه فقط در «عبادات» فردی ، مخصوص به خداست ونه‌تنها د
کار آخرت ؛ بلکه فرمان وحکم هم دردنیا وهم درآخرت ودر آسمان
وزمین ودرغیب وشهود ودرنماز ودیگر کارها ... درهرنفس وهرحرک
وهرجنبش وهرقدم ازخداست :

« وهوالذی فی‌السماء اله وفی‌الارض اله » [1]

۱ـ واوست که درآسمان ودرزمین خداست» (زخرف: ۸۴)

(هماهنگ است)

« درآفرینش آن‌بخشایشگر دونگونگیی نیست»*

ویژگی چهارم این جهان بینی درهماهنگی وتعادل وتوازن آن است ؛ هماهنگی در زیربنای خود ودراشارات والهامات‌خود . خاصیت هماهنگی این جهان بینی باخاصیت « جامعیت » ، پیوسته‌است . جهان‌بینی اسلامی همگانی وشامل‌است وشمول آن هماهنگ ومتوازن .

این‌خاصیت جهان بینی‌وایده‌ئولوژی‌اسلامی،آنرا از خودباختگی یا بلند پروازی یا آفت پذیری در برخورد باجزر ومد های بشری حفظ کرده‌است، آفاتی‌که هیچیك‌ازایده‌ئولوژیها ازآن برکنار نمانده‌اند؛ چه مکتبهای فلسفی وچه عقاید و افکار دینیی که فکر بشر باافزودن یاکاستن یاتأویل نامناسب ، زلال آنرا گل‌آلوده ساخته‌است .

این خاصیت درموارد بسیاری جلوه‌گری می‌کند که ما بارزترین

* «ماتری فی‌خلق‌الرحمن من تفاوت».

آنهارا دراینجامی‌آوریم .



هماهنگی میان دو نوع درك ضروری بشر : درکی برای آنکه به دنبال آن درك ، به جستجوی براهین وحجتهای آن وعلل و اهـداف و مقتضیات عملی آن برخیزد تابتواند آنچه را که درك نموده وشناختـه بازندگی واقعی خود تطبیق نماید . . . و درکی برای آنکه به آن سر بسپارد وتمام کارهای خودرا به حساب آن بگذارد .

سرشت بشر آسایش خودرا دراین هردودرك، می بیند ، زیرا هردو گونه درك درسرشت او برای خود جایی دارند و به دست آفریدگـار آن نهاده شده‌اند .

خداوند دانا به طبیعت‌و ادراك بشری‌که می‌دانست بشر ظـرفیت همه اسرار این جهان‌را ندارد وقادر به درك همه‌آنها نیست ، درسرشت او آسایشی نهاده است که در گرو «مجهولات» است همانگونه کـه در سایه‌ی معلومات خود نیز درخود آسایشی احساس می‌کند و میان این دوآسایش (شناخته وناشناخته) تعادل وهماهنگی برقرار کرده ، همان گونه که درطرح جهان هستی نیز همین تعادل برقراراست .

عقیده‌یی‌که‌درآن «غیب» و مجهول و حقیقتی برتر ازادراك بشری محدود نباشد ، «عقیده» نیست‌وانسان درآن چیزی‌را که به‌ندای فطرتش پاسخگو باشد وعطش باطنی به مجهول مستتر درپشت پرده‌اش‌را سیراب سازد ، نمی‌یابد . همانطور که عقیده‌یی که سراسر آن معما و چیستان غیر قابل درك برای عقل بشر باشد ، عقیده نیست . درجوهر بشری يك عنصریابنده نهفته‌است وفکر انسانی باید به سایقه‌ی‌آن باچیزی رودررو

شود که برای‌او مفهوم باشد وبتواند درآن کاری انجام‌دهد وآنرا بررسی ومنطبق‌سازد ویك‌عقیده‌ی‌جامع آن‌است که این هردو جانب را رعایت نماید وتعادل فطرت‌را بااین هردو حفظ کند . انسان درچنین عقیده‌یی است که تمام خواستدها ونیروهای نهفته درخودرا بسنده می‌یابد .[1]

مسأله‌ی ذات خداوند و چگونگی تعلق اراده و فرمـان او به آفرینش وحقیقت روح ، ازحقایقی هستند که فکر بشر راهی به احاطه ودرك آنها ندارد ولی صفات اومانند هستی ویگانگی وتوانایی و اراده وآفرینش وتدبیر او تماماً از چیزهایی هستند که فکر بشری می‌توانـد به ادراك آنها برخیزد وآنرا ادراك نماید واسلام تمام این مختصـات و صفات خدایتعالی را با براهین قانع کننده‌ی آن به فکر انسانی عرضه کرده‌است، جهان وحیات‌وانسان وروابط ومناسبات‌آنها با یکدیگر ازهر لحاظ درجهان بینی اسلامی منطقی روشن وقابل فهم و آرامبخش دل و عقل بیان شده و برپایه‌ی‌براهینی که برای فطرت‌قابل قبـول باشد ، بنا گردیده‌است :

« أم خلقوا من غير شيء ؟ أم هم‌الخالقون ؟ أم خلقوا السماوات والارض ؟ بل‌لايوقنون »

ام اتخذوا آلهة من‌الارض‌هم ينشرون ؟ لوكان فيهما آلهة الا الله لفسدتا ، فسبحان‌الله رب العرش عمـا يصفون ! لايسأل عما يفعل وهم يسألون . ام‌اتخذوا

---

۱ ــ به‌عنوان «انسان‌طالب‌مجهول مطلق»ضمیمه‌ی‌آخر کتاب رجوع کنید.

«آیا ازهیچ آفـریـده شده‌اند یاآنها خودآفریدگارخودند؟ یاآسمانها و زمین راآفریده‌اند؟ نه بلکه باورنخواهند داشت» (طور: ۳۵)

«یا خدایانی اززمین‌گرفته‌اندکه پس ازمرگ برخیزانند. اگر درآسمانها

من دونه آلهة ؟ قل هاتوا برهانكم . هذا ذكر
من‌معي وذكر من قبلي . بل أكثرهم لايعلمون الحق
فهم معرضون »
اوليس الذى خلق‌السماوات والارض بقادر على ان
يخلق‌مثلهم ؟ بلى وهوالخلاق‌العليم . انما امره اذا
اراد شيئاً ان يقول له : كن ، فيكون »
، وضرب لنا مثلا ونسي‌خلقه . قال : من‌يحيى‌العظام
وهي رميم؟ قل يحييها الذى أنشأها اول مرة وهو
بكل خلق عليم »
«ام من‌خلق‌السماوات‌والارض وأنزل لكم من السماء
ماء فأنبتنا به حدايق ذات بهجة ماكان لكم ان‌تنبتوا
شجرها ! أاله مع الله ؟ بل‌هم قوم يعدلون ! ام من
جعل‌الارض قراراً وجعل خلالها انهاراً وجعل لها
رواسي وجعل بين‌البحرين حاجزاً ! أاله مع الله ؟
بل‌اكثرهم لايعلمون . ام‌من يجيب‌المضطر اذا دعاه

← وزمين خدايانى‌جزالله مى‌بود زمين وآسمان‌تباه‌گشته‌بودند. پس‌پاك است‌الله
خداى‌عرش ازآنچه اورا براومى‌بندند. ازآنچه مى‌كند بازخواست نشود وآنها
موردبازخواستند. ياجزاوخدايانى‌گرفته‌اند؟ بگو دليل خود بياوريد.اين يادگار
همراهان من وكسان پيش ازمن است. نه‌بلكه بيشترشان نمى‌دانند حقيقت چيست
وآنان رويگردانند» (انبياء: ۲۱-۲۴)
«آياآنكه‌آسمانها وزمين راآفريد توانا نيست‌كه مانندآنان‌را بيافريند ،
چرا واوآفريدگار داناست. امراو چون چيزى را بخواهد آنگونه است‌كه به‌آن
چيزگويد: بشو! واو به‌وجودآيد» (ياسين: ۸۱)
«وازبراى ما مثلى زد وآفرينش‌خود ازيادبرد. گفت چه‌كسى استخوانهاى
پوسيده‌را زنده سازد. بگو: آنراكسى زنده سازدكه نخستين بارساخت و به‌هر
آفرينشى داناست» (ياسين:۷۸)
«..ياآنكه‌آسمانها وزمين‌راآفريد وازبراى‌شماازآسمان‌آبى‌فروفرستاد ←

ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الارض ؟ أإله مع الله
قليلا ما تذكرون ! ام من يهديكم في ظلمات البر والبحر ؟
ومن يرسل الرياح بشراً بين يدي رحمته ؟
أإله مع الله؟ تعالى الله عما يشركون ! ام من يبدؤ الخلق
ثم يعيده؟ و من يرزقكم من السماء والارض ؟ أإله
مع الله ؟ قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين »

« ومن آياته ان خلقكم من تراب ثم اذا انتم بشر
تنتشرون . ومن آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً
لتسكنوا اليها ، وجعل بينكم مودة ورحمة ،ان في
ذالك لايات لقوم يتفكرون . ومن آياته خلق السماوات
والارض واختلاف السنتكم والوانكم . ان في ذالك
لايات للعالمين و من آياته منامكم بالليل والنهار
وابتغاؤكم من فضله ان في ذالك لايات لقوم يسمعون.

و به آن باغهای خرم رویاندیم شمارا نرسد آنکه درخت آن برویانید. آیا با الله خدایی هست نه بلکه آنان گروهی کجروند. یا آنکه زمین را جایگاه ساخت ودر لابلای آن رودها نهاد وکوهها برای آن نهاد ومانعی میان دو دریا گذاشت. آیا بااین خدا، خدایی هست؟ نه بلکه بیشترشان نمی‌دانند. یا آنکه درمانده را چون خدا را بخواند، پاسخ گویدو بلارا ازاو بگرداند وشمارا جانشینان روی زمین کندا آیا با این خدا خدایی هست؟ بسیار کم هشیار می‌شوند. یا آنکه در تاریکیهای خشکی ودریا راهنماییتان کند وآنکه بادرا به نوید رحمت خویش فرستدا آیا با این خدا خدایی هست؟ خدا از آنچه برایش انباز آرند والاتراست. یا آنکه آفرینش را ازسر گیرد ودوباره آنرا بازگرداند وآنکه از آسمانها و زمین به شما روزی دهدا آیا با این خدا خدایی هست؟ بگو: دلیل خودرا بیاورید اگر راستگویید» (نمل: ۶۰-۶۴)

« ازنشانه‌های اوآنستکه از خودتـان همسران برایتان آفرید تانزدش آسایش یابید ومیان شما دوستی ومهربانی نهاد. همانا دراین نشانه‌هاست برای گروهی که می‌اندیشند. وازنشانه‌های او آفرینش آسمانها وزمین است ودگرگونی

ومن آیاته یریکم‌البرق خوفاًوطمعاً وینزل‌من‌السماء ماء فیحیی به‌الارض بعد موتها ،ان فی‌ذالك لایات لقوم یعقلون. ومن‌آیاته‌ان‌تقوم‌السماء والارض‌بأمره، ثم‌اذا دعاکم دعوة‌من‌الارض اذانتم تخرجون »

وهمچنین است ارائه‌ی براهین دیگر ونشانه‌های قدرت خدا در آفاق وانفس برای دیدن واندیشیدن وبه‌عنوان دلیل وبرهان ... و فکر بشر درنگرش و دریافت ومناقشه در حجج آن با موازینی‌که داراست ، آزادی‌دارد وتمام این‌براهین زنده، دردایره‌ی نظرودرسطح فکر وادراك بشر می‌باشند .

فطرت بشر این چنین ـ در جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی ـ گمشده‌ی خود وچیزهایی راکه خواسته‌های فطری اورا پاسخگو باشند کران تا به‌کران ، ازمجهول تابه معلوم واز غیب تامشهود می‌یابدواز عرصه‌ی پهناور جلال خداوندی‌که عظمت خالق خودرا درك کند ... تا پهنه‌یی‌که درخور ادراك اوست وتا ارزش و ارجمندی وجود خودرا در جهان ونزد خداوند بتواند بشناسد، دربرابر خود می‌بیند .

وجود انسانی بااین دو وزنه، تعادل خود را می‌یابد ؛ به مجهول

← زبانهاتان ورنگهاتان.همانادراین برای دانایان نشانه‌هاست. و ازنشانه‌های او خواب‌شمادرشب‌وروزاست وبهره‌جویی‌تان‌ازبهره‌ی‌اوست.همانادرآن‌نشانه‌هاست برای گروهی که شنوایی دارند. واز نشانه‌های او آنکه برق را برای بیم و امیدتان به‌شما بنمایاند وازآسمان آبی فرو فرستد وبدان زمین را پس ازمرگش زنده سازد. همانا درآن‌نشانه‌هاست‌برای‌گروهی که‌خرد می‌ورزند. و ازنشانه‌های او آنکه آسمان و زمین به‌امر او برپا ایستد و هرگاه شما را بخواند از زمین ناگهان بیرون شوید» (روم: ۲۰ـ۲۵)

بی‌نهایت ایمان می‌آورد و به معلوم پهناور می‌اندیشد.



جلوه‌گاه دیگر: تعادل میان اراده‌ی فعال و بی‌نهایت خدا و اثبات سنتهای جهان است. اراده و مشیت خدا از هر قید و بندی که بشر فکر کند آزاد و رهاست. خدا به مجرّد «اراده» و خواست خود هرچیزرا از نیست به‌هست می‌آورد و برای آنکه چیزی‌را به وجود آورد نه قاعده و قانونی بالای سر دارد و نه قالبی در دست:

« انما قولنا لشیء - اذا اردناه - ان نقول له: کن. فیکون »

«رب انی یکون لی‌غلام وقدبلغنی الکبر وأمرأتی عاقر. قال: کذالك الله یفعل مایشاء»

«قالت رب‌انی یکون لی‌ولد ولم یمسسنی بشر. قال: کذالك‌الله یخلق مایشاء اذا قضی امراً فانمایقون‌له: کن فیکون»

« وامرأته قائمة فضحکت، فبشرناها باسحاق ومن وراء اسحاق یعقوب. قالت یاویلتا أألد وانا عجوز

«سخن ما به چیزی که آنرا اراده کنیم آنستکه به‌آن بگوییم: بشو و می‌شود»(نحل: ۴۰) «پروردگارا چگونه مرا پسری شود که پیری مرا فراگرفته وزنم نازاست؟گفت: این چنین خدا آنچه خواهد بکند» (آل‌عمران: ۴۰)

«مریم گفت: پروردگارا چگونه مرا فرزندی شود که بشری مرا لمس نکرده؟ گفت اینچنین خدا آنچه خواهد می‌آفریند. هرگاه فرمانی دهد به‌آن می‌گوید بشو ومی‌شود» (آل‌عمران: ۴۷). «وزن او ایستاده بود وخندید. واورا به‌اسحاق واز پس اسحاق به‌یعقوب مژده دادیم گفت ای وای با اینکه فرتوت شده‌ام، بزایم؟ واین شوهرم پیرمردی است این چیز شگفتی است گفتند: ازکارخدا تعجب می‌کنی؟» (هود: ۷۱)

←

وهذا بعلی شیخاً ؟ أن هذا لشیء عجیب ؟ قالوا : اتعجبین من امر الله ؟ »

« ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب، ثم قال له : کن . فیکون . الحق من ربك ، فلاتکن من ألممترین »

« ورسولا الی بنی اسرائیل أنی قدجئتکم بآیة من ربکم : انی اخلق لکم من ألطین کهیئة الطیر فأنفخ فیه ، فیکون طیراً - باذن‌الله - وأبری الاکمه والابرص واحیی‌الموتی-باذن‌الله-وانبئکم‌بماتأکلون وما تدخرون فی بیوتکم . ان فی‌ذآلك لایة لکم ان کنتم‌مؤمنین »

« اوکالذی مرعلی‌قریة - وهی‌خاویة علی عروشها - قال : انی یحیی هذه‌الله بعد موتها ؟ فاماته‌الله مئة عام ثم بعثه . قال : کم لبثت ؟ قال : لبثت یوماً أو

«مثل عیسی نزدخدا همانند آدم است، او را ازخـاك آفرید وبه‌اوفرمود: ر. وشدآنچه ازخدای تست حق است پس‌ازدو دلان مباش» (آل‌عمران:۵۹)

«وپیامبری برای‌بنی‌اسرائیل، بامعجزه‌یی از جانب خداوندتان به‌نزد شما ـه‌ام: ازگل پیکره‌ی‌پرندگان‌رامی‌سازم‌ودرآن می‌دمم وپرنده‌یی‌می‌شود بافرمان ا وکور مادرزاد وپیس‌راشفامی‌بخشم و مردگان را زنده می‌سازم به‌اذن خدا و نچه می‌خورید و می‌اندوزید درخانه به‌شما خبردهم همانا درآن نشانه‌هاست زای شما اگردین باورباشید» (آل‌عمران:۴۹)

«یاهمچون‌آنکس‌که به‌شهری‌ـ باکاخهایی‌تهی‌ـ گذشت وگفت. خداچگونه ن را از پس‌مردن زنده سازد، وخدایش صد سال بمیراند و سپس برانگیخت رسید: چه مقدارخفتی؟ گفت: یك روز یا پاره‌یی از روز را. فرمود: نه‌بلکه سال خفته‌یی. به‌خوراك‌ونوشابه‌ی‌خودبنگر که‌نگردیده‌است و بنگر درازگوش رد را وترا عبرتی می‌سازیم از برای مردمان و بنگر استخوانها را چسان ـ

بعض یوم ! قال : بل لبثت مئة عام ! فانظـر ال
طعامك وشرابك لم يتسنه . وانظر الی حمار
ـولنجعلك آية للناس ـ و انظر الی‌العظـام كيف
ننشزها ثم نكسوها لحماً . فلمـا تبين له ، قال
اعلم ان‌الله علی كل شیء قدير »

« قالوا : حرقوه وانصروا آلهتكم أن كنتم فاعلين
قلنا : يانارکونی‌برداً وسلاماً علی ابراهيم. وارادو
به كيداً فجعلناهم الاخسرين»

« فلمـا ترای الجمعـان قال أصحـاب موسی : ان
لمدركون . قال : كلاان‌معی ربی‌سيهدين . فاوحينا
الی موسی ان اضرب بعصاك البحر ، فانفلق ، فكان
كل فرق‌كالطود العظيم »

« ... لاتدری ... لعل‌الله يحدث بعد ذالك امراً»

... وآیات دیگر.. که‌آزادی مشیت الاهی ومقید نبودن‌آن را ب

بلند می‌سازیمش و به‌گوشت می‌پوشانیمش وچون براو آشکارشد،گفت: دانم که
خدا برهرچیزی تواناست» (بقره:۲۵۹)

«گفتند:اورا بسوزانید وخدایـان خودرا یاری کنید اگراهل کارید.گفتیم:
ای‌آتش سردوآرام باش برابراهیم. نیرنگی برای اوداشتند وماآنانرا زیانکارتر
ساختیم» (انبیاء: ۶۸)

«وچون دوگروه به‌چشم هم‌آمدند یاران موسی‌گفتند: ماگرفتارانیم.گفت:
هرگز زیراکه پروردگارم بامن است‌که بزودی راهنمایی خواهدکرد. وبه‌موسی
الهام‌کردیم‌که باعصایت به‌دریا بزن،ازهم شکافت وهرجانبی چون‌کوهی‌بزرگ
گردید» (شعراء: ۶۱)

«نمی‌دانی.. چه‌بسا خداوند پس از این چیزی پدیدار سازد» (طلاق:۱)

ی‌که بشر آنرا قانون لازم وحتمی می‌داند، نشان می‌دهند.[1]

درعین‌حال اراده‌ی دوراندیش خداوندی بر آن تعلق گرفته است به‌صورت ناموسها وقوانین طبیعی‌جاری و سنتهای دایمی، چهره نشان ؛ قوانینی‌که برای بشر قابل‌مراقبت ودرك باشند وبشر بتواند زندگی را با آن‌قوانین هماهنگی دهدو بر اساس آن باجهان هستی کنار بیاید، ولی ه و مشیّت خدا درنظر و از دیده‌ی بشر باید مطلق و آزاد باشد و ندکه خدا هرچه را بخواهد، می‌تواند به منصه‌ی ظهور برساند، آنکه برروالی باشدکه به‌صورت قوانین مادی عادی جهان درنیاید و نتها وقوانین‌جاری جهان پیروی‌نکند واین‌خود دربرابر آنهمه سنن ی سنتی است، سنت آزادی مشیت خدا، واز این روست‌که خداوند دیده را به‌تفکر درسنتهای‌خود درجهان وسود وسودا باآن‌وملاحظه‌ی ام‌کارها، به‌قدر توانایی ادراك بشری، گسیل می‌دارد:

۱ـ درحقیقت مستثنیات قانون‌هم جزء قانونندولی در دستگاهی بزرگتر. ی بشری‌که عمر تمدن ودانش‌او ازچند هزارسال (چهار یاکمی بیشتر) تجاوز کند خیلی زود است‌که نسبت به‌قواتین این جهان‌چند میلیاردسالی‌اظهارنظر ی کند وآنچه را که باکشفیات او تطبیق نمی‌کند مردود و عجیب وباور دنی بداند.

معجزاتی‌که درادیان‌آسمانی ثابت شده است و قرآن نیزبه‌برخی ازآنها ه یا تصریح دارد ـ برخلاف قول دانشمندان ما ـ هیچیك برخلاف قوانین ت نمی‌باشند بلکه فقط خلاف عادت ومختصردانش ما ازاین جهانند وبه لاح «خرق عادت» می‌باشندنه‌خلاف قانون. مترلینگ می‌گوید*: چیزی‌که نرا قانون وناموس طبیعت می‌نامیم عبارت از رشته عاداتی است‌که بتدریج کرده وآنرا طبقه‌بندی می‌کنیم».

* نقل ازص۲۲۴ وحی ونبوت آقای شریعتی.

« قال ابراهیم : فان‌الله یأتی بالشمس‌من‌المشرق فأ
بهامن‌المغرب فبهت الذی کفر »
« لاالشمس ینبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیـ
سابق النهار »
« سنة الله فی‌الذین خلوامن قبل ولن تجد لسنة ا
تبدیلا »
« قدخلت من قبلکم سنن‌فسیروا فی الارض فانظر
کیف کان عاقبة المکذبین »
« اولم یهدلهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشو
فی مساکنهم ؟ ان فی‌ذالك لایات افلا یسمعون ؟ »
« ولقد ارسلنا من قبلك رسلا الی قومهـم فجاؤه
بالبینات‌فانتقمنامن الذین اجرمواوکان‌حقاً علینا نص
المؤمنین »
« ولقداهلکنا القرون‌من قبلکم لما ظلموا وجاءته
رسلهم بالبینات و ماکانوالیؤمنوا . کذالك نجز
القوم‌المجرمین »
« ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیه
برکات من‌السماء والارض ولکن‌کذبوا فاخذناهم بـ
کانوایکسبون »

«ابـراهیم‌گفت: زیراکه خدا خورشید را ازمشرق بیرون‌آرد وتو آنـرا ا
مغرب برآر وآنکه‌کفر می‌ورزید مات شد» (بقره: ۲۵۸)
«نه خورشید را رسدکه به‌ماه رسد و نه‌شب راست‌که برروز پیشی‌گیرد»
(یاسین: ۴۰)
«سنت خدا در میان پیشینیان است. و هرگـز درسنت خدا تبدیلی نیابی»
(احزاب: ۶۲)
«سنتها پیش ازشماگذشته است وبگردیدبرروی زمین وبنگرید فرجام

... ودرمرزمیان ثبات سنتها و بی‌نهایت بودن اراده‌ی خداوندی،
یر بشری برپایه‌یی استوارقرارمی‌گیرد وعمل خود را بـرآن استوار
سازد وطبیعت جهان خاکی وراه زندگی وهدف کوشش و پاداش تلاش
د را در می‌یابد و با ناموس جهان و سنتهای حیات دنیای ما آشنا
شود و از آن و از تجربیات علمی خود بهره می‌گیردکه در عین‌حال
گی وروح او بسته‌ی وجود خـداست ودل اوپیوسته‌ی اراده و مشیت
ا ،که نه‌چیزی‌پیش ازاراده‌ی‌اومی‌خواهد ونه‌چیزی را دور از اوتمنا
کند ودرتنگناهای زمانه هرگزنومید نمی‌گردد ،آزاد اندیش و غیر
دود به‌قالبهای خشك است و اراده‌ی خداوند را نیز درچنان قـالبی
صور نمی‌بیند وهمچنین درك اوفرو نمی‌ماند وآرزوی اونهفته ... ودر
عی‌یکنواخت بسر لمی‌برد.

یك مسلمان همیشه دست به‌دامان «اسباب» می‌زند، چون این‌یك

- ناباوران چگونه بوده است» (آل‌عمران: ۱۲۷)

«مگرراه ننموده‌است از برایشان‌که ازگذشتگانشان‌که در آرامکده هاشان
رفتندچه‌اندازه‌به‌هلاکت‌رساندیم. همانادرآن نشانه‌هاست پس‌آیا نمی‌نیوشند»
سجده : ۲۶)

«وهمانا پیش‌ازتو پیامبرانی به‌مردمشان‌فرستادیم‌ونشانه‌ها ازبرایشان‌آوردند
ز آنان‌که‌گناه‌کردند انتقام‌گرفتیم وبرماست‌که مؤمنان رایاری‌کنیم» (روم:۴۷)

«پیش ازشماملتهارا‌هلاك‌ساختیم آنگاه‌که ستم‌نمودند وپیامبرانشان‌نشانه‌ها
ردند ولـی آنها نگـرویدند. این چنین‌گـروه گناهکاران را پاداش دهیـم»
ونس : ۱۳)

«واگرآنکه مردم شهرهاگـرویده بودند و پرهیز نموده همانا برکتهای
سمان و زمین را برآنها می‌گشودیم ولـی تکذیب‌کردند و ما آنهارا به‌دست
ردهشان‌کیفردادیم» (اعراف : ۹۶)

دستوراست، وبروفق سنت طبیعت عمل می‌کند؛ چون مأمور ، به‌رعا
آنست (ولی نه‌ازاین جهت‌که اسباب ووسایل نتیجه‌آورنــد.) در ماو
اسباب وعلل پس از آنکه‌به وظیفه‌ی حیاتی خود، جنبش وکار وکوش
واستفاده ازاسباب وعلل، قیام نموده باشد ، همه‌کارها را به‌خالق اسب
بازگشته می‌بیند.

بدینسان فرد مسلمان بااعتقاد به‌ثبات سنتهای‌خدا (قوانین‌جهان
درپایه‌گذاری تجارب وروشهای علمی خود، از سودا با جهان و اسرا
نیروهای نهفته‌ی آن ، بهره‌برداری می‌کند وهیچیك از مزایای علـ
تجربی وروشهای علمی را ازدست نمی‌دهد ودر عین‌حال دل او زنده
اتصال با خداست وباطن اوناگسستنی ازاحساس اخلاق وادب . احسا
که باعث خجستگی وپاکیزگی وبلندی عمراست و زندگی انسانی را
حدودنیروهای نهفته‌ی‌او به‌آخرین درجه‌کمال‌ممکن درجهان می‌رسا



... تعادل میان اراده‌ی بی‌نهایت خداوند واراده‌ی محدودانسا
این بحث‌همان است‌که‌درتاریخ عقایدوهمچنین درفلسفه‌هاو بت‌پرستیه
جهان به «قضا و قدر» یا «جبر واختیار» معروف شده است . اسلام ثا
می‌کندکه‌اراده‌ی‌الاهی بی‌نهایت‌است وفاعلیتی داردکه فاعلیتی دیگر
اووبا او وجود ندارد. درعین‌حال انسان را نیزدارای اراده‌یی مــولد
مؤثرمی‌داند ونقش اول عرصه‌ی زندگی ومقام جانشینی خدا را به‌انس
می‌دهد،که نقشی است بزرگ، وانسان را مرکزومحورممتاز نظام هس
می‌سازد وپهنه‌ی پردامنه‌یی‌را ـ ولی متعادل ومتوازن ـ درعالم‌عمل‌وفعال
وتأثیردراختیاراو می‌گذارد همراه‌با اعتقادبه‌بی‌نهایت‌بودن‌اراده‌ی‌الاه

ل‌حقیقی بودن‌خداوند درماوراءهمه‌ی‌اسباب ظاهری، و با این فرض‌که
لیت انسانی‌نیزخودیکی ازعلل واسباب ظاهری حوادث است ،وحیات
ان واراده وعمل وحرکت‌وفعالیت اوهمه در دایره‌ی اراده‌ی بی‌نهایت
اوندی می‌باشند، اراده‌یی‌که به‌این‌هستی وهرچیزوهرکس‌که در آن
ت ، احاطه دارد... ودرقرآن مجید می‌خوانیم :

« ماأصاب من مصیبة فی‌الارض ولا فی انفسکم الا فی‌کتاب من قبل ان نبرأها ان ذالك علی‌الله یسیر»

« قل : لن‌یصیبنا الا ماکتب‌الله لنا هو مولانا‌وعلی الله فلیتو کل المؤمنون »

« وان تصبهم حسنة یقولوا : هذه من عندالله وان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندك . قل : کل من عندالله فمال‌هؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً»

« قل : لوکنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم »

« اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی‌بروج مشیدة » [1]

۱ــ هیچ مصیبت‌که برزمین ونه به‌شما رسد، نیست جزآنکه از پیش از
فرینش‌آنها در نوشته‌یی هست همانا این برخدا آسان است» (حدید : ۲۲)
بگو هرگز بلا به‌ما نرسد جزآنچه‌خداوند برای‌مانوشته. او سرور ماست و
ؤمنان فقط به‌خداتوکل‌کنند» (توبه : ۵۱). «واگر نیکی به‌آنها رسدگویند از
انب خداست واگربدی رسدگویند از جانب تست بگوهمه از جانب خداست
برای چه این‌گروه چیزی نمی‌خواهند بفهمند» (نساء: ۷۸)
«بگو: اگر درخانه‌هاتان می‌بودیدآنهاکه سرنوشتشان‌کشته شدن بود به
رامگاه خود می‌آمدند» (آل عمران : ۱۵۴)
«هرکجا باشید مرگ شمارا درمی‌یابد واگرچه درحصاری محصورباشید»
نساء : ۷۸)

وازجانب دیگر می‌خوانیم :

« ان‌الله‌لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»

« ذالك بان‌الله لم یك مغیراً نعمة انعمهــا علی قو

حتی یغیروا ما بانفسهم»

« بل‌الانسان علی نفسه بصیرة، ولوالقی معاذیره»

« ونفس‌وماسویها فالهمها فجورها وتقواها قدافـ

من زکاها و قدخاب من دساها»

« ومن یکسب اثماً فانما یکسبه علی نفسه»[1]

.. وپس‌از این‌آیات وآن‌آیات می‌خوانیم :

« کلا انها تذکرة فمن‌شاء ذکره وما یذکرون الا ا

یشاءالله هواهل‌التقوی وأهل‌المغفرة»

«ان هذه تذکرة فمن شاءاتخذ الی ربه‌سبیلا و مـ

تشاؤون الا ان‌یشاءالله»

« أولما اصابتکم مصیبة قـداصبتم مثلیها قلتم: ا

هذا؟ قل: هومن عندانفسکم ان‌الله علی‌کل‌شیء قد

وما اصابکم یوم‌التقی‌الجمعان فباذن‌الله»[2]

۱ــ «خداوند هرگزچیزی ازمردم را نمی‌گرداند تاآنکه تمام چیزهایی
که درخودآنهاست برگردانند» (رعد: ۱۱)

«زیراکه خدا برگرداننده نعمتی‌که به‌گروهی بخشیده، نبوده تاآنکه‌تمـ
چیزهایی‌که درخودشان است برگردانند» (انفال: ۵۳)

«بلکه انسان برخود بیناترست اگرچه‌عذرها بگزارد» (قیامه:۱۴)، «وجا
وآنچه‌آنرا پرداخت وبدکاری‌و پرهیزش‌آموخت. رستگار آنکه جانرا پاکیز
ساخت‌و بیچاره‌آنکه-آنراآلود» (شمس:۷-۱۰)، «هرکه‌گناهی‌سازد همانا برا
خود ساخته» (نساء:۱۶۱)

۲ـ نه‌هرگز. که‌آن یادآوراست هرکه خواهدبه‌یادآردآنرا. وبه‌یادنیاور
جزآنکه خدا خواهد اوجای پرهیز وبخشودگی است» (مدثر: ۵۴) ــ

انسان چون این سه‌دسته آیات گوناگون را بخواند وسعت مفهوم «قَدَر» را در اعتقاداسلامی درمی‌یابد[1] وحوزه ومیدان‌عمل و اراده‌ی انسانی راکه دردایره‌ی‌همین «قدر» است، بخوبی درك می‌كند .

مکاتب‌فلسفی وعقاید تحریف شده دراین مسأله به‌گمراهی‌افتادند و جز سرگردانی و سردرگمی چیزی عـایدشان نشد ؛ همچون متکلمین اسلامیی که دراین مسأله وارد شدند ، چه متکلمین اسلامی درحل این مسأله به دنبال روش فلسفی یونان بیش از آن رفتند کـه به دنبال روش اسلامـی .

درعقیده‌ی اسلامی ، وبا توجه به‌اصول آن ، این‌مسأله درحقیقت مشکلی نیست . « قدر » خداوند درمیان مردمان همان چیزی است‌کـه اشیاء را به‌وجود می‌آورد و موجودات را می‌آفریند و همه‌ی رویدادها و اشیاء و اشخـاص از او هستند و هموست کـه زندگی مـردم را رنگی گوناگون می‌دهد .

هرچیزی در جهان در حـد ومقدار خـاص به وجود می‌آید و هرحرکتی درمقدار معینی‌تمام می‌گردد ، ولی قدرخداوند درمیان مردم (انسان) از خلال اراده وعمل‌خودشان و تغییراتی که به‌دست خود در آن می‌دهند ، لباس تحقق می‌پوشد :

← «همانا این یادآوری است هرکه خواست، به‌سوی خداوندش راهی را درپیش‌گرفته ونخواهندجز آنکه خداخواهد» (انسان: ۲۹)

«آیا وقتی مصیبتی به‌شما رسیدکه در برابر آنرا رسانده بودید،گفتید:این ازکجاست؟ بگو: آن ازجانب خودتان است همانا خدا برهرچیزی تواناست و آنچه روز رسیدن دوگروه‌برشما رسید با اذن خداوند بود» (آل عمران: ۱۶۵)

۱ــ رجوع کنید به«قضاوة» ضمیمه‌ی همین کتاب.

« ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم » ،

ارادهی‌مردم، بامشیت مطلقه‌ی‌خداوند منافاتی ندارد زیرا اراده‌ی خدا وانسان در بعضی‌ازآیات قرآنی ـ مانند دسته‌ی سوم‌آیات که‌گذشت ـ همراه بایکدیگر آمده‌اند .

این تناقض وتعارض بین دو اراده ، ما و خالق ، ناشی از طرز تفکری است که ماخودآنرا ساخته‌ییم وناشی از رابطه‌ی غلطی است‌که بین اراده‌ی‌خداوندی وحرکت انسان در حوزه‌ی آن، برای خود مجسم می‌سازیم ؛ وراه صواب آنست‌که برای بررسی این مسأله‌در مرتبه‌ی‌اول اصول عقلی پیشین خودمان را کنار بگذاریم واصول فکریمان ازآیات قرآنی ، که دراین مسأله آمده است ، دریافت نماییم ، چه در این پهنه که راهبری جزخدا نداریم ،به‌چیزی ره نخواهیم برد ، هم : « فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا » فرمود ، و ، هم : « و ما تشاؤون الا ان یشاءالله » .

قرآن درجایی می‌فرماید : « بل الانسان علی نفسه بصیرة ولوالقی معاذیره » و درجای دیگر می‌فرماید : « فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعدفی‌السماء » (انعام:۱۲۵) و در عین حال فرموده است : « و ما ربك بظلام للعبید » (فصلت : ۴۶)

بنابرین ـ مطابق اعتقاد یك‌فردمسلمان درباره‌ی خداوند وعدالت او درکیفردادن وعمومیت اراده وقدرت او ـ در اینجا ، درباره‌ی‌حقیقت این روابط ، باید پذیرفت‌که انسان درکار وابتکار تا باندازه‌یی آزادی دارد که تکلیف و پاداش یاکیفر برکار او روا باشد ، بدون آنکه این آزادی اراده ، بااراده‌ی‌بی‌نهایت خداوندکه همه‌مردم واشیاء ورویدادها را در بردارد ، تعارضی داشته باشد . اما چگونه ؟

چگونگی تمام افعال خداوندوکیفیت ربط اراده‌ی‌او باآفریده و
آفرینش او برای عقل بشری قابل ادراك نیست . جهان بینی اسلامی با
طمینان به‌وجود تقدیر الاهی وعدل ورحمت وفضل او ، حل این مسأله
ا به‌عقل بی‌نهایت واگذار می‌کند ، چه فکر بشرکه به حدود زمان و
کان و سایر انفعـالات محدود است توانایی درك این کیفیات و روابط
ی‌نهایت را ندارد وهرگـز نمی‌تواند کیفیت رابطه میان مشیت‌الاهی و
الیت بشری راکشف نماید .کشف این روابط ، اراده وعلمی بی‌نهایت
کامل ومحیط می‌خواهد. این مسأله راکسی می‌داندکه به حقیقت‌انسان
 ترکیب وجود او وارزشهای سرشته و مقدار اختیار محدود به‌جبراو
-که کیفر برآن روا باشد ـ واقف است .

تعادل در فکرو احساس بشر واطمینان به حرکت بـرابر منهاج
خدا برای وصول به هدف ، فقط بستگی به این گونه طـرز فکر و این
جهان بینی دارد

مسأله‌ی «خیروشر» نیز برهمین منوال است واز نقطه نظراسلامی
یچ مشکلی درکار آن نیست . اسلام می‌گوید : دنیا جای گرفتاری [1] و
مل است وآخرت جای‌حساب وکیفر. زندگی دراین دنیا یك‌مرحله‌ی
وتاه ازآن سفر دراز است وسرگذشت انسان‌در دنیا ، آخرین‌ماجرای
شرنیست بلکه مقدمه‌یی است برای بعد وآزمونی است برای ارزیابی

۱ــ چون دنیا یك محیط مادی‌است ودرهرمحیط مادی اصل برتکامل‌است
 تکامل‌مبتنی‌برتضاد وکشمکش‌وتنازع‌وانتخاب‌احسن‌است‌پس‌ازاین میان هم خیر
برمی‌خیزد وهم شر (یعنی ناملایمات و اضداد» وتا شر (و شیطان) نباشند تکامل
یسرنمی‌شود. بنابرین ، نبودن شر دردنیا خود شری بزرگتر است!

در مرحله‌ی حساب .

اسلام برای ضمیر بشری مشکل درك این مسأله را ـ این‌گونه ـ حل می‌کند وثبات و طمأنینه به‌وی می‌بخشد . رنجی راکه نیکوکاران برروی زمین می‌کشند ، تمام نصیب و سرنوشت آنها نیست ؛ نصیب و سرنوشت دیگر او آنسوی دیگر است تا درمیان دو مرحله‌ی زندگی و میان دو کفه‌ی ترازوی سرنوشت ، تعادلی برقرار شود . اما این هردو کفه ، از یك ترازو هستند واراده‌ی واحدی برآنها حکمفرماست ، نه در آن اراده فتوری است ونه در این ترازو خللی .

اسلام آن ادراکی را کـه انسان در اعماق باطن خود می‌یابد ، مخاطب قرار می‌دهد ، شعوری را که مسلمان دین‌باور نیکوکاری ـ که در زندگی به راه خدا می‌رود وبرای راه خدا در زندگی بشرکوشاست ـ داراست .

مسلمان در همان حالی‌که در دنیا از وجود شرور و اشرار رنج می‌برد باز درخود احساسی از رضایت وخوشبختی می‌کند (واین‌پاداشی موقت، پیش از پاداش آخرت اوست) احساسی‌ناشی از احساس شعور او به رضای خداوند ازکار وپیکار او . سرشت بشری‌گواهی می‌دهدکه بشر به اقتضای فطرت ، پاداش خود را در نزاع‌با شر وباطل ویاری نیکی و حق ، خود به‌خود باخود عمل می‌گیرد ولذت او از این پیکار هم پاداش و هم یکی از عوامل هستی اوست ؛ در همان حالی‌کـه رنج را برخود هموار می‌سازد با شر و باطل رودررومی‌شود و به قدر توان خود پنجه درپنجه‌ی‌آن‌می‌افکند ، پاداش او در سرشت خود او نهان است ودرعین حال به پاداش نیك دنیا وآخرت هم دلگرم است و اطمینان دارد ؛

اطمینانی که حتی پیش از روز حساب واپسین اثر می‌بخشد:

« الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکرالله . الا بذکر الله تطمئن القلوب »

« أفمن شرح‌الله صدره‌للاسلام فهو علی‌نور من‌ربه؟ فویل للقاسیة قلوبهم من ذکرالله اولئك فی ضلال مبین »

«ان‌الذین‌قالوا: ربنا‌الله‌ثم‌استقاموا تتنزل‌علیهم‌الملائکة الاتخافوا ولاتحزنوا وأبشروا بالجنة‌التی کنتم‌توعدون. نحن أولیاءکم‌فی‌الحیات‌الدنیا وفی‌الاخرة ولکم‌فیها ماتشتهی انفسکم ولکم فیهاماتدعون . نزلا من‌غفور رحیم »

« ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتم الاعلون ان کنتم مؤمنین »

« قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و نحن نتربص‌بکم ان‌یصیبکم‌الله بعذاب من‌عنده‌او‌بایدینا . فتربصوا انا معکم متربصون » [1]

۱ـ «آنانکه‌گرویدند دلهاشان بایاد خدا آرامش یابد. بدان‌که بایادخدا دلها آرامش یابد» (رعد: ۲۸)

«آیاآنکه را خدا دلش‌را برای‌اسلام‌آماده ساخت آیا در روشنگری‌خدای خود است؟ وای برسخت دلان ازیادخدا. آنها درگمراهی‌آشکارند» (زمر : ۲۲)

«آنانکه‌گفتند: «خدای ما الله است»وپایداری‌کردند، فرشتگان برآنها فرودآیند که مباد بترسید وغمگین‌شوید ومژده بادا به‌بهشتی‌که خوانده شده‌اید. مادوستان شما درزندگی‌دنیاوآخرت هستیم ودرآنجاآنچه خواهید هست وآنچه بخوانید. ارمغانی ازبخشنده‌ی مهربان» (فصلت: ۳۰)

«سست نشوید وغمگین‌مباشید‌که شما برترین هستید بشرط‌آنکه مؤمنـــ

اما سؤالاتی مانند : « شر چرا به وجود می‌آید و خداوند چرا رنج آفرین‌است ؟ واو که برجلوگیری و به‌وجود نیامدن آن تواناست و اگر بخواهد می‌تواند همه‌را به‌راه راست هدایت فرماید ویااگر بخواهد همه‌را می‌تواند هدایت شده ، بیافریند ، چرا شررا به‌وجود آورد ؟ » .
درجهان بینی اسلامی جایی برای خود ندارند[1] .

خداوند ، برتبدیل فطرت انسان یا آفرینش ، به فطرتی دیگـر تواناست ولی خواسته‌است که انسان‌را به این فطرت و جهان هستی را به شکلی‌که می‌بینیم بیافریند ، وکسی ازمخلوقات را حق‌آن نیست که ازسبب‌آن بپرسد چه هیچیك از مردمان ، «خدا» نیستند وازنظام کلی جهان ومقتضیات این نظام درطبیعتی که این‌گونه وجود دارد ، آگـاهی

← باشید» (آل‌عمران: ۱۳۹)

«بگوآیا برای ما جزیکی ازدونیکی‌انتظاربرید وما چشم برآن داریم‌که عذابی‌ازخدا۔ ازجانب‌خودش یا به‌دست ما۔ برشما رسد. چشم بدارید مانیزهمراه شما به‌انتظاریم» (توبه: ۵۲).

۱ـ رنج وناخوشی امری‌عدمی(یعنی نبودخوشی) است ولازمه‌ی‌زندگی جهان مادی وخداآفریدگار موجودات است‌نه‌خالق عدم وانگهی جلوگیری‌ازشر و... جلوگیری قاعده‌ی‌تکامل‌طبیعی‌است وخودستمی بزرگ،که برخدا روانیست. هدایت به‌راه راست‌هم به‌آن معنا که در فرهنگ ما هست. منظور نیست. هدایت خدا ـ به‌یك معنا۔ ارائه‌ی‌طریق‌است (ودرتکوینیات همان‌طبیعت‌وفطرت)وخداوند هرگز بالمباشره‌کسی را به‌خانه نمی‌رساند بلکـه وسایل‌آنرا در «اختیار» او می‌گذاردوگرنه «عدالت»انجام‌نشده وخوبی وبدی به‌منصهٔ‌ظهور نرسیده است . اساساً فرق انسان وحیوان درهمین اختیاراست واختیار وسیله‌ی تشخیص خیروشر است وراهیابی‌وهدایت به‌سوی‌حق. واگرکسی باچندین‌چراغ که فراراه اوداشته‌اند درشرافتد بباید تاسزای خود یافته باشد.

ندارند وحکمت پنهانی درآفرینش هرمخلوقی را نه درك می‌کنند ونه می‌توانند درك کنند. تنها ذات خداوند است که می‌داند؛ زیرا که تنها اوست که جهان هستی وجانداران وبی‌جانهای آنرا آفریده‌است و تنها اوست که به‌آنچه خیر وخوبی‌است، داناست ... می‌آفریند ونگه می‌دارد، وتنها اوست که بهترین اندازه و مناسب‌ترین وضع خلقت را می‌داند ومی‌سازد ودرآن قالب می‌ریزد:

«فتبارك‌الله احسن‌الخالقین». «الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی». «ولو شاء الله لجعلکم أمة واحدة ولکن‌لیبلوکم فیماآتاکم، فاستبقواالخیرات الی‌الله مرجعکم جمیعاًفینبئکم بماکنتم فیه‌تختلفون». «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذوفضل علی‌العالمین». «ونبلوکم‌بالشر والخیرفتنة والیناترجعون» [1]

دراینجاکلمه‌ی«چرا؟» نه ازمؤمن راستین ونه‌ازبیدین بدآئین شنیده نمی‌شود. مؤمن نمی‌پرسد زیرا باخدای خود ـ خدایی که ذات وصفاتش‌رادرسایه‌ی‌جهان بینی اسلامی‌شناخته ـ بیش‌ازاین‌ادب می‌ورزد

---

۱ ـ« فرخنده است خدا بهترین آفرینندگان» (مؤمنـون: ۱۴). «آنکه آفرینش هرچیزرا بدو بخشید ورهبری فرمود» (طاها: ۵۰) «اگرخدا می‌خواست شمارا یك‌گروه می‌آفرید ولی [بگونه‌یی آفرید] که با آنچه می‌آورید شمارا بیازماید پس به‌نیکی‌ها بشتابید. بازگشت همه‌ی شما به‌سوی خداست ودرآنچه شما اختلاف‌داشتید به‌شما خبرخواهد داد» (مائده: ۲۴۸). «واگر خدا مردم‌را بایکدیگر نمی‌راند زمین‌را تباهی می‌گرفت ولی‌خدا به‌جهانیان‌فزونی بخش‌است» (بقره: ۲۵۱). «وشمارا بانیکی‌وبدی آزمایش کنیم وبه‌سوی ما بازمی‌گردید» (انبیاء: ۳۵).

و،زیرا که بیش‌از هرکس‌دیگر به کوتاه دستی ادراك بشر دراین عرصه واقف‌است . و بیدین نمی‌پرسد زیرا رأساً وجود خداوند را باور ندارد تاچه رسد به این سؤال . بیدین اگر خدا را باور داشته باشد خواهد دانست که اقتضای خدایی اوهمین‌است و هرچه را خدا بپسندد لامحاله همان «خیر» خواهد بود .

این سؤالی‌است که ژاژخوایان ویاکم‌خردان می‌کنند . روانیست که این ایراد سبب شود تااین واقعیت‌را باموازین عقلی بشر بسنجیم و توجیه کنیم زیرا این مسأله طبیعتاً سطحی بالاتر از سطح عقل بشری داردومیدانی وسیعتراز دیدادراك انسانی؛ ادراك واقعیت‌خیروشرّ با«خدا» بودن ملازمه دارد وانسان، خدا نیست، پس‌ناچاراست که به‌این واقعیت تن‌دردهدو به مقتضیات‌آن‌همچنان ، تسلیم باشد .[1]

اما اسلام سبب شرّ وافتادن انسان درتنگنای‌آن را این‌گونه‌بیان می‌کندکه این سبب وعامل ضعیفتر ازآنست بطور قهر و غلبه برانسان تسلط یابد؛ تسلط چنین عامل شرّی، تنها برای امتحان و آزمایش است که در پیکار انسان و شیطان پدیدار می‌شود و همان‌جا میان شیطان و پیروزی اوحجاب نیرومندی ازایمان ویاد خدا وپناه بردن به دامان او وجود دارد :

« قال : رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم‌اجمعین الا عبادك منهم المخلصین. قال : هذا صراط علی مستقیم . ان عبادی لیس لك‌علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین »

« قال : اهبطا منها جمیعاً : بعضکم لبعض عدو .

۱ـ رجوع کنید به‌فصل «ربانی» همین‌کتاب ـ (مؤلف) .

فاما يأتينكم منی‌هدی فمن اتبع هدای فلایضل و لایشقی . ومن اعرض عن‌ذکری‌فان‌له معیشة ضنکاً و نحشره یوم القیامة أعمی. قال : رب لم حشرتنی اعمی و قدکنت بصیراً ؟ قال : کذالك اتتك آیاتنا فنسیتها وکذالك الیوم تنسی».

« وقال الشیطان لماقضی الامر: ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وماکان لی‌علیکم‌من‌سلطان. الاان‌دعوتکم‌فاستجبتم‌لی فلاتلومونی ولوموا انفسکم»

« فاذاقرأت القرآن فاستعذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم»

« انه لیس‌له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون . انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به یشرکون»

« ان کیدالشیطان کان ضعیفاً »[1]

۱ـ «گفت: خدایا چون مراگمراه‌ساختی روی‌زمین‌رابرای آنان بیارایم همه‌شان‌راگمراه سازم جزبندگانی‌راکه مخلصین ازآنانند . فرمود : این راهی ستقیم به‌سوی من است. ترا چیرگی بربندگان من‌نیست جز آن گمراهان که‌ترا یروی‌کنند» (حجر: ۳۹-۴۲). «فرمود: (شمادو تن) از آن فرود آیید وبرخی رخی دیگررا دشمن . مگرهدایتی ازمن به‌سوی شما آید وهرکس هدایت مرا یروی‌کند نه‌گمراه گردد ونه‌بدبخت. وآنکس‌که ازیادمن‌رویگردان شودزندگی مختی خواهد داشت وروزقیامت اورا نابینا بپا خواهیم‌کرد. گوید : خدایاچرا راکه بینابودم‌کوربرپاداشتی؟ فرماید:این چنین‌است.آیات‌مارا دیدی وفراموش کردی واین چنین امروز فراموش گردی!» (طاها : ۱۲۳-۱۲۶).

«وشیطان‌گفت ـ چون‌کار ازکارگذشت ــ : خداوند به‌شما وعده‌یی حق داد من به‌شما وعده دادم وبه‌آن پشت کردم ومرا برشما چیرگی نبود . جزآنکه شمارا بخواندم ومرا پاسخ‌گفتید پس مرا ملامت مکنید وخودرا ملامت کنید» (ابراهیم : ۲۲) .

←

باقی‌می‌ماند این اشکال که وقتی خداوند تعالی انسانها را با استعدادها
معینی[1] که موجب میل به‌خیر و هدایت یا شرّ و گمراهی می‌شود
می‌آفریند، چرا بدکار گمراه را کیفر می‌دهد و نیکوکار راهیافته را د
دنیا و آخرت پاداش می‌بخشد؟

این سؤال فریبنده را قرآن پاسخ گفته و فرموده است که خدای
متعال انسان‌را نخست در «احسن تقویم» آفرید و انسان فقط با «غفلت از
خدا» است که از این مقام خود ساقط می‌شود، و باید انسان پیوسته ب
خوبی و بدی آزمایش گردد و در او استعداد ترجیح و انتخاب (اختیار) و
یاری خواستن از خدا نهفته است و خداوند آنکس را که در راه رضای او
پیکار کند، یاری می‌نماید:

« لقدخلقنا الانسان فی‌احسن تقویم ثم رددناه‌اسفل سافلین الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم أجر غیرممنون »

« ونفس وما سواها . فالهمها فجورها و تقواها . قد أفلح من زکاها . وقدخاب من دساها »

انـا خلقنا الانسان من‌نطفة أمشاج نبتلیه فجعلناه

← «و آنگاه که قرآن بخوانی از شر شیطان رانده به‌خدا پناه ببر... همانا اورا بر کسانیکه‌ایمان‌آورده‌اند و به‌خدایشان‌توکل دارند، چیرگی نیست. چیرگی او برآنهاست که اورا پیروی کنند و آنها که برای خدا شریك آورند» (نحل : ۹۸-۱۰۰).

«نیرنگ شیطان ضعیف است» (نساء : ۷۶).

۱ــ برخی ازاستعدادات بشرناشی ازعوامل جغرافیائی ومواد غذایی و معدنی و.. است که درمنش وشخصیت او اثر می‌گذارد همانطور که درسیما وبدن اومؤثراست واین عوامل‌گرچه طبیعی هستند ولی «اختیاری» می‌باشند.

سمیعاً بصیراً اناهدیناه السبیل اما شاکراً واماکفورا»
« ان سعیکم لشتی فاما من أعطی واتقی و صدق
بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی و
کذب بالحسنی فسنیسره للعسری »
« والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله
لمع المحسنین »[1]

پاسخ دیگر ، که پیش از این هم گذشت.، آنست که «قدر» خدا
یان مردم ازخلال اراده وعمل خود مردم و محیط اطرافشان به تحقق
بوندد وپاسخ همان سخنی است که درسرآغاز این بحث گذشت .
گذشته از آن ، جهان بینی اسلامی به ما می‌آموزد که خداوند
ونه تکالیف روشنی به انسان داده وازیك‌مشت کارهای روشنی هم
باز داشته واین هردو زلال وبی‌غل‌و غشند وبرعلم انسانی پوشیده
ند، نه مجهولند ونه‌درپس پرده‌ی‌غیب. براساس همین‌دونوع تکلیف

۱ـ «همانا انسان رادر بهترین نهادآفریدیم وسپس به‌پسترین‌جایگاه‌باز
ادیم‌جز آنان‌را که‌گرویدندو کردار نیك‌آورندکه‌پاداش بی‌منتی دارند» (تین :
).«وجان‌و آنچه آنرا‌بپرداخت وبدکاری وخودداری به‌وی بازآموخت همانا
،آنکه‌پاکیزه‌اش‌داشت‌وزیان‌یافت آنکه‌بیالودش»(شمس:۷-۱۰).«ماانسان‌را
نه‌یی آمیخته آفریدیم‌که به‌آزمون دوچارش کردیم و اورابینا وشنوا ساختیم،
را به اونمودیم خود یاسپاسگزارست یابی‌سپاس»(انسان:۲-۳).
«همانا کوشش شما گوناگون است، آنکس که بخشید وخوددار بود و
ی‌را راست پنداشت همانا براه آسانش بریم وآنکس‌که بخل ورزید و
سازی خواست ونیکی را دروغ پنداشت براه دشوارش نهیم » (لیل :
۱).
«آنانکه براه ما درتلاشند ، راراهنمایی‌نماییم وخدا بانیکوکاران است »
وت: ۶۹).

هم حسابرسی می‌شوند . اما کارغیب وقدر وماوراء دیدگاه ما ، ام
نیستند که ما مأمور به بررسی آنها باشیم و به هیچیك از متعلقات
ـ جز اعتقاد به خیر وشر ، کـه «قدر» اند و از جانب خدا ـ ما
نشده‌ییم .

بنابرین‌راه مسلمان، راهی‌مستقیم‌وروشن‌است:قیام وعمل‌به‌تکا
روشن ـ تاآنجا که بتواند ـ ، وخودداری ازآنچه نهی‌شده‌است. ا
باید به شناخت آنچه خدا امر فرموده ونهی نموده بپردازد وبه ما
این هردو وپس پرده‌ی ادراك محدود خود ، دست نیازد .

خداوند چیزی‌که بشر توان انجام آنرا نداشته باشد یا ما
قهری جلو اوراگرفته باشد به وی تکـلیف نمی‌کند و اورا از کار
نتواند ازآن خود داری کند یاعاملی قهری اورا به سوی آن می‌را
باز نمی‌دارد :

« لایکلف‌الله نفساً الا وسعهالها ماکسبت و علیه
اکتسبت »

« واذا فعلوا فاحشة قالوا : وجدنا علیها آ
والله أمرنا بها. قل‌ان الله لایأمر بالفحشاء .أتقو
علی‌الله مالا تعلمون ؟ قل‌أمر ربی بالقسط وأ
وجوهکم عندکل مسجد وادعوه مخلصین له‌الد

۱ـ« خداکسی‌را جز به‌اندازه‌ی‌توانش تکلیف‌نمی‌کند هرکس‌را پا
همان است‌که به‌دست آورده وکیفر، آنچه برای خود ساخته» (بقره : ۸۶
«وهرگاه بدکاری‌کنند گویند: پدران خودرا براین‌کار دیده‌ییم وخدا مـارا
فرمان داده . بگو خدا به‌بدکاری‌فرمان نمی‌دهد آیا چیزی‌راکه نمی‌دانید
بندید؟ بگوفرمود پروردگارم مرا به‌عدل وروی خود به‌جانب هرسجده‌گاه
وخدارا اخلاصمندانه بخوانید» (اعراف :۲۸)

کسی که باور نداشته باشد که خداوند هیچکس‌را بیشتر ازتوانش
ف ، ویانهی ، نمی‌کند خدارا باور نداشته‌است ! بس، همین‌است .
تعادل میان اعتقاد واحساس ازیکطرف،وفعالیت وحرکت ازطرف
، این‌گونه حاصل می‌شود وجهان بینی اسلامی در ضمیر انسان ،
س رغبت به خوبی وپایداری وشوق به‌حرکت وکار (بایاری خدای
)رااین چنین می‌بخشد ؛ همچنانکه بااین روش ، ریشه‌ی تعطیل و
ء ومنفیگری[1] وحواله‌ی معاصی به‌خداوند یاسستی‌وجمود،را خشك
ازد .

انسان دین باور می‌داند که‌خداوندبرای بندگانش، کفرواشاعه‌ی
اء درجامعه‌را نمی‌پسندد ، ودوست‌نمی‌داردکه بی‌تلاش‌وبدون‌کوشش
یها دوری گیردیاحقی بی‌یاوری بماند یاپهنه‌ی‌زمین بی‌جانشین‌خدا
. انسان مسلمان می‌داند که این دنیا جای آزمایش است ، آزمایش
یروشر؛ وهرحرکت یاحالتی برای امتحانی است وبرای هرکارنیك
ناپسند درروز حساب ، کیفری. می‌داندکه اوجانشین خـدا برروی
ن، است ودر جهان دارای موقع ومقامـی والاست و در تغییرات و
رات جهان‌نقشی‌دارد؛ ومی‌داندکه اگر به‌وظیفه‌ی «جانشینی» برابر
ج وراه‌خدا برخیزد، پاداش خواهد برد واگر نپذیرد و از دنباله‌ی
بهراسد، کیفرخواهد یافت، اگرچه هراس‌او ازبیم عواقب‌آن وبرای
ز ازگرفتاری باشد.



۱ــ سه مکتب و سه فلسفه : تعطیل ــ ارجـاء ــ منفیگری. به ضمیمه‌ی
ر کتاب مراجعه کنید.

... وتعادلی میان مقام والای انسان درجهان و بندگی بی‌قیدو ب
او برای خداوند. جهان بینی اسلامی دراین مرحلـه ازتمام لغزشها
تزلزلهایی که ایده‌ئولوژیهاومذاهب ومکاتب‌دیگردچارآن شده‌اندبرکن
مانده است. نه بشررا به صورتهای گوناگون ، تا به‌مقام خدایی رسان
ونه اورا تاسرحد پستی و بی‌مقداری تحقیر نموده است.

اسلام میان حقیقت ومقام خداوندی و بندگـی، مرزی استوار
روشن معین می‌سازد تاجای هیچ شبهه واشتباهی نماند. خـداوند ـ د
جهان‌بینی اسلامی ـ درماهیت وحقیقت حوهمانندی ندارد: « لیس کمث
شیء ». هیچکس در وجود، با اوبرابر نیست: « هوالاول والاخروالظاهر
الباطن ». دربقـا انباز نـدارد : «کل‌من علیهافان ویبقی وجه ربك ذوالجلا
والاکرام». سلطه‌ی اوبـی شریك است : « لایسأل عما یفعل وهم‌یسألون »
آفـریننده، فقط ، اوست : « الله‌خالق‌کل شیء» . شریك رزق نـدارد
«الله‌یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر» دانا، اوست: « والله یعلم وأنتم لاتعلمون»
بی‌نظیر است : «ولم یکن‌له کفواً احد». هیچکس شریك قـانونگذاری ا
نیست: «أم لهم شرکاء شرعوالهم‌من‌الدین مالم یأذن به الله؟ » وهمچنین‌دیگر
خصایص خداوندی ....

ولی انسان ـ درنظر اسلام ، مانند تمام مخلوقات جهان ، بنده‌ی
خداست؛ بنده‌یی که نه در ذات اوشبیه است و نه درصفات ، نه مانند
اعتقادکلیسیادرباره‌ی مسیح ـ علیه‌السلام ـ که برخی برای طبیعت‌لاهوتی
غیرمادی قایلند وبرخی دیگر لاهوتی ومادی (ناسوتی) هردو !

قرآن‌درباره‌ی‌مسیح می‌فرماید:

«ان‌هوالاعبد أنعمنا علیه وجعلناه مثلالبنی‌اسرائیل»

« لن يستنكف المسیح أن يكون عبدالله ولاالملائكة المقربون »

«ان كل من في السماوات والارض الاآتی الرحمان عبداً»[1]

ولی همین انسان وبا این بندگی، نزد خداوند مقام والایی دارد ، حی ازخداوند دراو دمیده شده‌است. درجهان هستی گرامی است تا ازه‌یی که خداوند به فرشتگانش ـ که بندگان مقرب او هستند ـ ان می‌دهدکه برای بزرگداشت این انسان به‌وی سجده کنند :

«واذقال ربك للملائكة: انی خالق بشرا من صلصال من حمأمسنون فاذا سويته ونفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدين . فسجد الملائكة كلهم اجمعون »[2]

این انسان، جانشین در روی زمین و حکمفرمای برموجودات ت وزمین وآنچه درآنست مسخر اویند ودر طرح آفرینش وپیش از نی او به‌حساب اوگذارده شده‌اند :

« و اذقال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خليفة قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدمآء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك. قال انی اعلم مالاتعلمون. وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال أنبؤونی باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين . قالوا

۱- «هرگزمسیح سرپیچی ننمایدکه بنده‌ی خدا باشدونه فرشتگان نزدیك[این بند]. درآسمانها و زمین چیزی نماند جزآنکه به‌بندگی خداکمر بسته‌گانند» ریم: ۹۳).

۲- «خداوند تو به‌فرشتگان فرمود: من درکارآفرینش بشری از سفالی گل هستم وهرگاه اورا پرداختم وازفرمان خود در وی دمیدم برای او به‌سجده آیید وهمه فرشتگان به‌سجده درآمدند» (حجر:۲۸-۳۰) .

سبحانك لاعلم لنا الا ما علمتنا انـك أنت العل
الحكيم . قال یاآدم انبئهم بـاسمائهم فلما انبئو
باسمائهم قال الم اقل لکم انـیاعلم غیب السماوا
والارض واعلم ماتبدون وماکنتم تکتمون »
«وسخرلکممافی السماوات ومافی الارض جمیعاًمنا
« والقی فیالارض رواسی ان تمیدبکـم وانهاراً
سبلا لعلکم تهتدون »
« ألمتر اناﷲ سخرلکم ما فیالارض والفلك تجر
فیالبحر بأمره ویمسكالسماء ان تقع علیالارض ا
باذنه ؟ اناﷲ بالناس لرؤوف رحیم »[1]

انسان وقتیمقام بندگی خدا را احراز کند در والاترین مقاما
ودر بهترین حالات خود قرارگرفته است، زیرا فقط دراین حالت اس

۱ـ «وچون خداوندت بهفرشتگان فرمود من درکار آفرینش جانشینی
برروی زمین هستمگفتند آیاکسانی را درآنجا آفرینیکه در آن تباهکاری‌کنند
خونریزی براه اندازند با آنکه ماستایشگرتوییم و تسبیحگو. فرمود:«منآنچ
ندانید را دانم» وتمامی نامهارا بهآدمآموختوسپسآنهارا بهفرشتگان نشان دا
وفرمود مرا ازنامآنها خبردهید اگرراستگو بودید. گفتند تومنزهی. ما دانشیبج
آنچه بهماآموختی نداریم و تویی دانای فرزانه. فرمود: ایآدم نامهایآنها ر
بهفرشتگان بگو وچون نامهایآنانرا به خبرگزارد فرمود: نگفتمتانکه من نها
آسمانها وزمین را دانم ودانمآنچه راکهآشکار سازید وآنچه پنهانکنید»(بقره
۳۰ـ۳۳). «ورامساخت هرآنچه راکه درآسمانها و درزمین است ازبرای شم
و ازجانب خود» (جاثیه: ۱۳). «و برروی زمینکوهها نهاد تا شمارا از لرز
نگهدارد وجویها وراهها شایدکه راهیابید» (نحل: ۱۶). «آیا ندیدیدکهخداون
رامکرد برای شما هرآنچهرا که برروی زمین است وکشتی در دریا بهفرمان ا
رود وآسمان را نگاهداشت تاجز بهاذن اوبرزمین نیفتد،که خدا بهمردمان دلسو
ومهربان است» (حج: ۶۵).

که دربهترین حالات فطرت وخوشترین حالات کمال وواقعی‌ترین مراحل هستی می‌باشد، این مقامی است که رسول خدا ـ صلی‌الله علیه‌وآله وسلم ـ در داستان وحی وآن شبروی ملکوتی ومعراج، به‌آن وصف شده‌است و مقامی است که خداوند درجمله :

«وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون»[1]

آنرا هدف نهایی وجود انسانی قرارداده است؛ وهمین مقام است که انسان‌را ازبندگی مردم باز می‌دارد وشرافت او را بـا تمام اختلاف موقعیتی که دارد، حفظ می‌کند؛ واین مقام است که جبهه‌ی آنان را برفراز می‌دارد تابجز برای خدا کمر، خم نکند ودرعین حال ازخود بزرگبینی ناروا درروی زمین وتبهکاری‌وغرور دوری نمایند، وآنهارا باپرهیزکاری دردل برای سروری یگانه‌که همه درپیشگاهش یکسانند، بسیج می‌کند واز بنده‌یی‌که برای خود خصوصیات خداونـدی را مدعی‌گردد و برای مردم بدون سلطه‌یی ازطرف خدا درشؤون زندگیشان قانونگذاری کند، بیزاری می‌جوید؛ بنده‌یی‌کـه خویشتن را منشأ قدرت بداند و اراده و خواست خودرا قانون مردمان ![2]

ازاینجاست‌که درجهان بینی اسلامی، میان عظمت وفاعلیت انسان وبندگی واعتقاد به‌یکتا خدایی‌خـداوند ، تعارضی‌وجود ندارد وبـرای بزرگداشت انسان وبالابردن مقام اونیازی نیست‌که جامه‌ی بندگی خدا را ازتن او بدرآورند یاصفتی «لاهوتی» به «ناسوتی» بودن او بیفزایند؛

---

۱ ـ «وانسان وپریان را جز برای بندگی نیافریدم»

۲ـ لوئی‌چهاردهم پادشاه‌فرانسه‌گفته بود: « Etat,c'est moi! »«قانون، یعنی من»! یاخود احمق بوده استـ‌والحق... یامردم‌فرانسه!

آنسان که رهبران کلیساها ومجامع مقدسه! برای بزرگداشت و احترام عیسی - علیه‌السلام - کردند.

« لقد کفرالذین قالوا: ان‌الله هوالمسیح ابن مریم، وقال‌المسیح یا بنی‌اسرائیل اعبدوالله ربی و ربکم انه من‌یشرك بالله‌فقد حرم الله‌علیه الجنة ومأواه‌النار وما للظالمین من‌انصار. لقدکفرالذین قالوا ان‌الله ثالث ثلثة ومامن اله‌الااله واحد وان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب‌الیم. افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفوررحیم. ما المسیح ابن‌مریم الارسول قد خلت من قبله‌الرسل وامه صدیقة کانا یأکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظرانی یؤفکون »

«واذقال‌الله یاعیسی‌ابن‌مریم ءانت‌قلت‌للناس‌اتخذونی و امی الهین من‌دون الله. قال سبحانك مایکون لی ان‌اقول‌مالیس لی‌بحق ان‌کنت‌قلته فقد علمته تعلم ما فی‌نفسی ولااعلم مافی نفسك انك انت‌علام‌الغیوب. ماقلت لهم‌الا ماأمرتنی به ان اعبدوا الله‌ربی‌وربکم وکنت علیهم شهیداً مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی‌کل شیء شهید. ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفرلهم فـانك انت‌العزیز الحکیم »

« لن‌یستنکف المسیح ان‌یکون عبدالله ولاالملائکة المقربون ومن‌یستنکف‌عن‌عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً »[1]

۱ـ «همانا کافرشدندآنان که گفتند: خدا همان مسیح پسرمریم است.مسیح پسرمریم‌می‌گفت ای اسرائیل‌زادگان خدارا بپرستیدکه خداوند من وشماست ـــه

همچنین نیازی نیست که برای بزرگداشت انسان و اعلان والامقامی‌اودرزمین وقدرت وفاعلیتش؛ یاآنگاه که خداوند دریچه‌یی از اسرار ماده‌را برروی‌مامی‌گشاید یانیرویی ازنیروهارا مسخرمامیسازد... خداوندرا کوچك جلوه دهیم. خداوانسان دوهماورد و مانند نیستند و رودرروی هم نایستاده‌اند که پیروزی یکی شکست آن دیگری باشد و نیرومندی یکی زبونی دیگر.

→همانا هرکه‌به‌خدا شرك بورزد بهشت راخدا بروی حرام خواهد ساخت و جایگاه او درآتش است وستمکاران را یاور نباشد. همانا کافرشدندآنان که گفتند خدا، سومین سه خداست. و خدایی جزخدای یگانه نیست و اگر از گفتار خود دست برندارند به‌کافرانشان عـذابی دردناك رسدآیا به‌خـدا باز نمی‌گردند و بخشش نمی‌طلبندباآنکه خدابخشنده ومهربان‌است. مسیح‌پسرمریم جزفرستاده‌یی نبودکه فرستادگانی از پیش براو گذشته بودند ومادرش پاکیزه خصالی بود هردو [چوندیگرانسانها]غذامی‌خوردندبنگرچسان‌نشانه‌هارابرایشان بیان می‌کنیم وباز بنگرچسان به‌گمراهی می‌افتند» (مائده: ۷۳-۷۵).

«وآنگاه‌که خدا فرمود ای عیسی پسرمریم آیا تو به‌مردمان‌گفته‌یی مرا و مادرم را به‌خدایی بگیرید نه الله را؟گفت: منزهی تو- مرا چه‌رسدکه چیزی‌که حق من نیست‌گویم اگرگفته بودم تودانسته بودی.آنچه در اندیشه دارم می‌دانی وآنچه توخواهی‌من‌نمی‌دانم‌چه‌تودانای پنهانهایی. جزآنچه به‌من‌فرمودی‌به‌آنها نگفتم‌که خدارا بندگی‌کنیدکه‌خداوند من وشماست وتو- تامن‌درمیانشان‌بودم- دیده ورشان بودی وچون مرا برداشتی خود دیدبان‌آنانی وبرهرچیزی نگران. اگرآنان را شکنجه‌کنی بندگان تویند واگربیامرزیشان خود توفرزانه وبزرگی» (مائده:۱۱۶-۱۱۸).

« مسیح هـرگز سرپیچی از بندگی خدا نکرد ونکردند فرشتگان مقرب وهرکه سرپیچی ازعبادت اوکند وخود را بزرگ بیند همگان را به‌سوی خود برانگیزاند» (نساء : ۱۷۲).

این‌طرز فکر زشت وناپسندرا افسانه‌های یونان ویهود دراذهان اروپاییان وارد کردند تابحدی‌که هنوز ـ حتی پس‌از مسیحی شدن آنها نیز ـ بروجودشان حکمفرماست .

افسانه‌هایی‌که‌می‌گفتند «زئوس»[1] خدای خدایان به «پرومتیوس» خشم‌گرفت، زیراکه‌سرآتش مقدس(رمز معرفت)را ازپشت‌بزرگ‌خدایان دزدیده وبه‌انسان سپرده بود وزئوس نمی‌خواست انسان به‌آن رمز آشنا شود مبادا به مقام خدایی برسد واورا ازسروری خدایان و خداوندی دیگر خدایان بیندازد ؛ و زئوس به این گناه اورا به ترسناکترین انتقامها گرفت !.. ویاافسانه‌های «تورات» که می‌گویند : خداوند ترسید که انسان ـ پس‌از آنکه ازدرخت معرفت خوشه‌یی دانش برگرفت ـ مباد از درخت حیات هم بخورد ومانند یکی‌ازخدایان ! شود ؛ وانسان را از بهشت رانده وبراو. و بردرخت زندگانی نگهبان و تیغ آخته گمارد !....ویاافسانه‌یی‌که نیچه[3] درهذیانهای جنون آلوده‌ی خود در کتاب : «چنین گفت زردشت» آورده‌است تافاش سازد که خدا مرده و انسان برتریاابرمرد (سوپرمن) پا به‌عرصه‌ی وجود گذارده‌است !

« کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولوا الاکذبا»

دراسلام ، انسان، مقام واقعی خودرا پیوسته ولی‌آرام ، می‌یابد. او بنده‌ی خداست وباهمین بندگی، گرامیترین‌آفریده‌هامی‌شود. تاانسان بنده‌ی خداست والا وخوشبخت وبهروزاست .

۱ـ Zeus

۲ـ Prometteus: خدای دانش

۳ـ رجوع کنید به‌ضمیمه‌ی کتاب.

ازاین رهگذر دانستیم که ، هنوز درنهاد فکر و ایده ئولوژی روپایی ، مایه‌یی ازافکار افسانه‌یی گوناگون ، نهفته‌است و همه ثمرات فکری وعملی غرب ، پنهان وآشکار ، بامکتب وایده‌ئولوژی اسلام سر جنگ دارند وبالنتیجه هرعاریه‌یی که ازآن منبع باشد آبستن عداوتی طبیعی بافکر وایده‌ئولوژی اسلامی‌است و سخت نارواست اگر از آنان قتباسی کنیم یاکمکی بطلبیم ، زیرا که نوشداروی آنان شرنگی‌کشنده است وتاروپود ایده‌ئولوژی اسلامی‌را ازمیان می‌برد .



...وتعادلی‌میان«بیم»و«امید»ویکسانی‌رابطه‌ی بنده‌وخداوندگار..
در هردوحال .... چه صفات فاعله‌ی خداوند در جهان و حیات ، موجودات وانسان را باتعادل تمام بین این هردو حالت در انسان جمع کرده‌است . درجلوه‌یی ازقرآن مجید دریکجا صفاتی‌رامی‌بیند که دل‌را ازجامی‌کند ولرزه برارکان می‌اندازد وهمچون :

«واعلموا ان‌الله یحول بین‌المرءوقلبه‌وانه‌الیه‌تحشرون»
« یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور»
« ولقد خلقنا الانسان و نعلم ماتوسوس به نفسه و نحن أقرب الیه من‌حبل الورید »
« واعلموا ان‌الله یعلم مافی انفسکم فاحذروه»
« واتقوا الله واعلموا ان‌الله شدید العقاب »
« سنستدرجهم من حیث لایعلمون و املی لهم ان کیدی متین »
« ان بطش ربك لشدید »
« والله عزیز ذو انتقام »
« وکذالك اخذ ربك اذا اخذالقری وهی‌ظالمة ان

أخذه أليم شديد »

« و ذرني والمكذبين أولي النعمة ومهلهم قليلا .
ان لدينا انكالاوحجيماً وطعاماً ذا غصة وعذاباأليماً.
يوم ترجف الارض و الجبال و كانت الجبال كثيباً
مهيلا » [1]

و نیز آیات قرآنی راجع به عذاب قیامت که سیمـای هولناك و دهشتزایی دارند . جلوه‌ی دیگر قرآن در آیاتی است‌که دل را سرشار ازآرامش ولبریز آسایش می‌کند وامید وآرزو به دل می‌بخشد وروح‌را أنس وقرب می‌افزاید ، مانند :

« واذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان »

« أم من یجیب المضطر اذا دعـاه و یکشف السوء و

۱- «وبدانید که خدا میان مرد و دل او قرار می‌گیرد و مردم بـه‌سوی او برانگیخته شوید» (انفال: ۲۴).

«چشمان خیانتگر و آنچه دلها پنهان سازند را می‌داند» (مؤمن: ۱۹).
«وهمانا انسان راآفریدیم ومی‌دانیم آنچه دل او وسوسه می‌کند وماازمرگ او به او نزدیکتریم» (ق:۱۶).

«وبدانید که‌خداآنچه رادردل‌شماست‌می‌داند ازاوبهراسید»(بقره: ۲۳۵).
«وازخدا بهراسید وبدانید که خدا سختگیراست» (بقره: ۱۹۶). «بزودی‌آنان را درنوردیم‌آنچنان‌که ندانند ومهلتشان دهم‌که نیرنگم‌سخت است» (قلم:۴۴-۴۵).
«که صولت پروردگارت‌سخت‌است» (بروج:۱۲).«وخدا بزرگ انتقامگیرست» (آل‌عمران: ۴). «روواینچنین‌پروردگارت‌گیردآنگاه‌که شهرهایی‌که ستمگربودند را بگناهشان گرفت وکیفر اوسخت است» (هود: ۱۰۲) و باش با این منکران توانگر واندکی‌مهلتشان ده‌که نزد ما بندهاست و آتشی و خوراکی رنجاور و کیفری سخت درآنروزکه زمین وکوهها لرزند وکوهها تپه‌هایی پراکنده‌باشند» (مزمل: ۱۱-۱۲).

يجعلكم خلفاء الارض ؟ أاله مع الله»

« الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم »

« وماكان الله ليضيع ايمانكم ؛ ان الله بالناس لرؤوف رحيم »

« يريدالله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا »

« مايفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم ؟ وكان الله شاكراً عليماً »

«ان الـذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهـم الرحمان وداً »

« وهوالغفور الودود »

«والله رؤوف بالعباد »

« ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجراً حسناً ماكثين فيه ابداً »[1]

۱- «وچون بندگانم ازمن پرسند، همانا من نزدیکم پاسخ‌گویم خواندن خواهندگانرا چون خوآهند» (بقره: ۱۸۶)

«.. یاآن کسیکه‌درمانده راپاسخ‌گوید ــ هرگاه او را بخواند ــ و بدی را براندازد وشمارا جانشینان زمین سازدآیا خدایی با الله هست؟» (نمل: ۶۲) .
«شیطان شمارا به‌ناداری خواند وبه‌هرزگی فرماید و خدا به‌بخشش و فزونی از خود و خدا گشایشگر داناست» (بقره: ۲۶۸). «این خدانیست‌که ایمان شمارا تباه سازد. که خدا به‌مردمان دلسوز ومهربان است» (بقر: ۱۲۳). «خدا خواهد که‌برشماسبك‌گیرد وانسان ناتوان‌آفریده شده است» (نساء: ۲۸). «خداچه‌سازد باکیفرعمل‌شمااگرسپاس گزاریدوبگروید؟ وخدا سپاسگرداناست»(نساء:۱۴۷).
«آنان که‌گرویدندونیکی کردندبزودی بخشایشگر برایشان‌دوستی آرد»(مریم:۹۶).
«و او بخششگر دوستار است» (بروج: ۱۴). «وخدا بـر بندگان دلسوزست» «بقره: ۲۰۷). «ومژده دهد مؤمنان را که‌کار نیکو کنندکه پاداشی زیبا دارند و درنگ ابدی درآن کنند» (کهف: ۲).

وهمچنین آیات مربوط به‌نعمت‌های قیامت که سیمایی دلپسند دارند.[1]

این‌دوچشم‌انداز دل ، تعادلی میان بیم‌وامید وانس‌وفرار ووحشت واطمینان به‌وجودمی‌آوردندوانسان‌را درسلوك به‌سوی خداوند ، باقدمی استوار ودیده‌یی باز ودلی زنده وامیدوار و نگران پرتگاهها و پیوسته رو به بلندی وروشنایی ، راه می‌برند ؛ انسانی که نه هرزه دراست ونه ازپا فتاده ، نه غافل می‌شود ونه فراموش‌می‌کند ، درپرتو یاری ورحمت خداست . خدای او نه بداندیش‌است‌ونه سختگیر ونه اورا برای انتقام خود درگناه می‌اندازد .

وقتی میان‌عقیده‌ی‌اسلام‌درباره‌ی‌خدا وخداپرستی یونانی وخدای بزرگشان (زئوس) ـ که سنگدل وحسود وشهوتران ، بد خوی کینه‌جو معرفیش می‌کنند ـ مقایسه‌کنیم؛ یااسلام راباعقیده‌ی اسرائیلیان‌گمراه، درباره‌ی‌خدای‌متعصب جنگاور جسور، بسنجیم؛ یا آنراباعقیده‌ی ارسطو درباره‌ی‌خدایی‌که برفراز جهان‌است‌وبه هیچ‌چیز مردم نمی‌پردازد و جز درباره‌ی‌خودنمی‌اندیشد ـ زیرا که ذاتش اشرف ذوات‌است وبراو نشاید جز اندیشه دراشرف ذات ـ بگذاریم یا با فکر مادیون و خدای آنها «طبیعت»[2] کور وکر ولال مقایسه‌کنیم ... ارزش این‌تعادل درجهان‌بینی اسلامی واثر واقعی آن‌را درزندگانی بشر وروش زندگی واخلاق ونظام

۱ـ رجوع کنید به‌کتاب «مشاهدالقیامه». (مؤلف).

۲ـ اگر کسی خدارا همان طبیعت (Nature) بداند تا یك قدمی خدای واقعی پیش رفته است واو را باید خداپرست به‌حساب‌آورد ولی‌مادیون،«ماده» (Matter) راهمه چیز وهمه‌کاره می‌دانند نه‌طبیعت را ومنظور مؤلف‌ازطبیعت، مصداق کوچك‌آن یعنی ماده است .

ی آن، درمی‌یابیم. (در فصل آینده به شرح این نکته خواهیم
خت).



... وتعادلي میان شناخت بشر ومنابع معرفت او باجهان خارج.
ب تامشهودویا به‌تعبیر دیگر: ازوحی ونص تا ..
درآغاز این بحث دیدیم که درانتخاب منبع معرفت، در مکاتب
ی چه تحولاتی رخ داد وچگونه گاهی نص (کتاب آسمانی) یاوحی
نها منبع معرفت دانستند وگاهی تنها عقل‌را وگاهی فقط طبیعت‌را.
یك ازاین مکاتب برای به مقام خدایی‌رساندن منبع معرفت‌خود ررد
ق‌وانکار سایرمنابع، چه‌زحمتها که بخود راه دادند.
امااسلام ـ که دینی‌جامع‌ومتعادل‌است و به تمام حقایق عالم‌هستی
دارد ـ بدون هوی و شهوت وبدون غـرض ورزی وجهل وقصور و
نکه خودرا به سختی‌وزحمت بیندازد، با اطمینان و تکیه به خود
قت کامل وجامع، ازهیچیك ازمنابع واقعی معرفت بدور نمانده و
هریك را به‌آن‌داده‌است‌وبادقت‌وتعادل وطمأنینه، هریك‌را دردرجه
ه‌ی واقعی‌خودنهاده‌است.
اسلام ـ همانطور که گذشت ـ ابتدا بازگشت همه‌ی خلق را به
وند یگانه وتدبیروارداه‌ی‌اومی‌داند ومی‌گوید: تمام جهان وآنچه
ست، واین انسان وخرد وادراك او، همگی آفریده‌ی اویند .. و
نروست که هرگز درنقش جهان خلقت (وبه‌قول غربیها: طبیعت)
یات وتطورات‌آن (که اقتصاد، خدای مارکسیسم گوشه‌یی ازآنست)
رفت انسان وشناخت عقلانی یا احساسی ویا ... دوچـار تناقض و

تردید و ناهماهنگی نمی‌شود زیرا درنظر اسلام ، طبیعت ، حیات، ع
وحس، همه ساخته وپرداخته‌ی خدا وازجانب اویند ؛ همانطورکه و
نیز ازجانب اوست.

آری اسلام به منبع «وحی» ـ که منبعی صادق‌است ودرآن با
راهی ندارد وهرگز دستخوش‌هوی‌نمی‌گردد [1] ـ ، ارج بسیار قایل‌ا
وازاینرو وحی‌را بالاترین منابع معرفت بشری می‌داند ولی درعین‌ح
ارزش عمل عقل وهرآنچه‌را که بشر از جهان هستی دریافت می‌کن
هیچ ولغو و بی‌اثر نمی‌شمارد؛زیرا که جهان نیز کتاب مفتوح خداو
است و همانند وحی برای بشر معرفتزاست . بایك فرق ، که معر
انسانی ناشی از جهان ـ چون فعالیت و عمل خود انسان است ـ قا
خطا و صواب است ولی وحی همان حق الیقین است و خطا در آ
راهی ندارد .[2]

خداوندتعالی‌درفطرت وآفرینش، انسان را باجهان هستی ودیـ

---

۱ ـ الهام، اتصال وجرقه‌یی است که انسان صغیررا به‌روح جهان (انسا
کبیر) مرتبط ومتصل می‌سازدو بستگی به‌صفای آینه‌ی‌دل‌گیرنده دارددوچون‌پیامبرا
خالی ازهوی‌هستند، در وحی پیامبران نیزاثری از هوی نیست ولی در مکاشفا
برخی ازاصحاب‌معناکه‌دلشان خالی اززنکاری نبوده، ازخواسته‌هاشان درآن‌آثا
می‌توان یافت.

۲ـ وحی وعقل (یادل ودماغ) وعلم (تجربه یامشاهده) همه از«طبیع
به‌معنای اعم» سرچشمه می‌گیرند و به‌همان نسبت‌که خطا درعقل جایز است د
الهامات بشری نیزرواست مگرآنکه‌به‌صورت «وحی» به‌معنای اخص و درمور
پیامبران باشدکه درآنها وحی وعقل دریك طریق ویك جاده افتاده است وبالطب
خطا دروحی ودرعقل آنها نیزجایز نیست.

داران، هماهنگ آفریده است[1] همه مخلوق خدایند وهمه‌آنچه را
ارند ازخدادارند وهمگی‌ازراهنمایی تکوینی اوبهره می‌گیرند:

« قال : ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی »

« سبح‌اسم ربك‌الاعلی . الذی خلق‌فسوی والذی‌قدر فهدی »

« ومن‌کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون »

« ومامن دابة فی‌الارض ولاطائریطیر بجناحیه الا امم امثالکم »

« الذی جعل‌لکم الارض مهداً وسلك‌لکم فیها سبلا»

« منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری »

« سبحان الذی خلق‌الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لایعلمون »

«فاطر السماوات والارض‌جعل‌لکم من‌انفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً»[2]

۱ــ یعنی تطابق انسان صغیر و انسان‌کبیر.

۲ــ «گفت : خداوند ماکه‌آفرینش‌را بهرچیزبخشید وآنرا رهنمون شد»
ا: ۵۰). «بنام خداوند برترینت تسبیح گوی. آنکه آفرید وبپرداخت و
به‌اندازه ساخت و رهنمون‌شد» (سوره‌ی‌اعلا). «وازهرچیزیك‌جفت‌آفریدیم
که‌یادآورشوید» (ذاریات : ۴۹) .
«هیچ جنبنده‌یی در روی زمین وهیچ پرنده‌یی که به‌دوبال‌پرد، نیست جز
هایی همچون شما» (انعام: ۳۸).
«آنکس‌که زمین را ازبرای شماگهواره ساخت و راهها درآن برای شما
(طاها: ۵۳). «ازآن‌آفریدیمتان و در آن بازگردانیمتان و باردیگر از آن
تان‌آوریم» (طاها:۵۵).«منزه‌آنکه همه‌ی جفتهاراآفریدازرویدنیها وازخود
وازآنچه نمی‌دانید» (یاسین:۳۶). «آفریدگارآسمانها و زمین. از خودتان
آفرید وازچهارپایان جفتها» (شورا: ۱۱).

آیات قرآنی بسیاری دربارهٔ توافق و هماهنگی وهمبستگی بی
همه‌مخلوقات‌خدا ـ و از جمله انسان ـ وارد شده است که درتمام آ
یگانگی و یکنواختی عالم طبیعت را درجهت کلی بازگو می‌کند و
برخی ازآن‌را می‌آوریم :

« الم‌نجعل الارض مهاداً والجبال اوتاداً وخلقناک
ازواجاً وجعلنا نومکم سباتاً و جعلنا اللیل لباساً
جعلنا النهار معاشاً وبنینافوقکم سبعاً شداداً وجعل
سراجاً وهاجاً و انزلنا من المعصرات ماء ثجاج
لنخرج به‌حباً ونباتاً وجنات الفافاً »

« أأنتم اشد خلقاً أم السماء ؛ بناها . رفع سمک
فسواها واغطش لیلها و اخرج ضحاها والارض بع
ذالك دحاها . أخرج منها مائها ومرعاها والجبا
ارساها متاعاً لکم ولانعامکم »

« فلینظر الانسان الی‌طعامه : انـا صببنا الماء ص
ثم شققنا الارض شقاً فانبتنا فیها حباً وعنباً وقض
وزیتوناً ونخلا وحدائق غلباً و فاکهة واباً متاعاً‌لک
ولانعامکم »؛

« والله انزل من‌السماء ماء فاحیا به‌الارض بعدموت
ان فی‌ذالك لایة لقوم یسمعون. وان لکم فی‌الانعا
لعبرة نسقیکم مما فی‌بطونه من‌بین فرث ودم ، لب
خالصاً سائغاً للشاربین ومن ثمرات النخل والاعنا
تتخذون منه سکراً ورزقاً حسناً ان‌فی‌ذالك لایة‌لقو
یعقلون. وأوحی‌ربك الی‌النحل اناتخذی من‌الجبا
بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون . ثم کلی من‌ک
الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللا یخرج من بطون
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان‌فی ذالك

لاية لقوم يتفكرون »

« والله جعل لكم من بيوتكم سكناً وجعل لكم من جلود الانعام بيوتاً تستخفونها يوم ظعنكم و يوم اقامتكم ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثاً ومتاعاً الى حين والله جعل لكم مما خلق ظلالا و جعل لكم من الجبال اكناناً وجعل لكم سرابيل تقيكم الحر وسرابيل تقيكم بأسكم كذالك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون»[1]

۱ـ « آیا زمین‌را بستری نساختیم‌و کوهها‌را میخها وشمارا جفتها آفریدیم خواب شمارا آرامشی قرار دادیم وشب‌را پوششی کردیم وروزرا زندگی و بالای [سر] شما هفتگانه‌یی پیوسته واستوار ساختیم وچراغی فروزان نهادیم زابرها آبی فراوان فرو فرستادیم تابدان دانه وگیاه وباغهایی درهم برآریم» نبأ : ۶-۱۶) .

«آیا شما درآفرینش دشوارترید یاآسمان ؛بنیاد آن نهـاد وسقف آنرا لابرده و بپرداختش وشبش‌راتاریك‌کرد وروزش‌را بیرون آورد وزمین‌را[1] پس از ن‌گسترانید وآبش‌را ازآن بیرون‌کرد وچراگاهش‌را وکوهها‌را استوار ساخت ره‌یی ازبرای شما وچار پایانتان» (نازعات : ۲۷-۳۳). «پس بایدکه‌انسان‌به وراك خود بنگرد ما آبرا بگونه‌یی ریختیم وزمین‌را بگونه‌یی شکافتیم ودرآن انه وانگوروسبزی وزیتون‌ونخل وباغهای‌انبوه ومیوه وعلف‌رویاندیم که‌بهره‌یی رای شما وچارپایانتان باشد» (عبس : ۲۴-۳۲).

« وخدا ازآسمان آبی فرو فرستاد وبدان زمیـن‌را ازپس مردنش زنده اخت همانا درآن نشانه‌یی است برای آنان‌که می‌شنوند وهمانابرای شما در ارپایان عبرتست . شمارا ازدرون آنان میان‌سرگین وخون، شیری ناب‌وگوارا رای نوشندگان سیرابتان می‌کنیم وازمیوه‌های خرما وانگورکه سرکه ورزقی وب می‌گیرید. همانا درآن نشانه‌یی است‌برای‌گروهی که می‌اندیشند وخداوند و به‌زنبور الهام‌کردکه‌ازکوهها خانه‌یی بگیروازدرخت وازآنچه بلندمی‌سازند سپس‌ازهمه‌ی‌میوه‌ها بخور وبه‌راههای خداوندت فرمانبردار برو. ازدرون آن

این آیات، درقرآن همانند ، بسیار دارندکـه درهنگام بحث
حقیقت جهان و حقیقت انسان در جهان‌بینی اسلامـی از آنها س
خواهیم گفت .

اسلام براساس هماهنگی وتناسبی‌کـه میان انسان وجهان و
دارد ، جهان وانسان وجانداران را ـ پس‌از منبع وحی ـ منبع معر
انسان قرارداده است. قرآن، ابتدا انسان‌را به‌معرفت ودریافت از
الاهی‌سوق می‌دهد وسپس ازآفریده‌اش ـ همان‌کتاب هستی ـ و به و
خود انسان ـ‌که منبع شناسایی خداست ـ گسیل می‌دارد .

آیات زیر درمورد گسیل بشر به‌منبع صـادق وریشه‌دار نخست
ـوحی ـ است‌که‌بردیگر منابع‌معرفت بشری سروری دارد :

« ان هذا القرآن ، يهدی للتی هی اقوم »

« ثم جعلناك على شريعة من‌الامر فاتبعها ولا ت
أهواء الذين لايعلمون »

« انا انزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون نحن نق
عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القر
وان‌كنت من‌قبله لمن الغافلين »

← نوشابه‌یی به‌رنگهای‌گوناگون‌بیرون آیدکه درآن‌برای مردم شفاست هم
درآن نشانه‌یی است برای آنهاکه می‌اندیشند» (نحل : ۶۵-۶۹).

« وخداوند از خانه‌هاتان برای شما آرامش آفرید وازپوست چارپا
خانه‌هایی‌بساخت که روز کوچ واقامت آنرا سبك برگیرید وازپشمهاوکر
وموهای آن اثاثی وبهره‌یی ساخت تامدتی وخدا ازآفریده‌های خود سایه‌با
قرارداد وازکوهها پناهگاه ساخت وجامه‌ها برایتان آفریدکه شمارا ازگرمانگه‌دا
وجامه‌هاکه ازخطر نگه‌دارد این چنین نعمت‌خودرا برشما تمام‌کند شایدکه اس
آورید» (نحل : ۸۰).

«قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم مني هدى فمن
تبع هداى فلاخوف عليهم ولاهم يحزنون والذين
كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النارهم فيها
خالدون »
« واذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور. خذوا
ما آتيناكم بقوة واسمعوا »[1]

و آیات بسیاری هست که مارا به دریافت و معرفت از راه کتاب
...ش هستی وکتــاب نهفته‌ی روح بشر ، رهنمون می‌شود :

« و فی الارض آیات للموقنین و فـی انفسکم أفلا
تبصرون »
« سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسکم حتی یتبین لهم
انه الحق »
« أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت؟ والـی السماء
کیف رفعت؟ والی الجبال کیف نصبت ؟ و الی الارض
کیف سطحت؟ فذکر انما أنت مذکر»

---

۱ — «این قرآن رهنماست به آنچه استوارترین است» (اسراء: ۹). «سپس
...براهی ازخواست خود نهادیم و آنرا دنبال کن ودنبال خواسته‌ی آنان که
...دانند مرو» (جاثیه:۱۸).

«ماآنرا قرآنی عربی فرو فرستادیم شاید که به‌عقل آیید . ما برتو بهترین
...ان را بسراییم بدانچه برتواین قرآن راالهام کردیم واگرچه پیش ازآن از
...ن بودی» (یوسف:۲). «گفتیم بفرود شوید ازبهشت همگی پس آنگاه که
... هدایتی برشمارسد هرکس هدایت مرا پیروی کند نه‌بیمی‌است برآنها ونه
...ین شوند وآنان که کفرورزیدند و نشانه‌های مارا انکار کردند آنان یاران
...ند ودرآن جاویدانند » (بقره:۳۸).

«وچون پیمانتان راگرفتیم وطوررابربالای سرتان افراشتیم. آنچه به‌شما
...م بانیرو بگیرید وبشنوید» (بقره: ۹۳).

« ألم‌یروا الی‌الطیر مسخرات فی‌جوالسماء مایمسک
الاالله ؟ ان‌فی ذالک‌لآیات لقوم یؤمنون»
« ان فی خلـق‌السماوات و الارض و اختلاف‌الل
والنهاروالفلک التی تجری فی‌البحر بما ینفع‌النا
وما انزل الله من‌السماء من ماء فاحیا به‌الارض
موتها و بث‌فیهامن‌کل دابة وتصریف‌الریاح والسح
المسخر بین‌السمـــاء والارض‌لآیات لقوم یعقلون

همچنین آیات متعددی در قرآن می یابیم‌که ما را به کاربر
عقل برای معرفت به‌صورت تدبر در نشانه‌های قدرت خدا در جهان
با تأمل در حقایق وحی و واقعیات حیات، ترغیب می‌کند:
« قل: انما اعظکم بواحدة: أن تقــوموا لله مثنی
فرادی، ثم تتفکروا. ما بصاحبکم من جنة ان‌هو
نذیر لکم، بین یدی عذاب‌شدید»

---

۱ ــ «وبرروی زمین نشانه‌هاست برای باورندگان ودرخودهاتان پس
نمی‌بینید» (ذاریات: ۲۰)
«بزودی نشانه‌های خودرا درآفاق ودر خودهاشان برایشان‌نشان خواه
داد تا برآنهاروشن شودکه اوحق‌است» (فصلت : ۵۳) «آیا به‌شتر نمی‌نگر
چگونه آفریده شده؟ وبه‌آسمان چگونه بالایی گرفته ؟ و به‌کوهها که چگو
برگزارشده؟ وبه‌زمین که‌چگونه گسترده شده ؟ پس به‌یادآورکه‌تویادآورنده‌ی
(غاشیه : ۲۷ ــ ۲۱)
«آیانمی‌بینندپرندگان‌راکه‌درآسمان مسخرندوجزخداآنان‌رانگه نمی‌دا
همانا درآن آیه‌هاست برای‌آنها که می‌گروند» (نحل:۷۹) «همانا درآفرین
آسمانها وزمین ودوگانگی‌شب وروز وآن‌کشتی‌که بردریارود برای‌سود مر
وهرآنچه خداازآسمان آب فروفرستاد وبدان زمین‌را پس‌ازمردنش زنده‌سا
وهرگونه جنبنده درآن گسترد وجریان باد و ابرکه مسخر میان‌آسمان وزمین
نشانه‌هاست برای‌گروهی که بخردند» (بقره: ۱۶۴).

« أفلا يتدبرون القرآن ؟ ولو كان من عند غير الله
لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً »
« أفلم يسيروا في الارض فتكون لهم قلوب يعقلون
بها ؟ او آذان يسمعون بها ؟ فانها لاتعمى الابصار
ولكن تعمى القلوب التي في الصدور »
« ان في خلق السماوات والارض واختلاف الليل
والنهار لايات لاولي الالباب . الذين يذكرون الله
قياماً و قعوداً و على جنوبهم ويتفكرون في خلق
السماوات والارض. ربنا ماخلقت هذا باطلا سبحانك!»
« والله أخرجكم من بطون أمهاتكم لاتعلمون شيئاً
وجعل لكم السمع والابصار والافئده » ۱

جهان‌بینی اسلامی به این ترتیب، درمیان منابع معرفت بشری،
وهریك‌را به جای‌خود ، تعادل برقرار می‌سازد و برای یاری معرفت

۱ــ «بگو: هماناشمارا به‌یك چیز پند می‌دهم : آنکه دوودوتك برای‌خدا
گویید وآنگاه بیندیشید. یارشما دیوانگی ندارد اوجز ترساننده‌ی شمانیست در
برابر شکنجه‌یی‌سخت»(سبا: ۴۶).
«پس‌آیا درقرآن نمی‌اندیشند؟ اگر ازجانب غیرخدا بود درآن اختلاف
بسیارمی‌یافتند»(نساء :۸۲).
«پس آیا درزمین نمی‌گردند تادلهایی داشته‌باشندکه بدان بیندیشند ؟ یا
گوشهایی که‌به‌آن‌بشنوند؟ چه‌دیدگان کورنمی‌شوند ولیکن‌آن‌دلهاکه‌درسینه‌اند
کورشوند» (حج:۴۶).
«همانا درآفرینش آسمانها وزمین و دوگانگی شب و روز نشانه‌هاست
برای صاحبدلان . آنان که خدا را ایستاده ونشسته وبرپهلوشان یادخدا می‌کنند
ودرآفرینش آسمانها و زمین‌می‌اندیشند . خداوندا اینها را باطل نیافریدی چه
منزهی؟» (آل‌عمران :۱۹۱) «وخداوند شمارا ازشکم‌مادرهاتان بیرون آورد که
چیزی نمی‌دانستید وازبرای‌شما گوش‌ودیدگان ودلهانهاد» (نحل: ۷۸).

انسان ، میان آنها هماهنگی ایجادمی‌کند وبااین «قرار» ایده‌ئولوژی وفکر اسلامی تعادل می‌یابد و برای انتخاب منبع معرفت درسرگردانی وتردید نمی‌افتد وناخدارا به‌خدایی نمی‌گیرد.

درروش تربیتی قرآن‌آشکارا دیده می‌شود که بسیار فکرو ادراك بشری‌را به چشم انداز جهـان وروان ونشانه‌های قـدرت خدا معطوف می‌سازد وبه‌مصاحبت ادراك‌انسان باآفاق‌وانفس کوشش دارد. این‌عطف نظر ، علاوه بر آنکه خود راهی برای خدا شناسی و شناخت عظمت و نعمتهای او ، ازراه مخلوقات وعشق به ذات توانای‌اوست ، ادراك‌انسانی را نیز باویژگیهای آن فرآورده‌ها وهماهنگی ودقت ونظم آنها ـ کـه هیچگونه‌خلل‌وتصادم وتفاوتی درآن‌به چشم‌نمی‌خوردـ آشنا می‌سازد ، همانطورکه باعث آشنایی او بادیگرحقایق وقوانین عالم نیز می‌گردد .

انسان‌بادنبال‌کردن تغییر وتبدل دایمی جهان و مطالعه‌ی احوال بشر وحالات روان به این نتیجه خواهد رسید که «دوام» ، مخصوص‌آن خداوندی‌است که تغییر وتبدیل دراوراه ندارد.وهرچیزی ناپایداراست جز ذات خداوند که فنادارد ومقصد وملجأ موجودات‌است .

این بهره‌یی اندك نیست که انسان باملاحظه‌ی ثبات و یکنواختی نوامیس و قوانین جهان که اینهمه تغییر از آنهاست به این نکته برسد که کار دنیا گزاف وبی‌حکمت وزندگانی بیهوده وبی‌مقصود و انسان به حال خود ورها ، نمی‌باشد ، ومی‌فهمد که تدبیری درکارست وتقدیری ، وامتحانی وکیفری وعدالتی برّان ودقیق ، که تقدیر پردازست .

ازاین قبیل بسیار درروش تربیتی اسلام دیده می‌شود ودر آینده به مقداری ازآن خواهیم‌پرداخت .

اسلام ، بشررا به این منابع معرفت که برخی هویدا و برخی
فته درباطن خود ما هستند ، سوق می‌دهد تا از کتاب طبیعت همانند
تاب آسمانی معرفت بیاموزیم ؛ اسلام میان همه‌ی این منابع معرفت
ون هیچگونه اصطکاك یا تناقض و بدون آنکه هیچیك‌را به‌اوج‌خدایی
حضیض حقارت برساند ، هماهنگی و تعادل ایجاد کرده و نشان داده
ت که هیچ دشمنی میان این منابع معرفت وجود ندارد ؛ دشمنی که
لیر آنرا درتاریخ فکر وفلسفه‌ی غربی مشاهده کرده‌ییم . از اینرو در
لام ، هرگز «وحی» ـ که یك‌منبع اساسی برای شناخت حقایق‌است ـ
راك بشری‌را پس‌نمی‌زند وازکار وابتکار نمی‌اندازد ، همچنانکه توجه
طبیعت هم ، عقل‌را بی‌اثر نمی‌سازد ویاخداوند تعالی‌را ـ که‌ازافکار
سیده وپوشالی مورد پرستش غربیان وغربزدگان منزه است ـ برکنار
ی‌کند .



.... وتعادلی میان‌فاعلیت جهان وفاعلیت انسان ومقام آندو ...

فکر اسلامی دراین نقطه نیز از تزلزل و تطوری که در افکار و
لسفه‌های بشری راه خدایی گمکرده ، راه‌یافته‌است ، بسلامت مانده ،
ین نکته نیز هنگامی روشن می‌شود که به سردرگمی فلسفه و افکار و
یده‌ئولوژیهای مختلف ، واقف باشیم.

افلاطون ، ماده را در پست‌ترین درجه‌ی ارزشها و موقعیتها قرار
ی‌دهد .

«وجوددرمسلك افلاطون‌دارای‌دوطبقه‌ی متقابل‌است:
طبقه‌ی عقل مطلق وطبقه‌ی ماده (یاهیولی) . قدرت از آن

عقل مطلق‌است وهمه ناتوانیها از « هیولا »[1] و میـان ایندو موجوداتی‌هستندکه‌هراندازه‌به عقل نزدیك باشنداز‌فرازمندی بهره‌مندند وبه هرمقدارکه به‌هیولا بپیوندند، به‌پستی دوچار. هیولا بنابرنظراینها نقطه‌ی مقابل‌عقل مجرداست و به اراده‌ی او ازعدم به‌وجود نیامده‌است . »[2]

افلوطین ـ درمکتب نو افلاطونیان ـ ماده‌را درپست‌ترین مدارج گذشته‌است به نظر او خداوند یکتا عقل‌را آفریده وعقل ، روح‌را ، و روح ، سایر موجودات‌را به ترتیب خاصی تابه‌عالم هیولا ، یابه عبارت دیگر، به‌جهان ماده وفساد برسد . »[3]

مسیحیت ـ به‌آن شکلی‌که کلیسیا به‌آن داده‌است ـ عالم جسد (یعنی عالم ماده) را مصداق کامل «شر» وعالم روح را مظهر «خیـر» می‌داند وبه همین سبب هرچیز مـادی را سزاوار تحقیر و واگـذاردن می‌شناسد تا به شر و فساد آن دوچار نگردیم .. یعنی همان عقیده‌ی برهمایی هندیان .

درحالی‌که عالم ماده دربرخی ازفلسفه‌ها و اعتقادها چنین وضعی راداشتند، درقرن‌نوزدهم‌گروهی مانند اوگوست‌کنت وفیخته ، پیشوایان مکتب تحققی به پا خاستند وطبیعت‌را به‌پایه‌ی خدایی رساندند وعقل بشری‌را یکی‌ازآفریده‌های آن‌داستند وبرخی‌دیگر، همچون مارکس،

۱ـ Hyle به‌یونانی به‌معنای مادة (Matter) ومکتب اعتقاد به‌هیولا را Hylozoism می‌گویند.

۲ـ ازکتاب «الله» استاد عقاد. ص۱۳۷ (مؤلف).

۳ ـ کتاب «الله» ـ محمود عقاد . ص ۱۸۸ . (مؤلف).

اقتصادرا که گوشه‌یی ازجهان ماده‌است به خداوندی‌گرفتند ، خداوندی که عقل ودین وفلسفه واخلاق وآداب می‌آفریند ؛ وانسان را در برابر چنین خدایی از ارزش ساقط کردند و اورا عاملی منفی و دست بسته دانستند که تنها قابلیت انفعال وتأثررا دارد !

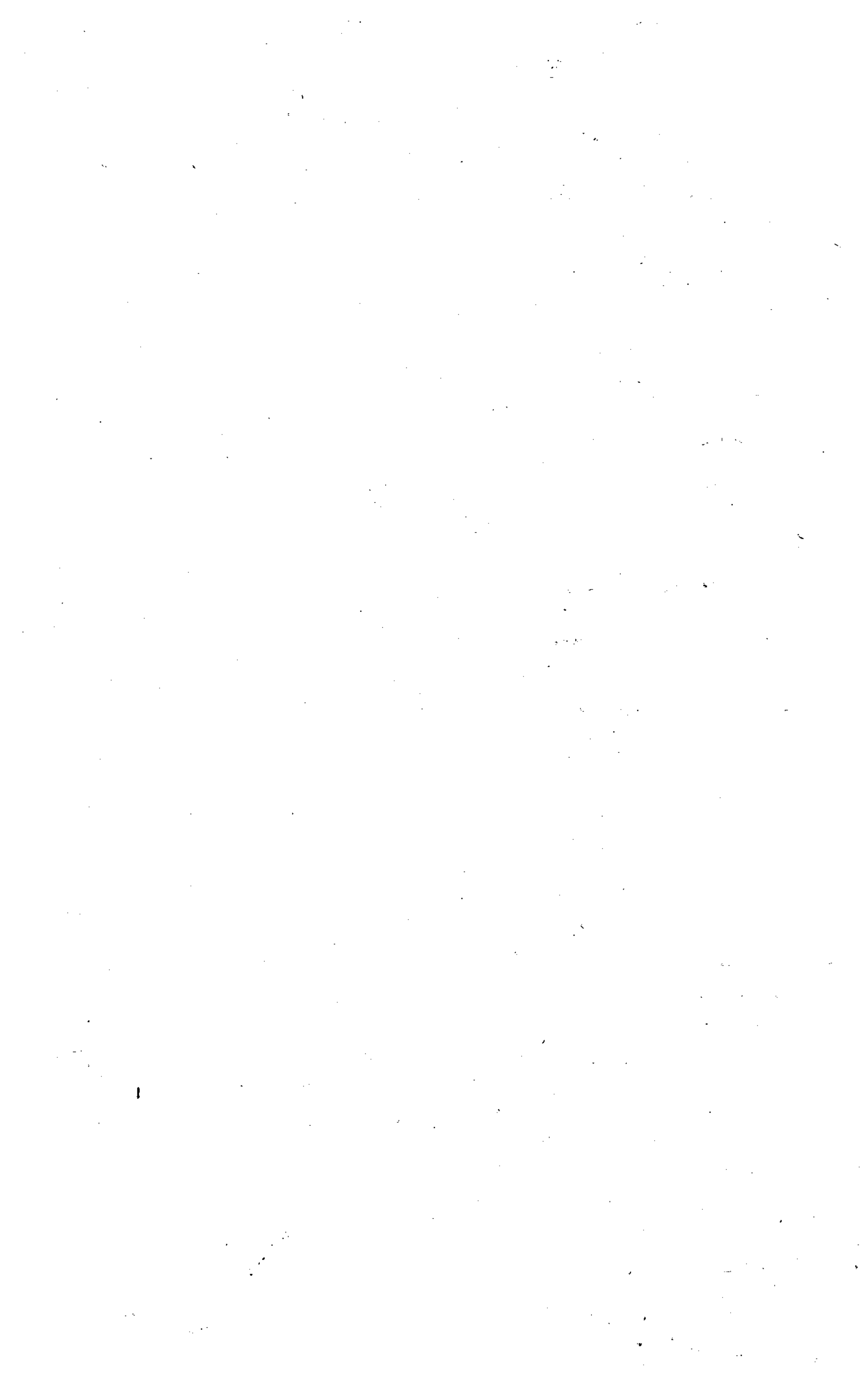
اسلام میان این شخصیتهای متزلزل وبین گزافهای این‌طرف وآن طرف ، حد استوار وثابتی‌راپایه‌ی اعتقادی‌خود قرارداده‌است ومیگوید: خداوند ، آفریدگار مدبر ومقتدراست و جهان وانسان آفریده‌ی او که میان آندو هماهنگی وهمکاری وتأثیر متقابل وجوددارد ، انسان ، برتر ازماده‌است ومثبت وفعال ومسلط برآن ، درماده ، تحول وتغییـر ایجاد می‌کند وخلق‌می‌نماید ؛ اسرار پنهانی آنراآشکار می‌سازد وخود ازاین اسرارسود برمی‌دارد ، پند می‌گیرد وتوشه برمی‌چیند .

احترام به‌وجود انسانی ـ بدون‌آنکه جهان ماده را تحقیرکند ـ ضامن این مقام وفضیلت‌است وزندگانی‌او وزیربناهای آنراعزیزتر ازآن می‌داندکه فدای ارزشی مادی گـردد ؛ با آنکه ارزشهای مادی نیز به‌جای خود ثابت‌هستند وانسان درنوسازی، باآنها سروکار دارد .



چهره‌های بسیار دیگری از تعادل و میانگونگی ایده ئولوژی و فکر اسلامی‌هست که فرصت ذکر آن ـ حتی به‌اشاره واجمال ـ نیست. مااین نمونه‌هارا برای سپردن سررشته به دست خواننده‌ی پژوهشگر ، آوردیم تااین رامرا باپای همت خود پشت‌سر بگذارد .[1]

۱ـ رجوع‌کنید به‌فصل: «خطوط متقابله» کتاب «منهج‌التربیةالأسلامیه» محمدقطب. (مؤلف).



(عملگر است)

« بگو : « عمل » بیاورید ، که بزودی
خدا وپیامبرش ومؤمنان، کاراورد شمارا
خواهند دید . »*

پنجمین ویژگی برجسته‌ی جهان بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی مثبت ومولد بودن آنست ... رابطه‌ی خداوند باجهان هستی و انسان ، رابطه‌یی فعالانه ومثبت‌است وانسان نیز درحدود امکانات وجودی خود، همانطور که قبلا اشاره‌ی اندکی به‌آن‌شده، فعال ومثبت‌است .

صفات خداوندگار درجهان بینی اسلامی ، صفاتی سلبی و منفی نیست وکمال الاهی به‌آن‌صورت که دراعتقادارسطو ظاهر می‌شد، صورتی منفی‌ندارد ونیز به‌صورتی‌که پارسیان‌درصفات «هرمز» خدای روشنایی و نیکی وصفات « اهریمن » خدای تاریکی وبدی وخصوصیات آندو بیان‌کرده‌اند ، محدود به یك قسمت مربوط به آفرینش وتدبیر آن ،

* «قل«اعملوا» ؛ فسیری‌الله عملکم، ورسوله والمؤمنون»

ی باشد ... ومانند خدای فلوطین محدود به یك درجه وطبقه از خلق ویا
چون خدای بنی اسرائیل ، خداوندی قبیله‌یی و نژادی نیست وخدایی
کب یاهمراه با اراده‌ی دیگر ، همانند خدای خیالی مسیحیان ، ویا
ند عقیده‌ی مادیها ـ که وجود خدایی زنده وبااراده را باور ندارند ـ
باره معدوم ، نیز، نمی‌باشد .

پیش‌از آنکه عقیده‌ی واضح وصریح اسلامی را بیان کنیم ، بهتر
ت مجملی ازاین افکار واعتقادات ، واین تیره روزیی‌را که مختصری
آن دراوایل وقسمتهای دیگر این‌کتاب گذشت ، بااشاره‌یی وزودگذر،
نظر خوانندگان برسانیم .



« اعتقادارسطودرباره‌ی‌خداآنست که اووجودی‌است
ازلی وابدی ، باکمالی بی‌نهایت ، نه آغازی برای اوست ونه
انجامی ؛ نه عملی انجام می‌دهد و نه اراده‌یی می‌کند ! زیرا
که «عمل» نتیجه‌ی خـواستن وطلبیدن چیزی است وخدا از
هرنیازی مبراست و «اراده»، یعنی انتخاب یکی ازدو چیز و
چون برترین وبهترین چیزها نزد او حاضرند ، نیازی به آن
نیست‌که ازمیان رواوناروا وبرتر وپست‌تر یکی‌را برگزیند .

به عقیده‌ی ارسطو ، سزاوار خداوندنیست که کاررا
در«زمان» انجام دهد زیرا خدا ابدی‌وسرمدی‌است ، هیچ‌چیز
نمی‌تواند اورا به‌کاری بخواند ودر وجود بی‌نهایت او که اول
وآخری‌ندارد ، نمی‌تواند چیز تازه‌یی راه‌یابد . آنچه‌باکمال
ذات او مناسبت دارد خوشبختیی است که از بقاء او ، بقائی

که همه چیزست و نعمتی بالاتر از آن نیست، سرچشمه‌ی گ
واز این دایره پافراتر نخواهد گذاشت .

« بنابر این برای این خدای کامل و دارای کم
بی‌نهایت فرقی نمی‌کند که جهان را بیافریند یا ماده‌ی اولی
آن - هیولا - را . این خود هیولاست کـه قابلیت « ه
شدن » را دارد و باانگیزه‌یی ازشوق وجود که دراوست و
به او عطا کرده وخودرا از قوه به فعل در می‌آورد و همی
انگیزه اورا به سوی هستی می‌راند واز نقص به کمال مم
می‌رساند. هیولا به‌سبب‌شوق‌وقابلیت کمال می‌جنبد وکار می
ونمی‌توان گفت این‌خلقت از آن خداست ،مگر بافرض آ
این را خلقت بدانیم. »[1]

پارسیان دوگانه پرست بودند و « هرمز » راکه نیرو و قـدر
محدود به جهان روشنی و نیکی‌است، خدای‌نیکیها دانستند و«اهریم
راکه تاریکی وشر قلمرو اویند خداوند بدیها؛ واین دو بـرادران
فرزند خداوندی کهن به نام«زروان» .

«به گمان پارسیان ، سرزمین روشنایـی و تاریکـی پیش
آفرینش‌ازهم جدا بودندوهرمز به‌فکرآفریدن عناصر خو
نیکی افتاد واهریمن از این کار غافل می‌بود ، ناگهان رو
برای‌کسب‌اطلاع‌ازکار برادرش به‌قلمرواو نظری افکنددرخش
کشور برادر، دیده‌اش را خیره ساخت وازعاقبت‌کارخود بیمن
شد ودانست که بزودی روشنایی جهانگیرخواهد شد وبرای

۱ـ ازکتاب«حقایق‌الاسلام‌واباطیل‌خصومه»استادعقاد.ص۳۳. (مؤلف)

پناهگاهی نخواهدماند. سر برداشت ودیگر آفریدگان تاریکی
ـشیاطین بدی و تباهی ـ همراه وی شوریدند تاکوششهای هرمز
را بی‌اثرساختند وجهان را با پستیها ومصیبتها آکنده کردند»[1]
(و پیکار همچنان برپاست).

اما فلوطین ،که‌دراوایل قرن سوم میلادی می‌زیسته است ، در
ره‌ی خداوندیگانه‌وتنزیه‌او به‌اندازه‌یی پیشروی می‌کندکه ازهرمعقولی
لاترمی‌رود . ارسطو،کمال خدای خود را درآن می‌دانست‌که به‌غیراز
خود نیندیشدزیرا خدا به‌اشرف موجودات می‌اندیشد و ذات او اشرف
موجودات است . خدا ،دانای به‌دیگر موجودات نیست زیرا از مرتبه‌ی
علم اوپایینترند . تنزیه ارسطو درین حد بود . ولی فلوطین پا را فراتر
نهاده می‌گوید :کمال خداوند یگانه‌ی من درآنست‌که به‌این اندازه هم
خود را درك نکند زیرا حتی ازاین درك هم مبرا ومنزه است!

«وچون این مسلك برای ارتباط میان این خدای یگانه ،که
یك دنیا صفاست، بامخلوقات علوی وسفلی و بخصوص جاندارانی
که درقالب تنند ، واسطه‌یی را ضروری می‌داشت ؛ فلوطین
ناچارشد بگوید : خدای یگانه، عقل راآفریده است وعقل،
روحرا وروح ، موجودات پایینترازخود را به‌ترتیب نزولی تا
عالم هیولا یا عالم ماده وفساد!»[2]

ازاین‌رودرمکتب فلوطین ، خداوند فقط ، عقل را می‌آفریند و
وظیفه و نقش اوبه‌همین‌جا ختم می‌گردد .

۱ــ استاد عقاد: «الله». ص۱۸۸.(مؤلف) .

۲ــ مرجع پیشین.ص۱۸۸. (مؤلف) .

اما «یهوه» خدای بنی‌اسرائیل ـ آنطور که عقاید منحرف یهود
مجسم می‌کنند ـ خدایی است ویژه‌ی اسرائیل که چون ملت او خـ
بیگانه‌یی را به‌پرستش می‌گیرند، می‌جوشد ومی‌خروشد و ویرانگی بـ
می‌آورد وانتقام می‌گیرد ووقتی ملت به‌سوی او باز می‌گردنـد . خشـ
می‌شود وآرام می‌گیرد وازانتقام وویرانگری دست می‌کشد وازآنچ
ملت برگزیده‌ی خود روا داشته ، پشیمان می‌شود !

عقاید کلیسا درباره‌ی طبیعت واراده‌ی مسیح ولاهوتی بودن آ
ـ درفصل اول کتاب ـ گذشت. این عقیده ، اراده‌ی خدا را مخلوط یا مـ
دراراده‌ی مسیح می‌سازد و... به عقیده‌ی مادیون وایده‌آلیست‌ها
به‌قدر کفایت دراین کتاب اشاره نموده‌ییم .



ازاین ظلمتسرا به‌افق عقیده وفکر روشن ومستقیم اسلامی بازگرد
انسان درجهان‌بینی اسلامی با خداوندی سروکار داردکه خالق ، بااراد
مدبر، مقتدراست. هرکاری که اراده کند ، انجام می‌دهد . ومثبت اسـ
همه‌چیز به‌او باز می‌گردد . آفرینش نخستین ازاثراراده‌ی او بودو بازگشـ
تمام حرکات وآفرینش‌های پس ازآن وتمام تغییرات وتحولات نیز به‌سـ
اوست. هیچ چیز در این جهان بدون اراده وعلم وتقدیر وتدبیر او
نمی‌گیرد . وبااراده وعلم وتدبیر خود ، درتمام احوال مباشرهمه بندگ
وهمه جانداران وبی‌جانان است.

قرآن مجید به‌بیان این حقیقت اساسی بزرگ ، در جهـان‌بیـ
اسلامی باتمام صورواشکال آن همت گماشته وکوشیده است که تمام جلوه‌ها
آنرا درگوشه وکنار جهان به‌هرصورتی که با تطورات بی‌نهایت خوددار

نشان دهد :

«ان ربکم الله الذی خلق السماوات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثاً والشمس والقمرو النجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین»

«وماکان الله لیعجزه من شیء فی السماوات ولافی الارض انه کان علیماً قدیراً»

«قل : اللهم مالک الملک ،تؤتی الملک من تشاءو تنزع الملک ممن تشاء وتعزمن تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهارفی اللیل وتخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیرحساب»

«وهوالقاهرفوق عباده وهوالحکیم الخبیر»

«الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحـــام و

۱ــ «خداوند شما همانا«الله»است. آنکه آسمانها و زمین‌را درشش روز ید وسپس برمسندخداوندی نشست‌شب‌روزراپوشاندوبه‌دنبال اوست‌وخورشید ، وستارگان تسلیم فرمان‌اویند . هشیاراکه آفرینش وفرمان‌از اوست. فرخنده ی که خداوند جهانیان‌است» (اعراف:۵۴)

«خداوندراچیزی درآسمانهاونه‌درزمین درمانده‌نسازدکه‌اودانای‌تواناست» ‌طر:۴۴».

«بگو:خداوندادارنده‌ی‌جهانااسروری‌به‌آن دهی که‌خواهی‌وسروری‌بگیری ز که پسندی وعزت‌دهی‌آنکه خواهی‌وپست‌سازی هر که پسندی بلدست‌نیکوت تو برهرچیز توانایی. شب را درروز نهی و روزرا درشب فروبری وزنده از ه بیرون‌آری ومرده اززنده خارج‌سازی وهرآنکه را خواهی بی‌اندازه روزی شی» (آل‌عمران: ۲۶ـ۲۷)

«واوست چیره برفراز بندگانش واوست فرزانهٔ آگاه» (انعام:۱۸)

ما تزداد وکل‌شیء عنده بمقدار.عالم‌الغیب والشهادة الکبیرالمتعال. سواء منکم من‌اسرالقول ومن جهر به ومن هومستخف باللیل‌وسارب بالنهار له معقبات من بین‌یدیه و من‌خلفه یحفظونه من‌امرالله ان‌الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا ارادالله بقوم سوء فلامردله ومالهم من دونه من‌وال . هوالذی یریکم البرق خوفاً وطمعاًوینشیء السحاب‌الثقال .و یسبح‌الرعدبحمده‌والملائکةمن خیفته ویرسل‌الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم‌یجادلون فی‌الله وهوشدید المحال»

«یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب»

«وان یمسسك‌الله بضرفلاکاشف‌له‌الا هـــووان یمسسك بخیرفهوعلی‌کل شیءقدیر»

«لله‌ملك السماوات والارض یخلق مایشاء یهب لمـن

«خداداند آنچه را هرزنی باردارست وآنچه درزهدانها کم‌یاافزون شود وهرچیزرا نزداواندازه‌است. دانای‌نهان و آشکار بزرگ فرازمند. همه‌تان یکسانید چه‌آنکس که سخن‌آهسته گوید وآنکس که بلندکندوآنکه درشب‌پنهان وددرروز، روان است در برابر وپشت‌سر دنبالگانی داردکه به‌فرمان خدا اورا نگاه دارند. همانا که خدابه گروهی سرنوشت نگرداند مگر آنجا خود برخود بگردانند و آنگاه که خدا به‌گروهی ، بدی‌را خواهد بازگردانی برای آن نیست و جزخدا دوستداری ندارند. اوست‌که برق‌راباامیدبیم وامید به‌شمابنماید وابرهای سنگین سازد. وتندربه ستایش اواندرند و فرشتگان ازبیم او . وبرق وارهها فرستد که هرکس‌رااوخواهد، گیرد وباز دربارهٔی خدا در کشمکش هستند همان‌که سخت آورد است» (رعد:۸ــ۱۳).

«خدا هرآنچه خواهدبردارد و نیز گذارد و نوشته‌ی بزرگ نزد اوست» (رعد: ۳۹) .

یشاء اناثاًویهب لمن‌یشاء الذکور. أویزوجهم ذکراناً
واناثاً ویجعل من‌یشاء عقیماً»
«الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم‌تمت فـی
منامها فیمسك التی‌قضی علیهاالموت‌ویرسل الاخری
الی اجل‌مسمی»
«مایکون من نجوی ثلاثةالاهو رابعهم ولاخمسة الا
هوسادسهم ولاادنی من ذالك ولااکثر الاهو معهـم
اینماکانوا. ثم ینبئهم‌بما عملوایـوم‌القیامة . ان الله
بکل شیءعلیم».[1]

استقرارچنین عقیده‌یی درضمیرانسان ودرزندگانی او ، سرنوشت
چیزهایی‌راکه‌به‌ایده‌ئولوژی‌مربوط است تعیین می‌کند ،همچنانکه
گی بشری را باتمام دریافتهای اخلاقی وارزشها وضمانت اجرایی‌آن
بال خود می‌آورد . (درجلد دوم درفصل «حقیقت الوهیت» مفصلااز

«واگر تراخداوند زیانی رساند جزاو بردارنده‌یی‌نیست واگرنیکی‌رساند
هرچیزی تواناست» (انعام: ۱۷) .
«سالاری آسمان وزمین ازآن‌خداست هرآنچه خواهد می‌آفریندبه‌هرکه
اهد مادینه‌یی‌دهد و به‌هرکه خواهد نرینه یاجفتشان سازد نرینه‌یی و مادینه‌یی
که را خواهدنازا کند» (شورا: ۵۳-۵۴).
ـدا جانها را گیرد در هنگام مـرگشان و آن‌که نمرده است را درخواب و
که براوفرمان مرگ رفته است رانگه دارد ودیگری را برای سررسیدی‌معلوم
فرستد» (زمر : ۴۲).
هیچ نجوایی درمیان سه‌کس نیست مگرآنکـه اوچهارمین آنهاست ونه
سی جزآنکه او ششمین آنهاست ونه‌کمتر ونه بیشتر جزآنکه اوباآنهاست
کجا باشند وسپس در روزقیامت بدانچه کرده‌اندشان آگاه سازد. همانا خدا
رچیزی داناست» (مجادله :۷).

آن بحث خواهیم‌کرد .).

این رابطه‌ی فعاله‌ی‌خداوندبا مخلوقات ، نقطه‌ی جدایی‌عقید
جدی ومؤثراسلام ازعقاید صوری ومنفی دیگران است ؛ ونیز جامع
ویکتایی‌آن‌انفصالی‌است میان اعتقادبه‌الفت وجود انسان وفعالیت‌انسا
یا جدا سازی انسان ازفعالیتهای حیاتی او.

اعتقاد انسان واندیشه‌ی اودرباره‌ی خدا وصفات خداکه به‌زندگ
انسانها مرتبط می‌شود معیارارزش چنین خدایی درذهن اوست و نـو
پذیرش اورا می‌سازد . فرق است میان‌آنکه معتقداست‌که خدای او به
نمی‌پردازد ووجود اورا احساس نمی‌کند ، یا ـ مطابق عقیده‌ی برخی
فلاسفه ـ اصلاازوجود اوآگاه نیست ، تاآنکه می‌داند واحساس می‌ک
که خدای اوخالق وروزی‌دهنده وصاحب اختیاراودردنیا وآخرت است

همچنین، فرق‌است‌میان‌آنکس‌که ـمانند پارسیـان ـ بادوخداو
ـیا مانند بت‌پرستان ـ باخدایان‌بسیاری طرف است، تاآنکه سروکار
تنها بایك خداست، صاحب یك اراده وروش، وبندگان اوبدقت می‌دان
که ازآنها چه می‌خواهد وچه می‌پسندد یاچه‌چیز را نمی‌پسندد و او
خشمناك می‌سازد.

همچنین فرق است میان‌کسانی‌که با خداوندی سروکار دارند ک
شهوتران، خودپسند، بیدادگر، بی‌مبالات، و بوالهوس ـ مـانند زئوس
خدای‌یونان‌باستان‌ـاست وبه‌عقیده‌ی‌آنها «زئوس» یا «ژوپیتر»[1] که او

۱ـ در یونان زئوس Zéus و در روم ژوپیتر Jupiter نامیده می‌شد
همان‌سرکرده‌ی‌نابکار خدایان هرزه وبی‌کاره‌شان که هریك‌قلمروی وقدرتی‌داشتند
درباره‌ی‌آنان واساطیرشان به‌عنوان میتولوژی Mithologi کتابها نوشته‌اند.ـ

به‌صورتی حسود و لجوج تصویر می‌کنند.

«وسرگرم خودوشهوت، که به‌کار خدایان دیگرومردم تاآنجا که به‌کار حفظ سلطنت او مربوط نباشد، نمی‌پردازد؛ و به «آسکولاپ»[1] رب‌النوع‌طب‌خشم می‌گیرد بجرم‌آنکه بیماران را شفا می‌بخشیده است و در نتیجه اورا از دریافت مالیات و عوارضی‌که از روح مردگانی‌که به جهنم می‌روند می‌گرفت، محروم‌می‌ساخته‌است؛ و به «پرومثیوس»[2] ـ خدای‌علم‌وصنعت ـ خشم می‌گیرد زیرا به‌انسان هنراستفاده ازآتش‌را می‌آموخته و دانشی به آنها می‌بخشیده که آنها را همسنگ خدایان، نیرومند می‌ساخته است؛ و اورا به‌شکنجه‌یی بی‌پایان دوچار می‌سازد.» به‌مرگ یا اخراج اواز کاخ خدایان قناعت نکرد بلکه برای عذاب اوشکنجه‌یی گونه‌گون‌آفرید. اورا درکوهی دورست به زنجیر کشید ومرغان آدمخوار برسر او فرستادکه تمام روز قلب اورا پاره پاره کنند وچون شد اورا به‌حال اول برگردانند تا برای مرغان فردا آماده باشد واینچنین اورا درشکنجه‌یی پیوسته وبی‌پایان نگاه داشت، بی‌آنکه شفاعتی بپذیرد خواهشی را.»

← درباره‌ی عقیده‌یی که حتی یادآوری و تجسم‌آنوآنهمه جهالت وکجروی، هم، رنج‌آور و دردناك است.

۱– Asclepios فرزند Apollo ۰ و Escuape، پزشکی که‌در ۱۲۵۰ ق. م. دریونان می‌زیسته و درمعالجه صرع و هیستری از درمان «تلقین» استفاده می‌کرده است.

۲– Prometheus

« زن‌خود «هیره»[1] را فریب می‌دهد وخدای حاکم برابرها را برای سرگرم ساختن خورشید به آستانه‌ی خورشیدتا دریچه‌ی صبح را بروی‌ببندد وزن حسود و غیرتمند خدای خدایان را در پرتو خورشیـد در پرتوخورشید اورا برتخت « اولیمپ»[2] در میان معشوقگانش ، همبستر نبیند . »[3]

فرق‌است میان چنین خدایی باخداوندی مانند « الله » که دادور وبخشایشگر وبخشنده‌یی‌است که همه جور زشتی‌را ناپسند می‌دارد واز بدیها جلوگیری می‌کند وتوبه‌گران وپاکیزگان را دوست می‌دارد ... و بالاخره فرقی بزرگ وژرف است میان آنکه خداوند خودرا طبیعت کر ولال می‌پندارد؛ خدایی‌که ازبشر ، عقیده وشعور نمی‌خواهد و یاروش ونظامی درزندگی ودرمنش وادب وضمیر ورفتار او نمی‌جوید واصـلا ، وجود اورا احساس نمی‌کندوازآغازکار ، دارای ادراکی نیست تابتواند جز خود چیزی‌را درك کند وخیر وشررا بشناسد ودر نتیجه به زشتی و نیکی ترتیب اثر وپاداش وکیفر دهد[4] . تا آنکه میداند که خـدای او

۱ـ « Hera ».نام‌یونانی و«Junon» نام رومی‌اوست وبه‌عقیده‌ی آنها پاسدار زن وزناشویی بوده است.

۲ـ « Olympos »به‌عقیده‌ی یونانیهامرتفع‌ترین قله‌های‌یونان‌است که « heaven » بهشت خدایان درآنجاست و زئوس وخدایان دست نشانده در آنجابه‌عیش‌ونوش مشغولند وبه‌همین مناسبت‌درادبیات به‌آنها«olympians» گفته‌انـد .

۳ـ استاد عقاد: «حقایق‌الاسلام‌واباطیل خصومه» ص۴۰-۴۱.(مؤلف).

۴ـ بیشترمنظور مؤلف عالیقدر جنبه‌هایی است‌که مادیها ازماده در نظر دارند. حقیقت‌آن است که آنها حتی اعتقاد به خداوندی مادة هم ندارند و ـــ.

الله » زنده وجاویداست؛ روی نیازها همه به درگاه اوست . یکدم از
لوقات غافل نمی‌ماند ، حسابگری است نافراموشکار ، دادگری است
، ستم نمی‌کند ، رحمت آوری است که به یاری پریشانحالان و در -
ندگان می‌رود و از آنها رفع پریشانی می‌کند ، . . . و دیگر صفات
ندیده‌ی او ...

براستی‌که « تفاوت اززمین تاآسمان است » .. و همین تفاوت ،
هان‌بینی اسلامی‌را به‌اوج ارزش رسانده است. اسلام، بسیاری کوشش
ود تااین حقیقت را درعقیده‌ی مسلمانــان ریشه دار سازد و وجود
داوند تعالی‌را درتمام شؤون زندگانی بطور عمیق بیان کند ، زندگی
ت مسلمان صدراسلام درپرتو«وحی»ها ،که به‌واقعیت ومتن‌زندگانی‌آنها
به هرآنچه دردلشان می‌گذشت ، مربوط بود، نمونه‌یی زنده وترجمانی
لی ازبرای این حقیقت است.. بخوبی می‌بینیم که دست خداوندگار
شکارا درکارمردم ودر اوضاع روزانه وکارهای شخصی وزندگی‌فردی
جتماعیشان دخالت می‌کند وچشم وگوش او درکار است.

—مادیگری ـ اگرچه مانند بت‌پرستان بصورتی‌مذهبی وانمودکنند وبرای ماده
عبدی به‌پاسازند ـ بازهم یك«مذهب» نیست بلکه یك‌نوع بی‌مذهبی وفرار از
ذهب است.

اما جهان ـ یاطبیعت ـهم، شعوردارد وهم ازبشر«نظام» می‌خواهد وهمه
یز بشرازقانون، ادب، اخلاق ودین باوری وعقیده وایده‌ئولوژی او... عبارت
خرای همان نظام هستند، که طبیعت، خود، چیزی جزآن نمی‌باشد.

طبیعت ازخدای بی‌نظامان هرگزچشم نمی‌پوشد. تمام شرایع‌آسمانی و
بالاخص اسلام رسالتشان‌آشتی دادن و هماهنگ‌کردن بشرباطبیعت است و تمام
ظامات عالم ناشی ازیك نظم‌است ومنتهی به‌یك بن‌بست لطیف: خدا .

عنایت خداوندگار را می‌بینیم که آشکارا دریك خانواده‌ی کوچك فقیر و گمنام دخالت می‌کند تارأی واراده‌ی خداوند را درمسأله‌ی اختلاف زن وشوهری بیان نماید، آنجاکه پیغمبر عزیز ـ صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم ـ درآن مسأله رأیی نیافته بود:

« لقد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها و تشتکی الی الله. والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر»[1]

یامی‌بینیم که در باره‌ی ابن‌ام مکتوم ـ آن مرد فقیر و نابینا ـ و پیامبرخدا ـ صلی‌الله علیه وآله‌وسلم ـ به‌صورتی شیوا می‌فرماید:

« عبس و تولی ان جائه الاعمی وما یدریك لعله یزکی اویذکر فتنفعه الذکری . اما من استغنی فأنت له تصدی وما علیك ألایزکی . واما من جاءك یسعی وهو یخشی فانت عنه تلهی ؟ کلا ! انها تذکرة فمن شاء ذکره »[2]

وهمین دخالت را یك به‌یك درحوادث بزرگ وکوچك می‌بینیم؛ درهجرت می‌بینیم که می‌فرماید:

«الا تنصروه فقدنصره الله اذأخرجه الذین کفروا، ثانی‌اثنین اذهما فی‌الغار. اذ یقول لصاحبه‌لاتحزن

۱ـ «همانا خدا شنید سخن آن زن‌را که‌دربارهٔ همسرش باتوجدال و به‌خدا شکوه می‌کرد وخداگفتار شمارا می‌شنود زیراکه شنوای بیناست» (مجادله:۱).

۲ـ ترشرویی نمود وپشت‌کرد ازآنکه‌آن‌کور به‌نزد اوآمده است وچه دانی بساکه پاکیزه‌گردد وهشیار شود ویادآوری سودش دهد اماآنکه بی‌نیازی نمود تو در کاراویی وگرپاکیزه نگردد چیزی برتونیست و اماآنکه را باتلاش به‌نزدت‌آید توکوتاهی کنی؟ ابدأ که‌آن هشداری است، هر که خواهد هشیارشود» (عبس: ۱ـ۱۲).

ان‌الله معنا فـانزل الله سکینته علیه وأیده بجنود لم‌تروها وجعل‌کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی‌العلیا والله عزیزحکیم»[1]

ودرجنگ «بدر» می‌بینیم که می‌فرماید:

«کما اخرجك ربك من‌بیتك بالحق و ان فریقاً من المؤمنین لکارهون یجادلونك فی‌الحق بعد ماتبین کأنما یساقون الی‌الموت وهم ینظرون و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انهالکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویریدالله‌أن یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین . لیحق الحق ویبطل الباطل ولوکره المجرمون . اذ تستغیثون فاستجاب لکم‌انی ممدکم بألف من‌الملائکة مردفین . و ماجعله الله‌الا بشری و لتطمئن به قلوبکم وما النصرالامن عندالله. ان‌الله عزیزحکیم . اذیغشیکم‌النعاس امنة منه و ینزل علیکم من‌السماء ماءلیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطـان ولیربط علی قلوبکم ویثبت به‌الاقدام. اذ یوحی ربك الی‌الملائکة‌انی‌معکم فثبتوا الذین‌آمنوا سالقی فـی‌قلوب‌الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم‌کل‌بنان»[2]

۱ــ «اگریاریش‌نکنید خدا اورا یاری نموده است آنگاه‌که‌کافران بیرونش کردند دومین دوتن‌بود وقتی‌که درآن غاربودند. آنگاه‌که به‌یارش‌گفت غم‌مخور که خدا باماست وخداآرامش را براو فروفرستاد وبه‌لشکریانی که ندیده‌اندآنرا یاری نمود وشعارکافران راپست‌ترین قرارداد وشعارالله را همان برترین و خدا بزرگ فرزانه‌است» (توبه: ۴۰).

۱ــ «آن چنان‌که خداوندت ازخانه‌ات درراه حق بیرون‌کرد وگروهی از مؤمنان دلناخوش‌بودند. دراطراف‌حق‌باتو مجادله می‌کنندآنجاکه حق‌آشکارــ

ودر جنگ احد می‌بینیم که می‌فرماید :

«ولقد صدقکم الله وعده اذتحسونهم باذنه حتی اذ
فشلتم وتنازعتم‌فی‌الامـروعصیتم من بعدما أراکم م
تحبون منکم من‌یریدالدنیا ومنکم من‌یریدالاخرة ثم
صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقدعفا عنکم والله ذو فضل
علی‌المؤمنین.اذتصعدون‌ولاتلوون علی‌احدوالرسول
یدعوکم فی اخراکم فاثابکم غماً بغم لکیلا تحزنـو
علی مافاتکم ولاما اصابکم والله خبیر بما تعملون
ثم انزل علیکم من بعدالغم امنة نعاساً یغشی طائفـا
منکم وطائفةقد اهمتهم‌انفسهم یظنون بالله‌غیرالحق
ظن‌الجاهلیة یقولون هل‌لنامن الامرمن شیء قـل‌ان
الامرکله‌لله یخفون فی‌انفسکم مالایبدون لک‌یقولون
لوکان لنامن الامرشیء ما قتلنا هیهنا . قل‌لوکنتم‌فی

←شدگوئیا به‌مرگ کشیده‌می‌شوند ومی‌نگرند. وآنگاه که‌خدا یکی‌از دوگروه را به‌شما وعده می‌کرد که ازبرای شماست وشما دوست می‌داشتید که بی‌شوکت‌آن ازآن شما باشد وخدا خواهدکه حقیقت را برملا سازد وبنیادکافران را براندازد تاحقیقت بپاشود و باطل برچیده‌گردد اگرچه بزهکاران خواهان نباشند. آنگاه‌که خداوندتان‌رابه‌یاری‌خواستید وپاسختان‌دادکه باهزارفرشته پیوسته صف مددکارتان باشم. وچیزی جزنویدی نساخت وتا دلهاتان‌آرامش یابد ویاری جزاز نزدخدا نیست چه خدا بزرگ فرزانه است. آنگاه که‌آن خواب‌که ایمنی ازجانب اوبود شمارا فرا می‌گیراند وازآسمان برشماآبی فرو می‌فرستاد تاشمارا بدان پاکیزه سازد وآلایش‌شیطان را ازشمابزداید وتا بردلهاتان پیوندی زند وبدان قدمهاتان را استوار سازد. آنگاه که خداوندت به‌فرشتگان سروشی فرستادکه‌من‌باشمایم و آنان راکه‌گرویده‌اند پایدار سازید. در دلهای‌کسانی که‌کفر ورزیده‌اند ترس و هـراس خواهم افکند برگردنهـا بزنیـد و از آنان هـرسرانگشت بزنید . »
(انفال: ۵ـ۱۲).

بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور»[1]

ودر تمام پیکارها و کارهای بزرگ مسلمانان، همین را می‌بینیم.

این دخالت مثبت خداوند منحصر به شؤون مسلمین نیست، در همه‌جا و همه‌حال و همه چیزاست، از جمله در شأن پیامبران علیهم الصلات والسلام ـ، که شرح آنرا خدادرقرآن آورده است: یکی داستان موسی ـ علیه السلام ـ با فرعون و درباریانش که در آن عنایت خداوندی را پا به‌پای حوادث به ما می‌نمایاند:

«نتلوعلیك من نبأموسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون.

---

۱ ـ «خدا وعده‌ی راستین داد به‌شما آنگاه که آنان را باذن او می‌کشید تاوقتی که سست شدید ودرامر به‌نزاع شدید وپس‌ازآنکه هرآنچه را دوست می‌داشتید به‌شما نشان داده بود سرپیچی کردید، گروهی ازشما دنیارا می‌خواهند وگروهی‌از شماآخرت را وسپس شمارا از آنان بازداشت تا شمارا آزمایش کند و از شما درگذشته بود وخدا برمؤمنان افزایشگر است. آندم که به‌بالا می‌رفتید و به‌کسی رونمی‌کردیدوپیامبردرپیتان‌شمارامی‌خواندوسزایتان اندوهی داددر برابر اندوهی تادیگر برآنچه ازدست داده‌یید غمگین نشوید و نه برآنچه به‌شما رسد و خدا آگاه است بدانچه می‌کنید. سپس به‌دنبال‌آن اندوه ایمنی فرو فرستاد خوابی‌که گروهی از شما را فراگرفت وگروهی‌که به‌فکر خود بودنددرباره‌ی خدا ناحق می‌اندیشیدند اندیشه‌یی جاهلانه‌که می‌گفتندآیا ما اختیار درکاری نداریم بگوکه فرمان همیشه به‌دست خداست در دل پنهان‌کنندآنچه برتـوآشکار نمی‌کنند و می‌گویند اگراندك اختیاری داشتیم دراینجاکشته نمی‌شدیم بگو اگردرخانه‌هاتان باشیدکسانی‌که مرگ سرنوشتشان بود به‌آرامگاه خود شتافتند وتاخدا بیازماید آنچه درسینه‌هاتان است وآنچه دردلهاتان است بپالاید وخدا به‌دل اندرون شما داناست» (آل‌عمران: ۱۵۲ـ۱۵۴).

ان فرعون علاًفی الارض وجعل اهلها شیعـاً یستضعف طائفة منهم یذبح ابناء هم ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین . ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین . و نمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ماکانوا یحذرون . وأوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولاتخافی ولاتحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین. فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً وحزناً ان فرعون وهامان وجنودهما کانوا خاطئین . وقالت امرأت فرعون قرة عین لی ولك لاتقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً وهم لایشعرون . واصبح فؤاد ام موسی فارغـاً ان کادت لتبدی به لولا ان ربطنا علی قلبها لتکون من المؤمنین. وقالت لاخته قصیه فبصرت به عن جنب وهم لایشعرون. وحرمنا علیه المراضع من قبل فقالت هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون . فرددناه الی امه کی تقر عینها ولاتحزن ولتعلم ان وعدالله حق و لکن اکثرهم لایعلمون» [1].

۱ ـ «از خبر موسـی و فرعون بحقیقت بر تو برای گروهی که ایمان می‌آورند برمی‌خوانیم. همانا فرعون برروی زمین بلندی گرفت ومردمش را دنبالرو ساخته بود گروهی از آنرا ناتوان می‌داشت پسرانشان‌را سرمی‌برید وزنـانشان‌را زنده نگه می‌داشت چه او از تباهکاران بود. باآنکه ما می‌خواهیم منت گذاریم بر کسانی که برروی زمین درمانده شده‌اند وآنان را پیشوا سازیم وآنان‌را میراثبران کنیم. وروی زمین جایگزینشان کنیم وازآنان به‌فرعون و هامان و سپاهیانشـان آنچه می‌پرهیزیدند بنمایم. وبه‌مادر موسی الهام کردیم که به‌او شیـر بده وچون براو بیمنـاك شدی او را درآب انداز ومترس و اندوهگین مباش که ما اورا به‌تو بازگردانیم واورا از فرستادگان سازیم. فرعونیان اورا فراگرفتند تا برایشان دشمنی ـــ

یا در احوال نوح ـ علیه‌السلام ـ می‌فرماید:

«کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا وقالوامجنون وازدجر. فدعا ربه‌انی مغلوب وفانتصر. ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر. وفجرنا الارض‌عیوناً فالتقی‌الماء علی‌امر قدقدر وحملناه علی‌ذات الواح ودسر تجری باعیننا جزاء لمن‌کان‌کفر»[1]

یا درباره‌ی ابراهیم ـ علیه‌السلام ـ می‌فرماید:

«قالوا حرقوه وانصروا آلهتکم ان‌کنتم فاعلین. قلنا یانارکونی برداً وسلاماً علی ابراهیم. وارادوا بـ‌ کیداًفجعلناهم الاخسرین. ونجیناه ولوطاً الی‌الارض التی بارکنافیها للعالمین ووهبناله اسحاق و یعقوب

ـوغمی باشد چه فرعون وهامان وسپاهیانشان خطاکار بودند. زن فرعون گفت ر چشمی است از برای من و تو اورامکش بسا که مارا سودمند افتد یا اورا به فرزندی بریم و آنها درنمی‌یافتند. دل مادر موسی آسوده شد واگرنه ما بردلش پیوستیم این‌کار نمی‌بود تا ازمؤمنان باشد.

و به خـواهرش گفت اورا دنبال کن واو ازدور اورا پایید آنگونه که آنان ی‌فهمیدند. وبروی شیردایگان‌را ناخوردنی کرده بودیم زنی گفت آیا شمارا خانواده‌یی رهنمایی کنم که اورا ازبرای شما سرپرستی کنند وآنان نیکخواه باشند. واورا بمادرش بازگرداندیم تادیده‌اش روشن گردد وغمگین مباشد و بداندکه وعده‌ی خدا حق است ولی بیشترشان نمی‌دانند» (قصص: ۲-۱۳).

۱ـ «پیش ازآنان مردم نوح تکذیب کردند و بنده‌ی مارا تکذیب کردند گفتند دیوانه‌است. ورنج برد وخداوندش را خواندکه من مغلوب شدم ویاری ن ودرهای آسمان‌را باآبی فروریزان گشودیم و زمین‌را چشمه‌ساران شکافتیم که ب برای فرمانی که‌فراهم شده‌بود بهم پیوست واورا برچیزی که تخته‌پاره‌های یخ‌دار بود برداشتیم که زیرنظر ما روان بود کیفری به‌آنان که کافرشده بودند» قمر: ۹-۱۴).

نافلة وكلاجعلناصالحين وجعلناهم ائمةيهدون‌با
واوحيناالیهم فعل‌الخيرات و اقـام الصلاة وا
الزكاة وكانوا لناعابدين»[1]

برهمین روال ، دست خداوند را درکارجهان وسایر موجودا
جانداران مشاهده می‌کنیم :

«ان‌الله يمسك‌السماوات والارض ان تزولاولئن‌ز
ان امسكهما من احد من بعده انه‌كان حليماًغفو
«ألم يروا الى‌الطيرمسخرات في‌جوالسماء مايمس
الاالله ؟ ان في‌ذلك لايات لقوم يؤمنون»
«وكأين من دابة لاتحمل رزقها . الله‌يرزقها وا
وهوالسميع‌العليم»
«أفرايتم‌ماتحرثون؟ أأنتم‌تزرعونه ام نحن‌الزارع
لـو نشاء لجعلناه حطاماً فظلتم تفكهون انالمغره
بل نحن محرومون.»
«أولم يروا انانأتي‌الارض ننقصها من‌اطرافها ؟و
يحكم لامعقب لحكمه‌وهوسريع‌الحساب»[2]

۱ـ«گفتند : اورا بسوزانید وخدایانتان‌رایاری‌کنیداگر کارورزید. گفتی
ای آتش‌برابراهیم‌سردباش‌وسلامت.وبراونیرنگ می‌خواستندوآنانرازیانکارتر
ساختیم. واو ولوطرا نجات دادیم به‌سرزمینی‌که برای جهانیان خجستگی‌نهاد
وبه اواسحاق‌ویعقوب‌را به‌دنبال‌بخشیدیم‌وهمه‌رانیکوکارساختیم. وآنهاراپیشوایا
قرار دادیم که به‌فرمان ما رهنمونی می‌کردند وبه آنان نیکوکاری ونمازوزکا
الهام‌کردیم وعبادتگران ما می‌بودند» (انبیاء : ۶۸-۷۳)

۲ـ همانا خداوند آسمانها وزمین‌را از نابودی نگه می‌دارد واگر نابو
شوند، جز خداکسی نگهدارآن نیست چه اوبردبـار وبخشاینده است» (فاط
۴۱).

«آیانمی‌نگرند به‌پرندگان‌که‌درفضای آسمان مسخرندجزخدا نگهدار_

سراسر قرآن مقدس، بیان همین مثبت ومولد بودن است و بنیادیگر جهان‌بینی اسلامی ، پس از توحید ، همین خاصیت است کـه حقیقت توحید می‌تواند درآن جلوه‌گری کند . امتیاز توحید اسلامی از توحید منفی ارسطو وفلوطین درفاعلیت وتأثیرآن است ، یعنی همین.

استقرار این حقیقت در ضمیر مسلمانان اولیه بـود که آن چنان مجموعه‌ی یکتا وممتازی را درتاریخ بشریت بوجودآورد . مسلمانان نخستین با این حقیقت زندگی می‌کردند وآنرا زنده وتپان دردل خود می‌یافتند . روزوشب وصبح وشام سایه بسایه باآن بسرمی‌بردند ومانند زندگی روزمره خود بـا آن همراه می‌بودند ، همیشه با خدا زندگـی می‌کردند ووجوداورا درجان ودرزندگی خود، عمیق‌تر از لمس‌ومشاهده «احساس» می‌کردند ودرپناه او بسر می‌بردند وتحت مراقبت اومی‌بودند ودست قدرت واراده‌ی اورا درکارهای کوچك و بزرگ خود و دربرداشتن خطایشان و رهنمودشان و حسابـرسی خطاهای بزرگ و کـوچکشان ، می‌خواستند وازاینرو،آن شدندکه شدند .

هم احساس داشتند و هم آرامش ، هم‌هشیاری وهم‌آسایش ، هـم

→ آنان نیست که درآن نشانه‌هاست برای آنانکه ایمان آورند»(نحل : ۷۹).

« بسا جنبندگان که روزیشان رابر نمی‌کشند را خدا روزی دهد وشمااواو شنوای داناست»(عنکبوت:۶۰).

«آیا نمی‌نگرید به آنچه می‌دروید؟ آیاشما آنرا کشته‌ید یاماییم کشتکاران؟ اگر بخواهیم آنرا هیمه سازیم‌وشما دراندیشه شویدکه ما اززیانزدگانیم نه‌بلکه ازمحرومان»(واقعه: ۶۳).

«آیا نمی‌نگرندکه زمین را ازاطرافش نقصان دهیم؟ وخدا فرمانفرماست، فرمانش حتمی است واوست‌حسابرس بیدرنگ»(رعد: ۴۱).

توکل وهم عمل ، هم بیم‌وامید ، هم‌تواضع وهم بزرگواری (تواضع بر
خاطرخدا وبزرگمنشی به‌بزرگی خدا) ، هم خضوع داشتند (برای‌خد
وهم والایی (برای دشمنان او) .. وبه‌همین سبب ، خداوندآنچنان‌خو
وآبادانی وسرفرازی وپاکیی ، برروی‌زمین ، نصیب آنان ساخت که
تاریخ انسانها بی‌سابقه بود .



جلوه‌ی دیگراین خاصیت جهان بینی اسلامی ، مولد بودن‌انس
درجهان ومثبت بودن مؤمن به‌این عقیده درواقعیت زندگی و بصورت
خاص است.

این جهان‌بینی ایده‌ئولوژی از آنرو در ضمیر انسان جایگز
می‌شودکه برای‌تحقق بخشیدن و عملی‌ساختن خود در صفحه‌ی تاریخ
انگیزه‌یی باشد . مؤمن به‌این دین ،آنجاکه «ایمان» پا برآستان دل
بگذارد بایدآن‌چنان نیروی فعال ومؤثری درخود احساس‌کندکه‌درخ
اوومحیط اطرافش می‌گذارد .

ایده‌ئولوژی اسلامی، ایده‌یی منفی ومرده نیست‌که فقط درغلا
دل زندگی‌کند . اسلام‌به‌ایده‌آلی خیالی وحالاتی عرفانی وباطنی قناع
نمی‌ورزد . این ایده‌ئولوژی طرحی است عملی برای وصول به واقعیت
مطلوب وتا این واقعیت پای برعرصه‌ی وجود نگذارد ازبرای آن طر
ارزشی وجود ندارد؛ این طرحی است بیقرارعمل .

اینست‌آن‌چیزی‌که‌ایده‌ئولوژی‌اسلامی‌درشعورمسلمان‌برمی‌انگیز
واز همین رهگذرست که مسلمان ـ و مدام ـ دراعماق ضمیر خو
آوای سروشی رامی‌شنودکه با اصرار اورا بسوی تحقق بخشیدن‌به‌ا

ـه درکارگاه واقعیت جهان می‌راند و احساس می‌کند که ریشه‌یی از
ن اورا بارورمی‌سازد تا میوه‌ی عمل بپروراند ونیروی ایمانی‌خودرا
ین عمل مثبت‌وسازنده به‌کاربگیرد وواقعیتی را بنیانگذاری کندکه
وتندیسی ازاین عقیده ، درجامعه‌ی مردمان باشد.

درهرکجای قرآن نامی از ایمان یا مؤمنین برده شده بیدرنگ
ی‌ازعمل ـ که‌ترجمان‌واقعیت ایمان است ـ نیزشده است.ایدئولوژی
امی ، دریافت تنها نیست ، دریافتی حرکتزاست برای‌آنکه واقعیتی
برطرح اسلام وطبق ایدئولوژی‌آن به‌زندگی بدهد .

«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ـ ثم لم یرتابوا ـ
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله اولئك هم
الصادقون»

«وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی‌الارض کمااستخلف الذین من قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم‌من
بعد خوفهم امنایعبدوننی لایشرکون‌بی‌شیئا.ومن‌کفر
بعدذالك فاولئك هم‌الفاسقون»[1]

« کنتم خیر امة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف
وتنهون عن‌المنکر وتؤمنون بالله »

« فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم
من‌ذکراوانثی بعضکم‌من بعض فالذین‌هاجرواواخرجوا
من‌دیارهم واوذوافی‌سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن
عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها
الانهار ثوابا من عندالله والله عنده حسن‌الثواب»

« والعصر.ان الانسان لفی خسر الاالذین آمنوا و

عملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر»[1]

دراینجاایمانی که صرفاً عقیده یا تصور وبدون برگردانی دردنیای واقع باشد، وجود ندارد وایمانی که فقط بصورت شعارهایی که کورکورانه انجام‌می‌شود واز عملی‌که زندگیساز ومسلمان پرداز باشد، خالی‌است، یافت نمی‌شود.

مسلمان، باالهام ازایده‌ئولوژی اسلامی، یکتنه خود را موظف به ادای شهادت، شهادتی برای این دین، می‌بیند وضمیر و فکر او از این رهگذر آرام نمی‌یابد وبه حقگزاری نعمت‌اسلام، یقین نمی‌کند وبه نجات ازعذاب دنیوی واخروی خدا دل یکدله نمی‌کند مگرآنکه

۱- «مؤمنان کسانی هستندکه به‌خدا وفرستاده‌اش باورداشته وسپس به‌شك نیفتاده باشند وبامال وجان‌خود درراه خدا به‌جهاد برخاسته باشند، آنان‌مؤمنان راستین هستند»(حجرات: ۱۵).

«خدا به‌کسانی ازشما که ایمان آورده وکردارنیك داشته باشند وعده داده است که‌آنان را برروی‌زمین‌جانشین سازد همچنانکه پیشینیان آنان‌را جانشین ساخت وتا «دین» آنان راکه برایشان برگزیده دردسترسشان بگذارد وتاپس از بیمشان، ایمنی جایگزین سازدکه مرا بندگی‌کنند. چیزی را انباز من نکنند و کسانی‌که پس ازآن کفرورزند فاسقانند» (نور:۵۵).

«شما بهترین ملت‌هایی هستیدکه ازمیان‌مردم برخاسته‌یید، امربه‌معروف می‌کنید ونهی‌ازمنکروبه‌خدا ایمان می‌ورزید» آل‌عمران: ۱۱۰). «وخداوندشان پاسخ دادکه‌هرگز کردارکسی‌را- چه‌مرد وچه‌زن -تباه‌نمی‌کنم وآنانکه کوچیدند وازدیارشان رانده شدند ودرراه من آزارکشیدند وجنگیدند وکشته شدند همانا بدکاریهاشان‌را من‌کفاره خواهم داد وهمانا آنان‌را به بهشت‌هایی که اززیر آن جویها روان است‌خواهم‌برد به‌پاداشی‌ازجانب‌خداونزد خداپاداشهایی‌نیکوست» (آل عمران: ۱۹۵)

ین شهادت کامل را با تمـام تکالیف جانی و مالی و عملی آن ادا
۱

« ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من‌الله ؟ » [۲]

مسلمان این شهادت‌را نخست ازدرون خود آغاز می‌کند ، یعنی
یان واقعیت حیات شخصی وتمام جوانب واجزای فعالیت های خود
میات آن ایده‌ئولوژی که اعتقاد او برآن بنا شده ، هماهنگـی و
ت برقرار می‌کند ؛ ازآن پس است که همه حرکات او شهادتگـر
ین می‌شوند ؛ شهادتی عملی ، نه زبانی یابادل وزبان ؛ شهادتـی
ر وشهادتی مصدق ایمان که عمل‌او ، عقیده‌اش‌را در برابر دیدگان
سازد وآثار آنرا دردنیای واقعیت‌ها ودنیای مردم ایجاد کند .
درمرحله‌ی بعد ادای این شهادت ، بصورت دعوت دیگران به‌این
ست وباچندین‌انگیزه ، به‌معرفی‌آن برخاستن : نخستین‌انگیزه‌ی
جبران حق نعمت هدایت به اسلام است و ایمنـی ازخشم و زیان
ن نعمت . دوم انگیزه‌ی او ، خواهان خیر مردم بودن‌است و آنها
خیری که خود درآنست ، خواندن ، زیراکه مسلمان ، این نعمت
خود و خانواده و قوم وعشیره ونژاد خود نیز منحصر ومحدود
ند ، چون ازعقیده‌ی‌اسلامی خودآموخته که‌همه‌ی‌انسانها برادرند.
انگیزه‌ی او ، عقیده‌ی او به این اصل‌است که گناه گمـراه شدن

۱ــ رجوع کنید به‌رساله‌ی «شهادةالحق» ابوالاعلی‌مودودی رئیس‌جامعه‌ی
ی‌پاکستان. (مؤلف).

۲ــ «وکیست ستمکارتر ازآنکه شهادتی‌را که ازخدا نزد وی است پنهان
(بقره :۱۴۰).

مردم ـ اگر گمراه شوند ـ به‌گردن اوست تا به‌جایی که به آنها ـ پس
آنکه برخودش روشن ومعلوم شد ـ نگفته باشد واین باری کمر شَ
است بردوش وجدان او ، که ضمیر اوراخسته وپشت اورا دوتا می‌کن
ومعتقداست که این‌همان‌باری‌است که دارندگان رسالت ـ صلی‌الله‌علیه
داشتند واو اکنون جانشین آنهاست ومسؤول‌کارآنان :

« رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی ا
حجة بعد الرسل » و « ماکنا معذبین حتی نب
رسولا » ۲

و آخرین انگیزه‌ی او ، تحقق بخشیدن به منهج خدایی زند
بشرست وبرپا نمودن نظام وشیوه‌یی که زاییده‌ی این ایده‌ئولوژی وبن
یك زندگی اجتماعی‌انسانی براین‌اساس باشد چه‌این‌عقیده وایده‌ئولو
همان طرح سازنده‌ی جهان واقعی‌است که هدف عملی اسلام‌است تا
ومفهوم اسلام برروی زمین‌را تحقق‌ببخشد وتامقام‌خداوندی (والوهی
را خاص «الله» بگرداند ، زیرا که اسلام ، بدون برپا شدن جامعه
براساس نظام اسلامی واعتراف‌به خدایی‌الله،محقق نمی‌شود ، نظامی
آنچه‌دارد درپرتو اعتقاد به‌خدا باشد وازآنجاست‌که مسلمانان استحق
یاری وتأییدی‌را که‌خدا وعده فرموده ، درخودمی‌یابند ، وعده وشر
آشکارا وبی‌کژی :

« ولینصرن الله من ینصره ان‌الله لقوی عزیز الل

۲ـ « فرستادگانی مژده‌گروترساور [فرستادیم] تاپس آن فرستاد
مردمان رابرخدا بهانه‌یی نباشد»(نساء:۱۶۵).
« عذاب نمی‌کردیم [مردمان‌را] مگر فرستاده‌یی برانگیخته باشی
(اسراء: ۱۵).

ان مكناهم فی‌الارض اقاموا الصلاة وآتواالزكاة وأمروا بالمعروف ونهوا عن‌المنكر ولله عاقبة الامور » [1]

درطبع وسرشت ایدهئولوژی اسلامی ، نیرویی محرك وجود دارد ‌ه انسان‌را برای تحقق بخشیدن اسلام درچهره‌ی واقعیش ، به حرکتی ‌ثبت ومولد وادار می‌کند . دریافت فرد مسلمان ازاین ایدهئولوژی که ‌نسان درروی‌زمین ودرنظام‌آفرینش نیرویی‌است فعاله ومولد نه‌عنصری ‌نفی وپذیرا . اوقدم به‌عرصه‌ی وجود گذاشته تـا جانشین آفریدگار ‌رروی زمین باشد تا آئین وشیوه‌ی خداوندی را باسیمای واقعی آن و ‌رای به‌وجودآوردن وسازندگی وبرای تکمیل‌وتغییر وآبادگری‌ورویش، ‌عملی سازد . اینست مقصد ازجانشینی خداوند ، «خلافت» و«استخلاف» ‌اغراضی‌که خداوند تعالی ازخلق نوامیس جهان وطبیعت هستی، داشت ‌وآنهارا به‌یاری اوفرستاد :

«هوالذی انزل‌من‌السماء ماء لكم منه شـراب ومنه شجرفیه تسیمون . ینبت لكم بـه‌الزرع والزیتون و النخیل والاعناب ومن كل‌الثمرات‌ان فی ذالك لایة لقوم یتفكرون . وسخرلكم اللیل والنهار والشمس والقمروالنجوم‌مسخرات بامره‌ان فی‌ذالك‌لایات‌لقوم یعقلون وما ذرألكم فی‌الارض مختلفاً الوانه ان فی ذالك لایة لقوم یذكرون . و هوالذی سخـرالبحر

---

۱ ـ«وخداوند، بی‌شك هر کس‌راکه به‌یاری اوبرخیزد یاری می‌کند زیرا که خدا توانا وبزرگ است. آن کسانی‌را که اگر برروی زمین جا دهیم نمازرا برپا سازند وزکات دهند وبه‌نیکی امروازبدی نهی‌کنند وفرجام کارها ازخداست» (حج: ۴۰).

لتأكلوا منه لحماً طرياً وتستخرجوا منه حلية تلبسونها وترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا من فضلـــه ولعلكم تشكرون. والقى في الارض رواسي ان تميد بكم وانهاراً وسبلا لعلكم تهتدون. وعلامات وبالنجم هم يهتدون.[1]

واین بود مقصودی که ، هنگام جانشین ســازی بشر، از بخشیدن نیروها واستعدادهای ذاتی به بشر، داشت:

«والله أخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئاً وجعل لكم السمع والابصار والافئدة لعلكم تشكرون»[2]

وشرط این جانشینی در نظر مسلمانان شناخته شده است:

«قال اهبطوا منها جميعاً فاما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلاخوف عليهم و لاهم يحزنون والذين

۱ــ « او آن کسی است که ازآسمان آبی از برای شما فروفرستاد که پاره‌یی نوشابه وپاره‌یی گیاهی است که درآن می‌چرانید. باآن کشت وزیتون ونخل و تاك وهرگونه میوه می‌رویانید که درآن نشانه‌یی‌است ازبرای آنها که می‌اندیشند. وشب وروزرا مسخر شما ساخت وخورشید وماه وستارگان فرمانبرداراویند که درآن نشانه‌هاست ازبرای آنهاکه بخردند. وآنچه‌راکه درروی زمین بارنگهای گوناگون ازبرای شما آمــاده ساخت که درآن نشانه‌یی است ازبرای آنها که بهوشند. واوکسی است که دریارا مسخر کرد تاازآن گوشت تازه خورید وازآن زیوری که بپوشید، بیرون‌آرید وکشتی‌را درآن بینی که آبشکاف است وتاازفضل خدا خواهید وشاید که سپاس‌گزارید. ودرزمین کوهها افکند تااستوارتــان دارد و رودها وزاهها شاید شما راه یابید و نشانه‌هایی و باستاره آنان راه یابند » (نحل: ۱۰-۱۶).

۲ــ« وخداوند شمارااز‌درون مادرهاتان‌بیرون آورد که چیزی نمی‌دانستید وازبرایتان گوش وچشمان ودلها نهاد شاید که سپاس‌گزارید»(نحل :۷۸).

کفروا بآیاتنا اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون»[1]

وقتی مسلمان دریافت که موظف است فعال باشد ، دیگر در این
م جهان ـ چه در برابر نیروهای طبیعت وچه در برابر تقدیر خداوند
ی ـ احساس خمود نمی‌کند؛ در یکطرف، استعدادهای خدادادەی ذاتی
طرف دیگر نیروهای تسخیرشدەی طبیعت ... وتعادلـی میان مشیت
نهایت خداوندی وفعالیت مثبت انسان.

منفی نبودن این ایدەئولوژی، انسان را بەحرکت وفعالیت و تأثیر
ارمی کند. اسلام نه‌تنها منفی بودن وجمود را ازمسلمان برمی‌دارد بلکه
ا با انگیزەهایی مولد وسازنده مسلح می‌سازد و بەوی می‌آموزد که
ذ تقدیرخدا ، دربشرو درجهان اطرافش، بەدست خود بشرومتناسب با
لیت اوست:

«ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»
«قاتلوهم، یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم وینصرکم
علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین ، و یذهب غیظ
قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء والله علیم حکیم»
«لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض
والمرجفون فی المدینة لنغرینك بهم ثم لایجاورونك
فیها الاقلیلا»
«ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن
الله ذوفضل علی العالمین»

---

۱ ـ «فرمود: همگی ازآن[بهشت]فرودآیید واگرهدایتی ازمن بشما رسد
کسان که هدایت مرا پیروی کنند نه‌بیمی برایشان است ونه‌اندوهگین شوند و
ان که بەنشانەهای ما کفرورزیدند همانان همنشینان آتش و در آن جاویدانند»
بقره: ۳۸-۳۹).

«ظهر الفساد فی‌البر والبحر بماکسبت ایدی الناس
لیذیقهم بعض‌الذی عملوالعلهم یرجعون»[1]

و همچنان به مسلمان می‌آموزدکه ازاسلام‌آوردن او به‌قبول دل یا سخنی برزبان قناعت‌نمی‌ورزد واورا وانمی‌گذارد ورها نمی‌کند مگر آنگاه‌که درزندگی واقعی‌وخارجی، اعتقاد وایده‌ئولوژی خودرابه‌منصه ظهوربرساندواگرعقیده‌یی به‌عمل نینجامداورابه‌حساب‌وکیفر می‌گیرد... وتاآنجاکه هدایت خداوند نیزپاداشی است‌که دربرابر کوشش بـه‌بشر می‌دهند، نه‌رایگان:[2]

۱ـ «هماناخداوند سرنوشت ملتی را دیگرگون‌نمی‌سازد مگرآنکه خود برخودشان دیگرگون سازند» (رعد:۱۱). «بکشیدشان‌که خداوند به‌دستان شما آنان راعذاب‌کند وخوارشان سازد وشما را برآنان یاری‌کند و سوز دل مؤمنان را درمان سازد وخشم دل آنان را ببرد و خدا هرآنکه را بخواهد می‌بخشد و خدا دانای فرزانه است» (توبه: ۱۴-۱۵).«اگرمنافقان دست برندارند وآنهاکه دردلهاشان بیماری است وشایعه سازان درشهر ترا برسرشان می‌داریم وجزاندك زمانی همسایه‌ی‌تونخواهندبود»(احزاب: ۶۰).

«واگرنبود راندن خـدا مـردمان را به‌دست یکدیگر زمین تباهی گرفته بود ولیکن خدا برجهانیان نیکخواهست» (بقره : ۲۵۱).«تباهی در خشکی و دریا آشکار شد بدانچـه دستاورد مردمان بودتابرخی ازکرده‌هاشان را بدیشان بچشاند شایدکه بازگردند»(روم: ۴۱).

۲ـ اصل «تساوی عمل ونتیجه» یکی ازاصول مسلم ومثبت جهان است. خدا به‌شرط‌کار روزی می‌دهد. به‌شرط تعلم ورنج تحصیل مارا به‌دانش رهنمون می‌گردد. به‌شرط تربیت ومراقبت، زن‌وفرزند خوب‌به ما عطا می‌فرماید،به‌شرط زراعت وفلاحت،کشت وحاصل خوب نصیب ما می‌کند. به‌شرط اخلاق وحسن رفتار مارا دراجتماع، عزیزمی‌گرداند و ... و بالاخره به‌شرط تحمل رنج سفر روبه‌بالا وخسته‌کننده به‌سوی خدا ـ وباعصای‌ایمان ـ است‌که قله‌ی‌هدایت وبـه

«والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان‌الله لمع المحسنین»
«ام‌حسبتم‌ان تدخلوا الجنة‌ولما یعلم الله‌الذین‌جاهدوا منکم ویعلم‌الصابرین»
«قل‌اعملوا ، فسیری‌الله عملکم ورسوله‌والمؤمنون ، ثم تردون الی عالم‌الغیب والشهادة فینبئکم بماکنتم تعملون»[1]

مسلمان،ازهمه‌ی‌این احکام ، درمی‌یابدکه وجود او برروی‌زمین، بی‌هدف وگذرا نیست ، بلکه حدی است‌که از پیش تعیین‌گردیده وراه وهدف‌نهایی‌است‌که ازپیش ترسیم شده وهستی‌اودرجهان ، مقتضی‌حرکت وعمل مثبت ، درخود و در محیط اطراف او ودراین جهانی است که به‌جانشینی درآن منصوب‌گشته وجهانی‌که طرح‌آن درآفرینش با طرح آفرینش اودرآمیخته.... ودرمی‌یابد که شکر نعمت‌وجود ونعمت ایمان ونجات ازحساب وکیفرخدا میسر نخواهد بودمگرآنکـه نقش مثبت و فعاله‌ی جانشینی خود را مطابق روش وروالی‌که خداوند تعیین‌فرموده، ایفاکند وزندگی خود ودیگران را با منهاج خدا هماهنگ سازد و در

→وصول به‌درجه‌ی انسانیت رانصیب‌بشرمی‌سازد. در دنیا به‌کسی مفت ومجان چیزی نمی‌دهند. این طرز فکرصوفی مسلکی و درویشی را استعمارگران هشیار امروز ودیروز درمیان ما مسلمانان رواج داده‌اند .

۱ـ« کسانی‌را که درراه ماجهادکردند هرآینه راهنمایی‌کنیم وخدا همانا بانیکوکاران‌است» (عنکبوت:۶۹).«آیا پنداشتیدکه به‌بهشت راه خواهیدیافت و خدا نمی‌شناسدکسانی‌را که از شما به‌جهاد برخاستند و بردبارانرا نمی‌شناسد» (آل‌عمران: ۱۴۲).«بگو:کارکنیدکه بزودی خدا وفرستاده‌اش ومؤمنان‌کارشمارا خواهند دید و سپس به‌دانای پنهان وآشکار بازگردانده شوید وبه‌آنچه‌کرده‌ید آگاهتان خواهد ساخت» (توبه: ۱۰۵).

راه دفع‌فساد، ازاین‌جهانی که‌اوسرپرست آنست ، به‌جهادوکوشش برحیز

فساد جهان چیزی جز هماهنگ نبودن دنیای مردم و زندگ جامعه‌ها بامنهاج خدا ، نیست؛ وگناه این‌فساد-تا بشروظیفه‌ی‌شهادت نظارت را درخود ودرغیرودرجهان اطرافش ، ادا نکرده است- برگر اوخواهد بود.

وقتی مسلمان ، جهان را این‌گونه شناخت ، لاجرم ، ارز خود را خواهدشناخت‌وجهادوتلاش اودرراه رسالتش ، بالاخواهدگرف تلاشی باندازه‌ی عظمت تکلیفی که برگردن دارد و بقدر سنگینی ب- مسؤولیت سنگینی‌که بردوش می‌کشد ورنج این سنگینی را تا ملاقا خدای خود، تحمل می‌کند ...آن روزی‌که امانت و شهادت را اداکر وبه‌حق نعمت - بقدرطاقت‌خود- وفاکرده وبه‌نجات ازعذاب خداوگر ازآتش خشم اوامیدوارشده ....

(واقعگراست)

«بگو: منزه خدای منست ..
مگرجز بشری پیامبر، بودم ؟»*

ششم‌ازویژگیهای جهان‌بینی وایده‌ئولوژی اسلامی، «واقعگرایی
آنست [1] .....این جهان‌بینی با حقایقی خارجی سروکار داردکه دارای
وجودی حقیقی واثری مثبت و واقعی هستند، نه با تصورات عقلی مجرد
ونه با ایده‌آلها و نمونه‌های فکرییی‌که‌در عالم خارج نمی‌توانند وجود
پیداکنند.

طرح این آئین برای زندگانی بشری نیز دارای انـگ و نشان
«واقعیت» است ، زیرا طرحی است قابل تحقق وقابل تجسم در صحنه‌ی
زندگی انسانها .گرچه درحال حاضرواقعیتی است رؤیائی ویا رؤیائـی

* «قل: سبحان ربی. هل‌کنت‌الابشراً رسولا»؟

۱ــ ما این‌تعبیررا به‌همان معنای‌لغوی‌آن‌گرفتیم،پیراسته ازمعانی‌اصطلاحی که درمحیطهای مختلف بکارمی‌برند و مقصود ما از این‌کلمه: «تحقق در جهان خارج» است. بامطالعه‌ی این فصل‌مقصود مابیشترروشن‌خواهد شد.(مؤلف).

اقعی[1] زیراکه هدفی چون قلهی اعلابرای بشریت زیرسرداردونمونه‌یی
املترین برای زندگی بهتر او . دراین فصل به بررسی این دو مفهـوم
واقعیت» درجهان‌بینی ایده‌ئولوژی اسلامی می‌پردازیم .



جهان‌بینی اسلامی سروکارش با حقایق خارجی وقابل لمس‌است؛
حقایقی دارای اثرمثبت وواقعی : با حقیقت خداوندی،که اورا ازآثارو
عمال مثبتش می‌توان شناخت وبا حقیقت جهانی‌که مجسم است وفعل و
نفعال‌آن محسوس وبا حقیقت‌انسانیی‌که نمونه‌های‌آن انسانهای‌خارجی
وواقعی جهان هستند.

خدایی‌که طرف حساب‌این جهان‌بینی است ، «الله» خدای‌منحصر
به‌فرد است، با تمام ویژگیهای خدایی ؛ ولی این همه ویژگیها ، واقعی
متعلق به‌جهان خارج ودارای اثر خارجی قابل ادراك می‌باشند و عقل
شررا برای ترسیم وتجسم سیمای خود ، دریك سلسلـه قضایای منطقی
مجرد ـ سبکی که خاص متافیزیك است ـ سرگردان نمی‌سازد بلکـه
خداوند را باآثارقدرتش درجهان هستی ، نشان می‌دهد. مقام خدایی و
ویژگیهای آن ، دراین جهان اثر واقعی دارند واسلام، ادراك بشر را
به‌دنبال شناخت این‌آثارمی‌فرستدتا مختصات‌آفریدگارراازآفریده‌های‌او
بشناسند :

«فسبحان‌الله حین تمسون وحین تصبحون و له‌الحمد
فی‌السماوات والارض وعشیاً وحین تظهرون، یخرج

۱ــ واقعیة مثالیة اومثالیةواقعیه.

۱ــ«وتنزیه‌ازخداست‌آنگاه که‌به‌شام‌درآیید وآنگاه که‌به‌پگاه‌اندرشوید ــ

الحی‌من‌المیت‌ویخرج المیت من‌الحی ویحیی‌ا
بعد موتها وکذالك تخرجون. و من‌آیاته ان خ
من‌تراب ثم اذا انتم‌بشر تنتشرون. ومن‌آیاته ا
لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل
مودة ورحمة ان فی‌ذالك لایات لقـــوم یتفکر
ومن‌آیاته خلق‌السماوات والارض واختلاف‌ال
والوانکم ان فی‌ذالك لایات للعالمین . و من آ
منامکم باللیل‌والنهارو ابتغائکم من‌فضله ان‌فی‌ذ
لایات تقوم یسمعون. ومن‌آیاته یریکم البرق خو
طمعاً وینزل من‌السماء ماء فیحیی به‌الارض بعدم
ان فی‌ذالك لایات لقوم یعقلون. ومن‌آیاته ان
السماء والارض بامره ثم اذا دعاکم‌دعوة من‌الا
اذاانتم‌تخرجون. وله من فی‌السماوات والارض

وستایش ازآن اوست درآسمانها وزمین و شبانگاه وآنگاه‌که به‌نیمروزید. ز
را ازمرده بیرون سازد و مرده را از زنده وزمین را ازپس مرگش زنده ساز
اینچنین بیرون‌شوید. و ازنشانه‌های اوآنست‌که شمارا از خاك‌آفرید پس‌آ
بشری شوید بازپاخاسته. وازنشانه‌های اوآنست‌که ازخودهاتان همسرانی‌آ
تا درکنارشان‌آرام‌گیرید ومیان‌شما دوستی‌ومهربانی‌نهادهمانا دراینها نشانه‌ها
ازبرای آنانکه می‌اندیشند. وازنشانه‌هــای او آفرینش آسمانها وزمین است
دگرگونگی‌زبانهاتان ورنگهاتان که‌دراینها برای‌جهانیان‌نشانه‌هاست.واز نشانه
اوخوابتان درشب وروزاست وامید فزونی نعمت زیرا که در اینها نشانه‌ها
برای‌آنان‌که می‌شنوند. و از نشانه‌های اوآنست‌که برق را. برای بیم و امید
به‌شما نشان داد وازآسمان‌آبی فروفرستادکه زمین را پس‌ازمردنش‌جان بخش
زیراکه دراینها نشانه‌هاست برای‌آنهاکه بخردند. وازنشانه‌های اوآنستکه‌آس
وزمین به‌فرمان اوبرپایند پس‌آنگاه با خواندنی شمارا از زمین بخواند ناگ
ازآن بیرون‌شوید. وازاوست هرآنکه درآسمانها وزمین‌است وهمه‌فرمانبران

قانتون. وهوالذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هواهون علیه وله المثل الاعلی فی السماوات والارض و هوالعزیز الحکیم»

« انالله فالق الحب والنوی، یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی ، ذالکم الله فانی تؤفکون. فالق الاصباح . وجعل اللیل سکناً والشمس والقمر حسباناً ذالك تقدیر العزیز العلیم . وهوالذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرو البحر . قد فصلنا الایات لقوم یعلمون . و هوالذی انشأکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا الایات لقوم یفقهون. وهوالذی انزل من السماء ماءفاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضراً نخرج منه حباً

→ اویند. اوست که آفرینش رامی آغازد وبازمی گرداند واین برای اوآسانتراست وبالاترین نماد درآسمانهاوزمین ازاوست واوست بزرگ فرزانه» (روم:۱۷-۲۷).

«خداونــد شکافندەی دانه وهسته است زندەرا ازمرده بیرون آرد وبیرون آرندەی مرده از زنده‌است خدا اینست پس به کجا سرگردان می‌روید. شکافندەی پگاهها وشب راآرامشی ساخت وخورشید وماه رابرای حساب روزهاتان.اینست اندازه سازی بزرگواردانا. و اوکسی است که ستارگان را نهاد تا در تاریکیهای خشکی ودریا به‌آنها راه‌یابید. این نشانه‌هارا برای آنها که می‌دانند جداساختیم . واوست آنکس که شمارا ازیك جان آفریدکه جایگزین وسپرده شد این نشانه‌ها را برای آنان که می‌فهمند جدا ساختیم. واوست که از آسمان آبی فروفرستاد و به‌آن هرگونه‌گیاه برآوردیم وازآن سبزینه‌یی بیاوردیم که دانه‌ی سواربرهم ازآن بیرون ساختیم وازنخل، ازگل آن خوشه‌هایی آویخته‌وباغهایی ازانگورهاوزیتون وانار همانند وناهمانند. بەمیوەی آن‌هنگامی که میوه دهد ومی‌رسد، بنگرید. که در اینها نشانه‌هاست برای آنان که می‌گروند. و ازپریان برای خدا شریکان برنهادند وبرایش پسران ودختران ساختندازنادانی منزه و والاست‌ازآنچه به‌وی‌می بندند. ←

متراكباً ومن النخل من‌طلعها قنوان دانية‌وجنات
اعناب والزيتون والرمان متشابهاً و غير متشاب
انظروا الی‌ثمره اذا اثمروینعه . ان فی‌ذالکم‌لای
لقوم یؤمنون . وجعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم
خرقوا له بنین وبنات بغیرعلم سبحانه و تعالی
یصفون . بدیع السماوات والارض انی‌یکون‌له و
ولم تکن له صاحبة وخلق‌کل شیء وهو بکل‌ش
علیم. ذالکم الله ربکم لااله الاهو، خالق کل ش
فاعبدوه. و هوعلی‌کل شیء وکیل. لاتدرکه الاب
وهویدرک الابصار وهواللطیف الخبیر.»

« قل الحمدلله وسلام علی‌عباده الذین اصطفی، آ
خیرأم مایشرکون؟ أم من خلق السماوات والارض
وانزل‌لکم من السماء ماء ، فانبتنا بـه حدائق ذ
بهجة ، ماکان لکم أن تنبتوا شجرها ؟ أاله مع‌ا

← آفریدگار آسمانهاوزمین است چسان او را فرزندی باشد که‌یاری مادینه نبو
وهمه چیزراآفریده و به‌هرچیزی داناست. اینك خداوندتان «الله» است که جز
خدایی نیست و آفریدگار هرچیزاست پس اورا بندگی کنیدکه به‌هرچیز وک
است. دیدگان اورا درنیابند واودیدگان را یابد و او مهرورزآگاهست» (انعا
۹۵-۱۰۳).

« بگو : سپاس خداوند راست و ایمنی برآن بندگـانش کـه برگز
آیا «الله» بهتراست یاآنچه به‌شرکت‌می‌آورند؟ یاآنکه‌آسمانها وزمین راآفر
وازبرایتان‌آبی ازآسمان فروفرستاد وبدان باغهای دلگشا رویاندیم که‌درخت آ
نمی‌توانستید برویانید؟آیا خدایی جز الله هست؟ نه بلکه‌گروهی هستندکه رو
برمی‌گردانند. یه‌ایاآنکه زمین‌راجایگاه‌ساخت ولابلای‌آن‌رودهاگذاشت وازبر
آن‌کوهها نهاد ومیان‌آن دو رود، مانعی آفرید؟ آیا خدایی جزالله هست نه‌بل
بیشترشان نمی‌دانند. یاآنکه درمانده راآنگاه‌که اورا بخواند پاسخ‌گوید وبد
رابردارد وشمارا جانشینان‌برروی زمین‌سازد؟ آیا خدایی جزالله هست؟اندکی

بل‌هم قوم یعدلون. أم من‌جعل الارض قراراً ، وجعل خلالها انهاراً وجعل لهارواسی، وجعل بین‌النهرین حاجزاً ؟ أاله مع الله ؟ بل‌اکثرهم لایعلمون . أم من یجیب المضطراذا دعاه ، ویکشف السوء ، ویجعلکم خلفاء الارض ؟ أاله مع الله ؟ قلیلا ماتذکرون . أم من یهدیکم فی ظلمات البر والبحر ، و من یرسل الریاح بشراً بین‌یدی رحمته؟ أاله مع‌الله ؟ تعالی‌الله عما یشرکون . أم من یبدؤ الخلق ثم یعیده ، ومن یرزقکم من‌السماء والارض؟ أاله مع‌الله ؟ قل: هاتوا برهانکم ان‌کنتم صادقین »

«فاطر السماوات‌والارض،جعل‌لکم‌من‌انفسکم ازواجاً، ومن الانعام أزواجاًیذرؤکم فیه، لیس‌کمثله شیء . وهوالسمیع البصیر. له‌مقالید السماوات والارض ، یبسط‌الرزق لمن یشاءویقدر، انه‌بکل شیءعلیم»

«ان‌الله یمسک‌السماوات والارض ان تزولا ، ولئن زالتا ان امسکهما من احد من‌بعده» ...

هوش‌آیید. یاآنکه شمارا درتاریکیهای خشکی و دریا راه نماید وآنکه بادها پیش‌ازرحمت خودبه‌مژدگان فرستد؟ آیا خدایی جزالله هست؟ خدا برترست آنچه برای اوشریك می‌آورند. یاآنکه‌آفرینش را آغاز می‌کند و سپس‌آنرا ازمی‌گرداند وکیست‌که ازآسمان وزمین شمارا روزی دهد؟ آیا خدایی جز الله ست؟ بگو: دلیلتان را بیاورید اگرراستگو هستید» (نمل:۵۹-۶۴).

« آفریننده‌ی آسمانها وزمین، از خودهاتان همسرانی برای شما ساخت ازچارپایان جفتهایی، درآن شما را بیفزاید. چیزی همانند اونیست و اوست شنوای بینا. کلیدهای‌آسمانها و زمین ازآن اوست روزی را برای هرکه خواهد رمی‌گشاید وبه‌اندازه می‌سازد، که او به‌هرچیزی داناست» (شوری: ۱۱).

«همانا خداوند است که‌آسمانها وزمین را ازپاشیدگی نگه می‌دارد واگر پاشیده شوند جزخدا چه‌کسی‌آنهارا نگه دارد؟!» (فاطر: ۴۱).

جهان بینی اسلامی اینگونه با خدایی موجود و صاحب اراده سروکار دارد، خدایی‌که مخلوقات او گواه وجود اویند وحـرکت این جهان وموجودات‌آن ، نشانه‌ی اراده وقدرت اومی‌باشند وازهمین‌جاست که خداشناسی اسلام باافکار افلاطون وارسطو وپلوتین تفاوتی سهمگین پیدا می‌کند زیرا طرف اعتقادآنها ، خدایی است خیالی و «مثالی» که نمونه (سمبل) وار از مغز آنها تراوش کرده و صورتی رؤیایی دارد ، خداییست بدون اراده و عمل زیرا مقتضای کمال یا رؤیایی بودن او ، همین است .

به‌همین سبب بودکه این فیلسوفان ناگزیر شدندکه واسطه‌گان و دلالانی میان خدا ومخلوق بتراشند وبه‌عقاید بت‌پرستانه وافسانه‌یی‌که برخداپرستی یونانی حکومت می‌کرد ، پناه ببرند :

« .. «وجود»، به عقیده‌ی افلاطون ، دارای‌دوطبقه‌ی متمایز و رو در روست: طبقه‌ی عقل مطلق ، و طبقه‌ی ماده‌ی نخستین یاهیولا(Hyle) قدرت‌تماماً به‌دست‌عقل مطلق‌است وناتوانی، سراسرنصیب هیولا..وبقیه‌ی موجودات دراین میانه بادرجاتی بینابین.... که به‌هراندازه که به‌عقل نزدیك باشند، بلندی می‌یابندو به‌هرمقدارکه به‌هیولا نزدیکتر باشندبه‌پستی‌می‌گرایند؛ برخی ازآنها خدا ونیمه خدایند وبرخی دیگرنفوس بشری هستند .

افلاطون این خدایان میانه و «خدایان افقی»[1] را از برای‌آن برگزیدکه وجودبدیها ونقص‌ورنج را به‌گردن‌آنها بگذارد ،

۱ـ عقول عرضیه= ارباب انواع = مثل.

زیراکه عقل‌مطلق، کمالی‌است وراء زمان ومکان وچیزی بجز خوبی وفضیلت ازاوسر نمی‌زند.

این نیمه خدایان کارگزاران امور مخلوقاتند، زیرا واسطه‌ی میان خدای قادر وهیولای عاجزمی‌باشند وبدیها ونقصها ناشی ازاین وساطت!»

تمام مظاهرمادی، باطل وفریبند، زیرا تغییروتنوع دارند و دربرابرحس، صورتی‌گوناگون و بی‌قراربه‌خود مـی‌گیرند. سروری وابدیت ازآن‌عقل مجرد است، نه دیگران.«روانی تندیس»ها یا نمونه‌های برتر (معروف به‌مثل افلاطونی)[1] در عقل مجرد قراردارند. اینها نیزمانند عقل مجرد، جاویدان وغیرقابل تباهی ونقص‌می‌باشند.»

«این «روانی تندیس»ها، نمونه‌های برترهرموجودی هستندکه لباس ماده (یا هیولا) برتن داشته باشد. مثلاهردرختی یك‌یا چند صفت ناقص ازصفات درخت را داراست، اماآن درختی که نقص درآن راه نداردکجاست؟ ... درعقل وعلم خداوند، ازروزازل! هررنگی‌که ازماده دردرخت راه یابد، نشانـه و نموداری ازآن نمونه‌های برترست.»[2]

«خدا، درنظرارسطو، همان علت نخستین ومحرك اول‌است. به‌عقیده‌ی اوبرای اینهمه متحرك، محرکی لازم است‌که مقدم برآنها باشد؛ وبه‌همین ترتیب .. تا عقل ما به محرکی برسد

۱ــ الصحایح و Ideas = Forms ·

۲ــ استادعقاد: درکتاب «الله».ص۱۳۷. (مؤلف).

که خود به‌خود متحرك است (یا محرکی که خود حرکت نمی‌کند) زیرا، تسلسل تا بی‌نهایت در گذشته‌ی زمان به‌عقل ما نمی‌گنجد.»

«این محرك، که خود بی‌حرکت است می‌بایست «سرمدی»، یعنی بی‌آغاز و بی‌پایان، باشد و باید از نقص و ترکیب و تعدد وارسته و از هر موجود دیگر مستغنی باشد. وجود این محرك، مقدم بر وجود جهان است، اما تقدم علت بر معلول، نه تقدم زمانی، همان‌طور که مقدمات به‌نظر عقل، مقدم بر نتیجه‌ی خودند[1] گرچه در ترتیب زمانی تقدم ندارند، زیرا زمان عبارتست از حرکت جهان، و نمی‌شود این حرکت از خود جهان جلوتر باشد. یا به‌قول ارسطو: «جهان در زمان آفریده نشده است».»

«بنابرین ارسطو، جهان را، برسبیل ترجیح، نزدیك به‌یقین، قدیم می‌داند، نهایت آنکه در کتاب «جدل[2]» می‌نویسد: «قدیم بودن عالم مسأله‌یی است که با برهان ثابت نمی‌شود».

«خلاصه‌ی براهین ارسطو درباره‌ی قدیم بودن (حادث نبودن) جهان از این قرارند: ایجاد جهان مستلزم آنست که در اراده‌ی خدا تغییری داده شود [چون پیش از آن اراده نکرده بود و سپس تغییر کرد و تصمیم بر آفرینش جهان گرفت] ولی خدا از

۱ــ مقصود مؤلف، مقدمات منطقی‌هستند. وقتی می‌گویند: «نوح بشر است» و «بشر فانی‌است» پس «نوح فانی‌است»، اثبات جمله‌ی سوم که «نتیجه» است فرع بر دو جمله‌ی اول می‌باشد که «مقدمه» اند.

۲ــ Topique که عربها به‌آن طوبیقا گفتند.

هر تغییری منزه است . [دیگر آنکه] : اگر خداوند ، جهان را خلق کند [به‌یکی ازاین سه‌صورت خواهد بود :] یا از برای تحصیل بهروزیی برای خویشتن است ، یا ایجاد نابهی ویا هیچیك ازاین دو. وهمه‌ی این فروض ، باآنچه ارسطودر باره‌ی خداوند می‌شناسد ، باطلند ؛ زیرا اگر خلقت عالم برخدا چیزی از بهی نیفزایدکاری بیهوده و «عبث»انجام داده و خدا ازکارعبث منزه است؛ و اگر برای بهی و بهروزی خود اوست، [خلف است زیرا بنا به‌فرض، خداکامل است و] کاملتر ازآنچه هست تصورنمی‌شود . و اگر برای نابهی خود است ، لازمه‌اش نقص وکاستن کمال خداست ، ودروجود خدا ، نقص راه ندارد !»

«چون اراده‌ی خداوندراقدیم و بدون تغییر بدانیم ، لازم‌است که وجود جهان رانیزمانند اراده‌ی‌خداوند ، قدیم فرض‌کنیم، زیرا علت وجود جهان اراده‌ی خداست و «علت» محتاج سبب دیگری جزخود نمی‌باشد ودلیلی نداردکه «معلول» از«علت» مؤخرباشدیا موجودات ازآفریدگارمنحصر به‌فرد خود-زماناً- جدابمانند.»[1]

«برای انسان، جایزاست‌که امروزچیزی را اراده‌کندوبه‌سبب نقص وسیله یا وجود مانع یا بازگشت از اراده‌ی خود ، از مقصودخود جدا بماند ولی تمام این‌موارد درباره‌ی خداوند ، ممتنع است.»

۱- یکی ازنتایج قبول زمان مطلق.

«ارسطو، دراین باره، راه زیادروی پیموده تاآنجاکه‌می‌گوید: خداوندتعالی به‌موجودات ، علم ندارد، زیرا موجودات‌کمتر ازآنند که درعلم او بگنجند ؛ علم خداوند ، تنها برترین معقولات را دربرمی‌گیرد وچون برترازخود اوچیزی نیست ، پس فقط وجود خود را تعقل می‌کند وبس و اوخود ، هم عالم است وهم علم[1] وهم معلوم[2] واین همان علمی است که‌سزاوارو شایسته‌ی خداست.»[3]

«فلوطین ، تنزیه خدا را به‌نهایت رسانده است. خدا در نظر او برترازشباهت‌وصفت است و«خبر»ی‌که شایسته‌ی‌آن «مبتدا» باشد یافت نمی‌شود.خدا درنظراو بالاترازوجود است؛ نه‌به‌این معناکه خود موجود نیست یاآنکه‌عدم است ــ زیرا مقام‌عدم، پست‌ترازمقام وجوداست ــ بلکه به‌معنای‌آنکه حقیقت وجود خداوند را باسایرموجودات‌نبایدمقایسه نمود وباآن‌وجودات، تحت یك «جنس»یا یك تعریف قرارداد[4]. خداوند، احداست

۱ــ علم به‌معنای مرادف: Connaissance .

۲ــ درمتن: «وهوالعاقل‌والعقل والمعقول».

اتحاد عاقل و معقول مسأله‌ی فلسفی نسبتاً مشکلی و پیچیده‌یی است که فلاسفه،طی‌قرنها، تصورصحیحی ازآندردست‌نداشتندوصدرالمتألهین (۱۰۵۰هـ) آنرا برخلاف‌نظرفلاسفه‌ی‌اسلامی پیش‌ازخود، به‌صورت دلپسندی اثبات نمود. به‌کتب اومراجعه شود .

۳ــ کتاب «الله»ــعقاد. ص۱۳۹. (مؤلف).

۴ــ مقصود مؤلف همان «جنس» منطقی است در برابر «فصل» کـه از مجموع آن دو«انواع» به‌وجود می‌آیند .

ودرهستی وصفات وهرچیزمربوط به‌خود بی‌نظیر.»[1]

«فلوطین ازاین هم‌فراتررفته ومی‌گوید: خداوند خودراادراك نمی‌کند زیرا اوخود را ازخود نمی‌تواند جدا ببیند تا آنرا بشناسد وصفای وجوداومانع تمییز وادراك خوداست.»[2]

درهمه‌ی‌این‌عقاید وافکار ـ که اوج اندیشه‌ی بشردرباره‌ی‌کمال و ارستگی خدامی‌باشند ـ خدایی را می‌یابیم‌که ساخته وپرداخته‌ی‌فکر شری است. خدایی را که درجهان، وجود خارجی ندارد، زیرا صفات ویژگیهای او ساخته‌ی فرضهای عقلی‌مجرد است نه ناشی از مشاهده‌ی اقعیت عالم‌هستی‌وپیامی‌که این‌جهان درباره‌ی‌صفات‌آفریدگارخوددارد، نه‌نتیجه‌ی «وحی»که‌خداوند راآنچنان‌که هست ، توصیف می‌کند.

به‌همین سبب، این عقاید همه خیالی هستند و از واقعیت نصیبی ـارند زیراکه ازواقعیت گرفته نشده‌انـد ومأخوذ ازتجرید وانتزاع و ـوض عقلی می‌باشند واین خیالپردازی‌ها ، درست آن‌گاه‌که در تقریر مال الاهی کوشاست، به‌نقص وعجز درتصور کمال وی منتهی می‌شود ؛ مچنانکه دیدیم.

وقتی این‌عقاید را با عقیده‌ی اسلامی‌بسنجیم،معنای « واقعیت » ، قعیتی‌که منظورما است، روشن می‌شود. حقیقت الاهی در جهان‌بینی لامی،آن حقیقتی است‌که سازنده است وصفات و ویژگیهای اورا نیز همین «وجود» باید جویاشد. همان‌کاری‌که قرآن‌مجید کرده وحقیقت

۱ـ فلوطین صفات رابرای مبالغه دراحدیت، ازخدای خود سلب می‌کند را صفت یك نوع اضافه برذات‌است واضافه‌مخل‌احدیت می‌باشد. (مؤلف).

۲ـ عقاد . ص۱۸۷.(مؤلف).

خداوند را باآن برای مردم با توصیف آورده ، تعریفی‌آسان و ژرف و روشن، باگواهی جهان وانسان و با منطقی فطرت‌پسند و واقعی و زیبا .



عقیده‌ی اسلامی، باهمین روح واقعگرایی، بـاجهان رو در رو می‌شود. ایده‌ئولوژی اسلامی باجهانی سروکار داردکه واقعی است و در اشکال و ابعاد واجرام واوضاع وحرکات ، ودرآثار و انرژیها و نیروهای خاص جلوه‌گری می‌کند ؛ نه‌جهانی‌که فقط اندیشه است ومجرد ازشکل وقالب و نه جهانی‌که اراده‌یی است مجسم درشکل وقالب[1] و نه جهانی که همان طبیعت خلق‌آفرین است، طبیعتی‌کـه حقایق‌را درآینه‌ی عقل بشر مصور می‌سازد! یا جهانی که عدم یا چیزی شبیه بـه آنست و ... دیگر عقایدی‌که مدلولی واقعی‌که به‌کار انسان بیاید، باخود ندارند.

جهان ، عبارت ازهمین مخلوقات خارجیی است‌که انسان‌آنهارا ادراك می‌کند وقرآن عقل وفکربشر را باآن رو در رو می‌سازد. جهان همین آسمانها و زمین است، و همین سیارات و ثوابت کیهانی و همین موجودات زنده ومرده . وپدیده‌های جهان همین زندگی ومرگ وهمین شب و روز وهمین روشنی وتاریکی و باران وبرق ورعد وآفتاب وسایه هستند، همین‌حالات وتطورات خارجی وموجود وصاحب اثر.

وقتی اسلام ، ادراك بشری را ، برای اثبات وجود آفریـدگاری

۱ــ فیزیك وهیأت نوین درآخرین پژوهش خود در شناخت جهان، به‌این حقیقت رسیده است‌که جهان مادی به‌یك‌اندیشه (یااراده) شبیه‌تراست‌تا یك مجموعــه یا یك ماشین. کتاب جهان اسرارآمیز. تألیف جیمس‌جینز ص۱۱۰ را بخوانید .

یکتا وتوانا و با اراده وتدبیر ودانا، باواقعیات این‌جهان روبرو می‌سازد، جهانی‌را می‌نمایاندکه وجود خارجی دارد و دارای آثاری واقعی است. نه‌جهانی راکه تنها فکری‌نهان یا اراده‌یی‌روان یا نقشی درعلم خـدا یا هیولایی باآن نقش (صورت)درکشمکش ـ یاچیره برآن ـ یا جهانـی ساخته‌ی عقل یاسازنده‌ی‌آن ، است ویا دیگرعقایدی‌که هرگزازخویش به دنیای خارج نپرداخته‌اند .

جهان، درجهان بینی‌اسلام، مجموعه‌ی‌همین‌مخلوقات‌وآفریده‌های خدا هستندکه با اراده‌یی آنها را به وجود آورده وآنچنان به‌رشته کشیده‌که‌نه بایکدیگر تصادمی می‌کنندونه‌تعارضی دارند. موجوداتی‌که همه اورا می‌پرستند وخاضع ومسخر وگوش به‌فرمان اویند و به‌بهترین وجه به‌سوی هدف ونقطه‌ی غایی‌خود پویان هستند :

« الحمدلله الـذی خلق السماوات والارض وجعل الظلمات والنور . ثم الذین کفروا بربهم یعدلون» « ان ربکم الله‌الذی خلق‌السماوات والارض فی ستة ایـام ، ثم استوی علی العرش ، یدبر الامر، ما من شفیع الامن بعد اذنه . ذالکم‌الله ربکم فاعبدوه ، أفلا تذکرون ؟هوالذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب. ماخلق

«سپاس خداونـدی را است که آسمانها وزمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی رانهاد. و آنگاه‌کسانی‌که به‌خداوندشان کفر ورزیدند بازمی‌گردند» (انعام: ۱). «خداوندتان هماناآن الله است‌کـه‌آسمانها و زمین را درشش دوره آفرید وآنگاه برتخت فرمانروایی‌برنشست شفاعتگری جزپس‌ازفرمان اونباشد. اینك،اللهخداوندتان،اورابندگی کنیدآیا هشیارنمی‌شوید؟ اوکسی‌است‌که خورشید را فروغی و ماه را پرتوی ساخت و فرودگاهها از برایش‌نهاد تاعدد سالها ←

الله ذالك الابالحق . يفصل الايات لقوم يعلمون . انفی‌اختلاف اللیل‌والنهار وما خلق‌الله فی‌السماوات والارض لایات لقوم یتقون »

« الله الذی رفع السماوات بغیر عمد ترونها ، ثم استوی علی‌العرش ، وسخرالشمس والقمر کل‌یجری لاجل مسمی . یدبر الامر یفصل‌الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون . وهوالذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهاراً ومن‌کل الثمرات جعل‌فیها زوجین اثنین ، یغشی اللیل النهار، ان فی‌ذالك لایات لقوم یتفکرون . و فی‌الارض قطع متجاورات ، و جنات من‌اعناب‌وزرع ، ونخیل‌صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد، ونفضل بعضها علی بعض فی‌الاکل، ان فی‌ذالك لایات لقوم یعقلون »

«ولقد جعلنافی‌السماء بروجاً وزیناها للناظرین»...

« والارض مددناها والقینا فیهارواسی وانبتنا فیها

← وحسابگری‌را بدانید. خدا اینهارا جز به‌حقیقت نیافرید. آن نشانه‌هارا برای آنها که می‌دانند بیان‌کند. درآمد و رفت شب وروز ودرآنچه خدا در زمین و آسمان‌ها آفریدنشانه‌هاست برای‌آنها که پرواکنند» (یونس:۳-۶).

«خدایی که آسمانها رابدون ستونی که‌ببینید برافراشت وآنگاه‌برتخت جای‌گرفت وخورشید وماه راتسخیر کردکه هریك به‌سوی پایان معلومی روانند. کارآوری‌کند، آن‌نشانه‌هارا بیان‌نماید شایدکه به‌دیدارخدایتان باورآورید. واوست که زمین‌راگسترانید ودرآن‌کوهها ورودها‌نهاد وازهریك ازمیوه‌ها درآن دوجفت آفرید. شب‌را به‌روز می‌پوشاندکه درآن‌نشانه هاست برای‌آنهاکه می‌اندیشند. ودرزمین‌پاره‌هایی همسایه‌است‌وباغهایی‌ازتاك‌وکشت ونخل همزادوناهمزادکه به یك‌آب سیراب‌شوند وبرخی‌رابر برخی‌دیگر در خوردن برتری دهیم‌که درآن نشانه‌هاست برای‌آنهاکه بخردند» (رعد: ۲-۴) .

«همانا درآسمان برجها نهادیم‌وآنرا برای بینندگان‌به‌زیور آراستیم»...←

من كل شيء موزون . وجعلنا لكم فيها معايش ومن
لستم له برازقين . وان من شيء الاعندنا خزائنه
وما ننزله الا بقدر معلوم. وارسلنا الرياح لواقح،
فانزلنامن السماءماءفاسقيناكموه، وماانتم له بخازنين.
وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون »
« والله جعل لكم مما خلق ظلالاو جعل لكم من الجبال
أكنانا »
« اولم يرالذين كفروا ان السماوات والارض كانتا
رتقا ففتقناهما ، وجعلنا من الماء كل شيء حي .
أفلايؤمنون ؟ وجعلنا في الارض رواسي أن تميد بهم،
وجعلنا فيها فجاجاسبلالعلهم يهتدون. وجعلنا السماء
سقفاً محفوظا ، وهم عن آياتها معرضون. وهوالذي
خلق الليل والنهار والشمس و القمر ، كل في فلك
يسبحون »

←«وزمين راگسترانيديم ودرآن كوهها افكنديم ودرآن ازهرچيز متعادل رويانديم وزندگيها برايتان نهاديم وآنچه را كه روزى دهنده‌ى آن نيستيد. وچيزى نيست جز آنكه خزانه‌هاى آن نزد ماست و جز به اندازه‌ى معلوم فرو نفرستيم. و بادها را زايان فرستاديم وازآسمان آبى فروفرستاديم و بدان شمارا سيراب كرديم و آنرا شمااندوخته‌گـر نبوديد و ماييم كه زنده مى‌سازيم ومى‌ميرانيم وماييم ميراث بران» (حجر: ۱۶-۲۳).

«وخداونـد از آنچه آفريد، براى شما سايه‌بانهـا ساخت و ازكـوهها پناهگاهها» (نخل:۸۱).

«آيا آنان كه كفرورزيدند نديده‌اند كه آسمانهاوزمين بسته بودند وبازشان كرديم وازآن آب همه چيز رازنده ساختيم . پس آيا نمى‌گروند؟ و برروى زمين كوهها نهاديم كه نگاهشان داردوشاهراهها كه شايدراه يابند. وآسمانرا آسمانه‌يى محفوظ ساختيم وآنان ازنشانه‌هايش روگردانند. واوكسى است كه شب و روز وخورشيد وماه راآفريد كه هريك دردايره‌يى شناورند» (انبياء: ۳۰-۳۳). ←

« وتری‌الارض‌هامدة ،فاذا انزلناعلیهاالماءاهتزت
ربت‌وأنبتت من‌کل‌زوج بهیج. ذالك بان‌الله‌هوالحق
وانه یحیی الموتی ، وانه علی‌کل‌شیء قدیر و ا
الساعة آتیة لاریب‌فیها ، وان‌الله یبعث من‌فی‌القبور
« الم‌تر ان‌الله سخرلکم مافی‌الارض ، والفلك تجری
فی‌البحر بامره ، ویمسك السماء أن تقع علی‌الارض
الاباذنه ؟ ان‌الله بالناس لرؤوف رحیم . وهوالذی
احیاکم ثم یمیتکم ثم‌یحییکم . ان الانسان لکفور
« ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق ، وماکنا عن‌الخلق
غافلین. وانزلنامن‌السماءماء بقدرفاسکناه فی‌الارض
وانا علی‌ذهاب به‌لقادرون . فانشأنا لکم به‌جنات من
نخیل واعناب، لکم‌فیها فواکه‌کثیرة، ومنها تأکلون
،ألم‌تر ان‌الله انزل من‌السماء ماء،فاخرجنا به‌ثمرات
مختلفاً الوانها، ومن‌الجبال جدد بیض وحمر مختلف
الوانها، و غرابیب سود . ومن‌الناس والدواب
والانعام‌مختلف‌الوانه‌کذالك ، انما یخشی‌الله‌من‌عباده
العلماء »

← «و زمین رابینی خشکیده وآنگاه‌که برآن‌آب فروفرستیم به‌جنبش‌آید و پرورد و هرگونه جفت دلکش رویاند. چرا که خدا همان حقیقت است واو مردگان‌را زنده سازد واوبرهرچیزی تواناست. و رستاخیز بی‌شك‌آمدنی است‌و خدا همه‌ی درگوران رابرانگیزاند»(حج: ۵-۷).

«آیاندیده‌یی که خداهرآنچه رادر زمین است مسخرشما ساخت، وکشتی دردریا به‌فرمان اوهمی رود وآسمان رابازدارد ازفروافتادن برزمین مگر اذن او. زیراکه خدا به‌مردمان مهربان و مهرآورست. واوست‌که شما را جان داد و باز می‌میراندوبازز‌نده‌سازد.همانا انسان ناسپاس‌است!» (حج:۶۵-۶۶).

« وهمانابرفراز شما هفت راه‌آفریدیم و از آفریده‌ها غافل نبوده‌ییم. و ازآسمان‌آبی باندازه فروفرستادیم و در زمین جایش‌دادیم و ما بربردنش ←

«افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها وزیناها، ومالها من فروج ،والارض مددناها ، والقینا فیها رواسی، وانبتنا فیها من کل زوج بهیج. تبصرة و ذکری لکل عبد منیب. ونزلنا من السماء ماء مبارکا ، فانبتنا به جنات وحب الحصید . والنخل باسقات لها طلع نضید. رزقاً للعباد واحیینا به بلدة میتا .کذالك الخروج ...»

« تبارك الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر . الذی خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم أحسن عملا، وهو العزیز الغفور. الذی سبع سماوات طباقا، ما تری فی خلق الرحمان من تفاوت . فارجع البصر . هل تری من فطور. ثم ارجع البصر کرتین، ینقلب الیك البصر خاسئاً ، وهو حسیر. و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح،وجعلناها رجوماً للشیاطین »

← توانابیم. و به آن باغها از نخل و تاك آفریدیم که میوه‌های بسیاری در آن برای شماست واز آن می‌خورید» (مؤمنون: ۱۷-۱۹).

«آیا ندیده‌اند که خدا از آسمان آبی فروفرستاد و با آن میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم واز کوهها سفیدوسرخ رنگارنگ وزاغهای سیاه. ومردمان وچارپایان رنگارنگ، خدا را بندگان دانای او ترسند» (فاطر: ۲۷).

«پس آیا به آسمان برفرازشان ننگریسته‌اند که چسان آنرا ساختیم و آراستیم ورخنه‌یی ندارد. وزمین را گستردیم و در آن کوهها افکندیم و در آن ازهر جفتی دلگشا رویاندیم برای چشم گشایی و هشیاری بندگان توبه‌گر. و از آسمان آبی فرخنده فروفرستادیم وبدان باغها ودانه رویاندیم ونخل شگوفمند. تا برای بندگان روزی شود وسر-زمین مرده‌یی را به آن جان بخشیدیم و رستاخیز نیز این چنین است» (قاف: ۶-۱۱).

«فرخنده است آنکه جهان به‌دست اوست واو برهرچیز تواناست. آنکه مرگ وزندگی را آفرید تا بیازماید که کدامتان نیکوکارترید واو بزرگوار ←

« الم‌تر الی ربك‌کیف مدالظل؟ ولوشاء لجعله سا
ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا . ثم قبضناه الینا ق
یسیرا . و هوالـذی جعل لکم اللیل لباساً و ال
سباتاً وجعل النهار نشوراً . وهوالذی أرسل‌الر
بشراً بین‌یدی رحمته، وانزلنا من‌السماء ماء طهو
لنحیی به‌بلدة میتة ونسقیه مما خلقنا انعاماً وانا
کثیراً ».

ایده‌ئولوژی اسلامی اینسان باجهانی دارای وجود واقعی سرو
دارد که بالطبع چیزی جز خداست ؛ وجودی است که ویژگیهای ق
درك آن ازواقعیت همین عالم برمی‌خیزد وناشی ازخیالات وامور ذه
یاادعایی بدون دلیل نیست .

« واقعیت » جهان درجهان‌بینی اسلامی‌را ـ بطورمثال ـ می‌تو
درمقایسه‌ی آن بامذهب برهمایی به‌دست آورد . پیروان این مذ
می‌گویند وجود یکتا همان وجود « برهما » ـ خدای بزرگ ـ اس
سرتاسر این جهان مادی «عدم» محض می‌باشد ولی وجود ، چون

→ بخشایشگراست. آنکه‌هفت‌آسمـان را بروی هـم‌آفریـد درآفرینش
بخشاینده فروگذاری نبینی وباز دیده بیفکن‌آیا رخنه‌یی بینی. و باز دوباره ن
بیفکن،که دیده‌یی‌نتیجه و وامانده به‌نزدت بازگردد.وآسمان جهان را به‌چرا
آراستیم وآنرا دورکنندگان شیطانها ساختیم» (فلك: ۱ـ۵).

«مگرندیده‌انـد خداوندت چسان سایه‌را می‌گستراند؟ و اگر می‌خواس
آنرابی‌حرکت ساخته‌بود وسپس‌خورشیدرارهنمای‌آن ساختیم وسپس‌آنـرا اند
اندك به‌نزدخود فراکشیدیم. واوست‌که شب را پوششی ازبرای شما قرارداد
خواب را راحت وروزرا رستاخیزی. و اوست‌که بادهارا پیشاپیش رحمت خو
به‌خوشخبری‌می‌فرستد وازآسمان‌آبی پاکیزه فروفرستادیم‌تا سرزمین مرده‌یی
زنده‌کنیم‌وباآب چارپایان ومردم بسیارراسیراب سازیم» (فرقان:۴۵ـ۴۹).

ـآستانه‌ی‌عدم گذاشت بدیهادر جهان پدیدار شدند ، زیرا که «وجود»
یر وکمال محض بود و «عدم» شر محض ونقص،وراه خلاصی انسان از
ستبرد بدیها ـ که ویژه‌ی اجسام‌است ـ آنست که از قید جسم رهایی
ابد تاگوهر وجودی که دروی هست به‌آزادی خودبازگردد وازبند این
دم ناقص وبدکار خلاص شود

همچنین «واقعیت» جهان درجهان‌بینی اسلامی ، هنگامی روشن
ی‌شود که به عقیده‌ی افلاطون درباره‌ی این وجود مادی ، باز گردیم؛
ه می‌گفت جهان‌سایه‌یی‌است‌ازجهان‌روانی تندیس‌ها : درختی‌که به‌نظر
امی‌رسدسایه‌یی‌است ازسمبول نهفته درعقل بی‌نهایت ، و ناقص است ،
نمی‌تواندکمال‌آن‌درخت‌راکه‌درعقل (=علم) خداست‌باخودنشان‌دهد.
وح بزرگ (نفس کلیه)ـکه خود از عالم سمبولهاست ـ عبارتست از
ابطه‌یی میان اشیاء برتر (مُثل) آن‌گونه‌که درعقل مطلق‌است با اشیاء
وری که‌سایه‌هایی (غیرواقعی) هستند ودرعالم ماده‌یی‌که آنرا می‌بینیم
لمس می‌کنیم ، جادارند !

پلوتین ، نیز ـ همانگونه که گذشت ـ تنها یك وجود یگـانه
حد) قایل‌است،که‌همان خداست و«عقل» ازاو سرزده و روح یا «نفس
لیه» ازعقل‌و«نفس‌کلیه»ـ به‌نیابت عقل ، جهان مادی راآفریده است .
ـل این جهان‌محسوس ، ازماده‌است وماده پست‌ترین موجودات ومشتی
ـیکی‌استوبدی‌وتباهی ! ...ودیگر عقاید ...

چون این عقاید پوچ را ، که ساخته‌ی خیالپردازیهای عقل بشر
ت وبه زیب واقعیات وحقایق این جهان آراسته نیست ، با عقیده‌ی
لام ، که آیات‌قرآنی گذشته وآیات بسیار دیگرآنرا نشان‌می‌دهند،

بسنجیم، مقصودما از «واقعیت» و واقعگرایی در ایده‌ئولوژی اسلامی
جهان‌بینی اسلام، روشن می‌شود.



ایده‌ئولوژی اسلامی درجهان‌بینی خود وسروکارش باانسان
باهمین انسان واقعی سروکار دارد، همین انسانی‌که اورا در پیش رو
خود به صورت بشری، وموجود، می‌بینیم؛ با همین انسان که ترک
خاص و وجودی مخصوص دارد، انسانی که مرکب از گوشت و خون
اعصاب واثری ازعقل و نفس وروح‌است؛ همین انسان دارای خواهش
وکمبودها و نیازمندیها، وهمین‌انسانی‌که غذامی‌خورد ودرکوچه وباز
راه می‌رود؛ زندگی ومرگ دارد وآغازی وانجامی. هم مؤثراست و
اثرپذیر؛ دارای حب وکراهت و بیم‌وامیداست ونیزدارای آزوناامید
بالایی وپستی می‌گیرد وایمان وکفر وراهروی وگمراهی دارد. انسا
که برروی زمین، هم سازندگی می‌کند وهم تبهکاری و کشت و دام
میان می‌برد..... و دیگر نشانه‌های یك انسان واقعی و صفات
امتیازات او:

**«یاایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نف
واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالاکثی
ونساء واتقوا الله الذی‌تساءلون به والارحام انا
کان علیکم‌رقیبا»**

«ای مردم پرواکنید از خدایتان که شمارا از یك جان‌آفرید و همسر
رااز‌آن ومردان وزنان بسیاری ازآندوپراکند وپرواکنید خدایی راکه با او
یکدیگرخواهانید و ازپیوندها بهراسید چه خدادیدبان برشماست» (نساء:۱
«ای مردم‌ماشمارا ازنرینه ومادینه‌آفریدیم وشما را شاخه‌ها وتیره‌ها نهادیم تا_

« یاایهاالناس ، اناخلقناکم من‌ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا . ان اکرمکم عندالله اتقاکم ان‌الله علیم خبیر »

« سبحان‌الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لایعلمون»

« ولقدخلقناالانسان من‌سلالة‌من‌طین‌ثم جعلناه‌نطفةفی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماًفکسونا العظام لحماً . ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك‌الله احسن‌الخالقین »

« هل‌اتی علی‌الانسان حین من‌الدهـــر لم یکن شیئاً مذکورا . انا خلقنا الانسان من نطفـــة أمشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً . انا هدیناه السبیل اماشاکراً واما کفورا »

« قتل‌الانسان ! ماأکفره ! من‌ای شیء خلقه ؟ من‌نطفة خلقه فقدره. ثم السبیل یسره ثم أماته فـــاقبره . ثم اذا شاء أنشره»

ناسایی کنید وگرامی‌ترین شمانزد خدا پرواگرترین شماست چه خدا دانای ...است» (حجرات:۱۳). «منزه است‌آنکه همه جفتها راچه رویبدنی و چـــه ...ردتان وچه ازآنچه نمی‌دانید،آفـــرید» (یاسین: ۳۶). «وانسان را همانا از ...ی‌گل آفریدیم واورادرجایگاهی‌ثابت نطفه‌یی قراردادیم و سپس‌آن‌نطفه را ...کردیم وعلقه را پاره‌گوشتی وآنرا استخوانـــی وآن استخوان راباگـــوشتی ...انیدیم وسپس‌آنرابه‌آفرینش دیگری درآوردیم وفرخنده است خدا،بهترین ...بندگان» (مؤمنون:۱۲).

«آیا برانسان زمانی‌گذشته است‌که چیزی یادآورده نبوده است. ماانسان ...نطفه‌ی درهم‌آمیخته‌یی‌آفریدیم‌کـــه بـــه‌آزمونش اندریم واورا شنوای بینا ...یم. ماراه رابه‌وی نمودیم‌یاسپاسگراست ویاناسپاس» (انسان:۱ـ۳). ←

« واذامس الانسان الضر دعانالجنبه او قاعداً اوقائما فلما كشفنا عنه ضره مركأن لم‌يدعناالی ضرمسه . كذالك زين للمسرفين ماكانوا يعملون »
« واذا اذقنا الناس رحمة من‌بعد ضراء مستهم اذا لهم مكر فی‌آياتنا . قل‌الله أسرع مكرا ان رسلنا يكتبون‌ماتمكرون»
« ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه ليؤوس‌كفور . ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن : ذهب السيئات عنی‌انه لفرح فحور .الذين صبرواوعملواالصالحات‌اولئك‌لهم‌مغفرة وأجركبير»
« ومن‌الناس من يعجبك قوله فی الحيات الدنيا و يشهد الله‌علی مافی قلبه وهو الدالخصام واذا تولی

← «كشته بادانسان چه ناسپاس است! از چــه چیزی است‌آفــرینش او؟ از نطفه‌یی‌که اوراآفرید و به‌اندازه‌کرد وراه را رهوارش ساخت وبعد اورامیرانید و به‌گوراندرش‌نهاد وبعد هرگاه‌که خواهد به‌رستاخیزش‌برد» (عبس:۱۷—۲۲).

«وچون به‌انسان زیانی رسد ماراخفته یا نشسته یاایستاده، بخواند و چون زیانش رابرداریم‌آن چنان‌گذردگویا مارابه‌زیانی‌کــه بدورسید نخوانده است . اینچنین برای اسرافکاران‌آنچه راکرده‌اندآراسته ساختیم» (یونس:۱۲).

«وچون مردمان را ازپس زیانهــای رسیده به ایشان رحمتی بچشانیم آنگاه در آیات مانیرنگی‌سازند. بگو:خدا زودترنیرنگ سازد چه فرستادگان‌ما نیرنگهای‌شمارامی‌نویسند»(یونس:۲۱).«واگرانسان‌را ازپیش‌مان‌رحمتی‌بچشانیم وبعد ازاوآنرا برگیریم ناامید ناسپاس است. واگراورا نعمتی‌پس از زیانی‌کــه بدورسیده بچشانیم، خواهند گفت: بدکاریها از مازدوده شد.وچه شاد و پرفخر است‌آنهاکه شکیبایی وکردارنیک‌کردند،آمرزش وپاداشی‌بزرگ برایشان است» (هود: ۹—۱۱).

«وگروهی ازمردمندکه سخن او دربارهٔ زندگی دنیا ترابه‌شگفتی برد و خدابرآنچه دردل‌اوست‌گواهی دهدکه‌کینه‌توزترین دشمنان است وچون‌باز ←

سعی فی‌الارض لیفسد فیها ویهلك الحرث والنسل والله لایحب‌الفساد »... « ومن‌الناس من‌یشری نفسه ابتغاء مرضاةالله والله رؤوف بالعباد ».

ایده‌ئولوژی اسلامی با « انسان » ، انسانی که وجود خارجـی و ، ویژگیهای خوداست . انسانی که مؤثراست واثر پذیر ، سروکار ، نه انسانی خیالی وفرضی که از واقعیت واقع بویی نبرده‌است .

اسلام ، به انسان به‌دیده‌ی چیزی مجرد وخیالی‌نمی‌نگرد وآنرا ـایی برنمی‌گزینند وبه پرستش‌او برنمی‌خیزد [1] ، چه ازبرای‌چنین ی وجود وضابطه‌یی درجهان خارج‌نیست ؛ ونه باعقل مطلق‌مانند ـوجود واقعی رفتار می‌کند [2] ، زیرا عقل مطلق ، وجودی واقعـی ، تنهاعقل‌مفرد [3] وخردهای جداگانه‌اند که درخارج وجوددارند

گردد روی زمین‌کوشدکه تباهکاری‌کند وکشت وتخمه ضایع سازد وخدا کاری را دوست نمی‌دارد» ... « وگروهی از مردمان خود رابه‌بهای رضایت واگذارند وخدا به‌بندگان مهربانست» (بقره: ۲۰۴).

۱ــ آنطورکه فویرباخ ــ ازفلاسفه‌ی‌مکتب تحققی ــ معتقداست.(مؤلف)

۲ــ همچنان که فیخته (فیشته) فیلسوف‌ایده‌آلیست‌گمان کرده است. لف).

۳ــ کلمه‌ی«عقل» به‌معانی مختلفی بکار رفته‌که بعضی‌ازآنها اصلاشباهتی ـدیگرندارند: دریکجا به‌معنای‌نیرویی غیرمادی وغیرزمانی‌است‌که فلاسفه‌ی نی درمکاتب مختلف‌آنرا درارائه‌ی جهان‌بینی خود به‌کارگرفته‌اند. ارسطو قل، واسطه میان خدا (مبدأ) وموجودات مادی قایل بودکه عمودی وسلسله بی بودند وازعقل اول‌آغاز وبه‌عقل عاشریا عقل فعال ــ کارگـردان‌جهان و مدای عالم طبیعت ــ ختم می‌شدند. افلاطـون وروافیها و اشراقیها به‌عقول ،(وعرضی) نیزقایل‌بودند(که براساس‌سمبول ومثال، درانواع واصناف‌مادی دتدبیروتصرف می‌کردند) وبه‌آنها«انوار قاهره» می‌گفتند. درجای دیگـــه

و در هرکسی جداگانه ؛ به همین جهت این عقل نه آفریدگـار جهان می‌تواند باشد ونه‌خالق روح .

ایده‌ئولوژی اسلامی بامکتب ایده‌آلیسم عقلی ـ که باامور تعقلی محض وبدون ارتباط باموجودات طرف معامله‌ی جهان و حیات سروکار دارد ـ نیز متفاوت‌است ؛ درعین حال از مکتب « تحققی حسی » که از طبیعت ، خدایی می‌سازد که خالق عقل وادراکات عقلی‌است ، نیز جدا وبدوراست . خدادردیدگاه‌اسلام ، آفریدگار طبیعت‌است وخالق‌انسان، وخرد انسانی توانایی آن‌رادارد که قوانین طبیعت‌را درك کند وبیاموزد وباانرژیها ونیروهای نهفته‌ی آن آشناشود وباکمال توازن و اعتدال در آن تأثیر مثبت وزاینده بگذاردوخود ازآن اثر حسی وعقلی برگیرد .

گویی ـ نه ، بلکه مسلماً ـ اسلام ازآن‌سوی قرنها ، این‌آلودگی

←(درمرحله‌ی‌تطورات نفس(یاخود، moi)بشری، که موضوع‌علم‌روانکاوی است) عقل به‌عقل هیولانـــی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، و عقل مستفاد، اطلاق و تقسیم شده،که باتوجه به‌تقسیم‌بندی فروید: « Super id,Ego id » درخور دقت و بررسی است و می‌تواند اساس « خودشناسی» و مقدمه‌ی «خداشناسی» واقعی باشد.

درجای دیگر(اخلاق فلسفی – Ethique) ، عقل را بـه‌نظری (همان نفس) و عملی (نیروی تمیز) تقسیم کرده‌اند وهکذا اصطلاحاتــی چون عقل قدسی وعقل بسیط و...

عقل دِراصطلاح قرآنی، نیروی اندیشه و تمیز خیروشراست‌که خداونـــد آنرا درافراد انسان نهاده است. مؤلف محترم بااستفاده از این اشتراك لفظی در کلمه‌ی عقل، مغلطه‌یی ملیح به‌کاربرده وباکلمه‌ی عقل‌بازی کرده ودرجواب فلاسفه ـ‌که منظورشان ازعقل معنای فلسفی آنست ــ عقل به‌معنای خرد وتمیز فردی را استخدام‌کرده است.

روز بشر را به نادانیها ، که پرداخته‌ی فیلسوفان و اندیشمندان
خاسته... ازایدآلیست گرفته تافلسفه‌ی تحقیقی وماتریالیست ودیالکتیك...
ت ، خوب می‌نگریسته وازآن‌رو جهان‌بینی وایده‌ئولوژی خود را
بن چنین تعادل شگرف وباجامعیت وکمال ، قالبریزی نموده‌است تا
یر بشری‌را برپایه‌یی استوار بگذارد وتاادراك وخردبشری بااینهمه
گشتگی ، روی‌به‌درگاه او آرند وارزش راستین وسخن آخـرین را
ی فرا خواهند ودرکویر تاریك گمراهی عقل ودل ، راه و روشنایی
ند . وچه راست فرمود خداوندبزرگ:

« انهذا القرآن یهدی للتی هی‌اقوم »
« ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل‌صالحاً و
قال : اننی من‌المسلمین »[1]



معنای دوم واقعگرایی درجهان‌بینی وایده‌ئولوژی‌اسلامی، به‌خود
ن و روشی‌که برای حیات بشری عرضه شده است ، تعلق دارد ؛ و
بوط است به واقعیت این‌آئین در برابر طبیعت انسان و امکاناتی که
گی‌او درجهان‌را دربرگرفته و «حد» نیروهای واقعی وحقیقی اوست.

انسان مورد نظر جهان‌بینی وایده‌ئولوژی اسلامی همین انسانی
ت که می‌شناسیم ، وتمام نیرومندی یاناتوانیهایش وباتمام خواسته‌ها
رزوهایش وباهمین گوشت وخون واعصاب وهمین جسم وعقل وروحی

۱ــ «این قرآن به‌آنچه استوارترست راهنماست» (اسراء : ۹). «چه‌کس
نی بهترازآن داردکه به‌خدا بخواندورفتارنیکوآورد وبگوید من‌ازمسلمانانم»
صلت:۳۳) .

که اورا می‌سازند ... نه انسانی که توسن‌سرکش خیال یارؤیاهای روا
وشیرین طالب آنند ، و نه انسانی که ذهن خیالپرداز ما آنرا در قال
ی‌ریزد و به‌کمك چند قضیه‌ی ذهنی ازقضایای «منطق‌صوری» وباترکی
آنرا می‌سازد . ونه آن انسانی که مکتب تحققی آنرا درپست تـری
مدارج قرار میدهد واورا مخلوقی ازمخلوقات‌ماده‌ی بیجان یاآفریده
«اقتصاد» معرفی می‌کنند .

این همان انسانی‌است که خداوند ، او را برای جانشینی خو
برروی‌زمین‌آفریده‌است تابه وظیفه‌ی جانشینی و حرکت فعـاله و مثب
برخیزد وبه سازندگی جهان ماده قیام کند وتقدیر خدارا برروی‌زمی
وبرجانداران وانسان ، کامل سازد. این انسان ـ بگونه‌یی که گذشت
همان انسان واقعی‌است و به همین مناسبت آئینی که اسلام از برای ا
آورده نیز آئینی واقعی وفعاله است وآئینی‌است که مرزهای آن بامر
نیروهای بشر وسازواره وحقیقت او ، گوشت‌وخون واعصاب وجسم وعق
وروح‌درهم‌آمیخته‌ی‌او،منطبق‌است .

آئین نامه‌ی اسلام برای‌زندگی‌بشر ـ باتمام والایی وپاکی وربا
ونمونه بودن آن ـ برنامه ونظامنامه‌ی‌زندگیی برای‌همین‌بشر ودرحدو
ودرخور توانایی واقعی اوست ؛ همین بشری‌که می‌خوردو می‌آشامد
درکوچه وبازارراه می‌رود وزناشویی وزادوفرزنددارد ودارای‌احساسا

۱ـ برای تعریف انسان درعلم منطق این فرمول به‌کارمی‌رود: انسان=
حیوان+ناطق .

«حیوان» به‌اصطلاح «جنس» وناطق به‌اصطلاح «فصل» و انسان «نوع
است. جمله‌ی مؤلف به‌انسان مخلوق فلاسفه و منطقی‌هاست‌که ازترکیب جنس
فصل، ساخته می‌شود.

چون حبّ و بغض و بیم و امیداست ، و با تمام خوبیها و خصلت‌های خدادادی خود ، بالاخره ، یك انسان واقعی می‌باشد .

این آئین ، سرشت انسان و نیروهای نهفته و استعدادات خفته و فضایل ورذایل وضعف وتوانایی اورا درپیش نظر می‌گیرد وهرگز اورا به دیده‌یی پست نمی‌نگرد ونقش او برروی زمین را حقیر نمی‌شمارد و درهیچ صورت ازصور حیات ، ارزش اورا پایمال نمی‌کند . از طـرف دیگر انسان را به مقام خدایی نمی‌رساند وخلعت پروردگاری براو نمی‌پوشاند ویااورا فرشته‌یی نورانی وزلال، که‌درخلقتش آلودگی به ماده راه نیافته ، نمی‌داند و به همین‌دلیل نیروهای محرکه‌ی فطری وغریزی اورا ، که مقتضای سرشت خاکی او هستند ، پست و ناپاك نمی‌شمارد و آنگونه که اسلام ، انسانیت انسان‌را همه جانبه در نظر گرفتـه ، تنها آئینی‌است که‌می‌تواند اورا به‌والاترین‌مرتبه وکاملترین درجه‌ی‌ممکنه ازبرای‌او ، ودرهرزمان وهرمکان ، برساند .

اینجا مجال شرح این حقیقت نیست ودر جلد دوم این کتاب در تعریف حقیقت انسان خواهد آمد . در اینجا به همیـن اندازه بسنده می‌کنیم تابپردازیم به بیان برخی ازآیات قرآنی‌که سیمای واقعی منهج اسلامی وتطبیق آن باحقیقت این موجود (انسان) را مجسم میکنند، آیاتی‌که پیوسته آوای پاکی وآهنگ وصول‌بشر به‌آخرین درجه‌ی‌کمال ممکنه ، ازآن به‌گوش می‌رسد :

« وقالوا : مالهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الاسواق ! لولا انزل‌اليه‌ملك، فيكون معه نذيراً !

« وگفتند : ایـن چسان پیامبری است که غذا می‌خورد و دربازارها راه می‌رود؟ مگرنه بروی فرشته فرودمی‌آید تا بااوبیم‌آورباشند! یاگنجینه به‌وی‌ـــ

اویلقی الیه‌کنز ! اوتکون له جنة یأکل منها ؟ وقال الظالمون : ان تتبعون الارجلا مسحوراً . انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلـوا ، فلایستطیعون سبیلا . تبارك الذی ان شاء جعل لك‌خیراً من‌ذالك : جنات تجری من‌تحتها الانهار ویجعل لك قصوراً »

« وقالوا : لن‌نؤمن لك حتی تفجرلنا مـن الارض ینبوعاً . او تکون لك جنة من‌نخیل و عنب. فتفجر الانهار خلالها تفجیراً.أوتسقط‌السماء کما زعمت‌علینا کسفا . أوتأتـی بالله والملائکة قبیلا ، أو یکون لك بیت من زخرف . او ترقی فی السماء . و لن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه ! قل : سبحان ربی! هل‌کنت الابشراً رسولا ؟»

« لایکلف الله نفساً الا وسعها ، لها ماکسبت و علینا ما اکتسبت »

← ببخشد! یا بهشتی داردکه ازآنجاخوراك وی می‌رسد؟ وستمکاران‌گفتند: جز مردی جادوزده راپیروی نمی‌کنید. فرخنده‌آن کسی‌است که‌اگر بخواهد بهترازاین برایت سازد: بهشت‌هایی که از پایین‌آن جـویها روان شوند وکاخها برایت بنا کند». (فرقان:۷ـ۱۰).

« وگفتند: هــرگز به‌تو ایمان نیاوریم مگراززمین چشمه ساری برایمان بشکافی یاباغی داشته باشی ازنخل وانگور ورودها درلابلای‌آنــها بشکافی یا آنکه‌آسمان‌آنطورکه پنداشتی برماپاره پاره بیفکنی. یاخدا وگروه فرشتگان را بیاوری یاخانه‌یی ازطلاتراباشد یابه‌آسمان بالاروی‌اوهــرگز به‌بالا رفتنت ایمان نیاوریم مگربرمانامه‌یی خـوانا بیاوری! بگوخدای من منزه است مگرمن جــز بشری هستم‌که پیامبرم»! (اسراء:۹۰ـ۹۳).«خدا جز به‌قدرگنجایش اوکسی را تکلیف نکند ، دستاورده‌ی او از برای اوست و بـد بارآورده‌اش به زیان او» (بقره:۲۸۶).

«وترا پرسند ازحیض. بگو: آزاری است. پس‌درقاعده‌گی از زنان‌کناره‌ـــ

« ويسألونك عن‌المحيض . قل : هوأذى . فاعتزلوا النساء في‌المحيض ، ولا تقربوهن حتى‌يطهرن، فاذا تطهرن فأتوهن‌من‌حيث‌أمركم‌الله. ان‌الله‌يحب‌التوابين ويحب المتطهرين. نساءكم حرث‌لكم فأتواحرثكم انى‌شئتم وقدموا لانفسكم واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه وبشر المؤمنين»
«كتب‌عليكم القتال وهوكره لكم. وعسى ان‌تكرهوا شيئا وهوخيرلكم وعسى ان‌تحبوا شيئا وهوشرلكم والله‌يعلم وانتم لاتعلمون »
«زين‌للناس‌حب‌الشهوات من‌النساءوالبنين والقناطير المقنطرة من‌الذهب والفضة . والخيل المسومة والانعام والحرث. ذالك‌متاع‌الحياةالدنياوالله عنده حسن المآب . قل أؤنبئكم بخير من ذالكم ؟ للذين أتقوا عندربهم جنات‌تجرى من‌تحتها الانهارخالدين

← كنيد ونزديكشان نرويد تاپاك شوندچون پاك شدند آنگونه که خدا فرموده به‌نزدشان رويدكـه‌خدا توبه‌گران وپاكيزگان رادوست دارد. زنان شماكشت از براى شماهستند وهرگونه خواهيدبه‌كشت خود دست‌آزيد وآنان رابرخود مقدم سازيد وازخـدا پروا كنيد وبدانيدكه اورا ديدارخواهيدكرد. وبه‌مؤمنان مژده ده» (بقره:۲۲۲).

«برشما جنگ واجب شده است وبرشما ناگـواراست وچه‌بسا چيزى را نپسنديدكه براى‌شمابهتراست وبسا چيزى‌رادوست‌بداريدكه براى شما بدتراست وخدامى‌داند وشما نمى‌دانيد» (بقـره :۲۱۶). «شهوت دوستى ازبراى مردمان آراستگى يافته همچون زنان و فرزندان وانباشته‌هاى زر وسيم واسبان نشاندار وچهارپايان وكشت.اين‌سرمايه‌ى زندگى‌دنياست وسرنوشت خوب نزدخداست. بگو: آياشما را بهتر از اينها آگاهى دهم؛براى آنها كه اهل پـروايند درنـزد خداوندشان باغهايى است‌كه پايين آنهاجويهاست ودرآن‌جاويدند وهمسران ←

فيها ، وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصير بالعباد »

«وسارعوا الی مغفرة من ربكم وجنة عرضها السماوات والارض اعدت للمتقين . الذين ينفقون فی السراء و الضراء ، والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين . والـذين اذا فعلوا فاحشة أوظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوبهم ـومن يغفر الذنوب الاالله ـ ولم يصروا علی مافعلوا وهم يعلمون : اولئك جزاؤهـم مغفرة من ربهم ،وجنات تجری مـن تحتها الانهار خالدين فيها ونعم اجـر العاملين »

« الرجال قوامون علی النساء بمافضل الله بعضهم علی بعض، وبما انفقوا من اموالهم فـالصالحات قانتات حافظات للغيب بماحفظ الله . واللاتی تخافون نشوزهن

→ پاك ورضايت خدا وخدابر بندگان بيناست»(آل عمران:۱۴).

«وبشتابيد به آمرزش خداوندتان وبهشتی که پهنه‌ی آن آسمانها وزمين است وآماده برای پرهيزکاران است. آنانکه درآشکارونهان بخشش می کنند و خشم فروخورند وبخشنده‌ی مردمان وخدانيکوکاران رادوست دارد . وآنانکه هرگاه بدکاری یاستمی برخودکنند به یاد خداافتند و به گناهانشان آمرزش طلبند ـوچه کسی جزخداگناهان رابخشد ـ وبه کرده‌ی خود پافشاری نکرده باشند و دانا باشند. پاداش آنان آمرزش خداوندگارشان است وبهشتهایی که درزيرآن رودها روانست جاودان درآنند و چه پاداش خوبی است برای عمل کنندگان » (آل عمران : ۱۳۳ـ۱۳۶).

«مردان نگاهدار زنانند بهسبب برتريهايی که خدا برخی رابه برخی ديگر داده و بـه بخششی که مردان ازدارايی خودکردند زنان شايسته فرمانبرانند وغيبت شوهران راآنگونه که خدانگهداشته، نگهدارنده‌گان. وآنان که ازنافرمانی شان ـ

فعظوهن واهجروهن في‌المضاجع، واضربوهن،فان اطعنکم فلاتبغوا علیهن سبیلا. ان‌الله‌کان علیاً کبیرا»
« فلیقاتل فی‌سبیل‌الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالاخرة ، ومن یقاتل فـی‌سبیل‌الله فیقتل او یغلب ، فسوف نؤتیه‌أجراً عظیما : ومـا لکم لاتقاتلون فی سبیل‌الله والمستضعفین من‌الرجال‌والنساء والولدان، الذین یقولون : ربنا أخرجنا من‌هذه القریة‌الظالم اهلها، واجعل‌لنا من‌لدنك ولیا، واجعل‌لنا من‌لدنك نصیراً . الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل‌الله والذین کفروا یقاتلون فـی‌سبیل الطاغوت . فقاتلوا اولیاء الشیطان . ان‌کید الشیطان کان ضعیفاً »
« یاایها الـذین آمنوا کـونوا قوامین لله ، شهداء بالقسط ، ولا یجرمنکم شنآن قوم علی‌ألاتعدلـوا . اعدلوا هو أقرب للتقوی ، وأتقوا الله ان‌الله خبیر

می‌ترسید پندشان دهید واز بسترشان‌کناره‌کنید وبزنیدشان پس‌اگرفرمانتان را
ردند رها سازیدشان‌که خدا بلندمرتبه‌ی بزرگ است» (نساء:۳۴).

«باید در راه خداکشتارکنند آنان‌که زندگی دنیارا به‌آخرت فروخته‌اند
هرکس درراه خداکشتارکند وکشته شود یاپیروز گردد بزودی پاداش بزرگی
واهیم داد. وچرا درراه خداکشتارنمی‌کنید و در راه ناتوانان چه مرد و چه‌زن
کودکان. آنانکه‌گویند: خداوندا مارا از این سرزمین ستمگران بیرون ببر و از
انب خود دوستی بفرست واز جانب خود برای ما یاوری قرار بده . آنانکه
مـان آورده‌اند درراه خـداکشتارمی‌کنند و آنانکه‌کفر ورزیدند درراه یاغیان
شتارمی‌کنند. بادوستان شیطان بجنگیدکه نیرنگ شیطان ضعیف است» (نساء:
۷۶-۷).

« ای کسانـی که‌گرویده‌یید برای خدا برپاشوید وشاهد عدالت باشید و
رفتاری گروهی‌شماراوادارنکندکه بی‌عدالتی‌کنید،عدالت‌کنیدکه‌به‌پرهیزکاری ـــه

بماتعملون »

« یابنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا
واشربوا ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین. قل : من
حرم زینةالله‌التی أخرج لعباده والطیبات من‌الرزق.
قل: هی‌للذین آمنوا فی‌الحیاة الدنیا ، خالصة یوم
القیامة ، کذالك نفصل‌الایات لقوم یعلمون . قل :
انماحرم ربی‌الفواحش ماظهرمنها وما بطن، والاثم
والبغی بغیرالحق ، وأن تشرکوا بالله مالم ینزل به
سلطاناً ، وأن تقولوا علی‌الله مالا تعلمون »

هراندازه‌که باآیات قرآنی ،که تکالیف حیات اسلامی‌را برای ما
بیان میکنند ومرزهای آئین اسلامی زندگانی را مشخص می‌سازند ،
پیش برویم واقعگرایی‌این‌آئین وانطباق‌آن با واقعیت‌های سرشت‌انسانی
وحدود ومرزهای نیروهای خدادادی و استعدادهای آماده به‌کار او برما
روشنترمی‌شود ، تا باندازه‌یی‌که نیرویی بیکارنماند. وبگونه‌یی‌که بیش
ازتوان‌کسی براوتکلیف‌نشود وبه‌زحمت چیزی‌که بیرون ازسرشت‌اوست
فرونیفتد .

این حقیقت ، هنگامی بروشنی تجلی می‌کندکه مثلا در آئین

← نزدیکتراست وازخدا پرواکنید که‌خدا به‌آنچه‌می‌کنیدآگاه‌است»(مائده :۸).
«ای فرزندان آدم در هرمسجد ونماز زیور خود را همراه بیاورید و بخورید و
بیاشامیدوزیاده روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد. بگو: چه‌کسی
زیورهایی را که خدا برای بندگانش بیرون آورده وروزیهای پاکیزه را حرام
کرده؟بگو: آن ازکسانی‌است که‌درزندگی‌دنیا ایمان‌آوردند، خالص‌در روزقیامت
این‌چنین نشانه‌هارا برای‌آنها که می‌دانندبیان‌کنیم. بگو: خدای من‌فقط بدکاریها
را چه‌آشکار وچه‌پنهان حرام ساخته‌است وگناه وسرکشی ناحق را وشریك‌گرفتن
برای‌خدا بدون دلیل‌واینکه برخداآنچه رانمی‌دانید،گوئید» (اعراف: ۳۱-۳۳).

برهمایی وآنچه‌که ازپیروان خود می‌خواهد ، بنگریم، چه این‌آئین ، آنها را ازهرچه‌که باعث رشد ونگهداری ازبدن آنهاست، بازمی‌دارد تا روان‌آنها زودتر، ازبندتن رهایی یابد وازاین «عدم» تاریك و ناقص و بدکاروارهد وبه‌سوی «وجود»کامل نیکوکارروشنی‌بخش بازگردد .

همچنین وقتی به‌پیرایه‌هایی‌که‌عقایدکلیسیایی به‌مسیحیت‌افزودند، بنگریم ، می‌بینیم‌که به‌وجود انسانی ـ که مرکب ازماده وروح است وچه پیوسته وناگسستنی ـ به‌دیده‌ی یك غلط ناپسند می‌نگرند ورهایی ازآن را با جدا ساختن عالم‌روح ازعالم جسد وپستی هرچیزی که مربوط به جسد است ، واجب می‌شمارند .

گذشته‌ازتکالیف طاقت‌فرسایی‌که مانند : تحمل معاشرت همسری که امکان زندگانی با وی باقی نمانده یا جـدا شدن ازاو ـ نه‌طلاق ـ به‌شرط عدم زناشویی دیگر، و... وجود دارد ! و برهمین قیاس ، دیگر عقایدکلیسیا ،که با فطرت انسان وواقعیت وجود اودرتصادم است.



اسلام دین واقعیت وحیات وحرکت است ؛ دین عمـل و برداشت است ؛ دینی است که در آن تکالیف انسانی با سرشت انسان همگـام است ، بگونه‌یی است‌که تمام نیروهای انسانی،کارخود را بدان‌گونه‌که ازبرای‌آن ساخته شده‌اند، انجام می‌دهند ودرعین‌حال ازراه‌کاروجنبش انسان وپاسخ به‌خواسته‌ها ونیروهای‌طبیعی (نه‌سرکوب‌کردن یا بازداشتن آن یا تلف نمودن ارزش ونیروی محرکه‌ی آن) ، انسان را به آخرین اوج ونقطه‌ی‌کمال ممکن اومی‌رساند .

ازاین‌روست‌که ، همان‌گونه‌که ایده‌ئولوژی‌اسلامی در جهان‌بینی

وخداشناسی خود واقعگراست ایده‌ئولوژی اسلام هم ،که برای تأمین زندگی بشراست،دارای صفت «واقعگرایی»است.ایده‌ئولوژی‌وبرنامه‌های عملی، هردو، دردین اسلام برهم منطبق وبا هم مطابقند .

ازاینروست که‌انسان‌وقتی‌باتمام‌نیروهای نهفته‌ی‌خود، به‌کارآبادانی زمین ودیگرگونه ساختن‌آن‌می‌پردازد وموجودات‌آنراگونه‌گون‌وافزون می‌سازد و تا آنجاکه خدا خواسته باشد ، در عالم ماده ، بنیادی نوین می‌گذارد ونوآفرین می‌شود، هیچگاه دربرابرخود ، ایده‌ئولوژی‌مزاحم یاآئین وبرنامه‌یی عملی مانع فعالیت خود نمی‌یابد . این هر دو، واقعی هستند وباواقعیت‌وجود انسان وامکانات وشرایطی‌که اورا احاطه‌کرده‌اند مطابقت دارند. هردوازجایی‌برخاسته‌اندکه انسان‌ونیروهاواستعدادهایش ازآنجا برخاسته‌اند .

براین اساس بودکه سنت خداوند تعالی ، انسانی را که به این ایده‌ئولوژی باورداشته باشد وحقیقت‌آن‌وبرنامه‌ی عملی‌که ازآن‌به‌دست می‌آید.را درك‌کرده باشد ؛آن توانایی بخشیده است که بر روی زمین آثاری واقعی از خود باقی بگذارد ودوش به‌دوش صلاح اخلاقی‌وپاکی ووالایی روحی ودرکمال‌همبستگی‌وهماهنگی وبا تعادل وجامعیت‌ومولد وفعال بودن ، نوآفرین عالم ماده شود:

« فطرةالله التی فطرالناس علیها. لاتبدیل‌لخلق‌الله‌ ذالك‌الدین القیم ولكن اكثر الناس لایعلمون »[1]

۱ــ سرشت خدایی، همانکه خدا مردمان را برآن سرشته‌است. برای آفریده‌ی‌خدا جایگزینی نیست اینست راه استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (روم: ۳۰)

(یکتاگراست)

پیش از تو پیامبری نفرستادیم جز آنکه به او وح
می کردیم که خدایی جز من نیست ومرا بندگی کنید

اولین پایه‌ی جهان بینی وایده‌ئولوژی اسلامی، یکتاگرایی (توحی
است[1] ... چون دراسلام توحید یك حقیقت اساسی ودرعین حال یکی
ویژگیهای آنست، جهان بینی اسلامی با این ویژگی، درمیان سایر عقا
ومکاتب فلسفی زنده‌ی جهان، ممتاز است. به‌همین مناسبت هم درای
وهم درجلد دوم این کتاب (درفصل، زیربناهای ایده‌ئولوژی اسلامی)
آن سخن می‌گوییم وازآن رودراینجا آوردیم تا نوع امتیاز عقیده‌ی اسلا
را با این ویژگی، در میان دیگر عقاید و مکاتب زنده‌ی جهان بی
نموده باشیم.

* وما ارسلنا من قبلك من رسول الانوحی الیه انه لااله الا انا فاعبدون.

۱ــ توحید نه‌فقط اعتقاد به‌یگانگی خدا بلکه‌ـ به‌اقتضای صیغهٔ باب تفعی
آن‌ــ روانه وفانی کردن همه چیز است دراو. توحیدگرایش است نه‌دانش.

توحید، خاصیت ممتازه‌ی تمام ادیان آسمانی است ، همان‌گونه
...شت نخستین بنای تمام ادیان آسمانی نیز هست وکلمه‌ی «اسلام» نیز،
...ای مطلق، نام هردینی است که آسمانی باشد ، زیرا اسلام عبارت
ازتسلیم وواگذاری خود به‌خدا وپیروی ازآئین او در تمام شؤون
...ی ، وتنها درتمام این شؤون خدا را دیدن وبا پیروی ازراه وروش
...م پسندیده‌ی او بندگی خداکردن؛ چه درنیایشها وپرستشها وچه در
...ی خارج.

اما تحریفات وانحرافاتی که عقاید پیروان‌آن پیامبران رامغلوب
...شی «سنت»های دیرینه‌ی جاهلیت نمود ، زمین راخالی ازهراعتقاد
...ح وسالمی ساخت، جزآن دینی که محمد ـ صلی‌الله‌علیه وآله وسلم ـ
...د وخدا بنیان‌آنرا از ویرانگی نگهداشت ؛ دینی که هرگز دست
...ف به‌دامن‌آن نرسید وسنت‌های جاهلی، که موج آن زندگانی‌مردم
...راگرفته بود ،آنرا ازجای برنکند ... واینجاست که امروز«توحید»
...ژگیهای این دین است.

دلیل دیگر براین‌که‌توحید خاصیت‌این‌ایده‌ئولوژی است‌عبارتست
...منه‌ی وسیعی که توحید درعقیده‌ی اسلامی و آنچه از آن سرچشمه
...یرد ، دارد وآنچه همچون ادراك واخلاق وخط‌مشی زندگی واقعی
...ن استواراست ، دامنه‌ی توحید به‌جهان‌بینی فرد مسلمان و شناخت
...ی‌فعاله‌ی جهان وسراسروجودخوداو کشیده می‌شود، همچنانکه‌فروغ
توحید سراسرجوانب زندگی او،چه نهان وچه‌آشکاروچه خرد وچه
...ن، چه پست وچه والا، ازسنت‌گرفته تا شریعت وازاعتقاد گرفته تا
... ، چه فردی وچه اجتماعی وچه دنیوی و چه اخروی ، همه وهمه

را درپرتو خویش فرا گرفته است ، بگونه‌یی که توحید همـه جا
جهانگیراوذره‌یی را فروگذارنمی‌کند.



اساس جهان‌بینی اسلامی بردوپایه استوارشده است : «الوهیت
«عبودیت». الوهیت خاص «الله» وعبودیتی‌که موجودات ماوراء ذات
آن مشترکند. خدای تعالی درصفات وویژگیهای خداوندی یکتا
بندگان، همانگونه‌که دربندگی ، مشترك ویکسانند ، همانطورازخو
الوهیت مبرا وبرهنه‌اند ؛ دووجودند[1] دربرابرهم قراردارند : خدا
بندگان ، ورابطه‌ی ایندو ربط آفریدگاری و آفریده است و رابط
خداوندگاری وبندگی.

این همان پایه‌ی نخستین جهان‌بینی وایده‌ئولوژی اسلامی ا
وقواعد دیگراسلام ازآن سرچشمه والهام می‌گیرند و به‌آن استوار
تکیه‌ی‌ایده‌ئولوژی اسلامی براین‌اصل، این صفت را یکی ازویژگی
آن ساخته است.

توحید ــ همانگونه‌که‌گذشت ــ شالوده‌ی همه‌ی ادیانی می
که ازجانب خدا آمده است وقــرآن مجید این‌حقیقت را بازگفته
قصه‌ی هرپیامبر، آنرا مجمل ولی باجزم ویقین تکرار کرده است:
« لقد ارسلنا نوحاالی‌قومه فقال:یاقوم اعبدوا
مالکم من‌اله غیره انی‌اخاف علیکم عذاب یوم‌عظ

۱ــ دووجودند درعالم‌اعتبار ودراندیشه، نه‌درواقع. زیراکه واقعیت
چیز بیشترنیست وآن خداست. واینست حقیقت توحید.

«همانانوح رابه‌سوی قوم اوفرستادیم وگفت:ای ملت خدارابندگی ک
خدایی‌جزاوندارید همانابرشماازعذاب روزبزرگ می‌ترسم»؟(اعراف: ۵۹).

« و الی عاد أخاهم هودا، قال :یا قوم اعبدوا الله مالکم من‌اله غیره أفلا تتقون ؟»

« والی ثمود أخاهم صالحا ، قال : یا قوم اعبدوا الله مالکم من‌اله غیره، قدجائتکم‌بینة من‌ربکم»

« والی مدین اخاهم شعیباً . قال : یاقوم اعبدوا الله ، مالکم من‌اله‌غیره،قدجائتکم بینة من‌ربکم»

« وهل‌اتاك حدیث موسی ،اذرأی ناراً فقال لاهله: أمکثوا انی‌آنست ناراً لعلی‌آتیکم منهابقبس أو اجد علی‌النار هدی . فلما أتیها نودی یاموسی انی انا ربك فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی وأنا اخترتك فاستمع لما یوحی . اننی انا الله‌لااله‌الا انا فاعبدنی وأقم الصلاة لذکری»

« واذقال‌الله یاعیسی‌بن‌مریم‌أأنت قلت‌للناس‌اتخذونی وامی الهین من دون‌الله . قال سبحانك مایکون لی ان أقول مالیس‌لی بحق ان‌کنت قلته فقد علمته تعلم مافی‌نفسی ولااعلم مافی‌نفسك انك انت‌علام الغیوب. ماقلت لهم الا ماامرتنی به ان اعبدوا الله‌ربی‌وربکم وکنت علیهم شهیداً مادمت فیهم. فلما توفیتنی کنت أنت الرقیب علیهم و أنت علی‌کل‌شیء شهید . ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم »

← «و به‌سوی‌عاد برادرشان هودرافرستادیم،گفت:ای‌ملت خدا را بندگی‌کنیدکه جزاو خدایی ندارید پس‌آیاهراس نمی‌کنید؟» (اعراف: ۶۵):

«و به‌سوی ثمودبرادرشان صالح رافرستادیم‌گفت: ای ملت خدا رابندگی کنید خدایی جز اوندارید دلیلی ازخدای شما برایتان‌آمده است»(اعراف:۷۳).

«و به‌سوی مدین برادرشان‌شعیب را فرستادیم‌گفت:ای ملت خدا رابندگی کنیدکه‌خدایی‌جزاوندارید‌دلیلی‌ازخدای شمابرایتان‌آمده‌است» (اعراف:۸۵).→

«وما أرسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه: انه لا اله الا انا فاعبدون»

ولی این توحید که ره‌آورد همه‌ی پیامبران راستین بود تحریف شد و با افسانه‌ها درآمیخت ؛ چه در ادیان وچه در بت پرستی‌هایی که مخلوطی از بقایای ادیان آسمانی وافسانه‌های ملل بودند ، وپاره‌یی از آن کجرویها را درفصل نخستین کتاب وپاره‌یی را درفصول دیگر آوردیم.



برای آنکه مسلم شود که توحید ، یکی ازویژگیهای جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی است ـ وپیش ازآنکه به‌دامنه‌ی این‌گونه توحید در

→ «وآیا داستان موسی‌را شنیده‌یی که آتش رادید و به‌خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من‌آتشی‌را یافتم شاید پاره‌یی ازآنرا بیاورم یاراه به‌آتش‌یابم. و چون نزدیك آتش رسید، سروشی به‌وی گفت: ای موسی من‌خدای توهستم کفشان‌خودرا بدرآر که دروادی پاکیزه‌ی طوی هستی ومن ترا برگزیدم پس به‌سروش من گوش فرادار همانا که منم الله، خدایی جزمن نیست پس مرا بندگی کن وبیادمن نماز برپادار» (طاها: ۹ـ۱۴).

«و آنگاه که خداوند فرمود: ای عیسی پسرمریم، آیا توگفتی به‌مردم که «مرا ومادرم را به‌خدایی بگیرید درکنار الله» «گفت:تومنزهی. مرا چه‌رسد که چیزی که حقیقت نیست گویم. اگرگفته بودم تودانسته بودی. آنچه دردل دارم را می‌دانی وآنچه تودانی من نمی‌دانم و تویی‌تودانای برپنهانها. جزآنچه مرا به‌آن فرمودی به‌آنها نگفتم که خدارا که خداوند من وشماست بپرستید وبندگی کنید وخود برآنهاگواه بودم تا درمیانشان بودم و چون مرا بازگرفتی توخود دیدبان برآنهایی وتویی برهرچیزی دیدبان. اگرآنان راعذاب کنی بندگان‌تویند واگر بیامرزی بازتو بزرگوارفرزانه‌یی» (مائده: ۱۱۶ـ۱۱۸).

« وپیش از تـو پیامبری نفرستادیم جزآنکه به اوالهام‌کردیم که خدایی جزمن نیست پس مرا بندگی کنید» (انبیاء : ۲۵).

ایده‌ئولوژی بپردازیم ـ بهتر آن دیدیم که به‌مفهوم الـوهیت و عبودیت (خداوندگاری و بندگی) درعقاید دیگران و به‌آن‌جهان بینی‌ها که به دو وجود ممتازدرکنارهم یا توحید بصورتی خاص، قایلند اشاره‌یی بکنیم .

به‌عقیده‌ی هندویان ، درجهان یك وجود و موجود ، کـه همان «براهما» است وجود داردکه صفات اوعبارتند از: تنهاکامل وتنهاخوبی و تنها ازلی وابدی ... وماوراءآن همه‌چیز«عدم»اند، همه چیزاین جهان وهمه‌ی اشیاءآن. ازطرفی ، می‌گویند این وجودکه خیروکمال است در «عدم»که شرونقص‌است حلول می‌کند. پس برهما (وجود) درتمام‌اجزای این جهان ـکه همان عدم است ـ حلول‌کرده است وازاین قرارتمام‌اجزاء عالم مرکب است ازوجود وعدم ، خیروشر،کمال ونقص وبقاءوفنا.

یك هندوی دین‌باور باید پیوسته بکوشد تا وجود وخیروکمال و بقایی راکه دروجود او به‌کاررفته ازعدم وشرونقص وفنای آمیخته به‌آن رها سازد تا به‌مقام «برهما» واصل‌گردد . وازاینرو این مذهب ، مؤمن را به‌فانی ساختن جسم خود ـ که همان عدم است ـ ترغیب می‌کند تـا «وجود» حلول شده دربدن راآزاد ورها سازد . این همان مقام«نیروانا» است‌که عبارت می‌باشد ازرهایی وآزادی وبازگشت به‌برهما .

برهماآفریدگاراین جهان ـ جهانی‌که عبارت ازعدم و فنا و شرو نقص است ـ نیست بلکه‌درآن حلول می‌کند ودرآن‌تدبیروتصرفی‌ندارد.

با وجوداین توحید ـ توحید حلولی ـ هندویان ، ازسه‌گانه‌پرستی (تثلیث) به‌دورنیست؛ چه، برهما یکی‌ازسه‌خدای‌آنهاست: برهما،خدای آفریننده، «ویشنو» خدای نگهدارنده و «شیوا» خدای ویـران‌کننده[1] .

۱ـسه‌گانه‌پرستی‌یهودیت ومسیحیت ازمیراثهای این‌تثلیث هندویی‌است.

تازه ، هندویان به«کارما» یعنی خدای مقدرات راکه سرورخدایان وافلاك وباعث تکراردوره‌های آفرینش و نـابودی‌آنست، نیز معتقدند[1] توحیدی با این دگرگونگی ، دیگرتوحید نیست .

مذهب «اخناتون» نیزیك نوع توحید را شامل بود زیراکه‌خدای خود «اتون» را با صفات وحدانیت وفاعلیت (که‌آفرینش و نگهداری و تدبیراین‌جهان ازآن‌جمله‌است) توصیف‌می‌کندواین‌بالاترین‌خداشناخت بشری از غیر راه ادیان آسمانی است (گرچه از تأثیر ادیان آسمانی دراین عقیده نباید غافل بود). ولـی با وجود این از شایبه‌ی عقاید بت‌پرستانه‌بدورنمانده است‌زیراهمین خورشید مادی رانماد ورمزخدای خود می‌داند واسم ایندورا مرادف هم می‌شمارد و توحید را بدین‌ترتیب با بت‌پرستی (خورشیدپرستی) عجیب درهم می‌آمیزد .[2]

ارسطو، میان خدای واجب‌الوجود وجهان ممکن‌الوجود جدایی قایل است ولی این خدای واجب‌الوجود یگانه‌ی او در برابر جهان نقشی منفی دارد ؛آفریدگارجهان نیست‌وبه‌تدبیرآن هم علاقه‌یی‌ندارد این خود جهان است‌که با شوقی‌که درآن نهفته‌ا است به سوی واجب‌الوجود درحـرکت است و خود را از حالت «امکان وجود» به «وجود» می‌رساند.[3]

۱ــ «ویشواکارما». و کلمه‌ی‌کارما بمعنای «بموجودآورنده»است‌که در سرودهای ریگ ودا یکی از وداهـا (کتب مقدس هندوها) ازآن ذکری به‌میان آمده است .

۲ــ به‌ضمیمه‌ی‌آخرکتاب مراجعه‌کنید درعنوان: «اخناتون».

۳ــ «امکان وجود» در اصطلاح فلاسفه متن ذات همه‌ی موجودات است، یعنی‌که بود ونبود آنها نسبت بەذات خودشان یکسان وعلی‌السویه است‌نه ــ

آئین ابراهیم پیغمبر ـ علیه‌السلام ـ توحید بود وفرزندان خود، اسماعیل واسحاق، را به‌این توحید وصیت فرمود. یعقوب پسر اسحاق‌هم آئین توحید داشت و در ساعت مرگ ـ بنا به‌حکایت قرآن ـ فرزندان خودرا به‌آن وصیت‌کرد :

« و من یرغب عن‌ملة ابراهیم الا من‌سفه نفسه ؟
و لقداصطفیناه فی‌الدنیاوانه‌فی‌الاخرة لمن‌الصالحین.
اذ قال‌له ربه : أسلم . قال : اسلمت لرب‌العالمین .
و وصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب : یا بنی ان‌الله
اصطفی لکم الدین ، فلاتموتن الا وأنتم مسلمون .
ام کنتم شهداء اذحضر یعقوب الموت. اذقال لبنیه:
ماتعبدون من‌بعدی؟ قالوا : نعبد الهك واله آبائك
ابراهیم واسماعیل واسحاق ـ الهاً واحداً ـ ونحن
له‌مسلمون »[1]

وچون موسی ـ علیه‌السلام ـ بر بنی‌اسرائیل مبعوث شد با خود، توحید آورد و یهودیگری آئین یگانه پرستی می‌بود جزآنکه بنی‌اسرائیل پیش ازموسی و پس‌از وی ، زلال این توحید را گل‌آلوده

← وجودشان‌ضرورت داردنه‌عدمشان. تنها به‌واسطه‌ی علل‌خارج ازخود«ضرورت» وجودپیدا می‌کنند وهست می‌شوند .

۱ـ «وچه‌کسی از آئین ابراهیم بازگردد جز آنکه خودرا به‌بلا افکند؟ وما اورا دردنیا برگزیدیم ودرآخرت ازنیکوکاران است. آنگاه‌که خدای او به اوگفت: تسلیم شو. گفت‌تسلیم‌خدای‌جهانیان شدم.وابراهیم‌پسران خودیعقوب رابه اسلام وصیت‌کرد: «پسران من خداوندبرای شما این راه رابرگزید پس بی‌اسلام ازجهان نروید.» یامگرحاضر بودیدکه یعقوب را مرگ فرا رسید. آنگاه‌که به پسرانش‌گفت: پس‌ازمن‌چه‌می‌پرستید؟گفتند: خدای تراوخدای پدران ترا ابراهیم واسماعیل واسحاق ـ خدای یگانه ـ را وماتسلیم اویم» (بقره: ۱۳۰-۱۳۳).

کردند وناصواب‌ها به‌جای‌آن گذاشتند واز برای بنی‌اسرائیل خداوندی خاص قرار دادند واورا محدود ساختند . خداوندی انتخاب کردند که قبیله‌یی بود ویهود را در برابر دیگران یاری می‌کرد ، وبالاتر ازاین تهمت ، خودرا فرزندان ودوستان خدا معرفی کردندکه آنها را به‌جرم گناه به‌کیفر نمی‌رساند... ونیز گفتند «عزیر» پیامبر، پسرخداست واز برای‌او پسرانی‌است‌که بادختران‌مردم زناشویی‌کردند وغولان [عمالقه] فرزندان‌آنها هستند وچون خداوند بیمناك بودکه مانند خود او ، خدا بشوند ؛ ازآسمان فرودآمد وزبان آنها را درهم آمیخت... و گفتند : یعقوب پیامبر یك نوبت با این خدا به زورآزمایی وکشتی برخاست و اورا برزمین‌زد وجامه‌ی اورا برکندا[1] ودر باره‌ی‌او گفتندکه درسایه‌ی باغات‌قدم می‌زند واز هوای خنك‌آن استفاده می‌کند ! و در باره‌ی او گفتندکه ازنسیم داغ لذت می‌برد !.. ودیگر افسانه‌هاکه توحید آنهارا آلوده وتباه ساخت.

۱ـ افسانه‌ی یعقوب پهلوان ازتورات. (سفر پیدایش‌باب سی‌ودو آیه‌ی ۲۵ــ۳۲: «... یعقوب تنها ماند و مردی باوی تاطلوع فجرکشتی می‌گرفت و چون اودیدکه بروی غلبه نمی‌یابد کف ران را لمس‌کرد وکف ران یعقوب در کشتی‌گرفتن با اوفشرده شد پس‌گفت مرا رهاکن زیراکه فجر می‌شکافدگفت تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم بهوی‌گفت نام توچیست؟ گفت یعقوب . گفت پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل زیرا که باخدا و انسان مجاهده کردی ونصرت یافتی ویعقوب ازاوسؤال‌کردگفت مرا ازنام خودآگاه سازگفت چرا اسم‌مرا می‌پرسی؟ واورا درآنجا برکت داد ویعقوب آن مکان را «فنی‌ئیل» نامیده‌گفت: زیرا خدارا روبرو دیدم وجانم رستگارشد». خدایی ناتوان ونادان که نه‌نام‌پیامبرخودرا می‌داند ونه زوربازوی اورا داردا

عیسی- علیه‌السلام- نیز توحید آورد، اما پس از او عقاید پیروانش به تثلیث وسه خدایی گرایید، که چون خواهند خدا را به یکتایی وصف کنند با اقانیم سه‌گانه : پدر ، پسر ، روح‌القدس وصف کنند ودر طبیعت عنصر «پسر» و مشیت او هرگروه عقیده‌یی دارند و چیزی می‌گویند ... و اباطیل دیگری که توحید این دین مقدس را ، همراه با انشعاباتی که درآن راه یافت به‌صورت خرافی مسخ کرد. (به‌فصل نخستین همین کتاب مراجعه کنید).



پس می‌توان با اطمینان ادعا کرد که عقیده‌ی اسلامی تنها عقیده‌یی است که براساس توحید کامل وناب باقی‌مانده است وتوحید ویژگی آنست که آنرا درمیان دیگر ایده‌ئولوژی‌ها وفلسفه‌ها که درجهان حکمروایی می‌کند ، ممتاز ساخته‌است :

اکنون باختصار می‌توانیم به‌بیان طبیعت توحید وحدود ومرزهای آن بپردازیم. گفتیم‌که جهان بینی اسلامی براساس دوچیز است: الوهیت وعبودیت . الوهیت خاص «الله» است . وعبودیت، ازآن ماسوای او . و گفتیم‌که خداوندتعالی تنها دارنده‌ی ویژگیهای الوهیت است وبندگان، ازآن همه‌چیز ، فقط دستی تهی دارند . و همین فلسفه‌ی تهی دستی ماسواالله ومقتضیات آن زیربنای زندگی انسان است . بنابراین عقیده ؛ «الله» تعالی درذات خود یکتاست ودر ویژگیهایش، بی‌همتا :

« قل‌هوالله‌احد . الله‌الصمد . لم‌یلد ولم‌یولد ولم یکن له‌کفواً احد »

« لیس کمثله شیء » « فلاتضربوا لله الامثال »[1]

وخدای تعالی ، آفریدگار همه‌چیز است :

« ذالکم الله ربکم خالق کل‌شیء فاعبدوه و هوعلی کل‌شیء وکیل »

« وخلق کل‌شیء فقدره تقدیراً »

« قل ارایتم ماتدعون من دون‌الله اَرونی ماذا خلقوا من‌الارض ؟ ام‌لهم شرك فی‌السماوات! ائتونی بکتاب من‌قبل هذا او اثارةمن‌علم ان‌کنتم صادقین»[2]

وخدای تعالی ، مالك همه‌چیز است :

« قل: لمن مافی‌السماوات والارض؟ قل‌لله »[3]

« ولله ملك‌السماوات والارض وما بینهما ..»

« الذی له‌ملك السماوات والارض ولم یتخذ ولداً ولم یکن‌له شریك فی‌الملك »[4]

۱ــ «بگواوخدای‌یکتاست خدای بی‌نیاز زاییده نشده ونزاییده وهمسنگی برای اونیست» (سوره‌ی‌توحید). «همانند اوچیزی نیست» (شوری:۱۱) «برای خدا مثل نیاورید» (نحل:۷۴).

۲ــ «این چنین است الله خداوندتان‌آفریدگار هرشیئی واورا بندگی‌کنید واو برهرچیزی وکیل است» (انعام:۱۰۲).

«وهمه چیزرا خداآفرید وآنرا دراندازه‌یی‌قرارداد» (فرقان: ۲). «بگو: آیاآنچه جزخدارا می‌خوانید دیده‌یید؟ بمن نشان دهید از زمین چــه چیزی را آفریدند؟ یامگر درآسمانها شریکندا نوشته‌یی ازپیش‌ازاین بیاورید یا نشانه‌یی اگرراستگویانید» (احقاف: ۴).

۳ــ «بگو: آنچه در آسمانها وزمین است ازکیست؟ بگو. ازخداست!» (انعام: ۱۲).

۴ــ «وازخداست سالاری‌آسمانهاوزمین‌ومیان‌آندو» (مائده: ۱۷). «آنکه سالاری‌آسمانها وزمین ازاوست وفرزندی نگرفته و در قلمرو او شریکی نبوده است» (فرقان : ۲).

وخدای تعالی، روزی دهنده‌ی همه‌ی موجودات است .

« یاایهاالناس اذکروا نعمت‌الله علیکم . هل‌من‌خالق غیرالله یرزقکم من‌السماء والارض ؟ لااله‌الاهوفانی تؤفکون »

« وکاین من دابة لاتحمل رزقها، الله‌یرزقها وایاکم»

« وما من دابة فی‌الارض الا علی‌الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها »[1]

وخدای تعالی ، مدبر وگرداننده ونگهدارنده‌ی همه چیز است:

« ان‌الله یمسك السماوات والارض أن تزولا ولئن زالتا ان‌أمسکهما من‌أحد من‌بعده »

« ومن‌آیاته أن تقوم السماء والارض بامره »

« و کل‌شیء أحصیناه فی‌امام مبین»[2]

وخدای‌تعالی ، توانای چیره برهمه‌چیز است :

« وهوالقاهر فوق‌عباده و یرسل علیکم حفظه حتی اذاجاء أحدکم الموت توفته رسلنا وهم لایفرطون. ثم ردوا الی‌الله مولاهم الحق، له‌الحکم وهوأسرع الحاسبین »

۱ــای مردمان به‌یادبیاورید نعمت‌های خدارا برشما. آیاآفریدگاری جز ...ا هست که ازآسمان وزمین به‌شما روزی رساند؟ خدایی جزاونیست پس‌کجا ...گردان می‌روید» (فاطر:۳). «وچه جنبندگانی که روزی خودرا نمی‌کشندخدا ... آنها و به شما روزی می‌دهد» (عنکبوت:۶۰). «جنبنده‌یی برزمین نیست جز ...که روزی او برخداست وجایگاه وسپردنگاه اورا می‌داند» (هود:۶).

۲ــ «خداوندآسمانها وزمین را ازپاشیدن نگهدارد واگرپپاشند جز اوچه ...سی آنهارا نگهدارد» (فاطر: ۴۱).

«وازنشانه‌های اوآنکه‌آسمانها و زمین به‌فرمان او برپایند» (روم:۲۵). ...هرچیزرا در راهنمایی روشنی احصاکردیم» (یاسین: ۱۲).

« و هوالقادر علی‌ان یبعث علیکم عذابا من‌فوقکم اومن تحت ارجلکم، او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم بأس بعض »

« قل: ارایتم ان اخذالله سمعکم وابصارکم و ختم علی‌قلوبکم، من‌اله غیرالله یأتیکم به » ؟[1]

وهمه‌ی بندگان خدا به‌بندگی وفرمانبرداری او اقرار دارند:

« ثم‌استوی الی‌السماء وهی‌دخان. فقال‌لها وللارض: ائتیاطوعاً اوکرها قالتا اتینا طائعین»

« ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بامره . ثم اذا دعاکم دعوة من‌الارض اذا انتم تخرجون . وله من فی‌السماوات والارض.کل له قانتون »[2]

« ولله یسجد مافی‌السماء و ما فی‌الارض من دابة

۱ـ «واوست چیره‌بر بندگان و بر شما نگهبانانی می‌فرستد تاهرگاه مرگ یکی ازشما فرارسد فرستاده‌های ماجان اورا بازگیرند و آنان‌کوتاهی نکنند. و سپس به‌سوی خدا سروروراستین‌شان بازگردانده شوند فرمان از اوست و او زود حسابرستراست» (انعام :۶۱).

«واوست توانابر آنکه‌برشماعذابی‌ازبالای سرتان‌یااززیرپایتان برانگیزاند یاشماراگروهها ودسته‌ها سازد وزوربرخی رابه‌برخی دیگربچشاند»(انعام:۶۲).

«بگوآیا اگرخداگوشها وچشمانتان رابگیرد وبردلهاتان مهرکندکیست‌آن‌خدایی جزالله‌که‌آنرا به‌شما بازگرداند» ؟ (انعام: ۴۶).

۲ـ «سپس برآسمان که دودی بود قرارگرفت و به‌آن و به‌زمین‌گفت : خواسته یانخواسته. به‌نزد من‌آیید،گفتند خواسته وآمدیم.(فصلت: ۱۱).

«وازنشانه‌های اوآنکه‌آسمان وزمین به‌فرمان‌او برپایند وآنگاه‌که یادعوتی شماراازمین بخوانند ناگهان ازآن بیرون می‌شوید. وازاوست‌آنچه درآسمانها وزمین است وهمه فرمانبرداراویند»(روم: ۲۵).

« والملائکة وهم لایستکبرون »

« وان من‌شیء الایسبح بحمده »



به‌همین مقداراز بیان دامنه‌ی توحید درجهان‌بینی و ایده‌ئولوژی
سلامی بسنده می‌کنیم ... و دانستیم‌که الوهیت ، خاص «الله» ـ تعالی ـ
ست وعبودیت ازآن هرآنچه جزاوست وبرقراری رابطه‌ی خلق وخالق
اساس عبودیت است وبس، نه رابطه‌یی براساس نسب وپیوند سببی و نه
شارکت ومشابهت درذات یا صفات‌یا مختصات وی. وهمین مقدار برای
بات آنکه توحید ویژه‌ی اسلام است کافی‌است و تفصیل این مطلب در
لد دوم ودرفصل حقیقت «الوهیت وعبودیت» خواهدآمد... جز آنکه
خن ازتوحید ناتمام‌خواهد بود اگرـ برهمین‌گونه اختصارـ به‌مقتضیات
نین توحید مطلق وکامل وشامل وبرنده وکوبنده ودقیقی ، در زندگی
ر، اشارتی نکنیم ... واین مقتضیات نیز نشان دهنده‌ی ویژگـی این
اصیت درعقیده وفکراسلامی می‌باشند :

یکی از مقتضیات توحیدالوهیت ، دیگرگون ساختن زندگانـی
شری است ، همانطورکه‌دراعتقاد واندیشه ودرضمیرآنها نیزویژگیهای
لوهیت ، خاص خدا است .

مسلمان ، معتقد است‌که خدایی جزالله ومعبود و خالق و رازق و
بب سوز وسبب ساز وچرخاننده‌ی اموراوواموزتمام عالمی‌جزاونیست ؛
ازاینرو درپرستش ودرخواهش‌ها وامیدهاوبیم‌وپرهیزها فقط روی‌به او
ی‌آورد ؛ همچنین معتقد است که فرمانفرمایی جز خدا و قانونگذار و
ندگیساز بشر وسازنده‌ی روابط اوبا جهان وانسانهای همجنس او جز

الله کسی نیست ؛ وازاینروست که قانون وشیوه‌ی زندگی و معاش و قواعد ارتباطات ومعیارارزشها وقراردادها را بیکسان ازوی دریافت می‌کند.

پس، درپرستش و بندگی ودرخواهش وامید وبیم وپرهیز؛ روی دل به‌خداوند آوردن و بس، همچنانکه‌دردریافت‌قانون وآئین‌زندگی‌وپایه‌های مناسبات بشری ومعیارارزشها، هردوازخاصیت توحید ـ به‌آن شکلی‌که درجهان‌بینی اسلامی هست ـ برمی‌خیزند وهردوقلمرودامنه‌ی توحید را بیکسان ـ هم‌دردرون‌مسلمان‌وهم‌درزندگانی‌برونی‌او ـ مجسم‌می‌سازند.

قرآن مجید میان عقیده‌ی توحید ومیان مقتضیات‌آن در ضمیر و درزندگی خارجی رابطه‌یی مستحکم برقرارمی‌سازد وتمام تکالیف یك مسلمان را ، چه‌درزمینه‌ی شعورباطنی وچه درعبادت واعمال شرعی‌او، بسته‌ی یکتایی خدا ویکانگی فاعلیت وسلطه‌ی او درجهان مـی‌داند ؛ توحید وآثارفاعلیت وچیرگی خدا را درجهان و درزندگانـی دنیوی و اخروی بشرونیزفرمان‌پیروی ازراه خدا را به‌این سبب‌که لازمه‌ی‌توحید خداوندی وسلطه‌ی اوست ، همه را دریك روال می‌آورد :

« والهکم اله واحد لااله‌الاهوالرحمن‌الرحیم . . .
ان فی‌خلق‌السماوات والارض‌واختلاف اللیل‌والنهار
والفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما
انزل‌الله من‌السماء من‌ماء فاحیابه الارض بعدموتها
وبث‌فیهامن‌کل‌دابة وتصریف‌الریاح والسحاب‌المسخر
بین‌السماء والارض لایات لقوم‌یعقلون.. ومن الناس
من‌یتخذ من‌دون‌الله اندادایحبونهم کحب‌الله والذین
آمنوا اشد حباًلله .. ولویری الذین ظلموا اذیرون
العذاب‌ان‌القوةلله جمیعا وان اللهشدید العقاب . اذ
تبرا الذین‌اتبعوا من‌الذین‌اتبعوا ورأوا العذاب‌وتقطعت

بهم‌الاسباب.. وقال‌الذین اتبعوا: لوان لناکرة‌فنتبرأ
منهم کما تبرؤوامنا ! کذالک یریهم الله اعمالهم
حسرات‌علیهم‌وماهم بخارجین‌من‌النار... یاایهاالناس
کلوامما فی‌الارض حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات
الشیطان‌انه‌لکم‌عدومبین. انمایأمرکم بالسوء والفحشاء
وأن تقولوا علی‌الله مالا تعلمون. و اذا قیل‌لهم :
اتبعوا ما انزل الله قالـوا : بل‌نتبع ماالفینا علیه
آباءنا. اولوکان آباؤهم لایعقلون شیئاً ولایهتدون؟
و مثل‌الذین کفرواکمثل الذی ینعق بمـا لایسمع الا
دعاء ونداء صم‌بکم‌عمی‌فهم لایعقلون... یاایهاالذین
آمنوا کلوامن‌طیبات مارزقکم واشکروا لله ان‌کنتم
ایاه تعبدون. انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم
الخنزیر وما اهل به لغیرالله فمن اضطر غیرباغ
ولاعاد فلااثم علیه ان‌الله غفور رحیم» [1]

۱ــ «وخدایتان خدایی یکتاست خدایی جزاوکه بخشایشگرمهربان‌است،
ت..درآفرینش‌آسمانها و زمین وآمد ورفت شب وروز وآن‌کشتی‌که دردریا
ودمردمان‌روان‌است‌وآنچه‌خدااز‌آسمان(آب)فروفرستادوزمین راپس‌ازمردنش
ه ساخت وازهرگونه جنبنده درآن‌گسترانیدوبادهای توفنده وابرهای تسخیر
، میان‌آسمان وزمین نشانه‌هایی برای‌آنهاکه خرد می‌ورزند،هست.. وعده‌یی
ردمان همانندهایی برای خداگرفته‌اندکه‌آنها راهمچون خدا دوست دارند و
نکه ایمان‌آورده‌اندخدارا بیشتردوست دارند... واگرآنانکه ستم‌کردند، وقت
ن عذاب، همه‌ی نیروها را دردست خداببینند وآنکه خدا سخت‌گیر است..
گاه‌که پیروان ازرهبران بیزاری جویند وعذاب رابینند وسبب‌ها بریده شود و
نکه پیروی‌کردند: اگربازگشتی برای ماباشد ازآنها بیزاری خواهیم جست
ینانکه ازمابیزاری جستند.. اینچنین خداکارهاشان راحسرتی برایشان‌می‌نماید
آتش‌بیرون نیستند... ای‌مردمان هرآنچه درزمین حلال وپاکیزه است‌بخورید
ای‌پای‌شیطان‌پانگذاریدکه اودشمنی است برای شماآشکارا. شمارابه‌بدی‌ـــه

با تأمل در این آیات ، مشاهده می‌شود که آغاز سخن ، یکتایی خدا و یگانگی الوهیت است و پس از آن معرفی چشم‌انداز جهان ، که جلوه‌گاهی از قدرت خداوندی است ، و پس از آن مناظر رستاخیز که صحنه‌ی سلطنت بی‌رقیب خداست ، و پس از همه‌ی اینها به‌مردم فرمان میدهد که از دین خدا و حلال و حرام آن پیروی کنند و از پیروی شیطان خودداری نمایند و از آنان که از سنت‌های جاهلیت پیروی می‌کنند بدگوئی می‌کند زیراکه شریعت (ایده‌ئولوژی) را از خداوند باید فراگرفت نه دیگران ، و سپس به‌آنان که گرویده‌اند فرمان می‌دهد که از تمام لذتهایی که خدا بـر آنها روا داشته ، بهره‌برگیرند ، اگر خدا را می‌پرستند و بس ـ و آنچه را که خدا برآنها ناروادانسته برمی‌شمارد ، زیرا تنها اوست کـه حلال و حرام می‌کند ، همچنان‌که تنها معبود است و یکتاگرداننده‌ی کارجهان و یگانه فرمانروای روزواپسین و یکتا پرستی (توحید) او بدون تجلی در آداب و شریعت و حساب ، ناتمام است .

مانند این شیوه‌ی پیوسته و مرتبط ، که بازگـو کننده‌ی توحید ...

← و زشتی امر می‌کند و گفتن چیزهایی که نمی‌دانید به‌خدا. وهرگاه به‌آنان گفته می‌شد پیروی از آنچه خدا فرو فرستاده بکنید می‌گفتند: نه‌بلکه ازآنچه پدرانمان را بر آن دیدیم پیروی کنیم. اگرچه پدرانشان چیزی‌را نمی‌فهمیدند وراه‌نمی بردند؟!.. ومثل آنانکه کافرشدند، مثل آنهایی است که‌نعره به‌کسی زندکه جزصدا وبیانی نمی‌شنود کرولال‌وکوری وآنان‌نمی‌فهمند.. ای کسانی که گرویده‌اید ازروزی‌های پاکیزه‌تان بخورید وخدا راسپاس گزاریـد اگر او را بندگی مـی کنید. فقط گوشت مردگان و خون وگوشت خوك وکشته‌ی بی‌نام خدا برشما حرام است و برای کسی که ناچار است نه‌سرکش وهمیشه‌گر، گناهی نداردکه خدا بخشنده و مهربان است.»

علوه‌های آن باشد، در قرآن بسیار است و بی‌مناسبت نیست که برای توضیح بیشتر مثالی دیگر بیاوریم تا روش قرآن را در بیان جهان‌بینی اسلام و زیربناهای آن جامعتر و کاملتر بیابیم:

«وکذالك أوحینا الیك قرآنا عربیاً لتنذر ام‌القری ومن حولها وتنذر یوم‌الجمع لاریب فیه، فریق فی الجنة و فریق فی‌السعیر. ولوشاء الله لجعلهم امة واحدة ولکن یدخل من‌یشاء فی رحمته والظالمون مالهم من‌ولی‌ولانصیر... أم اتخذوا من‌دونه اولیاء؟ فالله هوالولی‌وهویحیی الموتی وهوعلی‌شیء‌قدیر.. و ما اختلفتم فیه من‌شیء فحکمه الی‌الله ذالکم الله ربی علیه توکلت و الیه انیب ... فاطر السماوات والارض جعل لکم من‌انفسکم ازواجاً و من‌الانعام ازواجاً یذرؤکم فیه لیس کمثله شیء وهوالسمیع البصیر. له مقالید السماوات والارض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه بکل‌شیء علیم ... شرع لکم من‌الدین ماوصی به‌نوحاً والذی أوحینا الیك، وما وصینا به‌ابراهیم وموسی وعیسی! أن أقیموا الدین ولا تتفرقوافیه. کبرعلی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من‌یشاء ویهدی الیه من ینیب. وما تفرقوا الا من‌بعد ماجاءهم العلم بغیاً بینهم - ولولاکلمة سبقت من‌ربك الی‌أجل مسمی‌لقضی‌بینهم وان الذین أورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب.. فلذالك فادع، واستقم‌کما أمرت ولا تتبع اهواءهم وقل: آمنت بما انزل‌الله من‌کتاب و أمرت لاعدل بینکم، الله ربنا وربکم، لنا اعمالنا و لکم

اعمالکم لاحجة بیننا و بینکم ، الله یجمع بیننا و ا
المصیر»[1]

با نگرش دراین سلسله آیات می‌بینیم که نخست سخن از وحی
رسالت است ووعده‌ی روزرستاخیزوحسابرسی، وازاختلاف نهایی مؤم
وکافران، بسان اختلاف دنیوی وروش وراهشان، وسخن ازاعلان فرمانفرما
وچیرگی مطلق خدا درروزحساب و پس از آن و بیان ولایت خداست

۱- «واینچنین برتوقرآنی عربی الهام کردیم تاشهروحومه‌ی آنرابترسا
وازروزی که همه گردآیند و بی‌شك، بیم‌رسانی گروهی در بهشتند وگروهی در جه
واگر خدا می‌خواست آنها را یك دسته می‌ساخت ولی آنکس که بخواهد
رحمت خود داخل می‌کند و ستمگران یاوریاوری ندارند... مگرآیا جز خ
دوستانی گرفته‌اند؟ خداست دوست واو مرده را زنده مـی‌سازد و او برهرچیز
تواناست.. درهرچه اختلاف داشتید حکم آن نزد خداست اینست الله خدای م
توکل من به‌او و بازگشت من به‌سوی اوست.. آفریدگار آسمانها و زمین
خودتان همسرانی آفـرید واز چهارپایان جفتهایی و شنوا و بیناست. کلیدها
آسمانها وزمین ازاوست روزی راازبهرهرکه خواهد می‌گشاید و به‌اندازه، ز
که بهرچیزی داناست .. راهی برای شما نهادکه به‌نوح وآنچه بـرتو الہ
کردیم وصیت شد وآن که به‌ابراهیم وموسی وعیسی توصیه شدکه دین را بر
کنید ودرآن پراکنده نشوید برمشرکان بزرگ‌است آنچه که به‌آن می‌خوانیدشا
خداوند هرکه راخواهد برمی‌گزیند وهرکه را بازگردد به‌سوی خود راهنما
می‌کند. وجزپس از دانایی پراکنده نشدند ازروی سرکشی واگر نبودکلمه
ازخدایت تابه‌وعده‌ی معلوم، جزایشان را داده بود و آنانکه کتاب پس ازآ
بدیشان رسید درشك وتردیدند.. برای همین بخوان وبایست آنگونه فرماندا
واز دلخواه‌آنان پیروی مکن و بگوگرویدم به آنچه خدا ازکتاب فروفرستا
دستور دارم که درمیانتان به‌داد داوری کنم. الله خدای ما و شماست،کارهای ما
آنماوکارهای شما ازآن شما ، میان ما و شما دلیلی باقی نماند، خدا مارا گ
آورد وسرانجام به‌سوی اوست».

قدرت متجلی درزنده ساختن مردگان، وسپس حکمروایی مطلق واختصاص آن به‌خداوند سبحانه است ، همچنانکه توکل وزاری فقط به‌درگاه او رواست و به‌دنبال آن نشان دادن دیدگاه قدرت او درآفرینش آسمانها و زمین است وجفت آفرینی مردمان وچهارپایان به‌ما ونیز بیان بی‌همانندی او «لیس کمثله شیء» وبی‌مانندی قدرت او: «له مقالید السماوات والارض» و تنهاروزی‌دهنده بودن او: «یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر»... وبه‌دنبال یگانگی خدا درذات وصفات وفاعلیت وسلطه ، بیان اختصاص مقام قانونگذاری به‌ذات مقدس او، نه‌فقط دراین آخرین رسالت بلکه ازآغاز رسالت‌ها :

«شرع لکم من الدین ماوصی به‌نوحا والذی اوحینا الیك وماوصینا به‌ابراهیم وموسی وعیسی».

وتصریح به‌این نکته که‌جاده‌ی صواب «شرع» همان «دین» است .[1]

وسرانجام به‌پیامبر خود ــ صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ، فرمان می‌دهد تا که مردم را به‌آنچه‌که بنام دین مقررفرموده است ، بخواند وپایداری نماید، واورا ازپیروی دلخواه مردم باز می‌دازد وایمان وباوراو را به دین خدا بافرمان دادگستری ــ یعنی قضاوت برابردین درمیان مردم ــ توأم می‌سازد وشکاف عمیق میان مؤمنان پایبند دین خدا وغیرآنها را ، ونیز بازگشت نهایی به‌سوی خداوندی که‌سرانجام کارها نزد اوست ... را بیان می‌دارد.

---

۱ ــ کمال نادانی یاغرضورزی است که بادانستن معنای شریعت که به معنای طریقه وجاده‌ی صواب وصراط مستقیم است، برای فریبکاری ومشغول کردن مردم وکمك به‌استعمارهای خارجی و داخلی، لفظ مرادف آن «طریقت» را در مقابل آن برای اجرای مقاصد خود وسواری ازمردم به‌کاربریم و دربرابراینهمه حقایق طبیعی وخارجی دکانی بازکنیم باکالایی ازموهومات وخرافات و باتشریفات و رسومی که مرده ریك مرتاضان هند وراهبان مسیحی است.

این دونمونه برای بیان ارتباط کامل ، درجهان بینی ، میان توحید (یکی ساختن)، الوهیت وفرمانفرمایی و بیان معنای توحید وقلمرو آن در زندگانی انسانی وتقریر این نکته که توحید به این معنا و این وسعت از ویژگیهای عقیده‌ی اسلامی است ،کفایت می‌کند .



اکنون جای آنست که سخنی از آثار خاص این گونه اعتقاد ، بر عقل وقلب وزندگی بشر سخنی بگوییم ، آثاری که چیز دیگری آن را دارا نیست . جهان بینی وایده‌ئولوژی اسلامی است ـ که برپایه‌ی توحید است ـ درقلب وعقل انسان ، نوعی خودداری و«انضباط» ایجاد می‌کند که‌درادراکات‌وارزشهاوعقیده ورفتاراوراازتزلزل‌ووارفتگی‌نگاه‌می‌دارد کسی که ازالوهیت ، شناختی به‌این صورت داشته باشد وحدود عبودیت را نیز کاملا درك کند ، حدود سیرومسیرخود را مشخص و معین خواهد ساخت وبا دقت وضبط خواهد شناخت که خود کیست ؟ هدف وجود او چیست ؟ ومرز توانائی او تاکجاست ؟ همچنانکه حقیقت هر چیز جهان ونیروی فعاله‌ی آنرانیزخواهد شناخت. به‌همین دلیل درباره‌ی موجودات جهان شناختی معین و رفتاری حسابشده و دور از وارفتگی و یا تزلزل خواهد داشت .

انضباط دراندیشه ، سبب انضباط درطبیعت عقل ومعیارهای آن درطبیعت قلب وارزشهای آنست‌وسروکارداشتن‌با سنت‌های‌جاودانه‌ی‌خدا پس ازآن ، والهام‌ازآن، این انضباطرا افزون ساخته وآنرامستحکم‌تر ونیرومندترخواهدساخت.

این نکته را هنگامی می‌فهمیم که بین یك مسلمان ،که باخدا

یکتا وخالق ورازق وقادروقاهر ومدبر ومتصرف سروکار دارد با پیروان دیگرعقاید چه‌آنهاکه به‌دوخدای نقطه‌ی مقابل، مانند خدای خوبی و خدای بدی معتقدند وچه‌آنها که با خدایی موجود ولی حلول شده در عدم ،اعتقاد دارند وچه‌آنهاکه به‌خدایی پایبندندکه به‌کارخود ودیگر چیزهای جهان نمی‌پردازد ، یا با خدایی‌که همان ماده‌ی جهان است و نه‌می‌شنود و نه‌می‌بیند و به‌یك حالت نیست سروکاردارند ، مقایسه‌کنیم . عقایدی‌که نه‌عقل درآن براساس ثابتی استوارمی‌باشد و نه‌قلب .



این جهان‌بینی تخم استقامت‌وراستگرایی را دردل ودرعقل‌انسان می‌کارد . زیرا انسانی‌که درشناخت خدای خود وصفات ومناسبات او با بندگانش به‌این مرز«مضبوط» رسیده باشد ، بدون شك دررابطه‌ی عقلی و قلبی خود با وی پابرجا خواهد بود و دوچار اضطراب و پریشانی نخواهد شد .

مسلمان براثرشناخت واقعی خدای خود وپیوند با او، ازپسند و ناپسند خاطراوبخوبی‌آگاه است ومی‌داندکه به‌پسند اوجز ایمان به‌او و شناخت اوبا همان صفاتی‌که داراست وپایداری درراه وروش او راهی وجود ندارد ؛ دیگرنه با فرزندی وخویشاوندی ، خود را به‌اومی‌بندد و نه با تعویذ خط وشفاعت به‌وی نزدیکی می‌جوید ونه او را به‌راهی ، جزراه اطاعت امرونهی وپیروی ازآئین وحکم اوبندگی می‌کند.

اینگونه شناخت‌است که‌دردل‌وعقل‌او، راستگرایی به‌بارمی‌آورد؛ راستی دراندیشه وعقیده وراستی درراست رفتاری... و به‌دلیل آنکه این جهان بینی دراندیشه وعمل ، دارای روشنی و سادگی وآسانی است

بحدی‌که هرکه میان‌آن با خداشناسی‌کلیسیایی (مبتنی براقانیم ثلاثه ،
مفهوم فرزندی عیسی برای خداکه به‌اعتقاد مسیحیان اتحاد بـا آن تنه
راه رستکاری است ومفهوم «گناه» موروثی بشر که بدون اتحاد با مسی
ازآنها زدوده نخواهد شد و... وسایر لغزها ومعماهایی‌که دراین‌زمینه
دارند*) درباره‌ی‌طرفداران طبیعت نیزچیزهایی مشابه اینان‌می‌شنویم
طبیعتی‌که نه‌می‌شنود ونه می‌بیند ونه‌امرونهی می‌کند و نه از بندگانش
فضیلت وعمل می‌خواهد[1] ونه ازرذیلت‌وبیکارگی[2] آنها جلوگیرست.

اینها که از حقیقت خدای خود بطور جزم چیزی نمی‌دانند ،
هرروزچیزی ازنودرآن می‌یابند وصفت یاطبعی تازه درآن می‌شناسند ،
شناخت‌آنها اصولا به‌وسیله‌ی‌تجربه یا تصادف است،کجا برمنهج و راه
ثابت واستوارقرارخواهندگرفت وکی عقل یا قلب آنها طرزی شایسته و
بایسته درپیش خواهد داشت.

دیگراعتقادها ومعتقدها ـ که‌درسرآغازکتاب‌وبقیه‌ی فصول‌ازآنه
یاد شده ـ نیزهمین حال را دارند ، چه هیچیك توانایی‌آنرا ندارندک
به‌طرفداران خود درعقیده و عمل ضبط واستقامت، بدهند همچنانیکـ
نشانه‌ی خاص همه‌ی‌آنها پیچیدگی ونامفهومی ودرهم‌آمیختگی‌است.

ازاینرو، اولین احساسی‌که قلب وعقل دربرابرعقیده‌ی اسلامی‌در
خود می‌یابد ، راستکرایی وسادگی‌وروشنی‌آنست ، همان نشانه‌ی‌خاص

---

* ـرجوع شود به «مسیحیت» ضمیمه‌ی‌آخرکتاب.

۱ـ نظرمؤلف ازطبیعت همان «ماده» است وگرنه طبیعتی‌که قرآن‌معرفی
می‌کند هم می‌شنود وهم می‌بیند وهم ازمردم فضیلت وعمل می‌خواهد.

۲ـ لفظ « خلق » را ، بتناسب جمله‌ی فارسی ، به بیکارگی وایستایی
ترجمه کردیم.

اسلام که غربیهای معاصر را که به‌سوی اسلام کشیده شده‌اند و به‌مسلمانی گراییده‌اند ، از آن سخن می‌گویند ومردم عقب مانده‌ی افریقا و آسیا هم ازقدیم تا به‌امروز با سراغ همین نشان به‌اسلام گرویده‌اند ، این خاصیت اسلام ازفطرت برخاسته است وانسان متمدن و انسان عقب مانده هر دو درآن مشترکند .



این ایده‌ئولوژی وجهان شناخت، عهده‌دار تمرکز شخصیت‌وانرژی فرد وجامعه‌ی مسلمان است وبازدارنده‌ی اوازگسستگی وپریشانی‌سوقات سایرعقاید ومکاتب . وجود انسانی ،که دراصل آفرینش یك گوهر است [نه‌زیك‌گوهر] ، درتمام مظاهروفعالیت وعمل خود نیزبا خدایی یکتا رودرروست ؛ دراعتقاد واندیشه ، درپرستش وپویش ، ودرقانونگذاری وپیروی ازقانون وخلاصه دردنیا و آخرت با چنین خداوند و با چنین خداوندی سروکار دارد. هرگز با اعتقاد به‌خدایان‌گوناگون یا به‌عناصر مختلف موجود دریك خدا یا قوای جور وناجورکه برخی در حوزه‌ی خداوندی خداست وبعضی ازحوزه‌ی قدرت او بیرونند و با وی دشمنی می‌کنند ، یا به‌وجود عوامل‌گوناگون و نامفهوم درخداکه اورا مقهور خود سازند ، یا به‌نیروهای طبیعت‌که نه‌وجودشان حدی دارد ونه‌برای آنها قانونی موجود است ، نیروهای خود را پراکنده نمی‌سازد.

قبله‌یی برای اعتقادوشعوروعبادت وقبله‌یی دیگر برای رژیم‌زندگی ازبرای خود نمی‌گزینند ؛ هم اعتقاد و هم عمل را از یك منبع دریافت می‌کند وضمیروشعورباطن اوهمانند فعالیت‌وعملش پیرویك ناموس‌است، ناموسی که نه‌تنها بروجود انسان بلکه به تمام جهان حکمفرماست .

انسان درسایه‌ی همین‌وحدت ناموس حیات، بدون پراکندگی‌وگسستگی نیروهای طبیعی خود با جهان ارتباط دارد.

این تمرکزوتجمع قوا، نیرویی سهمگین به‌وجود می‌آورد که هیچ چیز تاب مقابله‌باآن راندارد ورمزخوارق عاداتی‌که عقیده‌ی‌اسلامی درزندگانی وتاریخ بشری به‌وجودآورده، همین است ونیرویی‌که منشأ این خوارق عادات بوده، سرچشمه‌یی چون جهان‌بینی و ایده‌ئولوژی اسلامی داشته است، نیرویی‌که در خود مجتمع و با جهان متحد و در سازش است، اتحادی‌که نشانه‌ی‌اشتراك درناموس‌وحدت‌است‌و گذرگاهی به‌سوی یکتایی خدا وخداوند یکتا.



اکنون می‌پردازیم به‌تنها اثرویژه‌ی این‌شناخت واین‌ایده‌ئولوژی درنهاد مسلمان ودرزندگی فردی او دراجتماع اسلامی و درفعالیتش با انگیزه‌ی توحید... «آزادی»... ویا به‌تعبیربهتر«تولدی از نو» برای انسان!

اختصاص الوهیت به‌خدای یگانه و اشتراك بقیه‌ی موجودات در بندگی ودرپیراستگی ازویژگیهای خداوندی، دارای این اثر خواهد بودکه بشر، هم درقوانین مربوط به‌زندگی وهم درتشریفات مربوط به عبادات، جز به‌خداوندی‌خود «الله»روی نیاورد، زیراکه لازمه‌ی یکتایی خدا، چیرگی اوست ـ مهمترین خاصیت الوهیت ـ که نه‌بهدینی رادرآن ستیزی است ونه‌جزبیدین‌را درآن یارای سخن. آیات قرآن مجید،این مطلب رابه‌گونه‌یی‌که جای‌شك یا ستیزی درآن نماند، تعریف وتحدید کرده‌اند:

« ان الحكم الالله ۰ أمرالا تعبدوا الاایاه . ذالك الدين القيم »
«ام‌لهم شركاء شرعوالهم من‌الدين مالم يأذن به‌الله؟»
« ومن‌لم يحكم بما انزل الله فأولئك‌هم الكافرون »
« فلا وربك لايؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لايجدو افى انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً »[1]

اسلام، خداوند را هم مرجع قانون وهم قبله‌ی پرستش می‌داند و این هردورا از لوازم توحید خدا و ویژه‌ی الوهیت او ، همان‌گونه‌که بازگشت وسرپیچی ازهریك ازاین دو را ـ هما نطورکه درآیات پیشین دیدیم ـ خروج ازایمان واسلام .

« اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من‌دون الله ـوالمسيح ابن‌مريم ـ وما أمروا الا ليعبدوا الهاً واحداً لااله‌الاهو سبحانه عمايشركون »[2]

آن اهل‌کتابی‌که این‌آیه ازآنها سخن میگوید، مسیح پسرمریم

۱ـ حکومت جز ازبرای خدا نیست. فرمودکه جزاورا نپرستید. اینست آئین استوار.(یوسف:۴۰).
«مگرآیاشریکانی دارندکه‌آئین بدون اذن خدا می‌سازند»(شوری:۲۱).
«وآنانکه جز به‌آنچه خداوندنازل‌فرموده‌حکم کنند،کافرانند»(مائده:۴۴).
«نه به‌خدای توسوگند ایمان نیاورند مگردرآنچه نزاع دارند حکم‌کنی ودردل خود سختی‌یی ازحکم تونیابند وتسلیم شوند»(نساء:۶۵).

۲ـ « پیشوایان مذهبی وتارکان دنیاشان را دوراز خدا ـ و مسیح پسر مریم را ـ به خداوندی گرفتند با آنکه فرمان داده نشده بودند مگر آنکه خدایی یگانه راپپرستندکه خدایی جزاونیست. ازآنچه برایش شریك می‌سازند منزه است» (توبه:۳۱)

را برای عبادت وسنن مذهبی به خدایی برداشتند و رهبران روحانـی خودرا ـ نه به‌این معنا بل به معنای مرجعیت دریافت قانون و حکم ـ به‌خداوندی‌گرفتند وآیه‌ی مبارکه، این دوگونه خداپرستی را دریکجا ودرکنارهم آورده وبیان داشته استکه تمام این‌گونه رفتارها ، مخالفت مأموریت بشر درخدا پرستی است ؛ و مسیحیان را با دلالت صریح این آیه، به‌سبب این‌عملشان محکوم به‌شرك «چند خدایی» نموده است.

ازپیامبراکرم ـ صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ـ نیز تفسیری قاطع‌وصریح در مورد این‌آیه آمـده است: امام احمد حنبل و ترمذی و ابن جریر [محدثان بزرگ ومعتبر اهل‌سنت] ـ باطرق‌متعدده ـ از «عدی» پسر حاتم‌طایی روایت نموده‌اندکه چون رسالت ودعوت پیامبر خدا را شنید به‌شام گریخت ومذهب مسیحیت داشت وخواهر او بهمراهی گروهی از طایفه‌ی اواسیر شدند . رسول‌خدا ـ صلی‌الله علیه‌وآله وسلم ـ برخواهر او منت‌نهاد وآزادش فرمود وخواهر، برادرخود عدی را به‌قبول اسلام ورفتن به‌خدمت پیامبر ترغیب‌کرد، عدی ـکه رئیس‌طایفه‌ی «طی» بود ـ به‌مدینه‌آمد و سخنش برسرزبانها افتاد ودر حالی‌که آویـزه‌ی صلیبی زرین به‌گردن داشت برپیامبرواردشد، پیامبر،آیه‌ی: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من‌دون‌الله » ... را برای او خواند . عدی می‌گوید : گفتم:آنها روحانیان خودرا نمی‌پرستند. پیامبر فرمود: چرا! آنهاحلال را برمردم حرام نموده‌اند و حرام را برآنها حلال و مردم نیزاز آنها پیروی‌کردند وبندگی (وعبادت) همین است.

السدی درتفسیر این‌آیه‌گفته استکه مسیحیان ازروحانیون خود سخن‌پذیرفتندوکتاب خدارا به‌پشت‌گوش افکندند ولهذا خداوندفرمود:

یعنی وقتی خدا چیزی را حرام فرمود ، حرام است و وقتی حلال
رد حلال و آنچه اوقانون گذارد پیروی ازآن واجب است و هرچه
مان داد عمل برآن لازم .

جهان‌بینی وایده‌ئولوژی اسلامی که باهمین‌قاطعیت، اعلان‌می‌کند
ه انسان بردهٔ‌مردمان(روحانیون) نیست ، بشررا نه از بندگی بلکه
«مرده‌گی»رهایی‌می‌بخشد و به‌اوحیات و «تولدی دیگر» عطامی‌کند.[1]

اسلام بااین منشور بلندپایه ، انسان‌را از بندگی بندگان به‌سوی
دگی خدای بی‌همتا می‌کشاند ...وانسان ـ انسان به معنای واقعی و
قیقی وکامل‌خود ـ چشم به جهان نگشود مگرآن روز که از بندگی
ردم قدرتمند رهایی‌یافت وزندگی او ـ وضمیر وعقیده و اندیشه‌اش ـ
ه آزادی گرفت .

تنها اسلام است‌که با اعلان اصل: « قانونگذاری و فرمانروایی
خصوص خدا است» مردم را از بندگی بندگان به‌بندگی خدای یکتا
شانید. مردمی‌که درتمام نظامات جهان، حق‌قانونگذاری وفرمانروایی
به‌دست بشرسپرده‌اند (بهرصورت وبهرنام‌که باشد) به‌گرداب بردگی
دگان سقوط‌کرده‌اند ؛ ولی دراسلام ـ وفقط اسلام ـ باپرستش‌خدا از
ن‌گرداب رهایی می‌یابند.

این‌همان حقیقت بزرگ وشکوهمند «آزادی انسان » واز اینرو
مان « تولد انسان » !... چه پیش ازآن انسان،به معنای وجود کامل

۱ــ برای بررسی استبداد روحانی و استبداد روحانیت شیعه ، کتاب
تنزیه‌الامة»آیت‌الله مرحوم نائینی رامطالعه‌کنید.

خود، به‌معنای انسان باشکوه و بی‌نظیر، هرگز وجودنداشت. این‌هدیه‌ی خداوندگاری‌است برای‌مردمی‌که به‌راه توحید [تنهاراه بایسته وانسانی] قدم می‌گذارند و تنها نعمتی است خدایی که بر بندگانش منت‌گذارده، وفرموده است :

«اليوم اكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الاسلام ديناً».

واین‌همان هدیه‌ی است‌که یگانه پرستان به دنبال نقشی‌کـه در سعادت جهانیان داشته‌اند ـ به‌بشریت اهدا کردند وهمان نعمتی بودکه توحیدگرایان‌توانستندپس‌از برخورداری خود ازسرچشمه‌ی جوشان‌آن، دیگران‌را نیز برخوردار و سیراب‌سازند وآنچه‌پسندخدای آنها بود از آن بخواهند.

این‌همان «نوآورده»یی است که «یکتا خدا»پرستان می‌خواهند به‌بشریت هدیه‌کنند، همانطورکه درگذشته به‌گذشتگان، هدیه‌کردند، وبشریت‌آنروز مانند بشرامروز، روزنوین خودرا ازافق این‌جهان‌بینی وایده‌ئولوژی دریافت داشت ودر برابر جاذبه وگیرایی آن، خودداری نتوانست‌کرد، زیرا ره‌آوردی برای‌او با خود داشت‌که خودداری اورا بی‌اثر می‌ساخت ... وامروز نیز به‌بشریت چیزی ارزانی می‌داردکـه تا به‌امروز نداشته ونیافته ... چیزی ماورای عقاید و افکار فلسفه‌هـا و مکتب‌ها، وماورای قوانین ومقرراتی‌که تاکنون باآن روبرو شده است.

«ربعی» ـ پسرعامرـ نماینده‌ی سپاه مسلمانان، به‌رستم فرخزاد، سپهسالار ایرانیان ساسانی، درپاسخ وی‌که پرسید: چه‌چیز آورده‌یید؟ تنها چندکلمه بازگفت‌که خطوط اصلی عقیده‌ی اسلامی وجنبشی راکه

ن سرچشمه گرفته بخوبی ترسیم می‌کند ، همان‌طور کـه عقیده‌ی
مانان وشناخت نقش‌جهانی وانسانی آنهارا مجسم می‌سازد. وی گفت:
داوند مارا برانگیخت تاآنکس راکه خداخواهد ازبندگی بندگان
ون بریم و به‌بندگی خدای یگانه درآوریم تا از تنگنای جهان،
پهنه‌ی دنیاوآخرت بیرون‌رود وازستم ادیان به‌عدل اسلام واردگردد».

دراین کلمات معدود ، شالوده‌ی عقیده‌ی اسلامی وطبیعت حرکت
ام اسلام که‌ازآن عقیده سرچشمه می‌گیرد وآنرا به‌اطراف‌می‌گستراند،
ن داده شده است.

اسلام ، به‌معنای بیرون شدن از بندگی مردم است وبنده‌ی خدا
ن. اسلام‌واگذاری زندگی‌ومرگ، دراین‌جهان وپس‌ازآن، به‌خداست.
لام اختصاص دادن الـوهیت و ویژگیهای‌آن به «الله» است وسلطه و
مانفرمایی وقانونگذاری از نخستین این ویژگیهاست، که نه‌بهدینان
درآن ستیزاست ونه‌جز بیدینان را درآن یارای سخن. انسان بدون
رهیدن جز ازخدا ، نه‌فقط آزادی‌را ازدست داده بلکـه خود را نیز
افته است .

یکتاپرستان ، وقتی براستی زیر لوای‌او گردآیند، حق دارندکه
نچه راکـه «ربعی» پسرعامر گفت ، به‌بشریت بگویند . بشرامروز نیز
نقطه‌ی نظرآن روزشان همانند بشریت در روزگاری استکه ربعی
رعامر آن‌سخن راگفت ...، سراسرگرفتار بندگی‌بندگان ... وتوحید
به‌معنای جامع‌خود) آنستکه بندگان‌را باخواست خدا ازیوغ بردگی
ردم به‌بندگی خدای‌یگانه بالابـرد وتنها بااین فراز است کـه انسان
آزادی» ـ نه‌بلکه‌ـ «زندگی» ـ راآغاز می‌کند .

توحیدگرایان، وقتی درجاده‌یی‌که خدا فرا راه‌آنان قـرار داده بیفتند ومردم‌را به‌سوی‌آن‌بخوانند، خواهند توانست‌که به‌بشریت چیزی را هدیه‌کنندکه هیچیك ازمکاتب ومذاهب ومقررات بشری نتوانسته‌اند آنرا بیاورند. یکتاپرستان امروز وآینده نقشی‌نوین دارند ، .... نقشی جهانی وانسانی وباشکوه ...، نقش رهبری اصیل‌همه‌ی جنبشهای‌انسانی وجهانی ، نقش برپاساختن وجود انسان؛ همچنانکــه اعراب بیدانش جزیرةالعرب را توانایی بخشیدکه وجودی انسانی‌بسازند وانسانیت را درجهان رهبری کنند.

امروز، مسلمانان نمی‌توانند برتریهای علمی یـا پیشرفتهایی در زمینه‌های تمدن ـکه برتمام‌آنچه‌که بشر امروز دارد،تفوقی بسزا داشته باشد ـ به‌بشریت تقدیم کنند ... ولی در توانایی آنان هست‌که چیزی والاتر ازهمه‌ی پیشرفتهای علم یا تمدن‌جهان به‌آنها ببخشند: **« آزادی واقعی‌انسان »** بلکه **« زندگی نوین »** .

وقتی‌که این ارمغان را به بشریت بدهند ، راهــی کامل فرا راه زندگی‌آنها نهاده‌اند، راهی‌که شالوده‌اش‌احترام به‌مقام انسان وبه‌آزادی دست‌وخرد وضمیر و روح او ازتمام بندگیهاست ، آزادی بشر وتمـام نیروهای نهفته‌ی‌او برای‌انجام جانشینی خداست؛ عزیزومحترم، آن‌طور که خدای‌او خواسته است... وچون انسان با اینهمه آزادی به‌وظیفه‌ی خود : «جانشینی خدا» برخیزد نیك می‌تواندکه در اوج آزادی وقله‌ی عزت، برتری‌علمی وپیشرفت مدنی نیز به‌دست بیاورد، وبی‌آنکه بنده‌ی ابزار «توحید» باشد یاکه برده‌ی بشر.

« الهمنا الله السداد والحمدلله رب‌العالمین »

مایم

اخناتون

اخناتون Akhnaton یا Akhenaton یا Akhenaten یا Ikhnato . نام فرعون مصر در (۱۳۷۰ـ۱۳۵۴ ق. م) وفرزند عمون ‌پ سوم . وی دربرابر «آمن» یا عمون ، که‌مورد پرستش مصریها بود ‌دایی به نام «اتون»(Aton)یا(Aten)به‌مردم‌معرفی کرد که خدای ‌ورشید وبالاتر ازهمه موجودات آسمانی فرض شده بود ونمودار تنها ‌ل قاهر درجهان بود .

این‌فرعون،علی‌رغم‌کاهنهای‌مصری‌که‌مردم‌را به‌پرستش عمومی‌ترین معروفترین موجودات ملکوتی ، یعنی آمون می‌خواندند ، بایك فورم مذهبی، پرستش آمون‌را ممنوع‌کرد وباانشاد سرودهایی به‌افتخار آ تن» وتجسم‌آن باهنر مجسمه سازان که اورا به‌صورت قرص خورشید مظهر اتون) نشان می‌دادند ، به ترویج‌آن پرداخت .

مذهب پرستش اتون (Atonisme) ، در عین توحیدی بودن ، ارای مظهری مادی ، یعنی قرص‌خورشید ، است ودرنتیجه بابت‌پرستی خورشید پرستی به‌هم درمی‌آمیزد .

این مذهب ، چون مورد علاقه‌ی کاهنان ومردم مصر نبود دیری بایید وپس‌ازمرگ اخناتون ، دوباره پرستش‌عمون بوسیله‌ی کاهن‌بزرگ توتان خامون» رواج یافت .



ارسطو

ارسطو (Aristotle) فیلسوف مقدونی (۳۲۲-۳۸۴ ق . م) در
ستاگیرا (درمقدونیا) متولدشد ودرجوانی به‌آتن آمد و به‌محضر افلاطون
رآکادمی‌او راه یافت و بیست‌سال (تاآخرعمر افلاطون) ازاستاد استفاده
کرد ومدتی نیز به اسکندر پسر فیلیپ مقدونی ، جهانگیر جهانسوز ،
حکمت بی‌نتیجه آموخت ... ونتیجه‌آن بودکه دیدیم .

ارسطو درزمان‌اسکندر، بسیارمحترم می‌زیست وشاگردان‌بسیاری
داشت ودرحقیقت فلسفه را او به صورت مدون درآورد ودرشهرآتن ودر
مدرسه‌ی مخصوص‌خود « لیسه » یا«لوکایون»(Lyceum) عده‌ی‌زیادی
را پرورش داد . چون ایستاده یادرحال راه رفتن و قدم زدن در مجلس
درس ، سخن می‌گفت و تدریس می‌کرد ، شاگردان اورا « مشائین » و
فلسفه‌ی‌اورا « فلسفه‌ی‌مشاء » نامیده‌اند. پس‌از مرگ‌اسکندر، به‌کفاره‌ی
تقرب نامردمان، ازمردم‌آزار بسیاردید .

ارسطو به همان اندازه که یونانی نبود ، از ذوق یونانی وخیال-
پردازی هم به دور بود و به همین دلیل خصلت سرزمینی وذاتی خود و
فلسفه‌ی‌او خشك واستدلالی ودور ازشاعر مشربی‌است و در تمام عقاید

فلسفی ، ازاستاد خود افلاطون جدا شده و به مخالفت پرداختــه است
معروف آنکه می‌گفته «افلاطون را دوست دارم وحقیقت را بیشترازاو
اگرچه فارابی فیلسوف ایرانی دررساله‌ی « جمع بین‌الرأیین » به ر
اختلاف آندو پرداخته وعقاید هردورا یك چیزدانسته‌است .

ارسطو باآنکه مؤسس وپایه‌گذار منطق‌صوری وحکمت استدلا
وبسیاری ازعلوم طبیعی وریاضی وهنری‌است ولی‌اندیشه و نظر پرخط
او ــ و بظاهرمحکم ــ شاید دوهزار سال بشررا از درك واقعیات و حقـا
بازداشت واین‌جنایتی بود که ندانسته درحق علم وارد ساخت وهنوز
آثار فکری‌اورامی‌بینیم‌که‌در فلسفه وعلوم الاهی ــ نه طبیعی و تجربی
حکومت‌می‌کنند .

منطق‌ارسطورا ــ گرچه برای‌دوهزارسال‌پیش دنیا کامل ومتناس
بوده ــ دانشمندان‌وبویژه غربیها ــ بسیار ناقص و آسیب پذیر یافتند
آنرا قابل اعتماد ندانستند .

« منطق ارسطو ازنسبت‌ها فقط نسبت «حملیه» وآنهم‌حمل «صا
برذات» نه‌سایر نسب مقولی ، وازافعال ، « افعال لازم » نه «متعدی»
گرفته و نسب «شرطی»،«تفضیلی» و«متعدی» و نسب «مکانی» و«زمانی» ؛
«وضع» و«فعل» و«انفعال» و«اضافه» (مقولات نسبی) و«کم» و«کیف»
متعرض نشده ، باآنکه اهمیت این نسب درمنطق معلوم‌است ودر منط
جدید به‌کار گرفته شده‌است . »[1]

ارسطو جهان‌را مادی دانست وعالم نفوس‌را از جهان جدا کرد
باتأسیس هیولا (ماده) پایه وخشت کجی نهاد . اساس وحدت عالم را

۱ــ نقل به‌معنا وخلاصه از مقدمه‌ی منطق سمبلیك ترجمه‌ی بزرگمهر.

نظریه‌ی خود به‌هم زد و بشررا گمراه «توحید» ساخت وخدارا موجودی ماورای دیگر موجودات گذاشت عاجز واسیر عقول و ... طبیعتی قایل شد وماوراء طبیعتی. وی میان «انواع» موجودات نسبت تباین برقرار می‌دانست، که بعدها بااستقراء وتجربه خلاف آن ثابت شد وراهی به‌سوی توحید باز.

پایه‌ی فلسفه‌ی ارسطو، یکی برجواهر واعراض‌است. به نظر او عقل ونفس وجسم وماده وصورت «جوهر»ند، یعنی که دروجودخود قایم به‌خود می‌باشند نه غیر ... وآنچه جز اینهارا «عرض»، که برای‌وجود خود احتیاج به موضوع ومحل دیگری دارند، وعبارتند از: کم - کیف - وضع - جده - اضافه - فعل - انفعال - این - متی. که مجموع جوهر و اعراض‌را «مقولات‌عشر» می‌گویند.

و دیگر برپایه‌ی علل اربعه: علت غایی (هدف اشیاء) وعلت فاعلی (محرك ومبدع اشیاء) وعلت مادی (ماده‌ی‌اشیاء) وعلت صوری (صورت اشیاء وتشخص‌آنها).

فلسفه‌ومبانی‌ارسطو قرنهازمینه‌ی‌تمام‌تحقیقات فلاسفه‌ودانشمندان دنیا بود، باشروع تجربه ومشاهده وآغازاکتشافات‌علمی بسیار دراروپا، فلسفه نیز به‌داخل کلیسیاها رفت وبه‌دفاع مذبوحانه ازخود پرداخت.

مسلمانان ـ که شیوه‌ی استقراء وتجربه را، که میراث گرانبهای اسلام بود، بدور انداخته بودند وبعدها دراروپا از آستین فرانسوا و راجربیکن سردرآورد ـ خیلی راحت زیربار براهین منطق‌ـ فلسفی‌او رفتند وحتی به قرآن‌هم ازدریچه‌ی جام جمی‌که ازارسطو بازمانده بود نگریستند واین‌بارهم خزف، بازار لعل‌را شکست، وهنوزهم.

افلاطون

افلاطون (Plato) (۴۲۷ـ۳۴۷ق.م). از بزرگزادگان یونان بود
که جذبه‌ی سقراط (Socrates) اورا به‌سوی خودکشیدواز هیجده‌سالگی
ا ده سال متوالی درمحضراوبه‌فراگرفتن حکمت مشغول بـود و پس از
حاکمه واعدام‌سقراط،مدتی ازآتن بیرون رفت وبه‌جهانگردی‌پرداخت
پس ازبازگشت‌درباغی‌که ازخود دربیرون‌شهرداشت (باغ‌آکادمیا)مکتب
لسفی خود را دایرکرد ومعروف است‌که برسردرب‌آن باغ نوشته بود :
هرکس هندسه نمی‌داند وارد این باغ نشود» و بعدها استعمـال کلمه‌ی
آکادمی» برای مجامع علمی وتحقیقی رواج یافت .

وی مؤسس مکتب اشراقی رواقیون یا به قول غربیها فلسفـه‌ی
بدآلیسم (ابژکتیو) است زیرا درفلسفه‌ی خود ازحقایقی به نام Idéas
(Formes) سخن‌گفته. وی‌این موجودات را ابدی‌و Trans Celestial
انست‌که مرگ وتولد ندارند ومطلق ومستقل اززمان ومکانند .افلاطون
ه‌دنبال استاد خود ، علیه سوفسطاییها ومکتب مادیون قیام‌کرد و برآنها
روزشد .

افلاطون ،ازذوق سرشاری بهره‌مند بودکه درزمینه‌های غیرفلسفی

نیز ظاهر می‌گردید. و نویسنده‌ی چیره دستی بود و تمام آثار خود را بصورت رساله‌هایی که سقراط را قهرمان داستان آن و الهامبخش کتاب خود قرار می‌داد (ودرحدودسی رساله) منتشر ساخت که مجموعه‌ی آن دایرة‌المعارف کوچکی فلسفی محسوب می‌شود که نظریات خاص خودش را درباره‌ی جهان وخدا وحکومت وجامعه نیزدرهمین رساله‌ها گنجانیده است.

ذوق وخیالپردازی یونانی ـ که افلاطون از آن سهم وافری داشت ـ به‌همان اندازه‌که‌درشعر و نقاشی و تندیس‌سازی مفید وزیبا بود، درحکمت وعلوم زیانمند وگمراه‌کننده شد، یونان، مهد خیالپروری و فرار از جهان‌خارج است، دراساطیر سازی وفلسفه بافی وسفسطه‌کاری (سوفسطاگری) دردنیا نظیر ندارد وافلاطون هم ـ متأسفانه ـ یونانی بود.

افلاطون مثلا درمسأله‌ی «شکل حکومت» ـ که دررساله‌ی جمهوریت از آن یادکرده ـ نظریه‌یی ابداع و عرضه می‌کندکه رؤیایی وناواقعی و غیرقابل انطباق باطبیعت بشروغرایز انسانی ووضع جوامع است: حکومتی اریستوکراسی براساس تفویض قوه‌ی مجریه به‌دست حکیمان وفرزانگان که به‌طرفداری ارتش مجهز باشند.

درفلسفه نیزجهان بینی‌خود را براساس Ideas (مثل) بنانهاد[1]. پایه‌ی فلسفه‌ی افلاطون ذوق است‌ولی به‌ظاهری استدلالی نیزآراسته‌می‌باشدکه بعدها به‌دست افلاطونیان‌نوافتاد ومکتب «حکمت اشراق»، که نماینده‌ی آن شیخ شهید، شهاب‌الدین عمربن حبش سهروردی است، از آنها اقتباس نمود وبا حکمت‌پارسی درهم‌آمیخت ومکتب فلسفی «ملاصدرا»، گزیده‌ی آنرا درخود هضم‌کرد و با مکاتب دیگر درهم‌آمیخت و به نام

۱ــ رجوع کنید به‌عنوان «مثل افلاطونی» درهمین قسمت کتاب،

«حکمت متعالیه» به‌دنیا عرضه‌کرد .

محور جهان بینی افلاطون ، یك «روح جهانی» (World Soul) است ومحورمعرفةالنفس او، تجسم روح دربدن وبقای‌آن پس ازبدن و احیاناً حلول دربدن دیگر(تناسخ)

افلاطون معتقد بودکه در انسان ، حس زیبـا دوستی وانگیزه‌ی کمالخواهی هست واین بدان سبب است‌که روح اودرعالم تجرد،باکمال وزیبایی مطلق (خدا)آشنا بوده ودراین جهان هرچه را که رشحه‌یی از آن «مطلق»، داشته باشد ، نظرودل اورا به‌خود جذب می‌کندوهمچنین حس خیرخواهی نیزیك نوع زیبا دوستی وحب‌کمال است.



اقبال لاهوری

دکترمحمداقبال‌لاهوری(پاکستانی)، بدون شك یکی‌ازروشنفکران
اسلامی است ودرردیف سیدجمال‌الدین اسدآبادی . «اقبال نـویسنده و
شاعروفیلسوف پاکستانی در۲۲ فوریه ۱۸۷۷ درشهر سیالکوت واقع در
پاکستان غربی به‌دنیاآمد ودر۲۱آوریل ۱۹۳۸ به‌دیار باقی‌شتافت.»
«تحصیلات مقدماتی‌را درزادگاه خود فراگرفت و برای تکمیل‌آن
به‌شهرلاهورآمد ودرآنجا تحت نفوذ تعلیمات وافکار سرتوماس آرنولـد
نکلیسی قرارگرفت وتوجهش به‌فلسفه وتمدن مغرب زمین وروش‌مطالعه
تحقیق انتقادی معطوف‌گردید . در۱۹۰۵ به‌تشویق پرفسور آرنولد به
نکلستان مسافرت‌کرد ودردانشگاه کمبریج به‌فرا گرفتن فلسفه مشغول
گردید ورساله‌ی‌دکترای خود را زیرعنوان «سیرفلسفه درایران» به‌زبان
نکلیسی تهیه نمود . درسال ۱۹۰۸ از دانشگاه مونیخ برای رسالـه‌ی
زبوردرجه‌ی‌دکترای فلسفه‌دریافت‌کرد وهمان‌سال به‌کشورخود مراجعت
مود .»

«محمد اقبال چندین سال‌رئیس دانشکده‌ی‌مطالعات شرقی ومدیر
گروه‌آموزشی فلسفه دردانشگاه پنجاب بود، در عین حال بـه‌کار وکالت

دادگستری می‌پرداخت. محیط نابسامان زندگی، اختلافها وکشمکشها وهمچنین عشق به‌آزادی اورا به‌شرکت درفعالیتهای سیاسی نیز علاقمند نمود . در سال ۱۹۲۸ به‌عضویت مجلس قانونگذاری پنجاب انتخاب شد ودرسال ۱۹۳۲ درکنفرانس میزگردی که درلندن برای بنیان‌گذاری قانون اساسی شبه قاره‌ی‌هندوپاکستان ترتیب داده شده بود، شرکت‌کرد»[1]

شهرت اقبال درایران وشاید در کشورهای اسلامی ، به‌علت آثار منظوم واشعاراوست وبه‌همین دلیل، همانطورکــه سخن سید قطب نشان می‌دهد ، به‌شاعرمعروفتراست تا فیلسوف یا چیزدیگر.

نقد اشعاراقبال وبحث درآن خالی ازتفصیل نیست، بطورخلاصه، هرچند ازلحاظ انسجام واستحکام ادبی و لفظی از آثار متوسط محسوب می‌شود ودراین تنزل لفظ ، دربرابر علومعنا ، به‌اشعار مولوی و عرفای شاعرمنش شبیه است ، ولی محتوا ومغزای حکیمانه وروشندلانه‌ی آن برضعف لفظ‌آن سرپوش می‌گذارد، بخصوص‌که زبان پارسی ، زبان‌اصلی اونیست .

ازاینجا به‌پاره‌یی تناقضات وجمع اضداد دروجود وشخصیت‌اقبال می‌توان‌آشنا شد . وی باآنکه زندگانی جوانی ودوران‌منش‌سازخود را درغرب بسر برده ،گرایشی عجیب به‌خصایص شرقی وافکاروفلسفه و سنن آنها- چیزی‌که غربیها به‌آن Sojest Oriental می‌گویند- دارد.

دررساله‌ی «سیرفلسفه درایران» ودرآخرین اثرفلسفی خودکه به نام «احیای فکردینی دراسلام» اخیراً به‌فارسی برگردانیده شده ، اقبال ازیك طرف دستخوش تمایلات باطنی و «هندی» خود به حرکات روح و

۱- ازمقدمه‌ی کتاب احیای فکر دینی دراسلام.

ن مجرد وانسان معنوی توجه دارد وازاینروشیوه‌ی عرفا و متصوفه‌ی
‌می را برای ترجمان پدیده‌های جهان وجهان‌شناسی رساتر می‌دانند
سنگها ازمنش علمی‌مغربزمین بدوراست وازطرف دیگر، تحت‌تأثیر
ی تحلیل علمی‌وتجربی‌اروپایی‌ومتدلوژی آنها درروانشناسی وفیزیك
. مفاهیم معنوی شرقی یا عرفانی‌وقرآنی را می‌کوشد تا با ابزارآنها
یح‌کند وتحت‌تأثیرهمین سبك، بیشترازهرکس به‌آراء متکلمان و
کلام وسروسامان دادن به‌آن، می‌پردازد؛ باآنکه شاید دارندگان
آراء درچنین سطحی نمی‌اندیشیده‌اند.

بررویهمرفته، این شیوه‌ی اقبال که رنگ غربزدگی ندارد، در
حال خامی، برای‌تلفیق‌وآشتی دادن میان فکرشرقی وغربی-تاآنجا
ممکن است- بی‌اثرنمی‌باشد.

اقبال با فلسفه‌ی اسلامی (به‌معنای واقعی‌آن) چندان آشنا نیست
نند غربیان وناشیانه ازدریچه‌ی افکارغزالی یا ابن رشد یا ابن حزم
ن می‌نگرد؛گرچه‌گاهی نیزازدل عرفای دو آتشه‌یی چون عراقی و
وی و... سردرمی‌آورد.

اقبال درکتاب «احیای فکر دینی در اسلام» بر اساس دو جنبه‌ی
لف شرقی وغربی‌خود، احیای فکردینی را دراسلام ضروری‌دانسته
طرق پرداختن به‌آن اشاراتی‌کرده است. اومصلحت اسلام را در آن
بیندکه با بینش نوی‌که براثرجهانشناسی، از دیده‌ی قانون نسبیت،
خاسته، به‌حقایق دینی وفلسفی بنگریم ودرخداشناسی وجهان‌بینی
‌می خود نوسازی‌کنیم.

اقبال برای شناخت‌کامل حقیقت، «تجربــه» را لازم می‌داند،

تجربه‌ی متناسب باآن حقایق یعنی ازراه روح نه‌ازراه‌آزمایشگاهها
البته درجنب تجربه‌ی باطنی ، ازظاهرطبیعت نیز نباید بدور ماند و ای
دوا نزارشناخت حقایق را ــ که امروز رنگ غربی دارند ـ خاص اسلا
می‌داند و نشان می‌دهد که بنیانگذاران تجربه دراروپا (بیکن‌ها وامثا
آنها) شاگردان مکتب اسلام دراندلس وکشورهای عرب بوده‌اندومیراد
اسلام را به‌مغربزمین برده‌اند .

اقبال تحت‌تأثیرروانشناسی وفلسفه‌ی‌آلمانی (فروید و هگل) ب
مفهوم «من» (Ego) وتطبیق آن با یك «مطلق جوال» در جهان زیـا
تکیه می‌کند وآنرا «من مطلق» می‌نامد، ولی‌نه به‌آن معنا که خدا ر
به‌صورتی انسانی تصورنماید ؛ ـ وشاید ناخودآگاه وبا بینشی فلسفی ـ
به‌مفهوم «انسان‌کبیر» درفلسفه وعرفان اسلامی نزدیك می‌گردد .

اقبال درجذبه وتجاذب دو«من» یا «خود»ـ یکی بشری ومحدو
ودیگری واحد ومطلق ـ وارتباط واتصال بین‌آندو، به‌خیلی ازحقایق و
معارف اسلامی وحتی مسأله‌ی «وحی» نزدیك می‌گردد وجمله‌ی«الطرق
الی‌الله بعددانفاس‌الخلایق» را به‌یاد ما می‌آورد.

اوگوست کنت

اگوست‌کنت Auguste Compte . فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸ـ
۱۸۵) ، واضع مکتب تحققی یا وضعی (Positivisme).
درهیجده‌سالگی‌درریاضیات به‌مقام‌استادی رسید؛ ودربیست‌وهشت
لگی به‌نشر عقیده ومکتب فلسفی‌خود پرداخت .
کنت ، مراحل معرفت را سه‌مرحله‌ی اساسی می‌داند و آنرا در
حله‌ی خدا شناسی (Théologic) و مرحله‌ی ماوراء طبیعی
metophysi) ومرحله‌ی علمی‌یاتحققی(Scientific) یا(Positive)
صور می‌کند .

۱ـ مرحله‌ی خداشناسی ـ همان مرحله‌ی آغاز آشنایی بشر با
ان اطراف‌خود وطبیعت وکاینات است وبشر ازتماس بااشیاء واشخاص
جی‌آنها را رفته‌رفته به‌اشیاء یا اشخاص ماوراء طبیعی نسبت می‌دهد
پس درمرحله‌ی تکاملی به‌یك مبدأ غیبی .

۲ـ مرحله‌ی ماوراء طبیعی ـ (یا فلسفی) که بااستدلال و یاری
ـ نه‌تخیل‌ـ جریانات وحوادث و پدیده‌های طبیعت‌را به علتی فاعله
ند می‌دارد وپس‌از تجرید امور به‌همان مبدأ غیبی (ولی به کمك

رابطه‌ی علیت) می‌رسد.

۳ـ مرحله‌ی علمی یاتحققی ـ مرحله‌ی شروع به‌مشاهده‌ی علم
و«تجربه» است واین‌تجربه، تخیل واستدلال را محدود می‌کند، و چو
تجربه موضوع حسی‌می‌خواهد پس‌موضوع تخیل یااستدلال بایدمحسو
باشد تاوجودآن محقق‌باشد .درباره‌ی وجود خداوندونفس معتقد بودک
اینهاچون مجردندآنها را انکارنبایدکرد ولی‌چون راهی به‌اثبات وحس
آن‌نداریم نباید موردبحث قراردهیم. این‌مکتب‌را به‌مناسب حسگرای
آن «تحققی» وچون امور اثبات شده را می‌پذیرد « اثباتی » یا «وضعی
نامیده‌اند .

اگوست‌کنت براساس این مراحل فلسفه‌ی اعتقادی خود ، به‌ای
نتیجه رسیدکه عقل‌مرحله‌ی چهارمی دارد ودرآن مرحله نه‌از استدلا
و نه از تجربه بلکه فقط از وجدان و « دل » پیروی خواهد کرد وبا
«عشق» جای «عقل»را بگیردو «مذهب» به‌رهبری عقل بپردازد. وچو
مذهبی بایست ورهبری ، دلرا شاید، ودل جز به‌سوی یك‌دلبر نمی‌رود
پس براساس فلسفه‌ی تحققی ، یك «وجود» وآن «انسانیت» است‌که با
پرستش‌شود نه به‌معنای نماز وکرنش، بلکه با به‌کمال غایی رساندن ا
وخدمت به‌نوع .

وی معتقد بودکه زنان را نباید گذاشت به‌سیاست بپردازند زیر
که زیانمند است وسعادت‌آنها درآنست‌که انسان شایسته بسازند.

اگوست‌کنت بقدری در فلسفه‌ی خود پیش رفت‌که خودرا پیغم
آئین انسان دوستی (humonisme)دانست وبرای بزرگداشت انسا
معبدی برپا نمود و دراین قبیل بحدی رسید که کارهایش را ناشی ا

نون دانستند .

وی پشت‌پا به‌مذهب (به‌معنای کاتولیك) زده بود وباآن مخالف
د ولی‌خود اوهمان تشریفات‌کاتولیك را به‌نام‌آئین انسانیت ازنو به‌پا
رد وبه گفته‌ی برخی: «مسیحیت راکلاه علم برسرگذاشت».

فیخته

یوحناگتلیب‌فیخته(فیشته)(Johann Gottlieb Fichte)فیلسوف
ا نی(۱۷۶۲ـ۱۸۱۴)درکودکی‌غازچرانی می‌کرد[۱] . والدین‌پرهیزکار
وی را باکلیسیاآشناکردند وتحصیلات خود را درالاهیات، درکلیسیا
رانید . بعدها تعلیمات اورا برضد دین شناختند.آثارفلسفی و فکری
ر اروپا اورا معروف ساخت.

وی دنبالەروکانت فیلسوف‌آلمانی‌است ومعرفت انسان را محصول
ـ اومی‌داند . به عقیده‌ی فیخته ، وقتی شخص به‌خود مـی‌پردازد و
جود خود پی می‌برد، درحقیقت، ازموجود نامعین، پاره‌یی به‌نام«من»
ـاکرده وبه‌آن صراحت و تشخص داده است. این «من» که خـود هم
ل وهم معقول است (یعنی هم درك می‌کند وهم درك می‌شود)،حقیقت
ـد .

اما وجود «من» سبب وجود دیگری که ماوراء اوست مـی‌شود ،
ی باقیمانده‌ی‌آن موجود نامعین ، به‌نام «نه‌من» (non-ego)ـ یعنی
چه‌که‌آنسوی وجود من است ـ و«نه‌من» شامل خدا و طبیعت و سایر

۱ـ سیرحکمت دراروپا ـ محمدعلی فروغی.

امورمحسوس ومعقول‌می‌گردد وطبعاً حقیقت واستقلال ندارد ، زیراا
«من» نمی‌بود «نه‌من» هم نبود، پس «نه‌من» مخلوق ذهن ما است .«م
شخص است و«نه‌من» شیء . «من» عالم است ومعلوم ولی «نه‌من» مع
است ولی عالم نیست چون چیزی نیست .

وی وجود «من» را Thése و «نه‌من» را Antithése و نتیج
حاصله را Synthése نامید . این روش کشف حقیقت اشیاء به «رو
تضاد» و«دیالکتیک»[1] (جدل) موسوم است.

به‌عقیده‌ی فیخته ، با ترکیب دوضد : «من» و«نه‌من» تضاد از
می‌رود وحقیقت«نه‌من» بر«من»روشن می‌شود. پس فیخته درعلم به«م
رآلیست است ودرعلم به‌سایراشیاء ایده‌آلیست .

Dialectic -1

قضا و قدر

قضا ـ چون بدانیم که : هیچ معلولی بدون علت در نظام هستی به‌وجود نمی‌آید و نیز بدانیم که هرعلت، هنگامی مؤثروفعال ـ و به‌اصطلاح «تامه» ـ است که تمام خرده علت‌ها ، یا به‌اصطلاح فلسفه، تمام «اجزاء علت» آن که عبارتند از: مقتضی ـ عدم مانع ـ شرط ـ معد، وجودداشته وحاضر به‌خدمت باشند ، معنای «قضا» معلوم می‌شود ، زیرا با بودن تمام خرده علت‌ها ، یعنی با تحقق علت تامه ، وجود «معلول» ، حتمی و به‌اصطلاح «جبری» و «ضروری» و «واجب» است و نشدنش محال ، و این ضرورت طبیعی وعقلی را قرآن «قضا» نامیده است :

«و اذاقضی امراً فانما یقول له کن فیکون[1]»

«قضای خدا حتمی است» یعنی : پس از تحقق تمام اسباب وعلل ومقدمات هستی یك چیز (که یکی از آن مقدمات اراده وعمل خود انسان است) ، کار نشد ندارد ...

قدر یعنی مجموعه‌ی موجبات و خصوصیاتی که مرزهای وجود یك چیز محسوب می‌شوند و «حد» او هستند و به‌اصطلاح به‌آن:

۱ـ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۱۷ و آل‌عمران آیه‌ی ۴۷ وغافر آیه‌ی ۴۸.

«تشخص» می‌دهند که زمان ومکان مثلا درمختصات دایمی‌آن می باشند.

این مجموعه را بصورت «قالب»ی می‌توان تصورکردکه هرچیزی برای خوددارد . تاآن قالب یا «حدود طبیعی» تمام وموجود نشود ،آن چیزکامل نشده و به‌وجود نخواهدآمد و«قدر هرچیز به‌دست خداست» یعنی ، اندازه‌ی هرچیزرا ـ هرپدیده وهررویداده ـ راخداوند باحکمت کامل خود معین فرموده وماآنرا به‌نام قوانین طبیعی جهان می‌شناسیم و هرگزازآن تخلف نخواهدکرد :

«اناکل شیء خلقناه بقدر»[1]

میان قضا وقدرواقعی درقرآن وآنچه ما مردم بغلط به‌آن اعتقاد داریم ، فرسنگها فاصله است . این بینش مردم را به‌عزم و عمل وادار می‌سازد و بینشی‌که مسلمانان امروزدارند ، به‌سستی وناامیدی وتنبلی .[2]

۱ــ سوره‌ی قمر آیه‌ی ۴۹.

۲ ــ برای اطلاع‌بیشتربه مفهوم قضاوقدر به کتاب دین‌ودین‌باوری از نگارنده رجوع شود .

چرخ با این اختران نغز، بس زیباستی
صورتی در زیردارد، آنچه در بالاستی*

مُثُل افلاطونی

به‌عقیده‌ی افلاطون، موجودات عالم حس (که ما آنها را باحواس
خود درك می‌کنیم) ازحقیقت بهره‌یی ندارند؛ آنها سایه‌هایی هستند از
واقعیت‌هایی «عقلی» که برفرازجهان، وجود وحقیقت دارند وبا حواس
ما درك نمی‌شوند بلکه تنها عقل است که می‌توانداًنها را دریابد.

افلاطون این موجودات عقلی وحقیقی را ـ که اشیاء دیگرسایه
ونمودارآنها هستند ـ Ideas یا «مثل» (نمونه‌های برتروما "روانی تندیس"
می‌بیم) می‌نامید ومعتقد بودکه دایمی وباقی ولایتغیر و دورازقید زمان
ومکان‌می‌باشند. انسانها به‌نظرافلاطون یك نمونه‌ونماد واقعی ویك‌صورت
راستین وحقیقی‌دارند وهمچنین‌درختها وسایرموجودات، ازجمادگرفته
تا نبات وحیوان و انسان وحتی صفات، مانند عدالت وشرافت وشجاعت
و... هریك، یك نمودارراستین‌وحقیقی به‌نام‌مثل (جمع مثال) برای خوددر
آسمان دارند.

افلاطون این نظریه را بصورت تشبیهی بیان می‌کردکه به‌عنوان

---

* میرفندرسکی.

«غارافلاطون» معروف شده است. وی می‌گفت : انسانها درحکم اسیرانی
هستندکه درغاری پشت به‌روشنایی ورو به دیوار بسته شده باشند ودر بیرون
غاراشخاصی دررفت و آمد ، بطوری‌که سایه‌های آنها روی دیوار بیفتد ،
این اسیران‌که هرگز بیرون غاروپشت سرخود را ندیده‌اند بطورقطع آن
سایه‌ها را موجوداتی راستین خواهند پنداشت و حق دارند ولی ایـن
اسیران هنگامی به‌اشتباه خود واقف خواهند شدکه ازبند رها شوند و
به‌روشنی بیایند واشخاص واقعی را ببینند .

افلاطون،«معلوم»و«متعلق شایسته برای علم خدا» را همین«مثل»
می‌دانست ، نه موجودات‌جهان راکه متبدل وفانی هستند وشایسته‌ی علم
خدا نمی‌دانست‌که به‌کثرات این جهان تعلق‌گیرد .

درپیرواین نظریه ، افلاطون معتقدبودکه روح بشرپیش ازآنکه
وارد بدن انسان شود با این مثل فرازمند، دمخور وآشنابوده، پس در
حقیقت‌روح بشر برهمه چیز «دانا» است ولی پس ازاسارت درقفس تن،
معلومات دیرینه‌ی‌خود را از یاد می‌برد. اما بتدریج‌و با تعلم و تعلیم دوبار
می‌تواند خاطرات‌ومعلومات‌قبلی‌خود را به‌یادآورد ، بنابر این هیچکس
بـا آموزش از ندانستن به‌دانستن نمی‌رسد بلکه آموزش، فقط یادآور
دانشهای گذشته وفراموش‌شده است.

افلاطون در میان این «مثل» یك رابطه‌ی تسلسل با مراتب قایل
است وانتهای این سلسله مراتب را به‌یك مثال «برترین» که آفریدگار
همه «مثل» است ـ وگاهی به‌مثال خیریا جمال اعلاازآن تعبیرنموده ـ
چون تمام‌کمالات وزیبایی‌ها را ازآن صادر شده می‌داند ، پس خود آن
مثال برترین را دارای‌تمام‌آن کمالات وزیبایی‌ها، یعنی زیبای‌زیبایان

ض کرده است .

به‌عقیده‌ی افلاطون این «مثل» نسبت به‌افراد مادی خود تدبیرو
رفی همچون تدبیرروان درتن دارند واشرافی همانند نقطه‌ی رأس‌در
خروط نسبت به‌نقاط قاعده‌ی آن .

اثراین نظریه درفلسفه بسیارعمیق بوده وحتی درفلسفه‌ی اسلامی و
یعی نیزریشه دوانیده‌است غایت آنکه افلاطون مثل را تعبیری از«علم
دا»می‌دانست‌واینها«صورقضا»که چندان با نظرافلاطون متغایر نیست.

مسیحیت

دوران نبوت عیسی ـ علیه‌السلام ـ ،که پاك، زاد وپاك به خدای خود پیوست، کوتاه‌بود ودر تمام مدت تبلیغ رسالت‌خود، جزعده‌ی‌کمی ماهیگیر بی‌نوا ، به‌گرد خود نیافت. یهودیان ثروتمند و کینه‌توز ، از تمام نیروهای خود برای محو عیسی ومؤمنین به او، کمك گـرفتند . «پلوس» ـ یا «پل» ـ یکی‌ازآن‌یهودیانی بودکه ازروی ارادت‌مدتها از عمرخودرا به دشمنی باعیسا و طرفدارانش گذرانده بود وبا اظهار قبول مسیحیت ناگهانی، تدریجاً ازسران‌وسردمداران‌آن‌شد وبعد باواردکردن بدعتهای فراوان، مسیحیت‌راازآنچه بود و عیسی آورده بود ، فرسنگها دور برد وانتقام خودرا گرفت.

درلابلای قرنها ودرمیان مسیحیان روشنفکروکشیشان نواندیش، گاهی افرادی یافت می‌شدندکه از منحرف و ناطبیعی بودن این‌آئین و شباهت نداشتن‌آن به دینی آسمانی ، رنج می‌بردند و صـدای خود را اعتراض بلند می‌کردند وگاهی‌گروهی‌را به‌گرد خود گرد می‌آوردند . بدین‌ترتیب بودکه تاکنون صدها مذهب ازمسیحیت منشعب گردیده و بسیاری ازآنها هنوز دردنیا زنده‌اند وطرفدار دارند.

«آریوس» از نخستین معترضین به عقیده‌ی سه‌گانه‌پرستی‌مسیحیت بود وبشدت با کلیسیا به‌مبارزه پرداخت و از اعتقاد به‌یکتاپرستی خود به‌دفاع برخاست وچون‌کلیسیا راهی برای‌دفع‌او نداشت درمجمع‌کشیشان بزرگ در نیقیه (نیکایا) نزدیك قسطنطنیه ، پس‌از محاکمه ، او را محکوم به‌کفر وزندقه کردند وقطعنامه‌یـی مبنی برکفرآریوس ومتحدـ المآلی برای‌کشیشان بیرون دادندکه درآن این‌عبارت دیده می‌شد:

« ما ایمان داریم به‌خدایُ واحد، پدر قادر مطلق خالق همه‌ٔ چیزهای دیدنی ونادیدنی، و به‌خداوند واحد، عیسای مسیح، پسرخدا مولود از پدر یگانه ، مولودی که ازذات پـدراست خدا ازخدا (!) نور ازنور،خدای‌حقیقی ازخدای حقیقی،که مولود است نه مخلوق (؟) ازیك ذات بـا پدر به‌وسیله‌ی او همه‌چیز وجود یـافت، آنچه درآسمان است و آنچه برزمین است واو به‌خاطر ماآدمیان وبرای نجات‌ما نزول‌کرده ومجسم شده، انسان‌گردید و زحمت کشید و روز سوم بـرخاست وبه آسمان صعودکرد، لعنت بـه‌کسانی‌کـه می‌گویند : او وجود نداشت واز نیستی به‌وجودآمد واقرار می‌کنندکه وی ازذات یاجنس دیگری است ویاآنکه پسر خـدا خلق‌شده ، یا قابل تغییر وتبدیل است...»!

درمسیحیت عقایـد ورسوم و سنت‌های مسخره و تشریفات زاید بسیار است‌که ذیلا به‌چند اصل معتبرشان اشاره‌یی می‌کنیم :

خداشناسی

خدا در اعتقاد مسیحیان وکلیسیا ازیکی بیشتر است ، و به نظرشان اشکالی‌هم ندارد ، : خدای بزرگ ، عیسا

فرزند اوست، روح القدس یامریم خدای سوم. درانجیل آمده‌است:

« خدا پدرعیسا است وعیسا پسرگرامی خداست»[1]

« نه‌بلکه خدا همان خود عیساست . شائول گفت: خداونـدا توکیستی؟ خداوند گفت من‌آن عیسا هستم»[2] و..

« زیرا همگـی شما بهوسیله‌ی ایمان در مسیح عیسا پسران خدا می‌باشید »[3].

«اما عیساء چون‌تعمید یافت فوراً ازآب برآمد وروح خدارا دیدکه مثل‌کبوتری نزول کرده بروی می‌آید آنگاه ندایی از آسمان رسیدکه: اینست پسر گرامی من‌که ازاو خشنودم »[4].

« بنابرین ، یکدل و یکزبان خدا وپدر خداوند ما عیسا را تمجید کنید »[5].

« لیکن‌چون زمان به‌کمال رسید، خدا پسرخودرا فرستادکه اززن زاییده شد»[6].

مسیحیان برای بالابردن مقام عیسا اورا فرزند خـدا دانستند و نسته یاندانسته عقیده‌ی توحیدرا باشرك وسه‌گانه‌پرستی هندی ویونانی ومی به‌هم درآمیختند وعیسا را شریك سلطنت خدا و اورا جورکش دم شناختند.

۱ــ انجیل یوحنا. باب هفدهم.

۲ــ رساله‌ی اعمال رسولان. باب۹ آیه‌ی۶ .

۳ــ غلاطیان باب۳ آیه‌ی ۲۷ .

۴ــ انجیل متی فصل۳ آیه‌ی۱۶ .

۵ــ رساله‌ی رومیان باب ۱۵ آیه‌ی۷.

۶ــ رساله‌ی غلاطیان باب ۴ آیه‌ی۴ .

سه‌گانـه پرستی درمصر بصورت پرستش : اوزیریس ـ ایزیس
هوروس بود ودرهند بصورت پرستش: برهما ـ ویشنو و شیوا و در یونا
پرستش: ژوپیتر وژونون ومینرو .. ودر روم: زئوس ـ هرا وآتنه.[1]

عیسای فدیه

می‌گویند : عیسا خودرا فداکرد تا بندگان‌را از گناه رهایی بخشد...! به‌عقیده‌ی مسیحیان ، یك‌پیامبرکه د
عین‌حال خدا وپسرخدا نیزهست، قدم به‌زمین می‌گذارد و تن به‌کشتر
می‌دهد تا امت‌او احتیاج به‌عبادت وعمل‌صالح نداشته‌باشند ! تمام ادیار
آسمانی وحتی‌مکاتب اخلاقی وفلسفی برای‌آن‌آمدند تا بشررا ،که خوی
حیوانی درسردارد، به‌وسیله‌ی تعلیمات خود تحت‌قاعده و نظم دربیاورند
وتربیت‌کنند وبه وسیله‌ی کردارنیك و برنامه‌های دینی‌آسمانی‌آنها ر
به‌سعادت، نزدیك سازند ولی مسیحیت باتمام تعلیمات اخلاقی بی‌اسار
خود، مردم‌را درارتکاب هرگونه‌گناه وعمل زشت حیوانی‌آزاد می‌گذارد
زیراکه مسیح ، گناه اورا تحمل‌کرده است! این‌نیز یکی از تعلیمات و
جنایتهای پولس بود که در مسیحیت وارد کـرد . وی در رسالـه‌ی
غلاطیان نوشته :

«مسیح مارا ازلعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد» و[2].

« قبل ازآمدن ایمان زیر شریعت نگاه داشته بودیم ... پس شریعت لالای ماشد » و[3].

1- Jupiter - Junon - Minerve - Zéus - Héra - Athéné

۲ـ رساله‌ی غلاطیان باب ۳ آیه‌ی ۱۳.

۳ـ غلاطیان آیه‌ی ۲۳ .

« دیگر عمل به شریعت و دستورهای آسمانی برای ما لزومی ندارد »[1].

شاء ربانی

تهی‌دست بودن کلیسیا از سرمایه‌ی تعلیمات صحیح مذهبی، آنان‌را به‌انجام تشریفات ومراسم مذهبی‌که در ین‌حال حس لذتخواهی وعیاشی‌آنها ومردم‌را نیز ارضاکند، وادارکرد.

یکی ازآن مراسم، رسم نان وشراب است‌که در سالروز مصلوب و کشته شدن مسیح (باآنکه هرگز کشته نشد) انجام می‌شود . ابتدا نان فطیری را پدر واقعاً روحانی با ظرف شراب میان صف مؤمنین می‌برد پس‌ازخواندن اذکارو اورادی بچه‌گولزن، نخست به‌نان فطیر دست‌پخت نانوای محل یاکلفت خانه، سجده می‌کند ـ زیرا معتقد است‌که‌با اوراد اذکار او، نان، تبدیل به‌تن مسیح می‌شود و شراب تبدیل به‌خون او!ـ سپس‌آنرا بین‌حاضرین‌تقسیم می‌کند ومؤمنین، بدن مسیح‌را می‌خورند خون اورا سرمی‌کشند .

واز همین‌قبیل است مراسم جشن‌کریسمس و عیاشیهای بالمناسبه که به‌نام مقدس‌عیسا (ع) وارضای حس‌شهوترانی‌خود درشب‌های ژانویه می‌شود وطرفه‌ترآنکه درکشورما ـکشور نیمه‌اسلامی‌ایران‌ـ به‌وسیله‌ی عده‌یی خودباخته‌ی‌غرب و بی‌هدف، خیلی‌بهتر وکاملترا آن‌انجام‌می‌شود.

گناه بخشی بهشت فروشی

کلیسیا واولیای زرنگ‌آن برای‌جلب مشتریهای‌فراری و متواری ، دست به همه‌گونه وسایط زدند... یکی از دکانها، بخشش گناهان مردم بود و فروش بهشت و جهنم دکان دیگر ...

۱ـ رسالهٔی پولس به‌افسیسان باب ۲ آیه‌ی۱۵ .

مؤمنین بااطمینان خاطر گناهی می‌کردند وفردا یا سرفرصت با کشیش محله درمیان می‌گذاشتند ودرمقابل مبلغی یاچیزدیگر ... ازلوث‌گناه خود پاك وبرای‌گناه دیگرآماده می‌شدند.

ادیان ومکاتب اخلاقی‌جهان مردم‌را ازگناه بازمی‌دارند ومسیحیت به‌این‌وسیله گناه‌را چیزی‌آسان و گذرا و قابل‌بخشودگی نشان می‌دهد و برای تحکیم مبانی «اصل بی‌گناهی» واطمینان‌خاطر مشتریان محترم ، بهشت‌را قطعات بزرگ وکوچك وباسند وبنچاق‌رسمی‌ومهروامضاشده، در مقابل وجهی قابل یا ناقابل به فروش می‌رساند . . . وبالاخره یك‌نفرهم پیدا شدکه با اصرارخود وطبق سندرسمی، این‌بار «جهنم» را ازآنها بخرد وبعد به‌مردم اعلان کردکه دیگر احتیاج به‌خرید بهشت ندارید زیرا جهنم از امروز ملك شخصی من‌است وکسی را درآن راه نخواهم داد!

ترویج شراب همانطورکه دیدیم در عشاء ربانی ، شراب بـه افتخار « خون عیسا » شدن می‌رسد و به حکم وجوب شرعی، به‌داخل شکم مؤمنین می‌رود. خود عیساهم در اناجیل وکتب مقدسه‌شان معجزه‌ی «شرابسازی» دارد. یوحنا درانجیل خود،از مجلس عروسیی در شهرجلیل یاد می‌کندکه عیسا وشاگردانش‌را به‌آن دعوت کرده بودند و چون‌شراب تمام شده‌بود، عیسا باذن اللّٰه‌تعالی حوض‌را پرشراب می‌سازد، بهتر ازشرابی‌که دراول مجلس بوده و به‌همین سبب سروصدای اعتراض رئیس‌آن مجلس‌را ازاین اختلاف شرابها درمی‌آورد[1].

۱ـ انجیل یوحنا باب۲ آیه‌ی اول.

درجاهای دیگر نیز به‌پیغمبرانی چون نوح و لوط نسبت شرابخواری می‌دهد.[1] باآنکه درجای دیگر همان کتب[2] دستور صریح وشدید خداوند به‌نهی هارون از نوشیدن شراب را دیده و خوانده‌اند .

۱ـ سفر پیدایش باب نهم آیه‌ی ۲۱ـ۲۶ و باب نوزدهم آیه‌ی ۳۰ـ۳۸.
۲ـ سفرلاویان باب ده آیه‌ی هشت و یازده و اشعیاء نبی باب پنج آیه‌ی یازده و باب بیست وهشت آیه‌ی هفت.

(ملت)

صرف‌نظرازمواردی که ملت به‌معنای مردم به‌کار رفته است ، در
تراصطلاحات حقوقی وسیاسی معاصر، این‌کلمه به گروهی از مـردم
لاق می‌شودکه دریك واحد جغرافیایی و به‌سبب اشتراك دریك‌یا چند
ل از عوامل زیر : زبان ، نژاد ، مذهب ، وضع خاص جغرافیایی ،
صادی یا تمدن وفرهنگ وسوابق تاریخی یا اهداف ومنافع مشترك ،
د هـم آمده و مجتمعی تشکیل داده باشند و در قلمروی زندگـی و
کومت‌کنند .

این تعریف بیشتر به‌مکاتب غربی یا دنیای آزاد بستگـی دارد و
تب سوسیالیستی واصحاب ایده‌ئولوژیهای مشابه ،که از«حکومت‌ملی»
ابق بدی دارند وازلفظ ملی وملت بیمناك هستند ، بیشتر به‌جای آن
ماتی مانند «مردم، خلق، توده» را به‌کارمی‌برند .

معیار مجتمع ملـی نمی‌تواند زبان‌یا سابقه‌ی تاریخی یا وضـع
رافیایی ویا نژاد باشد، زیرا مواردنقض‌فراوان دارد ، ملتهای‌بسیاری
تند همزبان ولی ناهمدل و بعکس «بسا هندو ترك همزبان».همچنین
ت‌هایی‌که با اشتراك درتاریخ و تمدن ـ چون ملل شبه قاره‌ی هند ـ

هستندکه‌امروز بصورت‌ملت‌های جداگانه درکنارهم قلمروهای‌جداگانه ساخته‌اند .

همچنین وضع «جغرافیایی»، هرگزدلیل برملیت نمی‌تواند با
زیرا نمونه‌ی بارزآن درخاوردور ونقاط دیگر، امروز مشهود ما است
ازهمه‌ی اینهاسست‌تر، مسأله‌ی «وحدت‌نژاد» است‌که ملل یهودی‌مذه
آنراوسیله‌ی سیاسی خود قرارداده‌اند یا بنا به‌معروف تاریخ ،حکوم
رایش‌آلمان وپیروان مکتب «گوبینو» ، یا اعراب جاهلیت(که‌جزخود
«عجم» می‌نامیدند) و یا یونانیهای باستانی (که غیر یونانی را «بر
یعنی وحشی می‌دانستند)آنرا در ایده‌ئولوژی خود گنجانیده بودند .
زیرا ازمسلمات علم است‌که : اولاً ــ امروز نژادی دست نخورده و به
نیامیخته وجود ندارد. ثانیاً ــ علم مسلم ساخته‌که انسان ، ریشه‌ی‌وا
نژادی داردوخصوصیات فعلی انسان‌ها به‌حسب عوامل طبیعی وجغرافیا
وشیمیایی محیط خود به‌وجودآمده وبمرورزمان‌های طولانی ، نسلها
رنگها وشکلهای دیگرمبدل شده است .

پس اشتراك نژاد وسرزمین وزبان وفرهنگ وتمدن ، نمی‌توا
عنصراصلی ملیت باشند . مذهب نیزبه‌آن معناکه دراروپا وبطورکلی
سیستم سرمایه‌داری ازآن بهره‌برداری می‌شود مانند عوامل پیشین ،
ملیت نقشی ندارند .

مِلت (Nation) عبارت است ازمجتمعی‌که‌آرمانهـای مشترك
ایده‌ئولوژی واحد یا نزدیك ، آنها را در سرزمینشان مجتمع نمـو
باشد . ملت گرچه لفظی عربی است ولی به‌این معنی‌که مصطلح ما اس
به‌کارنمی‌رود ، راه پیامبران را «ملت» می‌گـویندو به جای ملت مراد

nation کلمه‌ی «شعب» استمال می‌شود.

این کلمه درصدرمشروطه ومشروطه‌خواهی (که از روح حماسی اسلام علیه ستمگران ودردفاع اززنجبران وستمکشان وبرای‌واژگون کردن حکومت استبدادی برخاسته بود) لفظی به‌جای «مردم‌مسلمان» به‌کارمیرفت و نماینده‌ی مشروطه‌خواهی وانقلاب‌می‌بودتابتدریج‌مرادف «شعب» و«ناسیون»درفرهنگ لغات‌فارسی واردگردید.

ازملت به‌این‌معنا درقرآن به«امت» تعبیر شده. امت در لغت، جماعت وگروه است و در اصطلاح جماعتی‌که براساس ایده‌ئولوژی و جهان‌بینی است نه‌نژاد وزبان وبه‌همین دلیل مفهوم«امت» را در اسلام نمی‌توان مرادف، ناسیون، که مکاتبی چون‌ناسیونالیسم وراسیسم‌دارد، دانست، بلکه‌مفهومی همگانی و جهانی در آن نهفته است که آنرا انترناسیونالیست‌وماوراءمرزهاواقلیم‌هاونژادها وتمدنهامی‌سازد.مفهومی خاص بشریت و«انسان»، نه‌یك قوم ویك سرزمین.

انترناسیونالیسم اسلام را درجهان بینی آن باید جستجو کرد و جهان‌بینی اسلام مبتنی برپایه‌ی«مونیسم» ویکتاگرایی است. جهان‌یك واحد است‌که با اراده‌یی واحدآفریده شده وخدا یکتا وبی‌شریك‌وتوانا ودانا ودادگر وازلی وابدی وازهرنقصی مبراست.

انسانیت یك واحد است وحکم یك «تن» را دارد که روح آن «عقیده[1]»ی اوست:

۱ــ «وارواحهم من‌روح واحد». (حدیث)

«ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون»[1]
«مثل المؤمنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم کا«لجسد الواحد» اذا اشتکی منه عضو تداعی له سایر الجسد بالسهر والحمی» المؤمن اخو المؤمن، کا«لجسد الواحد»، ان اشتکی شیئاً منه و جد الم ذلك فی سایر جسده «وارواحهما من روح واحدة» (۲)
«المؤمن للمؤمن کالبنیان المرصوص یشد بعضه بعضاً
«المؤمنون اخوة یسعی بذمتهم ادناهم وهم ید علی من سواهم»
«لایؤمن احدکم حتی یحب لاخیه مایحب لنفسه»

اندام و تن این انسان (جسد او) ازلحاظ استواری واستحکام مانند حصارفولادین (بنیان مرصوص) است که مدافع افراد جامعه‌ی درون خود است و پیوستگی وهمبستگی باندازه‌یی شدید است که ناراحتی یکی از سلولهای این جامعه در بقیه‌ی سلولها و اندامهای جامعه اثر ناگوار می گذارد و به‌همین دلیل دربرابر ناملایمات، همگام وهمرزم، به‌دفاع از دشمنان برمی‌خیزد «اوهم یدعلی من سواهم».

پیداست که تمام علل «پراکنده ساز» دراین ایده‌ئولوژی، مردودند، چه مربوط به‌جغرافیا واقلیم یا زبان وسابقه‌ی فرهنگی و تاریخی یا رنگ ونژاد ونسب باشد. طبقه (کلاس) وامتیاز اجتماعی، جز از راه «عمل» و«تقوا» میسر نیست. عمل درصراط مستقیم ـ همان که راه‌طبیعت وضامن سعادت است ـ وتقوا وخودداری وپرهیزکاری ازاموری که نسبت به‌این «صراط»، بیراهه محسوب شده‌اند ... وبر فراز این هر دو ... «عقیده» ..که روح عمل‌وتقواست.

---

(۱) سوره‌ی انبیاء آیه ی ۹۳ همانا امت شما امت واحد است ومن پرودگار شما، پس تقوی پیشه کنید.

(۲) مومنان دردوستداری‌وابرازعاطفه و رحم همچون یک اندامند ←

(نیچه)

فردریك نیچه (Friedrick Nietzche) (۱۸۴۴-۱۹۰۰). والدین
کشیش و پروتستان بودند . تحصیلات خود را در کلیسیا به‌پایان رساند
مان ، سبب اعراض او ازمسیحیت شد. در دانشگاه بال (کشورسویس)
ستادی پرداخت . کتاب معـروف او : «چنین گفت زردشت» است .
ترعمرخود را به بیماری و نقاهت گذرانید و آثار روانی آن در منش و
فه‌ی او نموداراست.

نیچه در فلسفه‌ی خود از چیزی به‌عنوان «ابر مرد» یا مرد برتر
(Supermc یادکرده است[1] . به‌نظر او «ابر مرد» کسی است که بـر
لایمات زندگی و بدبختی‌ها ورنجها پیروزشود ، یعنی بخواهد که پیروز
: وبا اراده‌ی خود از نیکی وبدی بگذرد ، نیرومند باشد و از خطر
اسد ؛ امیال خود را به‌ثمر برساند ، سروری کند. «عشق»، به‌نظر او
برای کامجویی و تولید نسل نیست .

نیچه ازعیسی ومسیحیت بیزار بود و می‌گفت عیسی خود یهـودی
ویهودیان وقتی قدرت دارند ، از هیچ ستم و بی‌عدالتی فـروگذار

اگر عضوی به رنج اندرشود دیگر اعضا با تب و بی‌خوابی با او همـراهی
هند کرد .
موءمن بـرادر موءمن است و همچون یک اندام ،که‌اگررنجی بـه
رسد در تمام اندام دردآن احساس می‌گردد .
و روح آنان لز یک روح ساخته شده است
مومن برای موءمنان همچون بنیادی روئین است که هریک دیگران
ستحکام می‌بخشد .
موءمنان برادرند و پیمان کوچکترینشان نیز بر همه محترم است و
مشتند در برابر دیگران .
کس از شما ایمان نیاورده است مگر آنکه آنچه را برای خود می خـواهد
، دیگران هم بخواهد . (حدیث از پیامبر)

۱- وبه‌آلمانی: Ubermensch

نمی‌کنند ولی چون زیردست شوند ، داد رحم وشفقت می‌زنند، برادری وبرابری می‌خواهند وتحمل ستم وزیردستی وفروتنی را تحسین‌می‌کنند ودنیا دوستی را تقبیح .

می‌گفت : اخلاق‌مسیحیت اخلاق‌برده‌گی و بندگی است‌ومردانگی را می‌کشد ومنشأی جزفریبکاری ودروغ ندارد ونتیجه‌یی جز انحطاط وپستی .

نیچه ، خدا پرستی را ناشی ازعجز بشرمی‌داند زیرا خلاف‌اعتماد به‌نفس است .

باتمام‌اینکه افکارنیچه زاییده‌ی عقده‌های ناشی ازمحرومیت‌های اوست ونتیجه‌یی طبیعی است بازهم صورت یك فلسفه‌ی جزمی را ندارد بلکه سخنانی شعرگونه ومسجع هستند واغلب به‌زبان ادبی و شاعرانه و یا خطابی‌است وفاقد جنبه‌ی‌علمی وتربیتی .

محمد خلیفه تونسی مؤلف «خطریهود» نیچه را به موجب برخی نوشته‌های تاریخی یهودی دانسته و می‌گوید دریکی از پروتوکولهای یهودکه قطعنامه‌های مجامع سری‌آنها بوده چنین‌آمده است :

«مپندارید‌که‌گفتارهای ما پوچ وواهی است وپیروزی داروین وکارل مارکس ونیچه را بنگریدکه ازپیش‌آنرا آماده ساخته بودیم وآثاربدآموزی‌آنها را ازراه علوم درفکرگوییم (غیر- یهود) بزودی هویدا خواهید دید ...»

ودرپاورقی نوشته است‌که «نیچه درکتاب خود : «آنسوی خوبی وبدی» می‌گوید :

فلسفه‌ی یهودی کمونیسم مارکس باید عالمگیر شود و دولت

روسیه را دولتی که پذیرای آن فلسفه است ، معرفی می‌کند و باآنکه کسی تصورچنین چیزی‌را نداشت ، پیشگویی‌اوجامه‌ی وقوع‌پوشید وروسیه به‌دست‌یهودیان تسلیم‌کمونیسم‌گردید».

به‌نظر من ، یهودی بودن داروین بعید به‌نظـر می‌رسد : ممکن ست این سخن‌آنان ازقبیل‌ادعاهای بهائیان باشد که احتیاطاً (!)افـراد ر‌شناس‌کشوری ولشکری را به‌زور به‌خود می‌چسبانند ودرهر نقطه‌ی‌دنیا جلی معنون بیابند داغ بهائیت براومی‌نهند .

(هگل)

جورج ویلهلم فردریش هگل (GeorgeWilhelm FriedrickHegel) پس از کانت بزرگترین فیلسوف آلمان است. با شلینگ وفیخته دوفیلسوف دیگر آلمان معاصر وهمدم بود، گرچه شلینگ با آنکه از لحاظ سن پنج سال کوچکتر از هگل بود، از لحاظ فضل واندیشه برهگل برتری داشت ولی این برتری دوام زیادی نیاورد.

هگل در ۱۸۰۱ به‌شهر «ینا» سفر کرد وپس از دو سال به‌استادی دانشگاه آن شهر منصوب شد و به‌پرداختن وساختن افکار فلسفی خود مشغول شد ودیری نگذشت که با تألیف کتاب «پدیده شناسی روح» فلسفه‌ی خاص خود را ارائه کرد و به‌مخالفت با مبانی شلینگ پرداخت و اصول فلسفه‌ی اوز با نزد فلاسفه گردید ومدتی پس از آن درشهر «هایدلبرگ» کرسی استادی یافت و بالاخره به‌استادی دانشگاه برلن دعوت شد و برمسند فیخته ـ که بدرود حیات گفته بود ـ تکیه زد.

هگل درتمام این دوران به‌تألیف ومعرفی وارائه‌ی آراء و فلسفه‌ی خود مشغول بود. فلسفه‌ی او پیچیده و نوشته‌های او مغلق است که خود او می‌گفته که «فلسفه‌ی مرا فقط یك نفر فهمید واوهم نفهمید»!

هگل پایه‌گذار ایدآلیسم علنی یا برون‌ذاتی (Objective-Idéa lisme) استوایدآلیسم ذهنی یادرون ذاتی(Subjective Idéalisme) کانت ومذهب لاادری اورا ردکرد، ومنطق دیالکتیك را تأسیس کرد؛ به‌عقیده‌ی اواستکمال هراندیشه (وهرپدیده) ازراه ضد خود است، چه درقدم اول ومرحله‌ی ابتدایی خود باشد وچه درمراحل بالاتر. «خود» یا «من»، بدون نسبت واضافه به‌چیزدیگر، فاقد «وجود»است و وجود «حد»اوست،وپس ازآنکه به‌حد خود رسید (وبه‌قول قدمای ما: «الشیء اذاجاوز حده ! انعکس ضده».) به‌ضد خود یعنی چیزی که «من» یا «خود»نیست واوبه«نه‌من» یا «نه‌خود» (non-ego) تعبیرمی‌کند،تبدیل می‌شود، یعنی ضد خود را می‌سازد و می‌یابد ونتیجه‌ی‌این تضاد، تکامل «خود» وپدیدآمدن حالت جمع وآشتی میان دوضد است.

این جدال نه‌فقط‌درفکرصادق است بلکه درتمام جهان قانونی جاری ومعتبراست. منطق دیالکتیکی هگل معلول تضادهایی است‌که‌در طی زندگانی‌خودباآنهاروبه‌روبوده. هگل با طرح دیالکتیك،پیوستگی پدیده‌ها ورویدادهای جهان را ثابت نمود واز این راه به‌وحدت جهان نزدیك شد.

درنظر هگل این واحد (جهان) یك مطلق وکلی است وانسان و عقل اوکه جزئی‌ازاین دستگاه واحد ونهایت است، هرآنچه رادرك‌کند، «واقع» است وواقع باید درعقل انسان محقق شود.

«مطلق» هگل، یك مطلق واقعی و خارجی است و لازمه‌ی‌تفوق برزمان ومکان،که درغیرمطلق وجود ندارد، و مطلقی انتزاعی وفرضی نمی‌باشد. این مطلق، روح‌جهان است وادیان،آنرا «خدا» می‌گویند،

ِقل»آن «روح» خودرا بهشکل «طبیعت» بهما نشان می‌دهدکه‌تاریخ
امعه وافراد ، اجزاء آن هستند . این اجزاء جهان ، دارای جریانی
لکتیکی هستندکه‌آنها را به‌سوی‌کمال غایی وسنتزنهایی‌ـیعنی‌خداـ
راند .

به‌نظرهگل «تاریخ» عبارت است ازحرکت «روح جهان» به‌قصد
یدن به«خودآگاهی» ودولت غایت حرکت جامعه است که با الهام از
ح جهان محقق می‌گردد .

واقعیت وعقل مناسبات‌نزدیکی دارند ودرنتیجه عقل همان‌جهان
ت :آنچه عقلی است واقعی است و آنچه واقعی است عقلی است ... و
ن وخارج همه تجلیات عقلند . به‌نظرهگل وجود حقیقی وذاتی آن
ودی‌است که‌ادراك‌کلی بشود. پس وجودات جزئی‌گرچه وجودخارجی
ند ولی وجودشان بالذات ومستقل نیست ، بلکه بالعرض و بالواسطه
ع بروجودکلی‌خود می‌باشد. به‌عبارت دیگر: وجود «معقولات»حقیقی
ت چون به وجود دیگری بستگی ندارد ولی وجودات خارجی ،
ودشان اضافی ونسبی است .

هگل می‌گوید: فهم غیرازعقل‌است. ادراك «هوهویت»(اینهمانی)
امتناع جمع مثلین وجمع نقیضین» مخصوص فهم است ولی در نظر
ل ، اجتماع دومفهوم‌نقیض، محال نیست، زیرا مثلاامورجزئی‌واضافی
لم خارج‌که بذهن ما می‌رسند ما بین خود مناسباتی دارند، یا مثل
تند یا ضدیانقیض‌که همه‌ی‌این‌نسب مانند فصل یا عرض عام وعرض
ص، باعث تشخص وجود آنها می‌گردند وبدون آن نسبت‌ها ، اشیاء
صل درذهن چیزی نیستند ، حال با حذف همه‌ی این نسبت‌ها مانند

آنست که وجود همه‌ی آنها را تبدیل به‌لاوجود ، (یعنی نقیضشان) ک
باشیم ، اول وجودات متشخصه بودند و با سلب تشخص بــه وجود ب
بسیط مبدل شدند که در عین وجود ، «لاوجود» است زیــرا چیزی
چیزهای عالم نیست .



مکتب هگل با استقبال فراوان وهمانطور با مخالفت‌های بسی
رو به‌رو شد. کارل‌مارکس به‌وسیله‌ی فویرباخ به‌مکتب هگــل (هگلیانی
آشنا شد.و فلسفه‌ی خود را بر آن بنا نهاد ولی به‌جای ایدآلیسم او ا
ماتریالیسم را جائی بخشید .

(یهود)

نوادگان ابراهیم پیامبر بزرگ و عموزادگـان عربهای مستعربـه (اولاد اسماعیل) جنجالی‌ترین وپرماجراترین ، بدخووخوش‌ظاهرترین ملل ونژادهای دنیا. هیچ قـوم ودسته‌ای باندازه‌ی بنی‌اسرائیل پیغمبـر نداشته وپیغمبر نیازردند ؛ به‌قول یکی از نویسندگان عرب ،کثرت پیامبر درمیان آنها بهترین دلیل برفساداخلاق وتبهکاری جبلی آنانست ، زیـرا پیامبران خود را می‌کشتند وبه‌حال اول بازمی‌گشتند ، بیشترماجراهای صدراسلام وتمام ماجرای عیسی ـ علیه‌السلام ـ زیر سر یهـودان بود . دانشناسان اجتماعی‌می‌گویند: یهودباتمام‌پیشرفتهای علمی‌وتحولاتشان، هنوزروحی منزوی واندیشه‌یی ابتدایی دارندکه درطی چندین‌هزارسال هنوزفرقی نکرده است.

یهود ، توحید خاص ابراهیم ـ علیه‌السلام ـ وسایرپیامبران‌خدارا بشرك واضح مبدل‌کردند وخود را نژاد برتروفرزندان وخویشان خدا دانستند وسایرملل را نجس .

روح بنی‌اسرائیل با خرافات‌آمیخته است وهنوزهم متأسفانه این خوی درروشنفکران ودانشمندان آنها باضافه‌ی‌روح‌نژادپرستی ودشمنی

با غیر یهود ، وجود دارد .

دانشمندان مذهب یهود، شرحی بر تورات نوشته‌اند به‌نام«تلمود»
که تعلیمات مرموزوخطرناک‌آن مورد عمل ومحور برنامه‌های اجتماعی،
سیاسی‌آنهاست ودرقرون اول ودوم پس ازمیلاد (وتلمود معروف به‌تلمود
عراقی درقرون دوم تا پنجم) نوشته شده است.

یکی ازنویسندگان‌عرب[1] درکتاب خود«همجیةالتعالیم‌الصهیونیة»
می‌نویسد :

«مسیحیان جهانیان را به‌انجیل‌می‌خوانند ومسلمانان به‌قرآن
ولی یهود دوکتاب مذهبی دارند : ۱ـ تورات ،که به‌آن عمل
نمی‌کنند ۲ـ تلمود ، که آنرا بر تورات ترجیح مـی‌دهند و
مخفیانه‌آنرامی‌خوانند ومی‌آموزند».

تلمود به‌معنای (تلمیذ) است و شامل ۶۳ سفر . نویسنده‌ی مزبور
می‌گوید :

«مسیحیان می‌گویند خدا «پدر» همگان است و مسلمـانان
می‌گویند «خدا»ی‌عالمیان اما یهود می‌گویند خدا فقط‌خدای
ما است. تلمود می‌گوید : «همه‌ی خوبیهای روی زمین‌ازآن
بنی‌اسرائیل است ومسلمان ومسیحی و بت‌پرست، برای‌بندگی
یهودآفریده شده‌اند»[2] و نیزتلمود می‌گوید : «یهودیان ازنسل
خدا هستند ودیگران ازارواح ناپاك و فقط برای بزرگداشت
اولاد اسرائیل ، خداوندآنها را به‌شکل انسان‌آفریده است».

۱ـ بولس‌حنامسعد.صفحه‌ی ۸۶.

۲ـ صفحه‌ی۸۷همجیةالتالیم‌الصهیونیه .

عقاید یهود درباره‌ی صفات خدا نیز شگفت‌آور وغم‌انگیز است .

مود درباره‌ی خدا می‌گوید :

«خداوند در کارهای آزاد خود، بی‌خردی ندارد ولی چون به‌خشم درآید کارهایی کند که نه‌ارزش دارد و نه‌وزن و این از آن هنگام شد که‌ستمگرانه‌وخشمگین سوگند یاد کرد که بنی‌اسرائیل را که درروی‌زمین خوش‌گذرانیده‌اند درزندگی‌جاوید راه‌ندهند»[1] .

تلمود درموارد مختلف می‌گوید :

«خداوند چون درهر بار بدون دلیل معقولی سوگند یاد کند لازم است به‌جای آن سوگندی تازه بخورد بدلیل آنکه یکی ازحکیمان اسرائیلی می‌گوید: روزی شنیدم‌خدا فریادمی‌زد: چقدر بدبختم! کیست که‌مرا ازسوگندم نجات دهد؟»[2] .

درتلمود است‌که :

«خود خدا ، علت همه بدیهاست زیرا او خود بود که طبیعت پست انسان را آفرید و اوست‌که انسان را با مقدرات به‌سوی خطا می‌برد واوست‌که‌یهود را به‌قبول شریعت وادارساخت»[3] .

«خدا روزها را به‌دوازده ساعت تقسیم می‌کند ، درسه ساعت نخستین می‌نشیند و آداب دین می‌آموزد و در سه ساعت دوم پاداش مردم را می‌دهد ودرسه ساعت سوم جهانیان را خوراك می‌دهد ودرسه ساعت آخر با«لاویاتن» فرشته‌ی ماهیها به‌بازی

۱ـصفحه‌ی ۱۱۲ همجیه‌ـ و Traité Sanhed,f, 110/2

۲ـ Ttraité Baba, b. f. 74/1

۳ـصفحه‌ی ۱۱۳ همجیه نقل ازتلمود Meg. Anukh f.1.4.

می‌پردازد» ومی ناشین می افزاید:«خدادرشب تلمودمی آموزد»[1].

«لاویاتن» سیصدقدم بلندی داردوخدا ـ بدون احساس جاتنگی ـ دردهان اوجا می‌گیرد ! ولی خدا برای آنکه ممسوخ جهان زیاد نشود مادینه‌ی اورا ازاودورساخت وکشت و نمـك سود کرد ودرآسمان برای نیکوکاران نگهداری کرد .

بازی خدا با لاویاتن پس از خرابی معبد اورشلیم تمام شد»[2].

«وازآن هنگام مانندگذشته فـرصتی برای بازی و رقص خدا یافت نشد . نخستین رقص خدا با حوا بود ، پس از آنکـه خودش اوراآراست وموی سراوراپیراست»[3].

«واما پس ازخرابی معبداورشلیم تاکنون ، خدا دست‌ازگریه وزاری برنداشته زیرا خطایی بزرگ مرتکب شده بود»[4] «و این خطا ضمیرخدا راآزرد تا به‌جایی‌که سه‌چهارم شب‌را به ناله وغرشی چون غرش شیرسرمی‌کند وفریاد برمی‌دارد :وای برمن‌که‌خانه‌ام راگذاشتم خراب شود ومعبدم بسوزدوفرزندانم پراکنده‌گردند»[5].

« وازآن هنگام آن خدایی‌که همه‌وقت همه‌جا بود دربخش کوچکی ازجهان سرگرم کارخودشد، که انسان آنرا درچهار

۱ـ Traité Aboda Sera. f. 3/2

۲ـ صفحه‌ی ۱۱۰همجیه . Traité Baba.b.f.74.1/2.

۳ـ نقل ازتلمود: Traité Beraeh f . 61.

۴ـ Traité Chagiga f.5,2.

۵ـ Traité Berach f.3,1.

سال می‌تواند بپیماید».[1]

«وچون‌فرزندان اسرائیل‌بخواهندازخداستایش‌نمایندگویند: «خوشبخت‌آن پادشاهی است‌که در خانه‌اش پرستش شود . و پدری‌که فرزندان خود را دربدبختی رهاکند سزاوار کدام ستایش است؟»[2] .

«خداوند ازرهاکردن بنی‌اسرائیل وافتادنشان دربدبختی توبه نمود، همچون‌کسی‌که ازگناه خود توبه‌کند وهرروز دونوبت دردریا اشك فراوان می‌ریزدکه غوغای بسیاربه‌پا می‌کند»[3] .

محمد خلیفه تونسی درکتاب «الخطراليهودی» می‌نویسد :

«رومیهای قدیم مردم را بردودسته تقسیم می‌کردند : رومی و بربر. عربها مردم رابه : عرب وعجم. ویهود طی سی‌وپنج‌قرن است‌که مردم‌رابه :یهودی وگوییم[4] (goyem) (یعنی بت ـ پرستان‌ـکفارـ بهایم ونجس‌ها) تقسیم می‌کنند .

یهود معتقدندکه ملت‌برگزیده‌ی خدا وفرزندان ودوستان‌او هستند. ومعتقدندکه فقط جان‌آنها ازجان خداآفریده شده وعنصرشان‌ازعنصرخداست‌وخداوندآنها را بصورت‌بشرآفرید تاآنها را تکریم‌نموده باشد وديگران راکه ازطینت شیطان یا حیوان‌هستند برای‌خدمت‌یهود بصورت‌انسان‌آفریدتاتفاهم

۱ـ Ibid.f. 11/1.

۲ـ Traité Ber.1.C.

۳ـ Traité Brach f 59.

۴ـ مرادف کلمه‌ی Gentiles وکلمه‌ی «امیین» بهترین تعبیر عربی‌آنست رآن به‌کار برده. امیین جمع امی به‌معنی درس ناخوانده، نیست.

وبهره‌برداری ازآنان میسر باشد . به‌همین دلیل یهودا
انسانیت اصیل‌هستند ودیگران نه . وآنها ازروح پدر خ
یاری می‌جویند»[1] .

تلمود دراین‌باره می‌گوید :

«جان یهودان، جزئی ازخداست و ازجوهر خداوندی جـ
شده ، همچنانکه فرزند ازپدرش، وبه‌همین‌سبب‌جان‌یهود
را ازدیگرملت‌ها بزرگمقدارتر قرار داده است،زیرا دیگـ
ملت‌ها ازشیطان زاییده شده‌اند»[2].

«علمای یهود اتفاق دارند براینکه خداوند درآغـاز شش
هزارجان یهودیان راآفرید،زیرا هرآیه ازتورات‌ششصدهز
تفسیردارد وهرتفسیرسزاواریك نفراست . جز آنکه عـلا
براین‌جانها ، هرعبرانی، روزشنبه جان‌نوینی دریافت می‌ک
که‌به‌جان‌نخستین افزوده می‌شود و خـوردن و نـوشیدن
آن است»[3].

«یهود تا سرزمین‌های‌خود را نگیرند وصاحب‌نشوند باید
تنهایی وبدبختی فریاد بردارند و زندان یهود با ادامه‌ی تسل
بیگانگان برجاست»[4].

۲ــ الخطر الیهودی. صفحه‌ی ۵۶

۲ــ chefa tal.f.4. Schene luch.hab. f.202,3,wn
rand no nombre de rablins. Schefa,t.f.4 2.Menachem,
.53.f.22.

۳ــ alk.chad' f 155/1 Traité laamith f.27,2.
Raschis,Surle taanith.

۴ــ Polemik,etc.p. 18–19.Prof Rohling.etc .P.80,8

فهرست مطالب

« وپیش‌از آنکه ملل جهان مغلوب و برده شوند وپیش‌ازآنکه یهود سرور سرزمین‌های خود گردند ، جنگی دراز مدت‌پیش خواهدآمد که کودکان از هول آن پیر خواهند شد ودو سوم مردم جهان می‌میرند ویهودیان هفت‌سال تمام اسلحه وغنایم‌را می‌سوزانند ودندان دشمنان بنی‌اسرائیل بزرگ‌شده وبه‌عرض بیست ودوقدم خواهد رسید ودرانتظار این‌روزیهود درجنگی پایدار باملل بیگانه بسرخواهد برد ».[1]

« یهودی نزدخدااز فرشتگان محبوبتراست وهرکه به‌یک‌یهودی سیلی بزند مانند آن است که عنایت خدایی را زده باشد.»
وشارحان‌تلمود ازاین آیه‌نتیجه‌گرفته‌اندکه «اگر غیریهودی ، یهودی‌را بزند سزاوار مرگ‌است ».[2]

« اگر یهود نبودند برکت روی زمین نبود ».[3]

« وباران قطع می‌شد وخورشید رو پنهان می‌کرد و به همین دلیل ملت‌های دیگر بدون یهودان قادر به‌زندگـی نیستند »
«همچنان‌که انسان‌برچارپایان برتری‌دارد یهود برسایرملت‌ها برتری دارد ».[4]

« گورستان غیر یهودیان دل‌فرزندان اسرائیل‌را خنک‌می‌کند زیرا فقط یهود بشرند و اما سایر ملت‌ها چیزی جـز انواع

۱ـ Polemik,etc.P.19.

۲ و ۳ـ Traité Chollin.f.91/2. Traité Sanhedrin. f.58
Traité jeham f.61

۴ـ Zeror,h. f. 107,2. Bechai,Surla Pentateu que, P.34. f.153.3

مختلف حیوانات نیستند»[1].

درتقسیم گوشت قربانی ایام می‌گوید: «گوشت به‌غیر یهودی نمی‌رسد بلکه مال سگ‌است زیرا ازآنها برتراست»[2]

«ابرنانیل» می‌گوید: «فقط ملت برگزیده سزاوار زندگی جاویدان‌است واما دیگر ملت‌ها همچون‌خرند»![3].

«خانه‌ی نایهودان طویله‌ی حیوانات‌است»[4].

روحانی بزرگ یهود «ایدل» درشرح مزامیر داود می‌گوید: «غیریهود باخوك زمینی فرقی ندارد»[5].

«هرزن یهودی‌که ازگرمابه بیرون شود چون نظرش برای اولین‌بار به‌سگ وخر ودیوانه وغیریهودی و شتر و خوك و اسب پیس‌افتد باید دوباره به‌گرمابه‌رود»[6].

تلمود ومفسران‌آن ریا وتظاهررا درموردی‌نیکو ولازم می‌دانند. یکی ازبزرگان یهود «ربانی بیشای» چنین می‌گوید: «ریا نیکو وجایز است» و «مرد یهودی می‌تواند دربرابربدان (یعنی‌غیریهود)بگوید: دوستت دارم.وقتی‌که ازوی بیمناك باشد وآنرا ضربتی‌علیه‌او قراردهد» و درتلمود است‌که «ریا دربرابر بدان نیکوست»[7].

۱- Traité Baba.m.f.114.2

۲- P.Dr .Rohling,etc.P.60.

۳- Traité Berach,4.f.230,4.

۴- Leb.tob.f.40.1.

۵- Polemik.10.

۶و۷- همچنین صفحه‌ی ۱۴۷. Kad.hak.f.30,l.traitéBaba.bf.10,2.
Radenhausen, Esther, Die Semitische Unmoral etc. P. 13. X.

تلمود غیریهودیان را اولاد نوح می‌نامد ویهود را اولاد ابراهیم ومی‌گوید:

«وقتی پسر نوح چیزی بدزدد که به‌ارزش یك فلس باشد باید کشته شود زیرا همه‌گونه دزدی بر پسران نوح حرام است»[1].

وکاهن بزرگ درشرح خود می‌نویسد: «پسر نوح برای یکدفعه دزدی کشته می‌شود امایهودی می‌تواند اموال بیگانه‌ها را به‌سرقت ببرد زیرا حکم است که « نزدیکانت را مفریب » یعنی بیگانه‌را بفریب » . نسر بن میمون مفسر یهودی دستور « دزدی نکنید » را برای یهودیان دانسته ومی‌گوید: «اما غیریهودیان، سرقت ازآنها جایز است»[2].

درمورد مالی یافت شده (لقطه) می‌گوید:

«هرکس چیزی راکه ازاموال بیگانگان یافته به‌او بازپس دهد هرگزخدا اورا نمی‌آمرزد» .

ابن میمون نسر یهودان درتفسیر آیه‌ی« در نقره و خوراك یاهرچیز دیگرکه به‌برادرت وام دهی ربا نگیر و بیگانگان‌را وام با بهره بده » (سفر تثنیه ـ تورات) می‌گوید:«خداوند به‌ما فرموده‌که به بیگانگان قرض باربا بدهیم وقرض‌را ندهیم تاتن به‌ربا دهد وما به بیگانه برای رفع احتیاجش وام نمی‌دهیم بلکه از برای‌آنکه ازاو استفاده کنیم و اراده‌ی خودرا براوتحمیل نماییم واینکار بر برادرانمان حرام است».

« بت‌پرستان را بکشید اگرچه باکمالترین مردم‌باشند»[3].

---

۱ ـ Traité jebam.f47.2.Sepb. miz.105,2 jad. Chas. 4,9,1

۲ ـ Traité Sonhedrim.f7.6 b.

۳ ـ Aboda.s.f 2. tos et. Sepb. edit.de Venise. 13.3.

« هرکس بت‌پرستی‌را ازگودالی‌که درآن افتاده رهایی بخشد مردی بت‌پرست را زندگی بخشیده‌بلکه باید چون‌بت‌پرست‌را درگودالی افتد بردرآن گودال سنگ بزرگــی بگذاری » و ابن‌میمون نسر یهودمی‌گوید:

« برتوحرام‌است‌که‌بر بت‌پرست شفقت‌آری وقتی اورا در نهری افتاده ببینی یا لغزیده و نزدیك به‌مرگ است، او را خلاصی ببخشی »[1].

« کشتن منکران خدا جایزاست بنابرین هرگاه‌کافر یاخائنی در گودالی افتاد نجات او جایز نیست بلکه باید درب‌آنــرا ببندی وبگویی: برای‌آنکه چهارپای من درآن نیفتد »[2].

« به‌زن همکیش خودهوس مکن .. » و « بازن بیگانه مباح است» و روحانیون بزرگ یهود : راشی ـ لاوی ـ جرسن و غیر هم گفته‌اند: « یهودی وقتی از دختری مسیحی ازاله‌ی بکارت کند مرتکب فحشاء نشده‌است » وابن میمون فیلسوف یهود می‌گوید : « یهودی حق دارد ازغیرمؤمنه بهره‌برداری‌کند» ودیگری می‌گوید: « قوادی وتجارت بازنان بیگانه درشریعت گناه نیست»[3].

محمد خلیفه‌ی‌تونسی درمقدمه‌ی کتاب همجیةالتعالیم می‌نویسد:

« درسال ۱۸۴۰ درسوریا یهودیان یك راهب ایتالیایــی بنام «لوقا»رابه‌خانه‌ی‌خوددعوت کردند واوراکشتندبرای‌آنکه‌طبق

۱ـ Aboda.s.f.20.10. Polmik,etc,p.10.jad. Chas. 1.10.
1.f.40.1

۲و۳ـ Traité Pes. f.123.2. Traité Aboda .s. f4.2.

دستور دینی یهود نان‌فطیر عید خودرا باخون مردی زنـده و غیریهودی ساخته باشند و این مطلب کشف وپس‌ازآنکـه در دادگاهها مطرح‌شد و در جهان‌آن روزگار شهرت یافت استاد لوران فرانسوی ازنو ، به‌تحقیق‌آن قضیه و ریشه‌هـای‌آن در تلمود پرداخت. و نیزقتل مشابهی در مورد طفلی‌که منتهی به نوشته‌شدن کتابی به‌نام «صراخ‌البریء» و «الذبایح التلمودیه» گردید»[1].

این‌نویسنده‌ی بدبین‌معتقد است‌که هرکجا دعوتی به‌خلاف‌اخلاق و بی‌عفتی‌واشاعه‌ی‌فحشاء وربـا و جنـگ هست ، دست یهود درکار است. کارل‌مارکس‌یهودی‌بود وازپشت پرده‌ی‌کمونیسم، اخلاق وادیان راکوبید «دورکهیم» بانقاب جامعه‌شناسی واخلال در سازمان خانواده ، فضیلت و اخلاق‌را ازمیان برد. و « سارتر » یهودی یـا نیمه یهودی از ماورای اگزیستانسیالیسم واحترام منتهی به‌حیوانیت فرد وفروید یهودی ازپشت منطق‌روانکاوی،غریزه‌ی‌جنسی‌رامرجع‌احساس‌دینی‌وهنری‌وخانوادگی‌و.. دانست... واینها یك تصادف نیستند.

مستشرقین و کارشناسان هنری و ورزشی و فیلمسازان و بـرخی نویسندگان نیز فراوان یهودی یاتحت تأثیر مکتب یهودنـد ویا یهودی بودن خودرا پنهان می‌کنند .

پایان

۵ـ صفحه‌ی ۶۹ همجیةالتعالیم...

